



A-220



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



داستان بیژن و منیژه

از
شاهنامه فردوسی

مقدمه، تصحیح و توضیح

مهدی قریب



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۷۶

فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ق

[شاهنامه. برگزیده. بیژن و منیژه]

داستان بیژن و منیژه از شاهنامه فردوسی / مقدمه، تصحیح و توضیح مهدی قریب. -تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶.
سی و چهار، ۳۷۲ ص.

ISBN 964-426-053-8

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار)

م.ع. به انگلیسی: Mehdi Qarib. The story of Bizhan and Manizhih.

۱. شعر فارسی - قرن ۴ ق. الف. قریب، مهدی، ۱۳۲۲ - مصحح. ب. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ج. عنوان. د. عنوان: شاهنامه. برگزیده. بیژن و منیژه. ه. عنوان: بیژن و منیژه.

۸۵۱/۲۱

PIR ۴۴۹۲/ب۹ق۴

۱۳۷۶

م ۷۶-۳۵۷۵

کتابخانه ملی ایران



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

داستان بیژن و منیژه از شاهنامه فردوسی

مقدمه، تصحیح و توضیح: مهدی قریب

چاپ اول: تابستان ۱۳۷۶

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

مدیر تولید: محمد مهدی دهقان

حق چاپ محفوظ است.

شابک ۸-۰۵۳-۴۲۶-۹۶۴

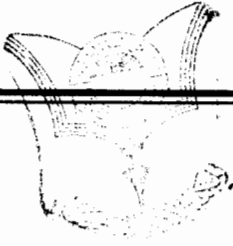
ISBN 964-426-053-8

ردیف انتشارات: ۷۶۰۰۹

ALL RIGHTS RESERVED

Printed in the Islamic Republic of Iran.

نشانی ناشر: تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۶۴۱۹ تلفن: ۸۰۴۶۸۹۱۳ فاکس: ۸۰۳۶۳۱۷



لایق بندگی نیام بی هنری و قیمتی
ور تو قبول می‌کنی با همه نقص فاضلم
«سعدی»

پیشکش به خاطرۀ تابناک استادم،
زنده یاد مجتبی مینوی

فهرست مطالب

پیشگفتار چاپ اول	نه
مقدمه	یازده
متن	۱
تفصیل نسخه‌بندل‌ها	۷۹
یادداشت‌ها	۳۶۳

پیشگفتار چاپ اول

داستان بیژن و منیژه از شاهنامه فردوسی که در پی نشر چاپ اول و دوم بخش‌هایی از شاهنامه مانند داستان رستم و سهراب، داستان سیاوش و فرود، بدین شکل در معرض داوری اهل ادب و تحقیق قرار می‌گیرد، در حقیقت دنباله همان سنت‌های علمی استاد زنده‌یاد مجتبی مینوی در بنیاد شاهنامه فردوسی سابق است.

تصحیح متن این داستان که در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب با مقابله هفت نسخه از اقدم و اصح نسخ شاهنامه آغاز شده بود، پس از وقفه‌ای چندساله، با استفاده از هشت دستنویس دیگر که در آن زمان در دسترس نبود، ادامه یافت تا سرانجام در ۱۳۷۵ به پایان رسید. اینک با نشر داستان بیژن و منیژه، امیدواریم فرصت و امکان تصحیح و چاپ بخش‌های دیگر شاهنامه فراهم آید تا بدین وسیله آرمان علمی استاد زنده‌یاد مجتبی مینوی برای چاپ انتقادی و علمی متن کامل شاهنامه در میهن فردوسی جامه عمل بپوشد.

مقدمه

داستان بیژن و منیژه نخستین و یا جزو نخستین طبع آزمایی‌های فردوسی برای ورود به روند طولانی و پر مرارت رنج سی‌ساله سرایش شاهنامه بوده است. این نظریه اکنون دیگر یک مدعا نیست که نیاز به اثبات داشته باشد بل که اصلی است که هم بر مبنای قرائن داخلی داستان [ساختار، زبان، منطق فکری و موضوعی و نسبت آنها با کل شاهنامه] و هم بر پایه مستندات بیرون از منظومه فردوسی، دیری است به اثبات رسیده است. طرح یک نکته مهم، اما، در همین آغاز درباره بیژن و منیژه ضروری است و آن این که داستان رزم بیژن گیو با گرازان و عاشق شدن او به منیژه دختر افراسیاب و باقی قضایا نیز مانند برخی از دیگر داستان‌های شاهنامه و از جمله مشهورترین آنها یعنی رستم و سهراب و رستم و اسفندیار، اگرچه به لحاظ موضوع کلی در بخش حماسی شاهنامه جای می‌گیرند، لیکن ساخت درونی و مناسبات فکری حاکم بر تار و پود حوادث آنها به گونه‌ای است که با ساختار هدفمند تقابل میان دو بُن‌کهنه خیر و شر (ایران و توران) که به تقریب از نیمه پادشاهی فریدون آغاز می‌شود و با ناپدید شدن کی خسرو در بوران برف، به پایان مقدر خود می‌رسد، تناسبی ندارند. به نظر می‌رسد بُن‌مایه‌های اساسی این بخش از شاهنامه که با اندکی تسامح به فصل حماسی مشهور شده است، در اعصار ماقبل

تاریخ به تدریج نضج یافته و از مؤثرهای آئینی و اجتماعی دوران پرفراز و نشیب حکومت هخامنشیان و اشکانیان، تأثیر پذیرفته و سپس بخش‌هایی از آن و به‌ویژه بُن‌مایهٔ روایت شاهان در عهد ساسانیان بر مبنای سنت اوستا و مصالح سیاسی زمان با حذف و اضافه گردآوری و تدوین شده و همراه با انبوه اخبار شفاهی و کتبی دیگر به زمان فردوسی رسیده، واجد مفهومی معین است که این سه داستان هر کدام به دلایلی نمی‌توانند در این طرح کلی جایی داشته باشند. به لحاظ سبکی و فنی نیز داستان‌هایی مانند بیژن و منیژه، رستم و سهراب و رستم و اسفندیار که دارای زیرساخت‌های فکری و داستانی مستقلی هستند، نمی‌توانند با طرح کلی تضاد میان دو اردوگاه ایرانیان و تورانیان که تجسم حماسی هدفمند از دوران گمیزش (آمیختگی) در چرخهٔ هزاره‌های کهن آفرینش در باور زروانی و مزدائی است، هماهنگ و یگانه شوند. در حقیقت عنصر اساسی مشترک در زیر ساخت هر سهٔ این داستانها واجد انگیزه‌ای خودجوش و درونی است که از تضاد حاکم بر نبرد موضعی موجود در آنها حادث می‌شود.

داستان رستم و اسفندیار در برزخ تضاد میان منطق پهلوانی در حماسهٔ ملی با نظام سلحشوری دین گسترانهٔ زردشتی، فاقد تعادل موضوعی و ساختاری در دل تضاد اساسی میان خیر و شر در منطقی خاص حماسی آن است. عنصر پیش برنده در داستان رستم و سهراب، مبین تقابل میان آرمان زمینی سهراب با وابستگی‌های سرزمینی رستم است؛ اگرچه این تقابل در پوشش ظاهری نبرد سپاه توران با ایرانیان شکل می‌گیرد، لیکن به رغم فلسفهٔ نبردهای اساسی و طولانی شاهنامه، سهراب که در جستجوی پدر ناشناختهٔ خویش در رأس سپاه توران به ایران آمده، یکسره با انگیزه‌های تعارض میان دو اردوی متخاصم بیگانه است و هرچه از زمان جنگ بیشتر می‌گذرد، منش او آشتی‌جویانه‌تر می‌شود تا آنجا که سرانجام او خود را در سرزمین ایران عنصری خودی احساس می‌کند. در واقع هم، سهراب درست در همان زمانی به دست رستم کشته می‌شود که حتی همان اندک تمایل اولیهٔ به نبرد نیز یکسره از وجودش رخت بر بسته است.

در داستان بیژن و منیژه نیز به نوعی دیگر تضاد حاکم بر نبرد موضعی میان دو اردوگاه، از درون منطقی موضوعی خود داستان می‌جوشد و به حوادث شکل می‌دهد. سخن بیژن خطاب به رستم، آنجا که جهان پهلوان پس از نجات دادن فرزند گیو از زندان افراسیاب، عزم دارد او را به همراه منیژه به پشت جبهه بفرستد و سپس خود با پهلوانان ایرانی به نبرد با افراسیاب بشتابد، گویای همین معناست:

بدو گفت بیژن منم پیش رو که از من همی کینه سازید نو
که این استدلال رستم را بی‌درنگ قانع می‌کند و او را نیز به همراه خود به نبرد می‌برد.

بدین ترتیب می‌بینیم که در داستان بیژن و منیژه، انگیزه نبرد میان ایرانیان و تورانیان جنبه موضعی دارد و هیچگونه پیوند موضوعی و داستانی با زنجیره کلی نبردهای طولانی میان دو جبهه متخاصم که جنگ بزرگ نهایت آن است، ندارد. اما، از آنجا که نوع حوادث و زمان کلی داستان به لحاظ فن حماسه‌سرایی در درون بن‌مایه‌های اصلی دوران نبردهای فرساینده ایران و توران جای دارد، فلسفه جبهه‌بندی میان دو کل متعارض بر نبردهای این داستان هم سایه افکنده است. در ظاهر هم همین اصل کلی است که پیروزی و شکست در نبرد موجود در این داستان را توجیه می‌کند و نه حقانیت یا عدم حقانیت موضع معارضان در منطقی درونی خود داستان. می‌توان فرض کرد که فردوسی در آستانه سرودن شاهنامه و یا حتی پیش‌تر از آن، یعنی در زمانی که هنوز سرودن منظومه‌ای حماسی با هدفمندی فکری و موضوعی خاص، در ذهن او مراحل اولیه خود را می‌گذرانده‌است، داستان بیژن گیو و عشق او به شهزاده خانم توران را به عنوان نوعی پیش‌درآمد کار از روی بن‌مایه‌ای جداگانه سروده و سپس بعدها پس از پایان نظم شاهنامه و یا در حین سرودن منظومه، آن را در جای فعلی مرتب کرده‌باشد. داستان‌های بیژن و منیژه و رستم و سهراب در غرراخبار ثعالبی (غرراخبار ملوک الفرس و سیرهم) که به لحاظ الگوی اصلی روایات شاهان و پهلوانان به الگوی شاهنامه بسیار

نزدیک است، نیامده، این خود قرینه دیگری است که ظن استقلال منبع یا منابع این دو داستان را، از مآخذ اصلی فردوسی تقویت می‌کند.^۱

به هرحال روایت بیژن و منیژه هم (قول و مری بویس) مانند برخی از بخشهای مهم شاهنامه و به ویژه داستانهایی که به روایت اعمال پهلوانی خاندان رستم در سیستان می‌پردازد، جدا از سنت‌روائی و آئینی اوستا ساخته و پرداخته شده است و منشأ آن را نیز باید در سنت خنیاگری گوسان‌های عهد پارت‌ها جست که چکامه‌سرایان باستانی و مفسران داستانهای غنائی کهن پیش از خود بودند. این راویان، در حقیقت با بهره‌گیری از تسامح و تساهل گسترده دینی و سیاسی عهد اشکانیان و کوشانیان در شرق و جنوب فلات ایران و به ویژه در خراسان بزرگ، بهترین ضابطان و حافظان افسانه‌های کهن اقوام مختلف در نچه‌های ایران بودند.^۲ این نظریه «بویس» در واقع مؤید قول «گویاجی» است که درباره داستان بیژن و منیژه اعتقاد دارد «خنیاگران پارت کهن، دیرزمان داستان کارزارها و پیروزی‌های نمایان اینان [گودرز، گیو و بیژن] را می‌خوانده‌اند و فردوسی یکی از آنها را - داستان بیژن و منیژه - آشکارا در حماسه خویش عرضه می‌کند»^۳

آنچه مسلم می‌نماید این است که تم داستان عشق بیژن پهلوان ایرانی [دوران پارت‌ها؟] به منیژه دختر پادشاه سرزمین دشمن و گرفتاری بیژن در آنجا و سرانجام نجات او به وسیله رستم جهان پهلوان [قوم دیگر؟ سکاها] در هیچیک از کارنامه‌ها، خدای نامه‌ها و دیگر مآخذی که گردآوری و تدوین آن به روزگار ساسانیان منسوب است، وجود ندارد، اما نشانه‌های آشکار از نام شخصیت‌های اصلی و خطوط کلی حوادث داستان، به شکل جسته و گریخته در منابع شفاهی و کتبی تاریخی و افسانه‌ای مربوط به دوران پارت‌ها و کوشانیان دیده شده است.^۴

روایت بیژن و منیژه از قول فردوسی این است:

کی خسرو برجسته‌ترین شاه اساطیری / حماسی شاهنامه و فرمانروای آرمانی
فردوسی در نظام فکری حماسه او، در میانه سالهای پادشاهی خویش است. روزی که

خسرو نشستنگه رود و می ساخته و بزرگان و پهلوانان را به رایزنی و شادخواری برخویش خوانده است، سالارِ بار اذنِ دخول می طلبد و به عرض می رساند گروهی از ارمنیان که بر سرِ مرز ایران و توران باکشت و کار روزگار به سر می آورند برای دادخواهی بر درِ سرای پیا می آید. شاه، ارمنیان را بار می دهد و اینان زاری کنان و دست بر سر زنان به حضور می رسند و ماجرای حمله گرازان وحشی به کشتزارهایشان را به سمع خسرو می رسانند.

کی خسرو که از درد و خسران ارمنیان سخت اندوهگین شده است، بی درنگ از میان حاضران در مجلس پهلوانی پُردل و دلیر می طلبد تا به فرونشاندن فتنه گرازان دامن همت بر کمر استوار سازد. بیژن پسر گیو و نواده گودرز گشواد، مثل همیشه بی تأمل پا پیش می نهد و اجرای این مهم را تعهد می کند.

کی خسرو شادمان می شود و با نثار زر و گوهر به پای جوان دلور دلیری او را ارج می نهد و سپس به گرگین فرزند میلاد که مردی سرد و گرم آزموده است، دستور می دهد تا راهنمای بیژن در این سفر خطیر باشد. بیژن و گرگین راهی سرزمین مرزی ارمان می شوند و بی درنگ آماده نبرد با گرازان می شوند. گرگین که دیو آزر شک بر روانش چیره است از کمک به بیژن تن می زند و جوان دلیر را در نبرد با گرازان تنها می گذارد. لیکن واژه ترس در قاموس فرزند گیو بی معناست. او به تنها تن خویش بر انبوه گرازان وحشی یورش می برد و دیری نمی پاید که گرازان به تمامی به زخم خنجر و تیر بیژن به هلاکت می رسند و او دندانهایشان را از بُن بر می کند تا آنهارا گواه پیروزی خویش به حضور خسرو برد. گرگین که سربلندی بیژن را در مصاف با گرازان با نیت خویش دمساز نمی داند، به اندیشه فرو می رود و سرانجام تنها راه چاره را در فرستادن بیژن به کام خطر مرگ می بیند. برای رزم آوری جوان از پس پیروزی در میدان هول نبرد با گرازان، چه چیزی پرکشش تر از عرصه بزم، و احیاناً کامیابی از عشق شهزاده خانمی خوبروی می تواند متصور باشد؟ پس گرگین با توصیف جاذبه های خلوتگاه تابستانی منیژه دختر

افراسیاب، بیژن را به وسوسه دچار می‌سازد.

افسون پیر محیل در جوان کامجو کارگر می‌افتد و فرزند خام‌طمع گیو براننده‌ترین لباسهایش را در بر می‌کند و خود را به جشنگاه دختر شاه توران که در چمنزاران آن سوی مرز برپاست، می‌رساند و به کمین‌داری می‌نشیند. منیژه از دور بیژن را می‌بیند و به یک نگاه دل به عشق او می‌بندد و بی‌درنگ ندیمهٔ خود را برای دعوت از پهلوان جوان به سوی او روانه می‌کند. بیژن دعوت شهزاده خانم دلریا را می‌پذیرد و به دیدار او می‌شتابد. از پس چند روز شادخواری در دامان طبیعت هنگام بازگشت به شهر فرا می‌رسد. منیژه که در خود تاب دوری از بیژن را نمی‌بیند، او را با داروی هوش‌بر بی‌هوش می‌کند و پنهانی به شهر و به درون کاخ خویش می‌آورد.

افراسیاب شاه توران به وسیلهٔ دربان کاخ منیژه از ماجرا آگاه می‌شود. عصبیت و غیرت، شاه توران را به خشمی کور دچار می‌سازد و او برادر خود گرسیوز را مأمور می‌کند تا بیژن را دستگیر کند و درجا به دار آویزد. گرسیوز که در شاهنامه به سیاهدلی و کینه‌توزی شهره است، این مأموریت را به جان می‌پذیرد. کاخ منیژه به محاصرهٔ مردان گرسیوز درمی‌آید و بیژن که غافلگیر شده است، بی‌درنگ آماده درگیری و نبرد می‌شود. گرسیوز که هیبت پهلوانی و تهوّر جوانی بیژن را می‌بیند با چرب‌زبانی و وعدهٔ دروغین، نخست خلع سلاحش می‌کند و سپس او را به بند می‌کشد. برادر مزور شاه توران سپس به مردان خود امر می‌کند تا کاخ منیژه را یکسره به غارت برند و خود او را از خان و مان برانند. دژخیم بر درِ سرایِ افراسیاب در کار سامان دادنِ چوبه‌دار است که دستِ سرنوشت پیران و یسه سپهسالار دلیر و نیک‌اندیش افراسیاب را بدان جا می‌کشاند. پیران چگونگی کار را جویا می‌شود و پس از آگاهی از ماجرا به دژخیمان امر می‌کند تا زمانی دست از کار بازدارند تا او با فرمان دیگری از پادشاه بازگردد. منطق استوار و دوراندیشی نیک‌دلانهٔ سپهدار پیر توران همچون آب سردی است که لهیب سوزان خشم و کینهٔ افراسیاب را خاموش می‌کند و بدین ترتیب با پایمردی رادمردانهٔ پیران بیژن از مرگی

مومن و خفت‌بار رهایی می‌یابد و در چاهی ژرف زندانی می‌شود.

گرگین میلاد که از درنگ دراز و نایب‌سیده بیژن خطر را احساس کرده‌است، به جستجوی او می‌شتابد، اما هنگامی که باره پهلوان جوان را با زینی نگونسار و لگامی گسسته پیدا می‌کند، حال را درمی‌یابد و به ناچار به سوی ایران بازمی‌گردد. کی خسرو و گبو از رویداد نامیمون گم‌بودن بیژن آگاه می‌شوند و گرگین به تاوان این خیانت بزرگ به امر شاه به زندان می‌افتد. ماه فروردین فرا می‌رسد و در این ایام خجسته، کی خسرو با توکل به جام جهان‌نما از محل زندان بیژن آگاه می‌شود. گشودن گره کور رهایی بیژن تنها بازسته دلیری و چاره‌گری رستم جهان پهلوان است. پس گبو بی‌درنگ با نامه خسرو راهی سیستان می‌شود و رستم را از مصیبتی بزرگ که براو و دودمان او آوار شده است، آگاه می‌کند. رستم به شتاب به همراه گبو راهی ایران می‌شود و به حضور کی خسرو می‌رسد. دو روز به رایزنی سپری می‌شود و در فرجام، جهان پهلوان شاه را متقاعد می‌سازد که چاره این کار به تدبیر و رای است و نه زور و جنگاوری. روز دیگر رستم به همراه هفت پهلوان گزیده که همه در زی بازرگانان درآمده‌اند، به سوی توران حرکت می‌کند.

منیژه که از آمدن گروهی سوداگر ایرانی آگاه می‌شود، به قرارگاه آنان می‌شتابد و از رستم می‌خواهد تا خبر زندانی شدن بیژن را به شاه و رستم و خاندان گودرزبان برساند. رستم در آغاز از ترس افشاء راز خویش، منیژه را از خود می‌راند، اما بعد که می‌بیند بیژن راز کار را بر زوارِ خوبروی گشاده است، نقشه خود را با دخترِ دلیر در میان می‌گذارد و او را به یاری می‌خواند. شب هنگام رستم در معیت هفت پهلوان ایرانی و به راهنمایی منیژه بر سر چاه بیژن می‌آید و نجاتش می‌دهد. پس از تیمار بیژن، رستم شهزاده خانم توران را در پناه سپاهسانی چند به سوی مرز ایران می‌فرستد و خود به همراه بیژن و پهلوانان دیگر شبانه به کاخ افراسیاب حمله می‌کند. افراسیاب که غافلگیر شده‌است، نخست از برابر رستم می‌گریزد، اما اندکی بعد در رأس سپاهی انبوه به مصاف

رستم می‌آید. جنگِ موضعی ایرانیان با تورانیان که در آن رجزخوانی‌های پهلوانی، عمدتاً به مسأله ستم افراسیاب به بیژن و زندانی کردن او در چاه ژرف و تاریک خلاصه شده‌است، با پیروزی ایرانیان و هزیمت سپاه توران به فرجام می‌رسد. رستم با غنائم بسیار به ایران می‌آید و پس از رساندن بیژن به شاه و به پدرش گیو، آنجا درنگ نمی‌کند و به سیستان باز می‌گردد.

عشق متقابل بیژن و منیژه به یکدیگر در حالی به برگ و بار می‌نشیند که همه اندرز مؤکد شاه خردمدار شاهنامه به بیژن، در سپاس‌داری از وفاداری شگرف و فداکاری بی‌شائبه دختر دلیر شاه توران خلاصه شده است.

تفصیل درباره ساختار، زبان و مضمون داستان بیژن و منیژه از شاهنامه فردوسی و به‌ویژه غرض استاد توس از گنجاندن این داستان در درون ساختار منسجم و از پیش شناخته شده تضاد میان دو کلیت متخاصم ایران و توران و نیز سرشت‌های شگرف اما متناقض اخلاقی و رفتاری شخصیت‌های ایرانی و تورانی آن که به رغم سرنوشت مقدر هرکدام در وابستگی به دو جبهه عمده حق و باطل، به استقلال، تصویر شده‌اند، مجال مناسب و درخور می‌طلبد. طرح اجمالی مواضع برخی از شخصیت‌های این داستان در مقدمه حاضر، تنها برای تأکید بر این نکته است که وجود داستان‌هایی مانند بیژن و منیژه، رستم و سهراب، رستم و اسفندیار و نیز داستان‌هایی از نوع شکارگاه رستم و ... که هر یک از تمامیت داستانی و کلیت فکری مستقلی برخوردار بوده و ریشه در بن‌مایه‌های جداگانه دارند در داخل فلسفه تضاد در ساختار حماسی شاهنامه، به جز دلایل متعدد فنی و سبکی، در حقیقت، خود نشانه دیگری است از نوع تلقی زیبایی شناختی شاعر و ارزش‌های خاص او در بازآفرینی چگونگی تطور انسان غریزی اساطیر به انسان خردگرای حماسه در نسبت‌های واقعی و تاریخی آن. این خلاقیت هنری و این گزینش برحسب مقصود نه تنها ژرف ساخت مستقل داستان‌هایی مانند بیژن و منیژه، رستم و سهراب و ...

را شکل می‌دهد، بل که بر مناسبات اخلاقی و طبیعت بیرونی و درونی زندگی تمام زنان و مردان شاهنامه به اشکال مختلف حاکم است. به‌طور مثال اگر نوع پیشقدم شدن زنان شاهنامه در ابراز عشق و انتخاب همسر، برآیند دوره‌ای شرایط زندگی در نظام زن سالاری [مادر سالاری] در بُن مایه‌های کهن منظومه فردوسی باشد (: قول برخی از اسطوره‌شناسان)، لیکن بی‌گمان تصاویر هنرمندانه‌ای که فردوسی از شهامت و آزادگی برخی از زنان شاهنامه در ابراز عشق شفاف و بی‌پیرایه خویش ارائه داده، نتیجه مبارزه جوئی بینش زیباشناختی شاعر قرن چهارم هجری در تقابل با ارزشهای جهان مردکامه زمانه‌اش است.

در بیژن و منیژه، به روایت فردوسی، آن شخصیتی که نقش مرکزی و اصلی دارد و دیگر شخصیت‌های داستان برگرد آن به حرکت و گفتار در می‌آیند، بی‌تردید منیژه شهزاده خانم دلیر تورانی است. زنانی از تیره منیژه، تهمین، رودابه، فری‌گیس، کتایون همسر گشتاسپ و حتی سوداوه دختر شاه هاماوران در آغاز آشنائی‌اش با کاووس، به رگم فلسفه وابستگی‌شان به دو اردوگاه متعارض، به یمن اعجاز عشق از موانع تلخ و سترگ جهانی مردکامه که دلیری و جسارت در آن فضیلتی مردانه وانمود می‌شود، در می‌گذرند؛ لیکن تمامی این دلیری نامتعارف اما غریزی و بی‌پیرایه پس از پیوستن به معشوق، به وفاداری تا پای مرگ و به ایثار همه هستی مادی و معنوی آنان تحول و تعالی می‌یابد. اگر تهوّر و بی‌باکی زنان دلیر شاهنامه با معیار ارزش‌های تاریخ و ادبیات مذکر ما، واجد برخی مفاهیم منفی و ناشایست پیشداوری شود، این معنا حتی در درون همین جهان ارزشها نیز، در پایداری رنجبار و در وفاداری پی‌گیر و نجیبانه آنان تا پای جان، به تنها انتخاب مرد زندگی خویش به یقین تطهیر می‌شود. در این میان آنچه در نهایت به کرسی حقانیت می‌نشیند تقدّس عشقی پایدار است که از کشش غریزه‌ای سودائی آغاز می‌گردد و در ادارک ارادی «دوست داشتن» و «وفاداری بی‌قید و شرط» به شریک زندگی خویش به تعقل نزدیک می‌شود. منیژه نیز همچون اسلاف دلیر خود

رودابه، تهمینه و فری‌گیس به معجزه عشق باور دارد و با اتکاء بر آن، یک تنه بر تقدیری قاهر و شوم دست که بر زندگی او و مرد دلخواهش چیره است، پنجه در پنجه می‌افکند، دردِ حقارت و بی‌نوائی را با سربلندی تاب می‌آورد، تا سرانجام سودایِ عاشقانه خود را در ازدواج با اولین و آخرین مرد رؤیاهای زندگی خویش به برگ و بار می‌نشانند.

و بیژن ... از آغاز ورود به شاهنامه تا لحظه مرگ در بورانِ برف (پایان جنگِ بزرگ)، شخصیتی است که تار و پود وجودش از تهور و سلحشوری غریزی تنیده شده است. او در همه مراحل و مراتبِ عمر، تجسم جوانی و خامی جاوید است. گوئی شور و شر پهلوانی و نابرداری و جسارتِ جوانی در سیمای این شخصیت عمده فصل حماسی شاهنامه، نقشی همیشگی و لایزال یافته است. شاید بتوان گفت که جوانی شگرف و سرشت نامتعادل و لیکن به غایت دلپذیر بیژن، محمل مناسبی است تا در زمینه آن فرزاندگی بهرام گودرز، پهلوانی و دلیری قاطع و تعیین‌کننده رستم، کوتاه‌بینی و سبک‌مغزی پیر سرانه کاووس، محافظه‌کاری گیو و لجاج و خشک مغزی طوس نوذر، تابلوی رنگین و هنرمندانه استاد توس را از گذشته باستانی و واقعیت‌های زنده زمانه‌اش، کامل و بی‌نقص جلوه دهد. بیژن در همه حال با منطق ساده و بدوی سلحشوری خویش با حوادث برخورد می‌کند. این منطق ساده، اما، اگر در داستان دوازده رخ و در مناسبات حاکم بر آن که تقابل دوازده پهلوان ایرانی با هم‌وردان تورانی آنان، تجسم حماسی نبرد ایزدان با دیوان در آئین کهن مزدیسناست و جنگ آوری سخن اول و حرف آخر آن است، کارائی دارد و گودرز پیر را با همه خردمندی و مصلحت‌گرایی سپهداری به تمکین وامی‌دارد، در بیژن و منیژه و در برخورد با گرسیوز و افراسیاب که توان روانی و بردباری پهلوانیِ فرزند گیو در آزمون دشوار و استخوان‌کوبِ رویارویی با مرگی حقیر و غیر پهلوانی سنجیده می‌شود، همین منطق ساده او را در موقعیتی مضحک و رقت‌بار قرار می‌دهد. برای مثال هنگامی که بیژن در کاخ منیژه به وسیله گرسیوز غافلگیر می‌شود، نخست با دلیری و شجاعت هل‌من مبارز می‌طلبد و آماده مرگی مردانه و رویارو

می‌شود، اما بلافاصله زیر فشار مهابت موقعیت، پوسته نازک و شکننده شجاعت و دلیری ظاهری او درهم می‌شکند و عدم تعادل جوانی پا به میدان می‌گذارد و به سخن و رفتار درمی‌آید. در واقع پس از آن همه رجزخوانی پهلوانی، این که در برابر گرسیوز به زبونی و خواری زبان می‌گشاید و از برادر مزور افراسیاب می‌خواهد میان او و پادشاه توران پایمردی کند، همین جلوه نامتعادل و خام شخصیت فرزند گیو است. و گرسیوز نیز با رندی و حيله گری از تلون منش و ساده لوحی بیژن استفاده می‌کند و با چرب زبانی و نیرنگ نخست او را خلع سلاح می‌کند و سپس به بندش می‌کشد.

در برابر افراسیاب هم، این پهلوان دلیر که در همه کارزارهای دشوار شاهنامه سرآهنگ سلحشوران است و مرگ در برابر نفیس تهور و بی‌باکی در وجود او، همواره، تسلیم محض بوده است، مانند کودکان از این شاخه به آن شاخه می‌پرد و به نقیضه گوئی می‌افتد. او هنگامی که می‌بیند ترفند دروغ داستان پری در شاه توران در نمی‌گیرد، به یکباره گردن برمی‌افرازد و با ساده‌انگاری یک طفل از افراسیاب می‌خواهد دستهایش را بگشاید تا او در میدان نبرد و در مبارزه با هزار پهلوان گزیده تورانی، نشان بدهد که چند مرده حلاج است؛ در حالی که می‌دانیم اندکی پیش‌تر در برابر گرسیوز، مجالی مناسب و مردانه برای این ابراز شجاعت وجود داشت و او از آن شانه خالی کرده بود. اگرچه برای یک پهلوان حماسی آویخته شدن به دار کینه و نفرت دشمن و هنی بزرگ به شمار است، لیکن در جهان کردارهای پهلوانی، هرگز رهائی از و هنی این چنین، به بهای در غلطیدن به ورطه حقارتی بزرگتر میسور نیست.

و در برابر منیژه که با ایثار همه امتیازات مادی و معنوی زندگی خویش به پای عشق او، نفیس خاکساری و وفاداری زن را به نمایش گذاشته است، هويت رستم را پنهان می‌کند و با این کار بزرگترین توهین‌ها را در حق شهزاده خانم بینوا روا می‌دارد. اما بلافاصله در برابر گلایه بحق و دردآمیز منیژه، تغییر موضع می‌دهد و از او پوزش می‌خواهد. جالب اینکه این کردار نادرست و ضد پهلوانی خود را نتیجه اقامت طولانی

در چاه ژرف و تاریک قلمداد می‌کند و نه چیز دیگر.

گذشته از رستم که در داستان بیژن و منیژه نیز همچون بخش‌های دیگر شاهنامه، نقشی تعیین‌کننده و قاطع دارد و نتیجه و معنای هر نبرد یا هر حادثه به یمن حضور او، گوئی از پیش مشخص و معلوم می‌شده است، کردار و اعمال دیگر شخصیت‌ها، جلوه‌های داستانی دیگری است از منطق خاص فردوسی و معیارهای معین او در بازآفرینی افسانه‌های کهن ایرانی. همان منطقی که انسانهایی نیک و بامنش والای پهلوانی مانند هومان، پیلسم، گلشهر، فری‌گیس، منیژه، جریره، پیران و حتی افراسیاب در برخی از دقائق زندگی از یکسو، و آدمهائی ابله، کوتاه‌بین و اسیر دیو رشک و غرور مانند کاووس، طوس، گرگین، سوداوه و... از دیگر سو، به عنوان عناصری نامتجانس در دل دو جبهه متعارض خیر و شر (ایران و توران)، بر مبنای آن تبیین و داوری می‌شوند. این است که لااقل موضوع شخصیت‌های داستان بیژن و منیژه و به‌ویژه دو شخصیت اصلی آن نیز باید با معیار ارزشهای این جهان تاریخی شده حماسه فردوسی سنجیده شوند.

شیوه کار تصحیح داستان بیژن و منیژه^۵: هم‌چنانکه در «پیش‌گفتار چاپ اول» به آن اشاره شده است، شیوه تصحیح داستان بیژن و منیژه به لحاظ رعایت اصول کلی کار بر مبنای همان سنت علمی و انتقادی تحقیق و تصحیح متون که به رهبری استاد زنده یاد مجتبی مینوی در بنیاد شاهنامه فردوسی سابق مجری بود، انجام گرفته است. حدود سی سال تجربه و آزمایش مداوم برای تصحیح بخش‌هایی از شاهنامه و نیز مذاقه در نمونه‌هایی از متن شاهنامه که به وسیله شاهنامه‌شناسان، به ویژه در خارج از ایران تصحیح و منتشر شده است، مصحح متن حاضر را بیش از پیش به درستی و اصابت علمی اصول کار در روش مختار قبلی مطمئن ساخته است. لیکن در تصحیح متن داستان بیژن و منیژه، در این چند سال اخیر، کوشش شده با تکمیل برخی از کاستی‌ها در شیوه قبلی، خوانندگان و پژوهندگان شاهنامه در هر مورد، در جزئیات کار تصحیح قرار گیرند تا راه

بر اجتهاد مستقل آنها باز گذاشته شود.

نسخه‌های مورد استفاده:

متن حاضر بر مبنای ۱۰ نسخه از اقدم و اصحّ دستنویس‌های شاهنامه به اضافه ۵ نسخه دیگر که به لحاظ تاریخ کتابت به سده‌های بعدتر تعلق دارند، تصحیح شده است:

- ۱- دستنویس موزه بریتانیا [مورخ ۶۷۵ هـ - نسخه اساس در تصحیح حاضر بارمز بیم] ۲.
- دستنویس موزه طوپقاپوسرای ترکیه [مورخ ۷۳۱ هـ بارمز ط] ۳. موزه لنینگراد [مورخ ۷۳۳ هـ بارمز لن] ۴. قاهره ۱ [مورخ ۷۴۱ هـ بارمز قا] ۵. قاهره ۲ [مورخ ۷۹۶ هـ بارمز قب] ۶. حاشیه ظفرنامه حمدالله مستوفی [مورخ ۸۰۷ هـ بارمز حظ] ۷. نسخه موزه دهلی [مورخ ۸۳۱ هـ بارمز هلی] ۸. دستنویس دوم موزه بریتانیا [مورخ ۸۴۱ هـ بارمز مب] ۹. دستنویس ناقص کتابخانه ملی فلورانس ایتالیا [مورخ ۶۱۴ هـ (؟) بارمز ف] ۱۰.

متن ترجمه عربی بنداری از شاهنامه [تاریخ ترجمه ۶۲۰ هـ]

درباره ویژگی‌های ده دستنویس بالا در چند نوشتار به قلم نگارنده این سطور به تفصیل سخن رفته است که در این باره می‌توان بدان‌ها رجوع کرد^۷، در این جا به ذکر چند نکته ضروری درباره چهار نسخه سیمرخ [متعلق به آقای دکتر مهدی غروی بارمز س]، کتابخانه ملک [بارمز مل]، کتابخانه مجلس شورای ملی [رمز مع] و کتابخانه مجلس سنا [بارمز مس] که تاریخ کتابت هر چهار نسخه حدود نیمه دوم قرن نهم تا نیمه قرن دهم هجری است، اکتفا می‌کنم^۸.

چهار نسخه اخیر، یعنی دستنویس‌های مل، مع، س، و مس هم به لحاظ تاریخ کتابت و هم از نظر تعداد تقریبی ابیات، نوع افزایش‌ها و کاهش‌ها [روایات، ابیات] و شکل دستخوردگی‌هایی که در عرض بیت روی داده است، یک گروه بندی واحد با وجوه اشتراک بسیار نزدیک به هم تشکیل می‌دهند. این گروه بندی با نسخه‌های متقدم ردیف ۱-۶ [مورخ قرن هفتم تا آخر قرن هشتم هجری] البته با نسبت‌های متفاوت، بیشترین اختلاف را دارند و با سه دستنویس ردیف ۷-۹ یعنی هلی، مب و ف کمترین تفاوت را

نشان می‌دهند. به دیگر سخن میان تاریخ استنساخ این نسخ چهارگانه [به جز ف] با دستنویس‌های منسوب به قرون ۷ و ۸ به لحاظ صحت و اعتبار نسبی متن، رابطه معکوس حاکم است و در نسبت با نسخ همزمان رابطه مستقیم. بدین ترتیب قدمت دستنویس که یکی از شروط مهم اصالت متن است در این مقایسه نقش عمده بازی می‌کند. در این میان یک استثناء هم وجود دارد و آن اینکه نسخه کتابخانه ملک به لحاظ ضبط شکل کهنه برخی از واژگان و نوع معینی از دستخوردگی‌ها به نسخه فلورانس بسیار نزدیک است. در این دستنویس نیز مانند دستنویس فلورانس در موارد مشابه، هم شکل کهنه کاربرد برخی واژگان و استعمالات هست و هم شکل متأخر آن‌ها به عینه؛ از جمله: نگوسار و نگونسار؛ فدی و فدا؛ اومید و امید؛ زمی و زمین؛ خورم و خرم؛ پای‌وند و پای‌بند، و همچنین استعمالاتی مانند شکل کهنه کاربرد حرف اضافه بد (پد پهلوی) به جای به در جلوی ضمائر، قیود و اسمائی که حرف آغازین آن مصوت است و امروزه برخی از اشکال این طرز استعمال مانند: بدین، بدان، بدیشان، بدو و ... هنوز رایج است: بداهن و به آهن؛ بداخو و به آخر؛ بدایران و به ایران و یا شکل کهن ادغام دو مصوت همجوار در یکدیگر هنگام قراءت: بکلبه اندرون؛ بپرده اندر؛ بخیمه اندرون و... که البته برخی از اشکال این طرز استعمال در نسخه‌های دیگر هم کم و بیش دیده می‌شود، لیکن دو دستنویس مل و ف در کاربرد این دو شکل استعمال در موارد معینی با یکدیگر مشابه‌اند. مسلم است چون هم انواع کهنه و هم امروزین این طرز کاربرد در قرن چهارم هجری و یکی دو سده مابعد به هر دو صورت رایج بوده است، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که قرینه کهنگی به تنهایی، دلیل اصالت این شیوه استعمال در شاهنامه فردوسی نیست.

بررسی انبوه دستنویس‌های شاهنامه که از سده هفتم تا قرون دهم و یازدهم هجری باقی مانده است، این واقعیت را در حوزه نسخه‌شناسی تصحیح علمی و انتقادی متن شاهنامه به اثبات رسانده است تا زمانی که نسخه‌ای معتبر و مستند که قدیمی‌تر از دستنویس‌های شناخته شده موجود باشد، به دست نیامده، استفاده از ده نسخه از اقدام و

اصحّ نسخ موجود برای تصحیح کفایت می‌کند و ارائه نسخه‌های بیشتر که لابد اکثرآ منتسب به قرون ۹ و ۱۰ و بیشتر هستند، به لحاظ دلالت بر حوزه مخاطبان پیش از آنکه معنا و مبنای علمی داشته باشد، بر ملاحظات روانشناختی استوار است. تجربه تصحیح و نیز تجدید نظر در تصحیح و انتشار بخش‌هایی از شاهنامه و همچنین مقابله اولیه بخش‌های دیگر منظومه فردوسی با حدود هشت تاده نسخه معتبر، ما را به این حقیقت رهنمون کرده است، نسخه‌هایی که از نیمه دوم قرن نهم هجری به بعد کتابت شده‌اند، حتی با فرض استقلال برخی از آنان - انتساب به مادر نسخه‌ای مستقل از دستنویس‌های دیگر - به جز در موارد انگشت‌شمار، به کشف وجوه اصیل کمکی نمی‌کنند. برای مثال در تصحیح همین داستان بیژن و منیژه که افزون بر ده نسخه متقدم، چهار تا پنج نسخه مربوط به حدود اواخر قرن نهم و نیمه قرن دهم نیز با نسخه اساس مقابله شده و اختلاف هریک از آنها حتی در اکثر موارد با قید جزئیات در تفصیل نسخه بدل‌ها داده شده، هیچکدام، بالفعل، کمکی به حل موارد مبهم و یا احیاناً مخدوش نکرده است. تنها دلیل استفاده از دستنویس‌هایی از قبیل مل، مس، معج و س، این ملاحظه صرفاً اکتسایبی و تجربی بوده است که چون حوزه دخل و تصرف‌های کلی و جزئی در این نسخه‌ها بسیار گسترده و متنوع است، بنابراین از یک سو در آن مواضعی که مضبوط این نسخ با اساس و دیگر دستنویس‌های متقدم مطابق است و قرائن دیگر نیز آن‌ها را تأیید می‌کند، ظنّ مصحح بر اختیار ضبط اصیل تقویت می‌شود و، از دیگر سو آن ضبط‌هایی که بر مبنای مستندات دیگر مشکوک و یا مخدوش ارزیابی می‌شود، تأیید این نسخه‌ها از این موارد، خود می‌تواند قرینه دیگری در تشکیک و تردید آنها در اختیار مصحح قرار دهد. البته بدیهی است که در روند تصحیح، اثبات یا نفی هر مورد خاص با این شیوه، باید به شکل جداگانه مورد تدقیق و استدلال قرار گیرد.

شیوه استدلالی کار تصحیح:

الف: برای ویرایش متن حاضر نیز مانند داستان سیاوش و رستم و سهراب، نسخه

موزه بریتانیا [مورخ ۶۷۵ هـ] که به اعتقاد مصحح اقدم و اصح نسخ شناخته شده موجود شاهنامه در جهان است، به عنوان «متن اساس» برگزیده شد. به طور کلی انتخاب متن اساس برای تصحیح اثری مانند شاهنامه فردوسی که اولاً در طی سده‌های مختلف مورد بیشترین توجه و اقبال مردم بوده و در نتیجه در معرض گسترده‌ترین دخل و تصرف‌های کمی و کیفی قرار داشته و ثانیاً قدیم‌ترین نسخه شناخته شده آن [موزه بریتانیا مورخ ۶۷۵ هـ] نزدیک به سه قرن با آخرین تجدیدنظر شاعر در دستنویس اصلی اثر فاصله زمانی دارد، امری‌گیر ناپذیر است. زیرا قرارداد اقدم و اصح نسخ به عنوان پیش زمینه تصحیح حتی اگر آن دستنویس دو بیست و هفتاد سال با زمان شاعر فاصله داشته باشد، بر این واقعیت بدیهی استوار است که مصحح در همان مرحله آغازین کار، با متنی روبه روست که به طور قطع و یقین می‌داند دستخوردگی‌های آن از حوزه دستنویس‌های این محدوده زمانی فراتر نرفته است و او باید فقط با این پیشداوری [قدمت نسخه]، بر مبنای ده یا پانزده نسخه دیگر که هر یک از دیدگاه خاص نسخه‌شناسی: ۱. قدمت ۲. استقلال یا عدم استقلال در انتساب به مادر نسخه‌ای مشترک یا غیر مشترک با دستنویس‌های دیگر ۳. صحت و اصالت نسبی متن: در تناسب با نوع دخل و تصرف‌های کلی و جزئی، واجد ویژگی معینی است به اضافه قرائن متعدد دیگر، این فاصله زمانی دو بیست و هفتاد ساله را در نسبت با زمان شاعر به حداقل ممکن برساند. رجحان این شیوه کار بر روش‌های تصحیح انتقادی و تحقیقی دیگر که یا در نظریه تصحیح قائل به متن اساس نیستند و یا اینکه در روند کار بر مبنای منطق دقیق و مشخص این شیوه عمل نمی‌کنند کاملاً روشن است. عدم اختیار یک نسخه به عنوان اساس کار تصحیح (در بیشتر موارد اقدم نسخ)، در نظر و در عمل، خواه ناخواه مصحح متن را به اختیار نهائی مضبوط اصیل از میان پانزده، بیست نسخه و یا بیشتر که در تاریخ‌های مختلف کتابت شده‌اند، ملزم می‌کند. در این صورت حتی با این پیش فرض که مصحح / منتقد واجد صلاحیت و اهلیت کافی است، او باید به این سه ایراد اساسی پاسخ گوید: ۱. با کدام استدلال علمی

می‌توان مدلل داشت، متنی که بدین شیوه از مضبوط انبوه دستنویس‌ها مجموع شده است، نه تنها به زمان شاعر نزدیک‌تر نشده، بل که چه بسا ممکن است حتی از متن همان اقدم نسخ هم از سروده اصیل او دورتر شده باشد؛ ۲. آیا می‌توان با قاطعیت علمی به خواننده متن اطمینان داد که معیارهای اختیار مصحح، صرف نظر از نوع استدلال‌هایی که در پشت سر آن است، از مؤثرهای ذهنی و ذوقی و اجتهاد شخصی او تأثیر پذیرفته است؟ ۳. شیوه التقاطی در تصحیح متن که در این نیم قرن اخیر حداقل در نظریه تصحیح، متروک شده است، مگر به استفاده از نسخ مختلف (ترجیحاً اقدم و اصح نسخ) اعتقاد نداشت و یا در جستن مضبوط اصیل از میان انبوه نسخه‌های یک اثر، با اتکاء به اهلیت و صلاحیت مصحح، علی‌الظاهر به شیوه تحقیقی عمل نمی‌کرد؟

ب: در شیوه تصحیح با نسخه اساس، اختیار دستنویسی ناقص از شاهنامه که بخشی عمده از متن آن به دلایلی ساقط شده است، به لحاظ اصول علمی کار نادرست است؛ زیرا دلایلی که مصحح برای تعویض واژگان، اضافه یا حذف بیت و ابیات و دیگر دگرگونی‌های کلی و جزئی نسخه اساس انجام می‌دهد، درحقیقت، بر شیوه استدلالی معینی استوار است که خاص همان نسخه و نسبت مشترکات و تفاوت‌های آن با نسخه‌های دیگر است. بنابراین وقتی در بخش إسقاط شده، به ضرورت، نسخه دیگری به عنوان متن اساس جایگزین نسخه اول می‌شود، این تناسب‌ها در هم می‌ریزد و نسبت‌هایی دیگر با استدلال‌های خاص خود به میان می‌آید که لامحاله خود ویژه دستنویس دوم است. این جایگزینی خواه ناخواه نوعی دوگانگی و تفاوت در منطق برخورد با دو نسخه و بالمآل در استدلال‌های تصحیح، به وجود می‌آورد که در نهایت به وحدت و یکدستی متن مصحح لطمه جدی وارد می‌کند.

شاهنامه‌شناسانی که چندین سال در تصحیح متن شاهنامه تجربه و سابقه دارند، به یقین، بارها با این واقعیت روبه‌رو شده‌اند که در روال کار تصحیح، در موارد متعدد که

واژه یا ساختار نحوی یک بیت مبهم یا مخدوش می‌نماید و هیچ‌یک از نسخه‌ها نیز کمکی به حل آن نمی‌کند و جستارها نیز سرانجام راه به جایی نمی‌برد، شاهنامه خود مصحح متن را به تصحیح این موارد مبهم یا مخدوش و یا قراءت درست کلمه مصحح دلالیت می‌کند. به سخن روشن‌تر، بسیار اتفاق افتاده است یک واژه یا تعبیر که در بخشی از شاهنامه مخدوش می‌نماید و یا ساختمان نحوی یک بیت که در مواردی به لحاظ دستوری درست و مفهوم نیست، صورت اصیل آن در جایی دیگر از شاهنامه به عینه و یا با ساختار مشابه تکرار شده و نص نسخه‌ها نیز در این مورد ثانی جای کمترین شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد. در تصحیح داستان بیژن و منیژه چند مورد از این نوع ضبط‌های مبهم و مخدوش با استناد به خود شاهنامه تصحیح شده و توضیح ضروری در چونی و چرایی کار با ارجاع به مورد به ظاهر اصیل در بخش دیگر، ذیل همان بیت داده شده است.

اصولاً، کاربرد تکراری واژگان، و به‌ویژه تعابیر و ترکیبات کنایی، استعاری و ... در خلق آثار ادبی امری طبیعی و گزیرناپذیر است. این کیفیت در تصحیح و احیاء متون کهن به‌ویژه آثاری مانند شاهنامه فردوسی و یا مثنوی معنوی مولوی و امثال آن به سبب حجم عظیم این آثار و محدودیت‌های دوره‌ای زبان، کمیتی بالنسبه گسترده‌تر دارد، که رجوع بدان می‌تواند در تنگناها به کمک مصحح متن بیاید و چه بسا او را در کشف مضبوط اصیل یاری رساند. لیکن در تصحیح اثری بزرگ مانند شاهنامه فردوسی باید گفت که استفاده کامل از این قرینه مطمئن، مستلزم وجود یک فرهنگ کامل بسامدی از مفردات و به‌ویژه ترکیبات و استعمالات آن است. فرهنگ عظیم شاهنامه تألیف «فریتز وولف» آلمانی - که اجزش مأجور باد - نمی‌تواند آن چنانکه باید در این زمینه کارساز باشد؛ چراکه این فرهنگ همراه با محاسن بزرگ، معایب بزرگ هم دارد؛ یعنی اینکه ۱- محور کار در این فرهنگ مفردات شاهنامه است و به دلایل بسیار، ترکیبات در آن مورد توجه دقیق و کامل قرار نگرفته است؛ ۲- «وولف» در بیش از نیم قرن پیش به ناچار از مآخذی غیر معتبر و مخدوش استفاده کرده است که این خود به اعتبار علمی و دقت

تحقیقی داده‌های کار او لطمه جدی وارد کرده است. ارجح است که امروزه بالفعل در آغاز کار تصحیح علمی و انتقادی متن شاهنامه، نخست فرهنگ کاملی از بسامد مفردات و به‌ویژه ترکیبات، اصطلاحات و استعمالات شاهنامه بر مبنای اقدم واضح نسخ موجود (دستنویس موزه بریتانیا مورخ ۶۷۵ هـ) تدوین کرد و سپس از این مأخذ به عنوان فرینه‌ای مطمئن و کارآمد در تصحیح متن شاهنامه یاری جست. بدیهی است پس از تصحیح متن شاهنامه می‌توان آن مواردی را که در متن مصحح تعویض و تصحیح شده است، به عین در فرهنگ مزبور اعمال کرد و از این راه فرهنگ نهائی و کاملی از جامع مفردات و ترکیبات شاهنامه فراهم آورد.

تغییرات کلی و جزئی مصحح در متن داستان بیژن و منیژه، از جابه جایی بیت یا ابیات و یا تصحیح و تعویض واژه و تعبیر و ... تا حذف یا افزایش حتی یک «و» همراه با دلایل کار و نام نسخه‌های اختیار شده در متن، در پانوش همان صفحه به تفصیل آمده است. در همه آن مواردی هم که بیت یا بیت‌هایی الحاقی تشخیص داده شده است، با قرار دادن آن داخل [] مشخص شده و بیت‌هایی هم که معنی یا ساختار دستوری آن از نظر مصحح مبهم یا مخدوش بوده، با قراردادن علامت (؟) جلوی آنها ممیز شده است. تصحیح برخی از واژگان، تعبیرات و اصطلاحات داستان بیژن و منیژه نیاز به توضیح و استدلال مفصل‌تر داشت که طرح آنها در حاشیه ابیات مربوطه در متن مناسب نمی‌نمود، بحث درباره یک چنین مواردی به بخش یادداشت‌های مجلد حاضر منتقل شده است.

در شیوه تصحیح علمی و انتقادی متن، ارائه تفصیل اختلاف نسخه بدل‌ها پائین بیت‌های ذی‌ربط در همان صفحه متن - مثال مشخص شاهنامه چاپ اول و دوم مسکو و شاهنامه چاپ دکتر جلال خالقی مطلق - به ویژه اگر دستنویس‌های مورد استفاده از ۱۰ نسخه بیشتر باشد، در هر صفحه جای زیادی را اشغال می‌کند. این شیوه کار هم به

روانی کار قراءت متن لطمه می‌زند و هم برای آن گروه از خوانندگانی که پی‌جوی جزئیات اختلاف نسخ نیستند، بی‌فایده و آزار دهنده است. اما از سوی دیگر هم آوردن تفصیل اختلاف نسخ در پایان کتاب، تکلیفی شاق بر دوش آن دسته از پژوهندگان شاهنامه است که بنا بر دلایل فنی می‌خواهند تابلوی دقیق تغییرات متن اساس بر مبنای دیگر نسخه‌ها و دیگر قرائن کار تصحیح را، بلافاصله پس از قراءت متن، پیش روی داشته باشند؛ این دشواری در متن حاضر به شکل نسبی حل شده، بدین معنا که در همه آن مواضعی که کمترین تغییر یا جابه‌جایی در متن صورت گرفته، در پانویس همان صفحه ذیل شماره بیت مربوطه، نخست ضبط اساس داده شده است و سپس نام دستنویس یا دستنویس‌هایی که مضبوط آنها در متن اختیار گردیده همراه با استدلال مصحح آمده است، لیکن تفصیل بقیه موارد اختلاف نسخه‌ها در پایان کتاب آورده شده است.

از آنجا که احتمال وجوه دیگر قراءت واژه با توجه به نوع حروف فارسی، ممکن است احیاناً پژوهنده شاهنامه را به معنای دیگری از برای بیت رهنمون سازد، از این رو تا حد امکان کوشش شده نص دستنویس‌ها با همان شکل نقطه‌گذاری و رسم‌الخط خاص، به عینه، آورده شود. و نیز برای اینکه ویژگی کتابت دوره‌ای در هر نسخه برای خواننده مشخص باشد در ضبط اختلاف دستنویس‌ها، نقطه‌گذاری حروف [ک فارسی، ج، چ، ب، پ، د، ذ و...] رعایت شده است. با این شیوه در مواردی که متقد متن شاهنامه در تصحیح واژه، جا به جایی یا حذف و کاهش بیت یا ابیاتی با مصحح متن اختلاف نظر پیدا می‌کند، پانزده نسخه از متن داستان بیژن و منیژه را با اندک تفاوت، پیش روی دارد.

تجربه تصحیح متون نظم، این واقعیت را در عمل به اثبات رسانده است که نشانه‌گذاری وجوه اختلاف واژگان و تفاوت در تعداد و توالی ابیات دستنویس‌ها، با

قراردادن عدد توکک لابه‌لای متن و ارجاع آن به پانوش همان صفحه، سبب سردرگمی و یا حداقل اتلاف وقت پژوهندگان و خوانندگان می‌شود، به ویژه اگر تعداد نسخ مورد استناد از ده دستنویس بیشتر باشد. برای رفع این نقیصه در متن حاضر نیز مانند متنهای قبلی یعنی داستان سیاوش و رستم و سهراب، اختلاف نسخه بدلها با اساس با رعایت ترتیب مصراعهای اول و دوم، ذیل شماره هر بیت به تفکیک داده شده است.

برتری این روش - مثال داستان سیاوش و رستم و سهراب از انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی سابق - بر شیوه قراردادی عدد توکک - مثال اکثر قریب به اتفاق متون منظوم از جمله شاهنامه فردوسی چاپ مسکو و شاهنامه به تصحیح جلال خالقی مطلق - در این است که اولاً حد و مرز هر مورد اختلاف به ویژه در حوزه واژگان ممیز و مشخص است، ثانیاً متن مصحح از تراکم تعداد کثیری عدد توکک در لابه‌لای کلمات متن پیراسته می‌شود و ثالثاً وضعیت دقیق هر نسخه بدل در قیاس با متن اساس به لحاظ حذف یا افزایش یک یا چند بیت در تابلوی تفصیل نسخه بدلها کاملاً نمایان است، آن چنانکه بر مثال همین داستان بیژن و منیژه با وجود عدم ضبط برخی از اختلاف‌های جزئی، پژوهنده شاهنامه می‌تواند متن داستان را به عینه، در هر نسخه به شکل جداگانه، بازسازی و مجموع کند.

شیوه ضبط اختلاف نسخ در متن حاضر به ترتیب زیر است:

۱- در مرحله نخست پس از شماره بیت، در مصراع اول تفاوت مضبوط دستنویس‌هایی ثبت شده است که در نسبت با نسخه اساس کمترین اختلاف را منعکس می‌سازند.

۲- در مرتبه بعد ثبت وجوه اختلاف، از واژه شروع مصراع اول به بعد انجام می‌گیرد.

۳- در مواردی که چند دستنویس در ارائه ضبط متفاوت با اساس با هم اتفاق نظر

دارند، مبنای تقدم و تأخر در آوردن نام نسخه‌ها در وهله نخست رتبه اعتباری نسخ و در وهله بعد ترتیب تاریخی دستنویس‌ها بوده است که جداول آن در صفحه شروع بخش تفصیل نسخه‌بدها داده شده است.

۴- مقدم و مؤخر و اژه یا واژگان مورد اختلاف، به وسیله کلمه و یا حرف اضافه‌ای که در همه دستنویس‌ها مشترک است، مشخص شده تا خواننده بتواند با یک نگاه، جایگاه و نوع تفاوت را دریابد.

۵- اختلافهای جزئی نسخه بدلها با متن اساس که در منطقی تصحیح متن واجد اهمیت خاص نیست، اکثراً ضبط نشده است، از این جمله است تفاوت میان زان، ازان؛ کزان، کزین؛ وزان، وزین؛ بران، برین؛ بدان، بدین؛ از این پس، ازان پس؛ لاژورد، لاجورد؛ فیروزه، پیروزه؛ زاول، زابل؛ کاخ و باغ، باغ و کاخ؛ کشور و لشکر، لشکر و کشور؛ ایران و توران، توران و ایران؛ پا، پای؛ جا، جای و امثال آن.

۶- علامت - در تفصیل نسخه بدلها نشانه آن است که نسخه در این موضع محو شده و یا مخدوش و ناخواناست. هر علامت + نشانه بیتی است که نسخه موردنظر به نسبت اساس اضافه دارد.

و سرانجام سپاس‌گزاردن از همکار گرامی جناب آقای محمدمهدی دهقان رئیس ارجمند انتشارات پژوهشگاه متبوعه را در اینجا یک فریضه وجدانی می‌دانم. مشارالیه در تمام مراحل بالنسبه طولانی حروفچینی، تصحیح مطبعی و چاپ داستان بیژن و منیژه، کج خلقی‌ها، دوباره کاریها و تجدیدنظرهای وسواس‌گونه مرا باگشاده‌روئی تاب آوردند و اجابت کردند. این نوع نگرش به کار تحقیق و تولید کتاب را که البته ناگفته نماند در کارنامه بخش خصوصی نشر در کشور ما حکم کیمیا را دارد، جز عشق به نشر کتاب در بهترین شکل آن، به چیز دیگری نمی‌توان تعبیر کرد.

مهدی قریب

۱۳۷۵/۱۲/۲۵

برخی مآخذ و ارجاعات

۱. تاریخ فررالسیرالمعروف بکتاب فرراخبار ملوک الفرس و سیرهم. لایب المنصورالثعالی تصحیح متن و ترجمه آن به زبان فرانسوی به وسیله زوتبرگ:
Histoire des Rois des Perses par Al- tha'libi Publié et traduit par.
H.Zotenberg Paris. 1900. چاپ تهران. به طریقه افست. مکتبه الاسلامی. ۱۹۶۳
۲. مری بويس: گوسان پارتی و سنت نوازندگی در ایران - ترجمه مسعود رجب‌نیا صص ۶۵ - ۲۷ کتاب توس شماره ۲. تهران ۱۳۶۹.
۳. جهانگیر کوورجی کویاجی: پژوهشهایی در شاهنامه - گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه. صص ۱۱۵ - ۱۲۴. نشر زنده رود اصفهان. چاپ اول ۱۳۶۹.
۴. دراین باره ر.ک. به: مهرداد بهار: تأثیر حکومت کوشان‌ها در تشکیل حماسه ملی ایران - یادنامه آئین بزرگداشت آغاز دومین هزاره سرایش شاهنامه. چاپ اول، فیروزنشر سهاان و نشر زنده رود. اصفهان ۱۳۷۰. صص ۵۷ - ۳۳.
۵. درباره شیوه مختار ما در تصحیح علمی و انتقادی شاهنامه فردوسی و معرفی نسخه‌های معتبر آن، به قلم نگارنده این سطور در سه مآخذ زیر به تفصیل بحث شده است که می‌توان در صورت لزوم به آنها رجوع کرد:
- مقدمه داستان سیاوش. تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی چاپ اول در یک مجلد ۱۳۶۳ و چاپ دوم همراه با واژه‌نامه و استدراکات در دو مجلد ۱۳۶۹. از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران.
- مقدمه‌ای بر شاهنامه فردوسی. کتاب توس. ویژه بررسی و تحقیق. انتشارات توس. تهران ۱۳۶۴
- بازخوانی شاهنامه. انتشارات توس. تهران ۱۳۶۹
۶. از آنجا که به اعتقاد نگارنده این سطور نسخه فلورانس هم به لحاظ کتیبه تاریخ کتابت و هم از دید ویژگی‌های متن مشکوک می‌نماید، از این رو تاریخ کتابت آن اینجا در ترتیب تاریخی نسخ رعایت نشده است؛ ر.ک به توضیح ذیل شماره (۷)، مآخذ دوم.
۷. از جمله در مقدمه داستان سیاوش چاپ اول و دوم از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۳ و ۱۳۶۹
- کتاب فرهنگ. ویژه نامه هزاره سرایش شاهنامه فردوسی دیماه ۱۳۶۹ صص ۵۳-۱
- تحقیق و بررسی توس شماره ۲ از انتشارات توس تهران ۱۳۶۹ صص ۹۱-۶۵
۸. برای آگاهی از ویژگی‌های دستوری، زبانی و رسم‌الخط دستنویس سیمرخ ر.ک به تحقیق و بررسی توس شماره سوم از انتشارات توس. تهران.
۹. لازم به یادآوری است که برای کار تصحیح متن بیژن و منیژه علاوه بر دستنویس‌های اصلی که در مقدمه و در جدول معرفی نسخه‌ها به آنها اشاره شده، چهار نسخه دیگر هم با مشخصات زیر بررسی شد، اما چون هیچیک از آنها قابل استفاده و استاد نبود، در همان آغاز کار کنار گذاشته شد:

- ۱ - دستنویس کتابخانه ملی پاریس مورخ ۸۴۴ هـ به نشانه خزینه Suppl. Pers. 493.
- ۲ - نسخه اول محفوظ در انستیتو خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی سابق مورخ ۸۴۹ هـ و به نشانه ثبت S. 1654 [با رمز شماره ۴ در چاپ اول مسکو].
- ۳ - نسخه دوم انستیتو خاورشناسی مورخ حدود ۸۵۰ هجری و با نشانه S. 1678. [با رمز شماره ۶ در چاپ مسکو].
- ۴ - دستنویس دوم موزه طوقاوسرای استانبول به نشانه H. 1510 مورخ دهه اول قرن دهم هجری. افزون بر این‌ها، عکسی از متن داستان بیژن و منیژه مسطور در متن و حاشیه یک دستنویس که در تاریخ ۸۲۳ هجری کتابت شده و به شماره ۸۴۳ در فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به ثبت رسیده‌است، به لطف دوست و همکار فاضلم آقای دکتر حسین نجفداری به دستم رسید. البته آقای حسین صمدی معرف اولیه این دستنویس که متن و هامش صفحات آن، متضمن جُنْگی از اشعار ۸۱ شاعر فارسی زبان است، در مقاله خود [: آینده. سال چهاردهم. شماره ۹ تا ۱۲. آذر - اسفند ۱۳۶۷ صص ۵۳۷ - ۵۴۷] فقط به بیست غزل و شش رباعی از حافظ که در نسخه مزبور آمده، پرداخته و به اشعار شاعران دیگر و از جمله به داستان بیژن و منیژه اشاره‌ای نکرده‌است. به هرحال نوع دستخوردگی در این نسخه به گونه‌ای است که برای تصحیح قابل استناد نیست.

داستان بیژن و منیژه

نه بهرام پیدا نه کیوان و تیر	شبی چون شبه روی شسته به قیر
پسیچ گذر کرد بر پیشگاه	دگرگونه آرایشی کرد ماه
میان کرده باریک و دل کرده تنگ	شده تیره اندر سرای درنگ
سپرده هوا را به زنگار و گرد	ز تاجش سه بهره شده لاژورد
یکی فرش گسترده از پتر زاغ	سیاه شب تیره بر دشت و راغ
چو مار سیه باز کرده دهن	نموده زهر سو به چشم اهرمن
تو گفتمی به قیر اندر اندود چهر	چو پولاد زنگار خورده سپهر
چو زنگی برانگیخت زانگشت گرد	هر آنکه که برزد یکی باد سرد
کجا موج خیزد ز دریای قار	چنان گشت باغ و لب جویبار

ب ۴. اساس: ز تاج سبهری شده لاژورد؛ متن بر مبنای نسخه‌های قا، لن، ط، قب، حظ، ف، هلی و مج تصحیح شد. بنداری این مصراع را این طور ترجمه کرده است: قد تواری قمرها بالمحاق؛ ← یادداشت‌ها.

ب ۵. اساس: صریحاً سیاه شب تیره؛ سیاه: صفت به جای موصوف برای اراده معنی غلام: غلام شب تیره ← یادداشت‌ها. اساس: دشت راغ؛ ← توضیح ذیل ب ۱۶۶.

- فروماند گردونِ گردان به جای
 سپهر اندر آن چادر قیرگون
 ۱۲ جهان از دل خویشان برهراس
 نه آوای مرغ و نه هُرایِ دد
 نَبُد هیچ پیدا نشیب از فراز
 بدان تنگی اندر بجستم زجای
 ۱۶ خروشیدم و خواستم زو چراغ
 مراگفت «شمعت چه باید همی؟
 بدوگفتم «ای بت، نی‌ام مرد خواب
 یسینه پیشم و بزم را ساز کن
 ۲۰ بیاورد شمع و بیامد به باغ
 می‌آورد و نار و تُرنج و بهی
 مراگفت «برخیز و دل شاد دار
 نگر تا که دل را نداری تباه
 ۲۴ جهان چون گذاری همی بگذرد
 گهی می‌گساریدوگه چنگ ساخت
 دلم برهنه کام پیروز کرد
 بدان سرو بن گفتم «ای ماه روی
 شده سُست خورشیدرادست و پای
 توگفتی شده‌ستی به خواب اندرون
 جرس برکشیده نگهبان پاس
 زمانه زبان بسته از نیک و بد
 دلم تنگ شد زان شبِ دیرباز
 یکی مهربان بودم اندر سرای
 برفت آن بُت مهربانم زباغ
 شب تیره خوابت نیاید همی؟»
 یکی شمع پیش آر چون آفتاب
 به چنگ آر چنگ و می آغاز کن.»
 برافروخت رخسند شمع و چراغ
 زدوده یکی جام شاهنشهی
 روان را زدرد و غم آزاد دار
 ز اندیشه و دادِ فریاد خواه
 خردمند مردم چرا غم خورد؟»
 توگفتی که هاروت نیرنگ ساخت
 که برمن شبِ تیره نوروز کرد
 یکی داستان امشبم بازگوی

ب ۱۴. اساس: نشیب و فراز. متن بر مبنای اتفاق ضبط نسخ دیگر تعویض شد.

ب ۱۹. (دوم) به نظر می‌رسد که وجه اصیل این مصراع می [= باده] آغاز کن باشد نه می ادات
 استمرار فعل؟ ← یادداشت‌ها.

- ۲۸ که دل گیرد از مهر او فرّ و مهر
 مرا مهربان یار بشنو چه گفت
 «بپیمای می تا یکی داستان
 پراز چاره و مهر و نیرنگ و جنگ
 ۳۲ بگفتم «بیار ای بُتِ خوب چهر
 ز نیک و بد چرخ ناسازگار
 نگر تا نداری دل خویش تنگ
 نداند کسی راه و سامان او
 ۳۶ پس آنگه بگفت «ار زمن بشنوی
 همت گویم و هم پذیرم سپاس
 بدو اندرون خیره ماند سپهر»
 -ازان پس که با کام گشتیم جفت -
 بگویمت از گفته باستان
 همان از درِ مردِ فرهنگ و سنگ»
 بخوان داستان و بیارای مهر
 که آرد به مردم زهرگونه کار
 نیایی از او چند جوئی درنگ
 نه پیدا بود درد و درمان او»
 به شعر آری از دفتر پهلوی،
 کنون بشنوی جفت نیکی شناس!

آغاز داستان

- چو کی خسرو آمد به کین خواستن
 ز توران زمین گم شد آن تخت و گاه
 ۴۰ بپیوست با شاه ایران سپهر
 زمانه چنان شد که بود از نخست
 جهان ساز نو خواست آراستن
 برآمد به خورشید بر تاج شاه
 بر آزادگان بر بگسترد مهر
 به آب و فای روی خسرو بشت

بیت‌های این بخش از داستان از حدود ب ۱۰ تا ب ۳۷ در اکثر نسخه‌ها در هم ریخته و
 مغشوش است؛ ولیکن مفهوم این فراز از داستان بر مبنای ترتیب عمودی ابیات در اساس
 از انسجام منطقی تری برخوردار است که در متن حفظ شد. ← تفصیلی نسخه بدل‌ها.

ن سازد خردمند ازو جای خواب	به جوئی که یک روز بگذشت آب
که کین سیاوش همی بازخواست	چو بهری زگیتی برو گشت راست
زگردان لشکر همی کرد یاد	۴۴ به بگماز بنشست یک روز شاد
نهاده به سر بر کیانی کلاه	به دیبا بیاراسته گاه شاه
دل و گوش داده به آوای چنگ	نشسته به گاه اندرون می به چنگ
فریبرز کاووس با گستم	به رامش نشسته بزرگان بهم
چو گرگین میلاد و شاپور نیو	۴۸ چو گودرز گشواد و فرهاد و گیو
چو زهام و چون بیژن رزمزن	شه نوذران طوس لشکر شکن
همه پهلوانان خسرو پرست	همه باده خسروانی به دست
به پیش اندرون لاله و نسترن	می اندر قدح چون عقیقِ یمن
سر زلفشان بر سمن مشک سای	۵۲ پری چهرگان پیش خسرو بپای
کمر بسته بر پیش سالار بار	همه بزمگه بوی و رنگ و بهار
به نزدیک سالار شد هوشیار	ز پرده درآمد یکی پرده دار
سر مرز توران و ایرانیان	که «بر در بپای اند ارمانیان
ز راه دراز آمده دادخواه»	۵۶ همی راه جویند نزدیک شاه
به نزدیک خسرو خرامید و تفت	چو سالار هشیار بشنید رفت
به پیش اندر آوردشان چون سزید	بگفت آنچه بشنید و فرمان گزید
سپردند زاری کنان پیش او	به کش کرده دست وزمین رابه روی

ب ۴۲. ارتباط این بیت با تمهید فردوسی در خطبه داستان و با منطق موضوعی داستان بیژن و منیژه دانسته نیست.

ب ۵۳. اساس: بوی رنگ و بهار؛ ← توضیح ذیل ب ۱۶۶.

- ۶۰ که «ای شاهِ پیروز، جاوید زی
که خود جاودان زندگی را سزی
ز شهری به داد آمده‌ستیم دور
که ایران از این سوی، زان سوی تور
کجا خانِ ارمانش خوانند نام
وز ارمانیان نزد خسرو پیام
که: نوشته‌ی زی، ای شاه! تا جاودان
به هر کشوری دست رس بربدان
- ۶۴ به هر هفت کشور توی شهریار
زهر بد تو باشی به هر شهر یار
سرِ مرزِ توران درِ شهرِ ماست
ازیشان به ما بر چه مایه بلاست!
سوی شهرِ ایران یکی بیشه بود
که ما را بدان بیشه اندیشه بود
چه مایه بدو اندرون کشتزار
درختِ برآور همه میوه‌دار
- ۶۸ چراگاه ما بود و فریادِ ما،
گراز آمد اکنون فزون از شمار
به دندان چو پیلان به تن همچو کوه،
وزیشان شده شهر ارمان ستوه
هم از چارپایان و هم کشتمند
ازیشان به ما بر چه مایه گزند
درختان که کشته نداریم یاد
به دندان به دو نیم کردند شاد
نیاید به دندان‌شان سنگ، سخت
مگرمان بیکباره برگشت بخت.»
چو بشنید گفتار فریاد خواه
به دردِ دل اندر بیپچید شاه
برایشان ببخشد خسرو به درد
به گردان گردنکش آواز کرد

ب ۷۲. اساس: درختان کشته نداریم یاد. ساختار مصراع اول بیت در اساس معیوب می‌نماید، بویژه در پیوند مفهومی با مصراع بعد. نسخه‌ها اکثراً ضبط دیگری از مصراع اول ارائه داده‌اند که در آن میان ضبط دستنویس قب سالم‌تر به نظر رسید و در متن اختیار شد. با این همه مضبوط مصراع اول قب، هم خالی از اشکال نیست. ر.ک به تفصیل نسخه بدل‌ها.

- ۷۶ که «ای نامداران و گردان من
شود سوی آن بیشه خوگ خورد
بسپرد سران گرازان به تیغ؟
یکی خوان زربین بفرمود شاه
- ۸۰ زهر گونه گوهر برو ریختند
ده اسپ گرانمایه زربین لگام
به دیبای رومی بیاراستند
چنین گفت پس شهریار زمین
- ۸۴ که خرد به آرم من رنج خویش
کس از انجمن هیچ پاسخ نداد
نهاد از میان گوان پیش پای
که «جاوید بادئ و پیروز و شاد
- ۸۸ گرفته به دست اندرون جام می
که خرم به مینو بود جان تو
من آیم به فرمان بدین کار پیش
چو بیژن چنین گفت گیو از کران
- ۹۲ نخست آفرین کرد مر شاه را
که جوید همی نام زین انجمن؟
به نام بزرگ و به ننگ و نبرد
ندارم ازو گنج گوهر دریغ»
که بنهاد گنجور در پیش گاه
همه یک به دیگر برآمیختند
نهاده برو داغ کاووس نام
بسی زانجمن نامور خواستند
که «ای نامداران با آفرین
از آن پس کنگنج من گنج خویش؟»
مگر بیژن گیو فرخ نژاد
ابر شاه کرد آفرین خدای
سرت سبز باد و دلت پُر زداد
شب و روز بریاد کاووس کی
به گیتی پراگنده فرمان تو
ز بهر تو دارم تن و جان خویش»
نگه کرد و آن کارش آمد گران
به بیژن نمود آنگهی راه را

به نیروی خویش این گمانی چراست؟
 ابسی آزمایش نگیرد هنر
 زهر تلخ و شوری ببايد چشيد
 بَرِ شاه، خیره، مبر آبِ روی
 نباید که گردی بدین، روی زرد
 تو گوئی سران شان بپرّم به گازا!
 گلِ زهر، خیره، چه بوئی همی؟
 جوان بود و هشیار و پیروز بخت
 تو برمن به سُستی گمانی مبر
 جُوّانم و لیکن به اندیشه پیر
 سرِ خوگ را بگسلانم ز تن»
 برو آفرین کرد و ، فرمانش داد
 همیشه به پیش بدی ها سپر
 ز دشمن بترسد سبکسر بود.»
 که «بیژن به توران نداند رهی
 هم ش راهبر باش و هم یارمند»
 کمر بست و ، بنهاد بر سر کلاه
 هماواز ره را و فریاد را
 به نخچیر کردن به راه دراز

به فرزندگفت این جوانی چراست؟
 جوان گر چه دانا بود با گهر
 بد و نیک هرگونه باید کشید
 به راهی که هرگز نرفتی مپوی ۹۶
 به تنها که یارد چنین کار کرد؟
 یکی بیشه پر خوگ گردنفرز
 تو یاهه سخن چند گوئی همی؟
 ز گفّت پدر پُرس بر آشفّت سخت ۱۰۰
 چنین گفت که «ای شاه پیروز گر
 تو این گفته ها از من اندر پذیر
 منم بیژن گویو لشکرشکن
 چو بیژن چنین گفت شد شاه شاد ۱۰۴
 بدو گفت خسرو که «ای پُر هنر
 کسی را کجا چون تو کهنتر بود
 به گرگین میلاد گفت آنگهی
 تو با او برو تا سر آب بند ۱۰۸
 از آن جا پس چید بیژن به راه
 بیاورد گرگین میلاد را
 برفت از دَر شاه با یوز و باز

- ۱۱۲ همی رفت چون پیل کفک افگنان
 ز چنگال یوزان همه دشت غُرم
 همه گردن گور زخمِ کمند
 تدروان به چنگال باز اندرون
- ۱۱۶ بدین سان همی راه بگذاشتند
 چو بیژن به بیشه بر افگند چشم
 گرازان، گرازان، نه آگاه ازین
 به گرگین میلاد گفت «اندر آی
 برو تا به نزدیک آن آ بگیر
 بدان گه که از بیشه خیزد خروش
 به بیژن چنین گفت گرگین گو
 تو برداشتی گوهر و سیم و زر
- ۱۲۴ چو بیژن شنید این سخن خیره شد
 به بیشه درآمد بکردار شیر
 چو ابر بهاران ببارید سخت
 زدندان همی آتش افروختند
- ۱۲۸^۱ گرازی بیامد چو آهِرِ منا
 چو سوهانِ پولاد بر سنگِ سخت
 سرگور و آهو زتن برکنان
 دریده بر و دل پُر از داغ و گُرم
 چه بیژن چه طهمورث دیوبند
 چکان از هوا بر سمن برگ، خون
 همه دشت را باغ پنداشتند
 بجوشید خونسش به تن بر زخشم
 که بیژن نهاده ست بر بور زین
 وگر نه ز یک سو بپرداز جای
 چو من با گراز اندر آیم به تیر
 تو بردار گرز و بجای آر هوش.»
 که «پیمان نه این بود با شاه نو
 تو بستی مرابن رزمگه را کمر.»
 همی چشمش از روی او تیره شد
 کمان را به زه کرد مرد دلیر
 فرو ریخت پیکان چو برگ درخت
 تو گفتی که گیتی همی سوختند
 زره را بَدَردید بر بیژنا
 همی سود دندان او بر درخت

برآمد یکی دود زان مرغزار	برانگیختند آتش کارزار
به دو نیمه شد پیل پیکر تنش	بزد خنجری بر میان بیژنش
تن از تیغ پر خون دل از جنگ سیر،	۱۳۲ چو روبه شدند آن ددان دلیر
به فتراک شبرنگ سرکش بیست	سرش را به خنجر ببرد پست
تن بی سران شان به راه آورد	که دندان ها نزد شاه آورد
زیلان جنگی جدا کرده سر	به گردان ایران نماید هنر
بشد گاو میش از کشیدن ستوه	۱۳۶ به گردون برافگند هر یک چوکوه
زیک سوی بیشه در آمد چوتفت	بداندیش گرگین شوریده رفت
بزو آفرین کرد و شادی نمود	همه بیشه آمد به چشمش کی بود
ز بدنامی خویش ترسید مرد	به دلش اندر آمد از آن کار درد
بدانداختن کرد با بیژنا	۱۴۰ دلش را بسپید آهزمننا
نکرد ایچ یاد از جهان آفرین	سگالش چنین بُد نوشته جزاین
سزد گر نهد در بُن چاه گاه	کسی کو به ره بر کند ژرف چاه
به راه جوان بر بگسترد دام	زیهر فزونئی و ز بهر نام
مر او را چه پیش آورید از جفا]	۱۴۴ [نگر تا چه بد ساخت آن بی وفا

ب ۱۳۴. در باره این بیت و تناقض ساختاری و معنوی مصراع دوم آن با ابیات ۱۳۶ و ۲۰۹ همین داستان ← یادداشت‌ها.

ب ۱۳۶. ← توضیح ذیل ب ۱۳۴.

ب ۱۳۷. مصراع دوم بیت در همه ۱۶ نسخه موجود ما مغشوش و نامفهوم است و تنها ضبط نسخه اساس تا اندازه‌ای قابل توجیه می‌نماید. ← تفصیل نسخه بدل‌ها.

ب ۱۴۴. این بیت به نظر الحاقی می‌رسد؛ افزون بر اینکه با منطق بیان فردوسی همخوانی ندارد، ۴ نسخه لن، حظ، مب و ف هم آن را ندارند.

بدو آن زمان مهربانی نمود	به خوبی مراو را فراوان ستود
چو از جنگ و کشتن پرداختند	نشستن گه رود و می ساختند
نَبُد بیژن آگه ز کردار او	همی راست پنداشت گفتار او
۱۴۸ چو خوردند زان سرخ می اندکی	به گرگین نگه کرد بیژن یکی
بدوگفت «چون دیدی این جنگ من	بدین گونه با خوگ آهنگ من؟»
چنین داد پاسخ که «ای شیرخوی	به گیتی ندیدم چو تو جنگ جوی
به ایران و توران ترا یار نیست	چنین کار پیش تو دشوار نیست»
۱۵۲ دل بیژن از گفت او شاد شد	بسان یکی سرو آزاد شد
به بیژن چنین گفت پس پهلوان	که «ای نامور گُرد روشن روان
برآمد ترا این چنین کار چند	به نیروی یزدان و بخت بلند
کنون گفتنی ها بگویم ترا	که من چند گه بوده ام ایدرا
۱۵۶ چه بارستم و گیو و باگردهم	چه با طویس نوذر چه با گسته‌م
چه مایه هنرها براین پهن دشت	که کردیم و گردون بران برگذشت
کجا نام ما زان برآمد بلند	به نزدیک خسرو شدید ارجمند
یکی جشنگاه است زایدتر نه دور	به دو روزه راه اندر آید به تور
۱۶۰ یکی دشت بینی همه سبز و زرد	کسزو شاد گردد دل زاد مرد

ب ۱۴۶. (دوم) اساس: رودمی؛ متن براساس نسخه ط تصحیح شد، ب ۲۳۰ دیده شود که همین اصطلاح در نسخه اساس به شکل رود و می آمده است؛ همچنین ر.ک. به توضیح ذیل بیت ۱۶۶.

ب ۱۴۸. این بیت در نظم ابیات زائد به نظر می‌رسد و ۷ نسخه هم آن را نیاورده‌اند. برای توجیه اصالت این بیت بجز ضبط آن در نسخه‌های بم، ق، ط، ق، قرینه دیگری یافت نشد؛ با اینهمه برای رعایت احتیاط از گذاشتن آن در داخل قلاب [] به نشانه الحاقی بودن پرهیز شد.

- همه بیشه و باغ و آب روان
 زمین پر نیان و هوا مُشک بوی
 ز عنبرش خاک و زیاقوت سنگ
 ۱۶۴ خم آورده از بار شاخ سمن
 خرامان به گرد گل اندر تذرو
 ازین پس کنون تانه بس روزگار
 پریچهره بینی همه دشت و کوه
 ۱۶۸ منیژه کجا دخت افراسیاب
 همه دخت توران پوشیده روی
 همه رخ پر از گل همه چشم خواب
 اگر ما به نزدیک آن جشنگاه
 ۱۷۲ بگیریم ازیشان پریچهره چند
 چو گرگین چنین گفت بیژن، جوان،
 گهی نام جُست اندران، گاه، کام
 برفتند هر دو به راه دراز
 ۱۷۶ میان دو بیشه به یک روزه راه
 یکی جایگه از درِ پهلوان
 گلابست گوئی مگر آبِ جوی
 هوا مشک بوی و زمین رنگ رنگ
 صنم گشته پالیز و گلبن شمن
 خروشیدن بلبل از شاخ سرو
 شود چون بهشت آن درو مرغزار
 زهرسو نشسته به شادی گروه
 درفشان کند باغ چون آفتاب
 همه سروبالا همه مشک بوی
 همه لب پر از می به بوی گلاب
 شویم و بتازیم یک روزه راه،
 به نزدیک خسرو شویم ارجمند.»
 بجوشیدش آن گوهر پهلوان
 جوان هم جوان وار برداشت گام
 یکی از نوشته، دگر کینه ساز
 فرود آمد آن گُرد لشکر پناه

ب ۱۶۴. (دوم) اساس: گلبن چمن؛ که مخدوش می نماید؛ متن بر اساس لن، ط، قب، ف، هلی تصحیح شد. ← یادداشت‌ها.

ب ۱۶۶. (دوم) اساس: در مرغزار؛ متن بر اساس قب، ف تصحیح شد؛ از این لون افتادگی «و» عاطفه در نسخهٔ اساس هست که از مقولهٔ اسقاط باید تلقی گردد: بر بوم، رودمی، در کوهسار، دردشت، موی ناخن، دوده انجمن و ... به جای بروبوم، رودومی، دروکوهسار، درودشت، موی و ناخن. دوده و انجمن و ...

ب ۱۷۵. [دوم]: از نوشته: اسیر و مقهور نیروی سرنوشت.

- بدان مرغزارانِ آزمان دو روز
 چو دانست گرگین که آمد عروس
 به بیژن پس آن داستان برگشاد
 به گرگین چنین گفت پس بیژنا ۱۸۰
 شوم بزمگه را ببینم زدور
 وز آن جایگه پس بتابم عنان
 زنیم آنگهی رای هشیارتر
 به گنجور گفت «آن کلاه به زر ۱۸۴
 که روشن شدی زو همه بزمگاه -
 همان طوق کیخسرو و گوشوار
 بسپوشید رخشنده رومی قبای
 نهادند بر پشت شبرنگ زین ۱۸۸
 بیامد به نزدیک آن بیشه شد
 به زیر یکی سروین شد بلند
 به نزدیک آن خیمه خوب چهر
 همه دشت زاوای رود و سرود ۱۹۲
 منیژه چو از خیمه کردش نگاه
 به رخسارگان ، چون سهیل یمن
 کلاه تَهَم پهلوان برسرش
- همی شاد بودند با باز و یوز
 همه دشت ازوشد چو چشم خروس
 وز آن جشن و رامش بسی کرد یاد
 که «من پیشتر سازم این رفتنا
 که ترکان همی چون پسیچند سور
 به گردن برآرم زدوده سنان
 شود دل زدیدار بیدارتر»
 - که در بزمگه برنهادم به سر
 بیاور که ما را کنون است گاه
 همان یاره گیو گوهرنگار»
 زتاج اندر آویخت فرّ همای
 کمرخواست با پهلوانی نگین
 دل کام جویش پراندیشه شد
 که تا زافتابش نباشد گزند
 بیامد به دلش اندر افروخت مهر
 روان را همی داد گفתי درود
 بدید آن سهی قید لشکر پناه
 بنفشه گرفته دو برگ سمن
 درفشان زدیباى رومی برش

- ۱۹۶ به پرده درون دخت پوشیده روی
فرستاد مردایه را چون نوند
نگه کن که آن ماه دیدار کیست
پیرشش که : چون آمدی ایدرا،
- ۲۰۰ پریزاده‌ای گر سیاوشیا
وگر خاست اندرجهان رستخیز
که من سالیان اندراین مرغزار
بدین بزمگه بر ندیدیم کس
- ۲۰۴ چو دایه بر بیژن آمد فراز
پیام منیژه به بیژن بگفت
چنین پاسخ آورد بیژن بدوی
سیاوش نیام نه زپری زادگان
- ۲۰۸ منم بیژن گیو زایران، به جنگ
سران‌شان بریدم فگندم به راه
چو زین جشنگاه آگهی یافتم
- بجوشید مهرش دگر شد به خوی
که «رو زیر آن شاخ سرو بلند
سیاوش مگر زنده شد، گر پرست
نیائی بدین بزمگاه اندرا؟
- که دل‌ها به مهرت همی جوشیا
که بفروختی آتش مهر تیز؟
همی جشن سازم به هر نو بهار
ترا دیدم ای سرو آزاده، بس.»
- براو آفرین کرد و بردش نماز
همه روی بیژن چو گل بر شکفت
که «من، ای فرستاده خوب روی
از ایرانم از شهر آزادگان
- به زخم گراز آدمم، بی درنگ (؟)
که دندان‌هاشان برم نزد شاه
سوی گیو گودرز نشتا فتم

ب ۲۰۸. نحو بیت مخدوش می‌نماید و ضبط نسخه بدل‌ها هم هیچ‌گونه کمکی برای تصحیح آن نمی‌کند؛ توجیه بیت با: «به جنگ» در مصراع اول و «به زخم» در مصراع دوم فقط با «و» عاطفه مقدر میسر است که آنهم دور از منطق بیان فردوسی است: به جنگ و به زخم گراز آدمم...؛ به هر حال بیت مبهم و مخدوش می‌نماید. بنداری دارد: و قد خرجت الی هذه الناحية لصيد السباع.

ب ۲۰۹. ← توضیح ذیل بیت‌های ۱۳۴ و ۱۳۶.

- بیدین بزمگاه آمده‌ستم فراز
 ۲۱۲ مگر چهره دختِ افراسیاب
 همی بینم این دشت آراسته
 اگر نیک رابی کنی تاج زر
 مرا سوی آن خوبچهر آوری
 ۲۱۶ چو بیژن چنین گفت، شد دایه باز
 که: رویش چنین است، بالا چنین
 چو بشنید از دایه او این سخن
 فرستاد پاسخ هم اندر زمان
 ۲۲۰ گر آئی خرامان به نزدیک من
 نماند آنگهی جایگاه سخن
 سوی خیمه دخت آزاده خوی
 به پرده درآمد چو سرو بلند
 ۲۲۴ منیژه بیامد گرفتش به بر
 پسر سیدش از راه و رنج دراز
 چرا تا چنین روی و بالا و برز
 تو با این چنین روی و برز کیان
 ۲۲۸ بشتند پایش به مشک و گلاب
 نهادند خوان و خورش گونه گون
 نشستند رود و می ساختند
- بپیموده بسیار راه دراز
 نماید مرا بخت فرخ به خواب
 چو بتخانه چین پر از خواسته
 ترا بخشم و گوشوار و کمر
 دلش با دل من به مهر آوری»
 به گوش منیژه سرائید راز
 چنین آفریدش جهان آفرین
 بفرمود رفتن سوی سرو بُن
 کت آمد به دست آنچه بردی گمان
 بیفروزی این جان تاریک من»
 خرامید زان سایه سرو بُن
 پیاده همی گام زد بارزوی
 میانش به زرین کمر کرده بند
 گشاد از میانش کیانی کمر
 که «با تو که آمد به جنگ گراز؟
 برنجانی ای خوبچهره به گرز
 چرا از کمر رنجه داری میان؟»
 گرفتند زان پس به خوردن شتاب
 همی ساختند از گمانی فزون
 زیبگانه خیمه برداختند

ابا بربط و چنگ و رامش سرای
 زدینار و دیبا چو پشت پلنگ
 سراپرده آراسته سر به سر
 برآورده با بیژن گیو شور
 گرفته برو خوابِ مستی، ستم
 به دیدار بیژن نیاز آمدش
 پرستنده آمیخت با نوش بر
 مرآن نیک‌دل، نامور، نیو را
 پرستندگان را بر خویش خواند
 مر آن خفته را اندر آن جایگاه
 دگر ساخته جای آرام را
 همی ریخت بر چوب صندل‌گلاب
 بپوشید بر خفته بر چادرا
 به بیگانگان هیچ نگشاد لب
 نگار سمن بر درآغوش یافت
 اباماه رخ سربه بالین برا
 به یزدان بنالید زاهرنا
 رهائی نخواهد بُدن زایدرا
 بزُو بشنوی درد و نفرین من
 همی خواند بر من فراوان فسون»

پرستندگان ایستاده به پای
 ۲۳۲ به دیبا زمین کرده طاووس رنگ
 چه از مشک و عنبر چه یاقوت وزر
 می سالخورده به جام بلور
 سه روز و سه شب شاد بوده بهم
 ۲۳۶ چو هنگام رفتن فراز آمدش
 بفرمود تا داروی هوش بر
 بدادند مر بیژن گیو را
 منیژه، چو بیژن دژم روی ماند،
 ۲۴۰ عماری پسیچید رفتن به راه،
 زیک سو نشستن گه کام را
 بگسترد کافور بر جای خواب
 چو آمد به نزدیک شهر اندرا
 ۲۴۴ نهفته به کاخ اندر آمد به شب
 چو بیدار شد بیژن و هوش یافت
 به ایوان افراسیاب اندرا
 بپسیچید بر خویشتن بیژنا
 ۲۴۸ چنین گفت که «ای کردگار ار مرا
 زگرگین تو خواهی مگر کین من
 که او بُد مرا بر بدی رهنمون

همه کار نابوده را باد دار	منیژه بدو گفت «دل شاد دار
گهی بزم و، گه کارزار آیدا،»	۲۵۲ به مردان زهرگونه کار آیدا
به دیبای رومی بیاراستند	زهر خرگهی گلرخی خواستند
به شادی همه روز بگذاشتند	پسری چهرگان رود برداشتند

آگاهی یافتن افراسیاب از کار منیژه و بیژن

پس آگاهی آمد به دربان ازین	چو بگذشت یک چندگاه این چنین
به ژرفی نگه کرد کار از نخست	۲۵۶ نهفته همه کارشان باز جست
درخت بسلا را بجنباتندا	کسی کز گزافه سخن راندا
بدین آمدن سوی توران چراست	نگه کرد کوکیست و شهرش کجاست
شتابید نزدیک درمان خویش	بدانست و ترسان شد از جان خویش
دوان از پس پرده برداشت پای	۲۶۰ جز آگاه کردن ندید ایچ رای
که «دُختت زایران گزیده ست جفت.»	بسیامد بر شاه ترکان بگفت

ب ۲۵۸. دستنویس اساس در ضبط مصراع دوم این بیت تنهاست و مضبوط بقیه نسخه‌ها به جای «چراست»، «چه خواست» است؛ لیکن ضبط اساس را به دلیل اصالت در متن حفظ کردیم ← مورد دیگر از این نوع طرز استعمال در شاهنامه که در آنجا اکثر نسخه‌ها نیز با بم اتفاق نظر دارند: مسکوج ۶ ص ۱۴۲ ب ۹۸.

ب ۲۶۱. چند نسخه ما «شاه توران» دارند. اطلاق صفت «ترک» و «ترکان» به توران و تورانیان ظ

- جهانجوی کرد از جهاندار یاد
[که را از پس پرده دختر بود
۲۶۴] [که را دختر آید به جای پسر
ز کارِ منیژه دلش خیره ماند
بدو گفت «از این کارِ ناباک زن
قراخان چنین داد پاسخ به شاه
۲۶۸ اگر هست خود جای گفتار نیست
به گرسیوز آنگاه گفتش به درد
«زمانه چرا بندد این بندِ من:
برو با سواران هشیار سر
۲۷۲ نگر تا که بینی به کاخ اندرا
چو گرسیوز آمد به نزدیک در
غریویدن چنگ و بانگ رباب
سواران در و بام آن کاخ شاه
۲۷۶ چو گرسیوز آن کاخ در بسته دید
- تو گفتی که بیدست هنگام باد:
اگر تاج دارد بداختر بود]
به از گوز داماد ناید بدر]
قراخان سالار را پیش خواند
هشیوار، بامن یکی رای زن
که «در کار هشیار تر کن نگاه
ولیکن شنیدن چو دیدار نیست.»
-پرازخون، دل و، دیده پُر آب زرد-
غم شهر ایران و فرزند من؟
نگه دار مر کاخ را بام و در
ببند و کشانش بیار ایدرا،
از ایوان خروش آمد و نوش و خور
بر آمد زایوان افراسیاب
گرفتند و هر سو بستند راه
می و غلغل نوش پیوسته دید

→ غلط مشهوری است که در قرن چهارم هجری مصطلح بوده و چون محتمل است فردوسی هم آن را استعمال کرده باشد ناچار به استناد چند نسخه معتبر دیگر در متن حفظ شد. ب ۳۳۱ و ۱۳۰۳ و تفصیل نسخه بدل‌های آنها دیده شود.

ب ب ۲۶۳، ۲۶۴. نسخه ف و ترجمه عربی بنداری هر دو بیت و لن، قب، حظ، بیت دوم را ندارند؛ با جمع آمدن این قرینه با قرائنی از قبیل سخافت و سستی لفظ و معنی و تضاد مفهوم آن با منطق فکری فردوسی، بیت‌ها اصیل نمی‌نمایند. اگرچه مضمون این دو بیت که از زبان شخصیتی منفی مانند افراسیاب نقل شده توجیه پذیر می‌نماید، لیکن اصالت آنها به هر حال قابل تأمل است.

سواران گرفتند گرد اندرش	چو سالار شد سوی بسته درش
بزد دست و برکند بندش زجای	بجست از میان در اندر سرای
بیامد به نزدیک آن خانه زود	کجا پیشگه مرد بیگانه بود
۲۸۰ زدر چون به بیژن برافکند چشم	بجوشید خورش به رگ برزخشم
در آن خانه سیصد پرستنده بود	همه بارباب و نبید و سرود
بسپید بر خویشان بیژنا	که «چون رزم سازم برهنه تن؟»
نه شبرنگ با من نه رهوار بور	همانا که برگشتم امروز هور
۲۸۴ زگیتی نینم همی یار کس	بجز ایزدم نیست فریادرس
کجا گیو و گودرز گشوادگان	که سرداد باید همی رایگان»
همیشه به یک ساق موزه درون	یکی خنجری داشتی آبگون
بزد دست و ، خنجر کشید از نیام	در خانه بگرفت و برگرفت نام
۲۸۸ که «من بیژنم پور گشوادگان	سر پهلوانان آزادگان
ندرد کسی پوست بر من مگر	همی سیری آید تنش را ز سر
وگر خیزد اندر جهان رستخیز	نیند کسی پشتم اندر گریز
تو دانسی نیاکان و شاه مرا	میان یلان پایگاه مرا
۲۹۲ وگر جنگ سازید، مرجنگ را	همیشه بشویم به خون چنگ را

ب ۲۷۷. موضع این بیت در اینجا قابل تأمل است. توالی ابیات در تفصیل نسخه بدل‌ها دیده شود.

ب ۲۸۲. (دوم) اساس: کجا رزم سازد برهنه تن؛ معنی این مصراع بر مبنای ضبط اساس با ادامه منطقی مفهوم آن در بیت بعد که بیژن درباره وضعیت خودش به شکل خاص سخن می‌گوید، همخوانی ندارد. متن بر مبنای قا، لن، قب، حظ، مب و ف تصحیح شد. بنداری دارد: کیف اقاتل بلا سلاح؟

ب ۲۸۳. اساس: رهوار و بور؛ متن موافق بقیه نسخه‌هاست.

ز تورانیان من بدین خنجرا
 گرم نزد سالار ترکان بری
 تو خواهشگری کن مرا زوبه خون
 نکرد ایچ گرسیوز آهنگ او ۲۹۶
 بدانست کو راست گوید همی
 وفا کرد با او به سوگندها
 به پیمان جدا کرد زو خنجرا
 ۳۰۰ بیاورد بسته بکردار یوز
 چنین است کردار این کوژپشت
 چو آمد به نزدیک شاه اندرا
 برو آفرین کرد که ای شهریار
 ۳۰۴ بگویم ترا سربه سر داستان
 نه من بارزو جستم این جشنگاه
 از ایران به جنگ گراز آمدم
 زبهر یکی باز گم بوده را
 بسیرم فراوان سران را سرا
 به خوبی برو داستان آوری
 سزدگر به نیکی بُوی رهنمون
 چو دید آن چنان تیزی چنگ او
 به خون ریختن دست شویده می
 به خوبی بدادش بسی پندها
 به چربی کشیدش به بند اندرا
 چه سود از هنرها چو برگشت روز؟
 چو نرمی بسودی بسائی درشت (۴)
 گوی دست بسته برهنه سرا
 گر از من کنی راستی خواستار
 چو گردی به گفتار همدانستان
 نبود اندرین کار کس را گناه
 بدین جشن توران فراز آمدم
 برانداختم مهربان دوده را

ب ۲۹۴. توضیح ذیل ب ۲۶۱ دیده شود.

ب ۲۹۹. (دوم) اساس: بخوبی کشیدش؛ اساس در موارد دیگر چرتنی آورده است ← ب ۷۰ داستان فریدون ج ۱ مسکو ص ۸۳ و نیز پادشاهی خسرو پرویز ب ۱۹۷۰ ج ۹ مسکو ص ۱۲۶؛ متن در اینجا مطابق است با ضبط بقیه نسخه‌ها ← تفصیل نسخه بدل‌ها.
 ب ۳۰۱. مصراع دوم بیت مخدوش می‌نماید؛ نسخه‌های دیگر جز ساده کردن ساختار بیت کمک دیگری به تصحیح آن نمی‌کنند؛ ← تفصیل نسخه بدل‌ها
 ب ۳۰۲. (دوم) گوی دست بسته؛ ی گوی بدل از کسره اضافه است، که اصیل می‌نماید، ضبط اساس در میان ۱۴ نسخه موجود منفرد است؛ ← یادداشت‌ها و نیز تفصیل نسخه بدل‌ها.

۳۰۸ به زیر یکی سرو رفتم به خواب
 پسریشی بیامد بگسترد پر
 از اسپم جدا کرد و شد تا به راه
 سواران پراگنده برگرد دشت
 ۳۱۲ یکی چتر هندی برآمد زدور
 یکی کرده از عود مهدی میان (?)
 بدو اندرون خفته بت پیکری
 پری یک به یک زاهرمن کرد یاد
 ۳۱۶ مرا ناگهان در عماری نشاند
 که تا اندر ایوان نیامد ز خواب
 گناهی مرا اندرین بوده نیست
 پری بی گمان بخت برگشته بود
 ۳۲۰ [چنین بُد که گفتم کم و بیش نه
 چنین داد پاسخ پس افراسیاب
 تو آنی کز ایران به تیغ و کمند
 که تا سایه دارد مرا ز آفتاب
 مرا اندر آورد خفته به بر
 که آمد همی لشکر و دخت شاه
 چه مایه عماری به من برگذشت
 زهرسو گرفته سواران تور
 کشیده برو چادری پرنیان
 نهاده به بالین برش افسری
 میان سواران در آمد چو باد
 بر آن خوب چهره فسونی بخواند
 نجنیدم این چشم کرده پر آب
 منیژه بدین کار آلوده نیست
 که بر من همی جادوی آزمود
 مرا ایدرا کنون کس و خویش نه] ^۱
 که «بخت بدت کرد بر تو شتاب
 همی رزم جستی به نام بلند

ب ۳۰۹. اساس: بری در؛ متن بر اساس اکثر نسخه‌های مورد استفاده تصحیح شد. توضیح ذیل
 ب ۶۴۷ و تفصیل نسخه بدل‌های مربوط به هر دو بیت دیده شود.
 ب ۳۱۳. مصراع اول نامفهوم و مخدوش می‌نماید. شکل مضبوط نسخه‌های دیگر نیز دالّ بر
 نامعلوم بودن صورت اصیل مصراع است. ← تفصیل نسخه بدل‌ها.
 ب ۳۲۰. این بیت الحاقی می‌نماید؛ بجز سستی و سخافت ترکیب و معنی، دستنویس‌های لن،
 قب، حظ، مب، ف و هلی هم آن را ندارند.

- کنون چون زنان پیش من بسته دست
 ۳۲۴ به کار دروغ آزمودن همی
 بدو گفت بیژن که «ای شهریار
 گرازان به دندان و شیران به چنگ
 یلان هم به شمشیر و تیر و کمان
 ۳۲۸ یکی دست بسته برهنه تننا
 چگونه چخند شیر بی چنگ تیز
 اگر شاه خواهد که بیند زمن
 یکی اسپ فرمای و گریزی گران
 ۳۳۲ به آورد که بر یکی زین هزار
 زیژن چو این گفته بشنید، چشم
 به گرسیوز اندر یکی بنگرید
 نبینی که این بد کنش ریمننا
 ۳۳۶ بسنده نبودش همین بد که کرد
 برهم چنین بند بردست و پای
 بفرمای داری زدن پیش در
 نگون بخت را زنده بر دار کن
 ۳۴۰ بدان تا ز ایرانیان زین سپس
- همی خواب گوئی بکردار مست
 بخواهی سراز من ربودن همی؟!
 سخن بشنو از من یکی، هوشیار
 توانند کردن به هر جای جنگ
 توانند کوشید با بدگمان
 یکی را ز پولاد پیراهنا
 اگر چند باشد دلش پُر ستیز؟
 دلیری نمودن بدین انجمن،
 ز ترکان گزین کن هزاران سراز
 اگر زنده مانم به مردم مدار،
 برو بر فگند و بر آورد خشم
 کوز ایران چه دیدیم و خواهیم دید؟!
 فزونی سگالد همی بر منا؟
 همی رزم جوید به ننگ و نبرد
 هم اندر زمان زوبپرداز جای
 که باشد زهرسو برو ره گذر
 وزو نیز با من مگردان سخن
 نیارد به توران نگه کرد کس»

ب ۳۲۹. اساس: چگونه کند؛ ضبط اساس مخدوش است؛ متن بر اساس قا، لن، ف، هلی، س،
 مع تصحیح شد. افزون بر این ضبط نسخه‌های دیگر هم مؤید ضبط مختار است ←
 تفصیل نسخه بدل‌ها.

کشیدندش از پیش افراسیاب	دل از درد خسته دودیده پرآب
چو آمد بدر بیژن خسته دل	زخون مژه پای مانده به گل
همی گفت «اگر بر سرم کردگار	نوشته ست مردن به بد روزگار
۳۴۴ زدار و زکشتن نترسم همی	زگردان ایران بترسم همی
که نامرد خواند مرا دشمنم	ز ناخسته بردار کرده تنم
به پیش نیاکان پهلو منش	پس از مرگ برمن بُود سرزنش
روانم بماند هم ایدر بیای	ز شرم پدر چون شود بازِ جای؟
۳۴۸ دریغا که شادان شود دشمنم	براند همه کام دل برتنم
دریغا زشاه و زمردان نیو	دریغا که دورم ز دیدار گیو
ایا باد بگذر به ایران زمین	پیامی بر از من به شاهِ گزین
بگویش که: بیژن به سختی درست	چو آهو که در چنگ شیر نرست.»
۳۵۲ ببخشود یزدان جوانیش را	به هم بر شکست آن گمانیش را
کننده همی کند جای درخت	پدید آمد از دور پیران زبخت
چو پیرانِ ویسه بدان جا رسید	همه راه ترکِ کمر بسته دید
یکی دار برپای کرده بلند	کمندی برو بسته چون پای بند
۳۵۶ زترکان پرسید که «این دار چیست؟	درِ شاه را از درِ دارِ کیست؟»
بدو گفت گرسیوز «این بیژن است	از ایران، کجا شاه را دشمن است»

ب ۳۴۲. اساس (دوم): بای بمانده. متن مطابقی قا، لن، ط، قب، حظ، مب و ف است.
 ب ۳۴۴. (دوم) اساس: متن ایران بوده و ظاهراً بعدها کاتب دیگری آن را خط زده و توران نوشته است.

ب ۳۴۷. اساس: هم ایدر بجای؛ متن بر اساس ط، حظ، ف، هلی، س تصحیح شد.
 ب ۳۴۸. (دوم) اساس: برآید... دل روشنم، متن بر مبنای قا، هلی، س، مج: تصحیح شد.

- بزد اسپ و ، آمد بر بیژن
 دو دست از پس پشت بسته چو سنگ
 ۳۶۰ پرسید و گفتش که «چون آمدی؟
 همه داستان بیژن او را بگفت
 ببخشود پیران و یسه بر او
 بفرمود تا یک زمانش به دار
 ۳۶۴ بدان تا بینم یکی روی شاه
 به کاخ اندر آمد پرستار فش
 بیامد دمان تا به نزدیک تخت
 همی بود در پیش تختش بی پای
 ۳۶۸ سپهد بدانست کز آرزوی
 بخندید و گفتش «چه خواهی؟ بگوی
 اگر زر خواهی و گر گوهرها
 ندارم دریغ از تو من گنج خویش
 ۳۷۲ چو بشنید پیران خسرو پرست
 که «جاوید بادا ترا تخت جای
 زشاهان گیتی ستایش تراست
 مرا هر چه باید به بخت تو هست
- جگر خسته دیدش برهنه تن
 دهن خشک و رفته ز رخساره رنگ
 از ایران همانا به خون آمدی؟
 چنان چون رسیدش ز بدخواه جفت
 ز مژگان سرشکش فرو شده بروی
 نکردند و ، گفتا «زمانی بدار
 نمایم بدو اختر نیک راه»
 بر شاه با دست کرده به کش
 برافراسیاب آفرین کرد سخت
 چو دستور پاکیزه و رهنمای
 بی پای است پیران آزاده خوی
 ترا بیشتر نزد من آب روی
 و گر پادشاهی هرکشورا
 چرا برگزینی همی رنج خویش؟
 زمین را ببوسید و ، بر پای جست
 مبادا ز تخت تو پردخت جای
 زخورشید، برتر، نمایش تراست
 ز مردان و ز گنج و نیروی دست

- ۳۷۶ مرا این نیاز از درِ خویش نیست
بداند شهنشاه برتر منش
که من شاه را پیش ازین چندبار
به فرمان من هیچ نامد فراز
- ۳۸۰ مکش گفتمت پور کاووس را
کز ایران به پیلان بکوبندمان
سیاوش که بود از نژادِ کیان
بکشتی، بخیره، سیاوش را
- ۳۸۴ بدیدی بدی‌های ایرانیان
زتوران دو بهره به پای ستور
هنوز آن سر تیغِ دستان سام
که رستم همی سرفشانند از او
- ۳۸۸ به آرام بر کینه جوئی همی
اگر خونِ بیژن بریزی براین
خردمند شاهی و ماکهترا
نگه کن از آن کین که گستر دیا
- کس از کهترانِ تو درویش نیست
ستوده به هرکار بی سرزنش
همی دادمی پند برچندکار
از آن کارها داشتم دست باز
- که دشمن کنی رستم و طوس را
زهم بگسلانند پیوندمان
زبهر تو بسته کمر بر میان
به زهر اندر آمیختی نوش را
- که کردند با شهر تورانیان
سپردند و شد بخت را آب شور
همانا نیاسود اندر نیام
به خورشید بر خون چکاند از او
- گلِ زهر، خیره، ببوئی همی
زتوران بر آید همان گردِ کین.
تو چشم خرد باز کن بنگرا
ابا شاهِ ایران، چه برخورداریا

ب ۳۷۹. اساس (دوم): ازو داشتم کارها دست باز؛ متن براساس قب تصحیح شد.
ب ۳۸۵. اساس: زترکان؛ متن براساس اتفاق ضبط نسخه بدلها تصحیح شد.
ب ۳۸۶. بم: از سرتیغ؛ متن براساس نسخه‌های قا، لن، ط، قب، حظ، ف، هلی، س و مج تصحیح شد.

- ۳۹۲ هم آن را همی خواستار آوری
 چو کینه دو گردد نداریم پای
 به از تو نداند کسی گیو را
 چو گودرز گشواد پولاد چنگ
- ۳۹۶ چو برزد بر آن آتش تیز آب
 که «بیژن نبینی که با من چه کرد
 نبینی کز این بد هنر دخترم
 همان نام پوشیده رویان من
- ۴۰۰ کزین ننگ تا جاودان بر سرم
 چون او یابد از من رهائی به جان
 به رسوائی اندر بمانم به درد
 دگر آفرین کرد پیران بدوی
- ۴۰۴ چنین است کاین شاه گوید همی
 ولیکن بدین رای هشیار من
 ببندد مرا و را به بند گران.
 هر آن کو به زندان تو بسته ماند
- ۴۰۸ ازو پسند گیرند ایرانیان
 چنان کرد سالار کو راه دید
 درخت بلا را به بار آوری
 ایسا پهلوان جهان کدخدای
 نهنگ بلا رستم نیو را
 که آید زبهر نبیره به جنگ»
 چنین داد پاسخ پس افراسیاب
 به ایران و توران شدم روی زرد
 چه رسوائی آمد به پیران سرم
 ز پرده بگسترده بر انجمن
 بخندد همی کشور و لشکر
 گشایند بر من زهر سو زبان
 بپالایم از دیدگان آب زرد»
 که «ای شاه نیک اختر راست گوی!
 جز از نیک نامی نجوید همی
 یکی بنگرد، ژرف، سالار من
 کجا دار و کشتن گزیند بران
 ز دیوانها نام او کس نخواند
 نبندند زین پس بدی را میان»
 دلش بازبان، شاه یکتاه دید.

درفشان شود شاه برگاه بر	زدستور پاکسيزه راهبر
که «بند گران ساز و تاريک چاه	به گرسيزوز آنکه بفرمود شاه
يکي بند رومي بکردار پُل	۴۱۲ دو دستش به زنجير و گردن به غُل
زسرتا به پايش ببند اندران	ببندش به مسمار آهنگران
چويي بهره گردد زخورشيد و ماه	چو بستى نگون اندر افگن به چاه
که از ژرف دريای گيهان خديو	ببر پيل و ، آن سنگ اکوان ديو
بياور، زبيژن برو کين ستان	۴۱۶ فکنده ست در ييشه چين ستان
که پوشد سر چاه ارژنگ را	به پيلان گردونکش آن سنگ را
بدان تا به زاری بر آيدش هوش	بياور سر چاه او را بپوش
منیژه ، کزو ننگ يابد گهر،	وز آنجا به ايوان آن بی هنر
نگون بخت را بی سر تاج کن	۴۲۰ برو با سواران و تاراج کن
که بر تو نزيبدم همی تاج و تخت!	بگو: ای بنفرين شوریده بخت،
به خاک اندر انداختی افسرم.	به ننگ از کيان پست کردی سرم
که: در چاه بين آنکه دیدی به گاه؛	برهنه کشانش ببر تا به چاه
در این تنگ زندان زوارش توی!	۴۲۴ بهارش توی غمگسارش توی
بکردند کام بدانديش او	خراميد گرسيزوز از پيش او

→ متن موافق نسخ ف و هلی است.

ب ۴۱۲. (دوم) اساس: بکردار مل؛ متن بر مبنای قا، لن، قب، حظ، ف، س، میج تصحیح شد. لازم به یادآوری است که در نسخه اساس (بم) در موارد دیگر پُل آمده است؛ ← مسکو ج ۶ ص ۱۹۱ ب ۲۵۵.

ب ۴۲۰. (دوم) اساس: بی سرو تاج، بر مبنای ضبط سر تاج در موارد دیگر نسخه اساس و برخی از نسخ معتبر از جمله لن و قا، در این مورد متن تصحیح قیاسی شد؛ ← شاهنامه چاپ مسکو ج ۴ ص ۱۱۲ ب ۱۶۱۲ و ص ۲۳۵ ب ۴۱۰ و ۶۰۰.

ببردند بسته بر آن چاهسار
 برو بازوی و گردن و پای و دست
 فرو برد مسماهای گران
 سر چاه را بند بر ساختند
 بیاورد گرسیوز آن لشکرش
 ازین بدره بستد بدان تاج داد
 برهنه دوپا و گشاده سرا،
 دو دیده پر از خون و رخ جویبار
 زواری براین بسته، تا جاودان!
 چویک روز و یک شب برو برگذشت
 یکی دست را اندرو کرد راه
 منیژه زهردرهمی نان چندی
 به سوراخ چاه آوریدی فراز
 بر آن شوربختی همی زیستی.

همی بود و ، بیژن نیامد به جای
 رخان را به خوناب شستن گرفت
 که چون بد سگالید بریار خویش
 کجا بیژن گیو گم کرد راه

کشان بیژن گیو از پیش دار
 زسرتا به پایش به آهن ببست
 ۴۲۸ به پولاد خایسک آهنگران
 نگونش به چاه اندر انداختند
 وز آنجا به ایوان آن دخترش
 همه گنج و گوهر به تاراج داد
 ۴۳۲ منیژه برهنه به یک چادرا
 کشیدش دوان تابدان چاهسار
 بدو گفت «اینک ترا خان و مان!
 غریوان همی گشت بر گرد دشت
 ۴۳۶ خروشان بیامد به نزدیک چاه
 چو از کوه خورشید سربرزدی
 همی گرد کردی به روز دراز
 به بیژن سپردی و، بگریستی

۴۴۰ چو یک هفته گرگین بهره بر به پای
 زهر سوش پویان به جستن گرفت
 پشیمانی آمدش زان کار خویش
 بشد تازنان تا بدان جشنگاه

ب ۴۴۳. بم، قب: تازنان (بدون نقطه ن) از مصدر تازنیدن. لن، مب، ف: تازنان (بانقطه) بقیه نسخه‌ها: تازیان از مصدر تاختن.

- ۴۴۴ همه بیشه برگشت و کس را ندید
همی گشت برگردد آن مرغزار
یکایک زدور اسپ بیژن بدید
گسسته لگام و نگون کرده زین
- ۴۴۸ بدانست کو را تباه است کار
اگر دار دارد اگر چاه و بند
کمند اندر افگند و برگاشت روی
از آن مرغزار اسپ بیژن براند
- ۴۵۲ پس آنکه سوی شهر ایران شتافت
چو آگاهی آمد زگرگین به شاه
بگفت این سخن گیو را شهریار
پس آگاهی آمد هم آنکه به گیو
- ۴۵۶ زخانه بیامد دمان تا به کوی
همی گفت: بیژن نیاید همی
بفرمود تا بورگشواد را
برو بر نهادند زین خدنگ
- نه نیز اندرو بانگِ مرغان شنید
همی یار کرد اندرو خواستار
که آمد از آن مرغزاران پدید
فرو مانده برجای اندوهگین
به ایران نیاید بدین روزگار
از افراسیاب آمده ستش گزند
ز کرده پشیمان و دل جفت جوی
به خیمه در آورد و، روزی بماند
شب و روز آرام و خوردن نیافت
که بیژن نبوده ست با او به راه
بدان تا زگرگین کند خواستار
زگم بودن رزم زن پور نیو
دل از درد خسته پُر از آب روی
به ارمان ندانم چه باید همی؟
کجا داشتی روز فریاد را
گرفته به دل گیو کین پلنگ

ب ۴۴۴. برگشتن = دورزدن، جستجو کردن مکرر و همچنین به معنی شدن [: زردبرگشتن: زرد شدن] به تکرار در شاهنامه آمده است؛ بنداری دارد: و مضمی خلفه یطلبه فجعل یدور فی تلک المروج و الفیاض. از جمله ← ب ۱۰۸۷ داستان جنگ بزرگ ج ۵ مسکو ص ۳۰۰.

- ۴۶۰ هم آنکه بدو اندر آورد پای
پذیره شدش تا کند خواستار
همی گفت: گرگین بدو ناگهان
شوم گر ببینمش بی بیژنم
- ۴۶۴ بیامد چو گرگین مر او را بدید
همی گشت غلتان به خاک اندرا
پرسید و، گفت «ای گزین سپاه
پذیره بدین راه چون آمدی؟
- ۴۶۸ مرا جان شیرین نباید همی
چو چشمم به روی تو آید، ز شرم
کنون هیچ مندیش کورا به جان
چو اسپ پسر دید گرگین به دست
- ۴۷۲ چو گفتار گرگینش آمد به گوش
به خاک اندرون شد سرش ناپدید
همی کند موی از سر و ریش پاک
همی گفت ک «ای کردگار سپهر
- ۴۷۶ گر از من جداماند فرزندانم
بکردار باد اندر آمد ز جای
که بیژن کجا ماند و چون بود کار
همانا بدی ساخت اندر نهان
هم آنکه سرش را ز تن برکنم.
پیاده شد و، پیش او در دوید
شخوده زُخان و برهنه سرا
سپهدارِ سالار و خورشید گاه!
که با دیدگان پر ز خون آمدی.
کنون خوارتر گر بر آید همی
بپالایم از دیدگان آب گرم
نیامد گزند و، بگویم نشان»
پر از خاک آسیمه بر سان مست،
ز اسپ اندر افتاد و زور رفت هوش
همه جامه پهلوی بردرید
خروشان به سر بر همی ریخت خاک
تو گستردی اندر دلم هوش و مهر
روا دارم ار بگسلد بند من

ب ۴۶۵. اساس: همی روی غلتان؛ متن برمبنای قا، ط، قب، حظ، مب، هلی، س، مج تصحیح شد؛ ← تفصیل نسخه بدل‌ها.

روانم بدان جای نیکان بری	ز درد دل من تو آگه تری
مرا خود زگیتی هم او بود بس	چه انده گسار و چه فریاد رس
کنون بخت بد کردش از من جدا	بماندم چنین در جهان مبتلا»
۴۸۰ زگرگین پس آنکه سخن باز جست	که چون بود خود روزگار از نخست؟
زمانه به جایش کسی برگزید	و گر خود ز چشم تو شد ناپدید؟
زبدها چه آمد مراورا بگوی!	چه افگند بند سپهرش به روی؟
چه دیو آمدش پیش در مرغزار	که او را تبه کرد و ، برگشت کار؟
۴۸۴ تو این مُرده‌ری اسپ چون یافتی؟	ز بیژن کجا روی برتافتی؟»
بدوگفت گرگین که «باز آرهوش	سخن بشنو و پهن بگشای گوش
که این کار چون بود و کردار چون	بدان بیشه با خوگ پیگار چون
بدان ، پهلوانا و ، آگاه باش	همیشه فروزنده گاه باش
۴۸۸ برفتم زاید بر به جنگ گراز	رسیدیم نزدیک ارمان فراز
یکی بیشه دیدیم کرده چو دست	درختان بریده چراگاه پست
همه جای گشته گُنام گراز	همه شهر ارمان ازان در گراز
چو ما جنگ را نیزه برگاشتیم	به بیشه درون بانگ برداشتیم

ب ۴۸۰. اساس : (دوم) روزگار نخست؛ متن بر مبنای قا، لن ، ط، قب تصحیح شد.
 ب ۴۸۱. اساس و نسخه لن و ط : بجایش (بدون نقطه ی) ؛ واژه بی نقطه اساس و لن و ط
 بر مبنای نص صریح نسخ قب، ف، هلی، س و مج نقطه گذاری شد. به مراحل مصراع اول
 ضبط مختار قابل تأمل است و مضبوط متشئت نسخه‌های قا، حظ، مپ و مل نیز ظاهراً
 به ابهام مصراع افزوده است. ← تفصیل نسخه بدل‌ها.
 ب ۴۸۹. اساس : دشت ؛ متن بر مبنای ط ، ف ، مج تصحیح شد.
 ب ۴۹۱. اساس : تیز برکاشتیم؛ متن بر مبنای اتفاق ضبط نسخ دیگر تصحیح شد ؛ ← تفصیل
 نسخه بدل‌ها

نه یک یک، به هر جای گشته گروه
 بشد روزو، نامد دل از جنگ سیر
 به مسمار دندان بکنند یمشان
 همه راه شادان و نخچیر جوی
 کزان خوبتر کس نیند نگار
 چو خنک شبا هنگ فرهاد روی
 چو شبرنگ بیژن سرو گوش و دم
 تو گفتمی که از رخس دارد نژاد
 برو اندر افگند بیژن کمند
 دوان گورو، بیژن پس اندر دمان
 برآمد یکی دود زان مرغزار
 کمند افگن و گور شد ناپدید
 که از تاختن شد سمندم ستوه
 که چون بود با گور پیگار او
 جز این اسپ و زین از پس اندر کشان
 همی کردمش هر سوی خواستار
 که گور زیان بود دیو سپید
 بدانست کور را تباه است کار
 همی چشمش از روی او تیره دید

۴۹۲ گراز اندر آمد بکردار کوه
 بکردیم جنگی بکردار شیر
 چو پیلان به هم بر فگند یمشان
 وز آنجا به ایران نهادیم روی
 ۴۹۶ برآمد یکی گور زان مرغزار
 بکردار گلگون گودرز موی
 چو سیمش دوپا و چو پولاد سم
 به گردن چو شیر و به رفتن چو باد
 ۵۰۰ بر بیژن آمد چو پیلی نژند
 فگندن همان بود و رفتن همان
 زتازیدن گور و گرد سوار
 بکردار دریا زمین بردمید
 ۵۰۴ پی اندر گرفتم همه دشت و کوه
 دلم شد پُراش ز تیمار او
 ز بیژن ندیدم به جانی نشان
 بماندم فراوان بر آن مرغزار
 ۵۰۸ ازو باز گشتم چُنین نا امید
 چو بشنیدگیو این سخن، هوشیار،
 زگرگین سخن سر به سر خیره دید

- رخش زرد از بیم سالار شاه
 ۵۱۲ چو فرزند را گیو گم بوده دید
 ببرد اهرمن گیو را دل زجای
 بخواهد ازو کین پور گزین
 بس اندیشه کرد اندران بنگرید
 ۵۱۶ «چه آید مرا» گفت «از کشتنا
 به بیژن چه سود آید از جان او؟
 بیاشیم تا زین سخن نزد شاه
 ازو کین کشیدن بسی کار نیست.
 ۵۲۰ به گرگین یکی بانگ برزد بلند
 تو بردی زمن شید و ماه مرا
 فگندی مرا در تگ و پوی پوی
 پس اکنون به دستان و بندو فریب
 ۵۲۴ نباشد ترا بیش ازین دستگاه
 پس آنکه بخواهم ز تو کین خویش
 وز آنجا بیامد به نزدیک شاه
 بژو آفرین کرد که «ای شهریار
 ۵۲۸ انوشه جهاندار نیک اخترا
 زگیتی یکی پور بودم جوان
 به جانش بر از بیم گریان بدم
 سخن لرز لرزان و دل پُر گناه
 سخن را بر آن گونه آلوده دید
 همی خواست کو را در آرد ز پای
 و گر چند ننگ آید او را ازین
 نیامد همی روشنائی پدید
 مگر کام بدگوهر آهرمنا؟
 دگرگونه سازیم درمان او
 شود آشکارا زگرگین گناه
 سنان مرا، پیش، دیوار نیست.»
 که «ای بدکنش ریمن پُر گزند،
 گزین سواران شاه مرا
 به گرد جهان اندرون چاره جوی
 کجایابی آرام و خواب و شکیب؟
 کجا من بینم یکی روی شاه
 زبهر گرامی جهانین خویش»
 دو دیده پراز خون و دل کینه خواه
 همیشه جهان را به شادی گذار
 نبینی که بر سر چه آمد مرا؟
 شب و روز بودم بدو بر نوان
 ز درد جدائیش بریان بدم

- کنون آمد، ای شاه، گرگین ز راه
 ۵۳۲ بدآگاهی آورد از پور من
 یکی اسپ دیدم نگونسار زین
 اگر داد بیند بدین کار ما
 زگرگین دهد داد من شهریار
 ۵۳۶ غمی شد زدرد دل گیو شاه
 رخ شاه برگاه بی رنگ شد
 به گیو آنگهی گفت «گرگین چه گفت؟
 زگفتار گرگین پس آنگاه گیو
 ۵۴۰ چو از گیو بشنید خسرو سخن
 که بیژن بجایست خرسند باش
 که ایدون شنیده‌ستم از موبدان
 که من با سواران ایران به جنگ
 ۵۴۴ به کین سیاوش کشم لشکرا
 بدان کسینه اندر بود بیژنا
 تو دل را بدین کار غمگین مدار
 بشد گیو یک دل پر اندوه و درد
 ۵۴۸ چو گرگین به درگاه خسرو رسید
- زبان پُرزیاغه روان پُرگناه
 از آن نامور پاک دستور من
 زیژن نشانی ندارد جزاین
 یکی بنگرد، ژرف، سالار ما
 کرو گشتم اندر جهان خاکسار.»
 برآشفت و، بنهاد فرخ کلاه
 ز تیمار بیژن دلش تنگ شد
 چه گوید؟، کجاماند از نیک جفت؟
 سخن گفت با خسرو از پور نیو
 بدو گفت «مندیش و زاری مکن
 بر او امید گم بوده فرزند باش
 زبیدار دل نامور بخردان
 سوی شهر توران شوم بی درنگ
 به پیلان سر آرام از آن کشورا
 همی رزم جوید چو آهزمننا
 من این را همانا بسم خواستار»
 دو دیده پر از آب و رخساره زرد
 زگردان در شاه پردخته دید

ب ۵۴۱. اساس: بجانست؛ متن بر مبنای اتفاق ضبط نسخ تصحیح شد؛ ظاهراً بجان بودن به معنی زنده بودن (مضبوط اساس) اصالت ندارد. ترجمه عبارت به وسیله بنداری: «... فان اینک فی قید الحیاة» می‌تواند مؤید ضبط مختار: بجای بودن = زنده بودن هم باشد.

- زدرگاه باگیو رفته نُوان
همه همچو گم کرده صدگونه گنج |
همه خاکیره زاشک کرده چو گیل |
به نزدیک ایوانِ درگاه تفت
ببوسید و ، بر شاه کرد آفرین
بَر تخت بنهاد و ، بُردش نماز
همه روزگارش چو نوروز باد
بریده چُنان کان سرانِ گراز
پرسید و گفتش که «چون بود راه؟
بروبر چه بد ساخت آهِرمنّا؟»
فروماند خیره همیدون بپای
فرو ماند برجای بر زردروی
رُخان زرد و لرزان تن از بیم شاه
برآشف و از پیش تختش براند
به دشنام بگشاد خسرو زبان
که دستان زده ست از گه باستان
پسیچد تنش را سرآید زبان؟
- زتیمار بیژن همه مهتران
اِهمه پُر زردد و همه پُر زرنج
اِپراگنده رای و پراگنده دل
۵۵۲ وزین روی گرگین شوریده رفت
چو در پیش کیخسرو آمد، زمین
چو الماس دندان‌های گراز
که «خسرو به هرکار پیروز باد
۵۵۶ سرِ دشمنان تو بادا، به گاز
به دندان‌ها چون نگه کرد شاه
کجا ماند از تو جدا بیژنا؟
چو خسرو چنین گفت گرگین به جای
۵۶۰ ندانست پاسخ چه گوید بدوی
زبان پر ز یافه روان پرگناه
چو گفتارها یک به دیگر نماند
همش خیره سر دید هم بدگمان
۵۶۴ بدو گفت «نشیدی آن داستان؟
که : گر شیر باکین گودرزبان

ب ۵۴۹ف. (دوم) اساس: رفته سران؛ متن بر مبنای ضبط بقیه نسخه‌ها تصحیح شد؛ ← تفصیل نسخه بدل‌ها.

ب ۵۵۰ و ۵۵۱. الحاقی می‌نمایند؛ نسخه‌ها بجز اساس و ط این دو بیت را نیاورده‌اند؛ ← تفصیل نسخه بدل‌ها.

- اگر نیستی از پی نام بد
بفرمودمی تا سرت را زتن
۵۶۸ بفرمود خسرو به پولادگر
هم اندر زمان پای کردش به بند
به گیو آنگهی گفت «باز آر هوش
من اکنون زهرسو فراوان سپاه
۵۷۲ زبیژن مگر آگهی یابما
وگر دیر یابیم زو آگهی
بمان تا بیاید مه فوژدین
بدانگه که برگل نشاندت باد
۵۷۶ زمین چادر سبز درپوشدا
به هُرمز شود پاک فرمان ما
بخوادم من آن جام گیتی نمای
کجا هفت کشور بدواندرا
۵۸۰ کنم آفرین برنیاکان خویش
بگویم ترا هرکجا بیژن ست
چو بشنید گیو این سخن، شادشد
- وگر پیش یزدان سرانجام بد،
بکندی بکردار مرغ، اهرمن»
که بند گران ساز و مسمار سر
که از بند گیرد بدانندیش پند
بجویش به هرجای و هرسو بکوش
فرستم بجویم به هر جایگاه
بدین کار، هشیار، بشتابما
تو جای خرد را مگردان تهی
که بفروزد اندر جهان هوردین
چو برسر همی گل فشاندت باد
هوا برگلان زار بخروشدا
پرستش که فرمود یزدان ما
شوم پیش یزدان بباشم بیای
بسینم برووم هرکشورا
گزیده جهاندار و پاکان خویش
به جام اندرون این مراروشن ست»
ز تیمار فرزند آزاد شد

ب ۵۷۰. (دوم) بجویش به هرجای و هرسو بکوش؛ درباره کوشیدن (= سعی کردن) یا گوشیدن (= به گوش بودن، گوش به زنگ بودن) ← یادداشت‌ها.
ب ۵۷۷. اساس: بهرسو؛ متن بر مبتای قا، لن، قب، حظ، ف، مب تصحیح شد؛ ایضاً بتداری ترجمه کرده: «و اذا دخل شهر هرمز»

- ببخندید و، برشاه کرد آفرین
 ۵۸۴ به کام تو بادا سپهر بلند
 زنیکی دهش برتو باد آفرین
 که «بی تو مبادا زمان و زمین
 به جان تو هرگز مبادا گزند
 که برتو برازد کلاه و نگین»
- زهرسو سواران فرستاد و ، تفت
 که یابد مگر زو به جایی نشان
 سپردند و نامد زبیژن نشان
 بدان جام روشن نیاز آمدش
 زبهر پسر، کوژ گشته، نوان
 دلش را به درد اندر آزرده دید
 بدان تا بود پیش یزدان بیای
 به خورشید بر چند برد آفرین
 از آهژمن بدگنش داد خواست
 به سربر نهاد آن خجسته کلاه
 بدو اندرون هفت کشور پدید
 همه کرده پیدا چه و چون و چند
 نگاریده پیکر همه یکسره
 چو خورشید و تیر از برو ماه زیر
 بدیدی سپهدار افسونگرا
 بدید اندرو بودنی ها زپیش
- چو گیو از بر گاه خسرو برفت
 به جستن گرفتند گرد جهان
 ۵۸۸ همه شهر ارمان و تورانیان
 چو نوروز فرخ فراز آمدش
 بیامد پُر امید دل پهلوان
 چو خسرو رخ گیو پژمرده دید
 ۵۹۲ بیامد بپوشید رومی قبای
 به یزدان بخشنده کرد آفرین
 زفریادرس زور و فریاد خواست
 خرامان از آن جا بیامد به گاه
 ۵۹۶ یکی جام برکف نهاده نبید
 زمان و نشان سپهر بلند
 زماهی به جام اندرون تا بره
 چو کیوان و بهرام و ناهید و شیر
 ۶۰۰ همه بودنی ها بدو اندرا
 نگه کردو ، پس جام بنهاد پیش

- به هر هفت کشور همی بنگرید
 سوی کشور گرگساران رسید
 ۶۰۴ به چاهی بیسته به بندِ گران
 منیژه کجا بود دختِ کیان
 سوی گیو کرد آنگهی روی، شاه
 که «زنده‌ست بیژن، دلت شاددار
 ۶۰۸ نگر غم نداری به زندان و بند
 که بیژن به توران به بند اندرست
 زبس رنج و سختی و تیمار او
 بدان سان گذارد همی روزگار
 ۶۱۲ زیبوند و خویشان شده ناامید
 دو چشمش پراز خون و دل‌پُرز درد
 چو ابرِ بهاران به بارندگی
 بدین چاره اکنون که جنبد زجای؟
 ۶۱۶ که دارد بدین کارما را وفا؟
 نشاید جز از رستم تیزچنگ
 کمر بند و ، برکش سوی نیمروز
 بـبر نامهٔ من بـر رستما
 ز بیژن به جایی نشانی ندید
 به فرمان یزدان مراو را بدید
 ز سختی همی مرگ جُست اندران
 ز بهر زواریش بسته میان
 بخندید و، رخشنده شد پیشگاه
 ز هر بد تنِ مهتر آزاد دار
 از آن پس که برجانش نامد گزند
 زوارش یکی نامور دخترست
 پر از درد گشتم من از کاراو
 که هزمان برو بر بگرید زوار
 گزازنده برسان یک شاخ بید
 زبانش زخویشان پر از یاد کرد
 همی مرگ جوید بدان زندگی
 که خیزد، میان بسته، این راه پای؟
 که آرد ز سختی مراو را رها؟
 که از زُرف دریا بر آرد نهنگ.
 شب از رفتنِ راه ماسا و روز
 مزن داستان را به ره بردما

ب ۶۰۵ (دوم) اساس: ز بهر زوارش بیسته؛ متن مطابق لن ط و ف است.
 ب ۶۱۲. (دوم) چنین است در اساس و نیز لن، ط، حظ و مل: گزازنده = لرزان، در تیش؛ ب
 ۴۹۰ همین داستان هم دیده شود.

نامه نوشتن کیخسرو به رستم زال

۶۲۰ نویسنده نامه را پیش خواند	وزاین داستان چند با او براند
به رستم یکی نامه فرمود شاه	نوشتن ز مهتر سوی نیک خواه
که «ای پهلوان زاده پره‌نر	زگردان لشکر برآورده سر
دلِ شهریاران و پشتِ کیان	به فریادِ هرکس کمر بر میان
۶۲۴ توی از نیاکان مرا یادگار	همیشه کمر بسته کارزار
ترا داد گردن به مردی پلنگ	به دریا زیمت خروشان نهنگ
جهان را ز دیوان مازندران	بشستی و کندی بدان را سران
چه مایه سر تاج داران زگاه	ربودی و بر کندی از پیشگاه
۶۲۸ بسا دشمنان کز تویی جان شده‌ست	بسا بوم و برکز تو ویران شده‌ست
سر پهلوانی و لشکر پناه	به نزدیک شاهان ترا دستگاه
همه جادوان را بستنی به گرز	ببفروختی تاج شاهان به بُرز
چه افراسیاب و چه شاهان چین	نوشته همه نام تو برنگین
۶۲۲ هر آن بند کز دست تو بسته شد	گشایندگان را جگر خسته شد
گشاینده بند بسته توی	کیان را سپهر خجسته توی

ب ۶۲۳. اساس (دوم) بفرمان هرکس؛ متن بر اساس قا، ط، قب، حظ، مب، ف و هلی تصحیح شد؛ ب ۶۹۶ همین داستان که مؤید ضبط مختار است دیده شود.

ب ۶۲۵. اساس: ترا داد گردون؛ متن بر مبنای قا، قب، مب، ف، هلی، س و مج تعویض شد. ←
تفصیل نسخه بدل‌ها.

ب ۶۲۸. اساس: بسا دشمنان؛ متن بر مبنای اتفاق ضبط نسخه‌ها تصحیح شد.

دل و هوش و فرهنگ و فرخ نژاد	ترا ایزد این زورِ پیلان که داد
بگیری بر آری زتاریک چاه	بدان داد تا دستِ فریاد خواه
فراز آمدو اینت شایسته خویش	۶۳۶ کنون این یکی کارِ بایسته پیش
که هستی به هر کشور امروز نیو	به تو دارد او مید گودرز و گیو
زبان و دل و رای یکتاهشان	شناسی به نزدیک من جاهشان
بخواه آنچه باید زمردان و گنج	سزد گرتو این را نداری به رنج
فروزنده تر زین چنانکه م شنود	۶۴۰ که هرگز بدین دودمان غم نبود
چه فرزند بود و چه فریادرس	نبد گیو را خود جز این پورکس
مرا و نیای مرا نیک خواه	فراوان به نزد منش دستگاه
به هر نیک و بد پیش من بر پیای	به هر سو که جویشش یابم به جای
بزودی تو با گیو خیز ایدر آی	۶۴۴ چو این نامه من بخوانی مپای
زنی رای فرخ به هر بیش و کم	بدان تا بدین کار با ما بهم
بیارم به پیش تو آراسته	زمردان و زگنج و زخواست
زتوران بر آید همه کام تو	به فرخ پیای بر شده نام تو
مگر بیژن از بند یابد رها	۶۴۸ چنان چون ببايد بسازی نوا
ستد گیو و ، بر شاه کرد آفرین	چو برنامه بنهاد خسرو نگین

ب ۶۳۴. اساس (دوم): فرهنگ فرخ نژاد؛ در متن «و» بر اساس قا، ط، قب، مب، ف، س، مل افزوده شد.

ب ۶۴۷. فرخ پیای در اساس به شکل فرخ پی، ضبط گردیده و در قب: بفرخ به پی، هلی: بفرخ پی؛ بقیه نسخه‌ها «بفرخ پی و بر شده» دارند که ظاهراً تصحیف همان املاء کهنه بفرخ پی (= بفرخ پیای) نسخه اساس است که کاتب دستنویس «ه» را «و» خوانده و ضبط کرده است؛ اگر چه شکل مصحّف هم بی معنی نیست. ب ۳۰۹ و تفصیل نسخه بدل‌های آن دیده شود.

- سواران دوده همه بر نشاند
 چو نخچیر از آنجا که برداشتی
 ۶۵۲ بیابان گرفت و ره هیرمند
 به کوه و به صحرا نهادند روی
- سوی زاولستان فغان برکشید
 سواران به گرد اندرش نیز چند
 یکی زاوولی تیغ در مشت او
 بفرمود بر چرمه کردن لگام
 بدان تا نباشد یکی کینه خواه
 همی آمد آسیمه و پوی پوی
 فرستاده گیوست کامد به راه.
 نیایش کنان برگرفتند راه
 زشاه و ز پیگار تورانیان
 زشاه و زگردان فرخ نژاد
 غم پورگم بوده با او براند
 زخون مژه پشت پایم پلنگ؟
 برسید و گفتش که «رستم کجاست؟»
 بیاید همانا، که برگشت هور،
 زخسرو یکی نامه دارم بدوی»
- چو از دیده گه دیده بانش بدید
 که «آمد سواری سوی هیرمند
 ۶۵۶ درفشی درفشان پس پشت او
 عو دیده بشنید دستان سام
 پراندیشه آمد پذیره به راه
 ز ره گیو را دید پژمرده روی
 ۶۶۰ به دل گفت: کاری نو آمد به شاه
 چو نزدیک شد پهلوان سپاه
 برسید دستان زایرانیان
 درود بزرگان به دستان بداد
 ۶۶۴ همه درد دل پیش دستان بخواند
 همی گفت «رویم نبینی به رنگ
 ازان پس نشان تهمن بخواست
 بدو گفت «رستم به نخچیر گور،
 ۶۶۸ «شوم» گفت «تامن بینمش روی

- بدو گفت داستان که ز ایدر مرو
تو تا رستم آید به خانه بیپای
چو گیو اندر آمد به ایوان زراه
۶۷۲ پذیره شدش گیو کامد فراز
پراز آرزو، دل، پراز رنگ، روی
چو رستم دل گیو را خسته دید
به دل گفت: باری، تباه است کار
۶۷۶ زاسپ اندر آمد گرفتش به بر
زگودرز و زطوس و زگستهم
زشاپور و فرهاد و زبیزنا
چو آواز بیژن رسیدش به گوش
۶۸۰ به رستم چنین گفت که «ای بافرین
چنان شاد گشتم به دیدار تو
درست اند ازین هرکه بردی تو نام
نبینی که بر من به پیران سرم
۶۸۴ چه چشم بد آمد به گودرزیان
زگیتی مرا خود یکی پور بود
شد از چشم من در جهان ناپدید
- که زود آید از دشت نخچیرگو
یک امروز باما به شادی گرای»
تهمت بیامد ز نخچیرگاه
پیاده شد از اسپ و ، بردش نماز
به رخ بر نهاد از دو دیده دو جوی
به آب مژه روی او شسته دید
به ایران و ، بر شاه بد روزگار.
بپرسیدش از خسرو تاجور
زگردان لشکر همه بیش و کم
زره‌ام و گرگین و ز هر تنا
برآمد بنا کام ازو یک خروش
گزین همه خسروان زمین
بدین پرسش خوب و گفتار تو
از ایشان فراوان درود و پیام
چه آمد زیخت بد اندر خورم؟
کز آن سود مارا سر آمد زیان
همم پور و هم پاک دستور بود
بدین دودمان کس چنین غم ندید

شب و روز تازان به تاریک و هور	چُنین ام که بینی به پشت ستور
بجستم به هر سوز هرکس نشان	۶۸۸ زیژن شب و روز چون بیهشان
به پیش جهان آفرین شد بپای	کنون شاه با جام گیتی نمای
به جشنِ کیان هرمزِ فَوَزَدین	چه مایه خروشید و ، کرد آفرین
کمر بست و بنهاد بر سر کلاه	پس آمد ز آتشکده تا به گاه
به هر سو نگه کرد ز اندازه بیش	۶۹۲ همان جام رخشنده بنهاد پیش
به بند گران و به بد روزگار	به توران نشان داد زو شهریار
سوی پهلوانم دوانید زود	چو در جام کیخسرو ایدون نمود
دو رخساره زرد و دو دیده سپید	کنون آمدم با دلی پر امید
تو بندی به فریاد هرکس کمر»	۶۹۶ ترا دیدم اندر جهان چاره گر
همی برکشید از جگر بادِ سرد	همی گفت و مژگان پُر از آبِ زرد
همه کار گرگین بدو کرد باد	ازان پس که نامه به رستم بداد
همه دل پُر از کین افراسیاب	ازو نامه بستند دو دیده پر آب
فرو ریخت از دیده خون بر کنار	۷۰۰ پس از بهر بیژن خروشید زار
که رستم نگرداند از رخس زین	به گیو آنگهی گفت «مندیش ازین
همه بند وزندان او کرده پست	مگر دستِ بیژن گرفته به دست

ب ۶۸۷. اساس: بتاریک هور؛ متن بر مبنای قا، ف تصحیح شد؛ ب ۹۵۴ داستان دوازده رخ دیده شود [شاهنامه مسکوح ۵ ص ۱۴۰]. اگرچه به قیاس دومورد شبگیر هور که در شاهنامه آمده است و در ب ۶۶۷ داستان بیژن و منیژه هم ۹ نسخه بدل ما «به شبگیر هور» (= ط دمیدن خورشید) دارند، چنانچه قرینه لف و نشر «شب و روز» را با «تاریک و هور» در نظر نگیریم، «بتاریک هور» (= تاریکی روز، غروب خورشید) نسخه اساس هم می تواند توجیه پذیر باشد؛ ← تفصیل نسخه بدل ها ذیل این بیت و بیت ۶۶۷.

- به نیروی یزدان و فرمان شاه
 ۷۰۴ وز آنجا به ایوان رستم شدند
 چو آن نامه شاه رستم بخواند
 ز بس آفرین جهاندار شاه
 به گیو آنگهی گفت «بشناختم
 ۷۰۸ بدانستم این رنج و کردار تو
 چه مایه ترا نزد من دستگاه
 چه کین سیاوش چه مازندران
 براین آمدن رنج برداشتی
 ۷۱۲ به دیدار تو سخت شادان شدم
 نبایستی کاین چنین سوکوار
 من از بهر این نامه شاه را
 ز بهر ترا خود جگر خسته‌ام
 ۷۱۶ بکوشم بدین کار گر جان من
 من از بهر بیژن ندارم به رنج
 به نیروی یزدان ببندم کمر
 بیازمش زان بند و تاریک چاه
 ۷۲۰ سه روز اندرین خان من شادباش
- زتوران بگردانم این تاج و گاه
 به ره بر همی رای رفتن زدند
 زگفتار خسرو بخیره بماند،
 بدان نامه بر پهلوان سپاه
 به فرمان او راه را ساختم
 کشیدن به هرکار تیمار تو
 به هر کینه گاه اندرون کینه خواه
 کمر بسته بر پیش جنگ آوران
 چنین راه دشوار بگذاشتی
 ولیکن زبیژن غریوان شدم
 ترا دیدمی خسته روزگار
 به فرمان به سر بسپرم راه را
 بدین کار بیژن کمر بسته‌ام
 زتن بگسلد پاک یزدان من
 فدی کردن جان و مردان و گنج
 به بخت شهنشاه پیروزگر
 نشانمش با شاه در پیشگاه
 ز رنج و زاندمیشه آزاد باش

ب ۷۱۹. اساس: بند تاریک و جاه؛ متن بر مبنای لن، ط، قب، هلی، مس، مج تصحیح شد؛ نسخه اساس در موارد دیگر بند و تاریک جاه آورده است؛ ← ب ۴۱۱ و ۸۶۹ همین داستان.

که این خانه زان خانه بخشیده نیست
 چهارم سوی شهر ایران شویم
 چورستم چنین گفت برجست گیو
 ۷۲۴ برُو آفرین کرد ک «ای نامور
 بماناد بر تو چنین جاودان
 زهر نیکی ای بهره ور بادیا
 چو رستم دل گیو پدرام دید
 ۷۲۸ به سالارخوان گفت «پیش آرخوان
 زواره، فرامرز و دستان و گیو
 بخوردند خوان و بهرداختند
 نوازنده رود با میگسار
 ۷۳۲ همه دست لعل از می لعل فام
 به روز چهارم گرفتند ساز
 بفرمود رستم که: بندید بار
 سواران گردنکش از کشورش
 ۷۳۶ بیامد به رخس اندر آورد پای
 به زین اندر افگند گرز نیا
 به گردون برافراخته گوش، رخس
 خود و گیو با زاوی صدسوار
 مرا باتو گنج و تن و جان یکیست
 به نزدیک شاه دلیران شویم»
 بسوسید دست و سرو پای نیو
 به مردی و نیروی و بخت و هنر
 تن پیل و هوش و دل موبدان
 چنین کز دلم زنگ بزدادیا»
 ازان پس به نیکی سرانجام دید
 بزرگان و فرزندگان را بخوان»
 نشستند برخوان سالار نیو
 نشستنگه رود و می ساختند
 بیامد به ایوان گوهرنگار
 غریونده چنگ و خروشنده جام
 چو آمدش هنگام رفتن فراز،
 سوی شاه ایران پسیچید کار.
 همه راه را ساخته بر درش
 کمر بست و پوشید رومی قبای
 پر از جنگ سر، دل پراز کیمیا
 زخورشید برتر سرتاج بخش
 زلشکر گزید از در کارزار

- ۷۴۰ که نابردنی بود برگاشتند
سوی شهر ایران نهادند روی
چو رستم به نزدیک ایران رسید
یکی بادِ نوشین درود سپهر
۷۴۴ بر رستم آمد هم آنگاه گیو
«شوم» گفت «و آگه کنم شاه را
چو رفت از برِ رستم پهلوان
چو نزدیک کیخسرو آمد فراز
۷۴۸ پس از گیو گودرز پرسید شاه
بدو گفت گیو «ای شه نامدار
نتایید رستم ز فرمان تو
چو آن نامه شاه دادم بدوی
۷۵۲ عنان با عنان من اندر ببست
برفتم من از پیش تا با تو شاه
به گیو آنگهی گفت «رستم کجاست؟
گرامیش کردن سزاوار هست
۷۵۶ بفرمود خسرو به فرزانشان
به زال و فرامرز بگذاشتند
همه راه پویان و دل کینه جوی
به نزدیک شهر دلیران رسید
به رستم رسانید شادان به مهر
که «ز ایدر بیاید شدن پیش نیو»
که پیمود رخس تهم راه را»
بیامد به درگاه شاه جوان
ستودش فراوان و، بردش نماز
که «رستم کجاماند؟ چون بود راه؟»
بر آید به بخت تو هرگونه کار
دلش بسته دیدم به پیمان تو
بمالید برنامه بر چشم و روی
چنان چون بود گردِ خسرو پرست
بگویم که آمد تهمتن ز راه
که پشت بزرگی و تخم و فاست
که نیکی نمایست و خسرو پرست»
به مهتر نژادان مردانگان:

ب ۷۴۰. این بیت بویژه ساخت مصراع اول آن درست نمی‌نماید مگر اینکه «که» را در موضع و معنی «آنچه» بگیریم. ضبط نسخه بدله‌ها هم مغشوش است ← تفصیل نسخه بدل‌ها.
ب ۷۵۶. اساس: مهتر نژادان و مردانگان؛ همچنین است در همه نسخه بدل‌ها. متن به قیاس ←

که آمد به فرمان خسرو به راه.	پذیره شدن پیش او با سپاه
شه نودران طوس و فرهاد را	بگفتند گودرز گشواد را
چه از گرزداران و مردم کشان	دو بهره زگردان گردنکشان
پذیره شدن را بیاراستند	۷۶۰ بر آئین کاووس برخاستند
درخشان سنان و درفشان درفش	جهان شد زگردسواران بنفش
پیاده به رسم نماز آمدند	چو نزدیک رستم فراز آمدند
کجا پهلوانان به پیشش نوان	ز اسب اندرآمد جهان پهلوان
زگردنده خورشید و تابنده ماه	۷۶۴ بپرسید مر هریکی را ز شاه
بکردار رخشنده آذرگشسپ	نشستند گردان و رستم براسپ
نوان پیش او رفت و، بردش نماز	چو آمد بر شاه کهتر نواز
که مهر و ستایش مر او را سزید	ستایش کنان پیش خسرو دوید
که هرگز نکرد آن، کس از دیرگاه	۷۶۸ یکی آفرین کرد رستم به شاه
«مبادت جزا بخت پیروز جفت	برآورد سر، آفرین کرد و گفت
چو بهمن نگهبان فرخ کلاه	چو هرمزد بادت برین پایگاه
نگهبان تو با هُش و رای پیر	همه ساله آردی بهشت هُزیر
به نام بزرگی و فرّ و هنر	۷۷۲ چو شهریر بادات پیروزگر

→ موارد مشابه در اساس و ۴ نسخه معتبر دیگر تصحیح شد؛ ← سیاوش ب ۳۰۰۴، شاهنامه

چاپ مسکوج ۷ ص ۲۹۸ حاشیه بر ب ۶۱۱ و ...

ب ۷۵۹. (دوم) اساس: کرزداران و مردم کشان؛ به قرینه «دو بهره» در مصراع اول، مطابق ق، لن، حظ، ف، مس حرف «و» عاطفه که نشانه تمییز دو سنخ از مردمان است، در متن افزوده شد.

ب ۷۶۷. اساس: مهر ستایش؛ بر مبنای اتفاق ضبط دستنویس ها «و» افزوده شد.

ب ۷۷۲. اساس: جو شهریر کر باذ بیروزکر؛ متن بر مبنای ضبط قا تعویض شد.

سفندارمذ پاسبان تو باد
 چو خردادت از یاوران بردهاد
 دی و اورمزدت خجسته بواد
 ۷۷۶ دیات آذر افروز و فرخنده روز
 چو این آفرین کرد رستم به پای
 بدو گفت خسرو «درست آمدی
 توی پهلوان کیان جهان
 ۷۸۰ گزین کیانی و پشت سپاه
 مرا شاد کردی به دیدار خویش
 زواره، فرامرز و دستان سام
 فرو بود رستم ببوسید تخت
 ۷۸۴ به بخت تو هر سه درست اند و شاد
 به سالار نوبت بفرمود شاه
 در باغ بگشاد سالار بار
 بفرمود تا تاج زرین و تخت
 ۷۸۸ همه دیبه خسروانی به باغ
 درختی زدند از بر گاه شاه
 خردجان روشن روان تو باد
 ز مرداد باش از بر و بوم شاد
 در هر بدی بر تو بسته بواد
 تو شادان و تاج تو گیتی فروز»
 پرسید و، کردش بر خویش جای
 که از جان تو دور بادا بدی
 نهان آشکار، آشکارت نهان
 نگه دار ایران و لشکر پناه
 بدین پُر هنر جان بیدار خویش
 درست اند؟ ازیشان چه داری پیام؟
 که «ای نامور خسرو نیک بخت
 انوشه کسی که ش کند شاه یاد»
 که گودرز و طوس و گوان را بخواه
 نشتنگی بود بس شاهوار
 نهادند زیر گل افشان درخت
 بگسترده، شد گلستان چون چراغ
 کجا سایه گسترده بر تاج و گاه

ب ۷۸۳. برای تعبیر «فرو بود» ایضاً نک به ضبط بم در حاشیه بر ب ۹۰۳ پادشاهی کاووس و رفتن او به مازندران، مسکو ج ۲ ص ۱۲۵ و نیز ب ۸۱۱ داستان زال و رودابه ج ۱ مسکو ص ۱۸۷.

تنش سیم و شاخش زیاقوت وزر	بزو گونه گون خوشه های گهر
عقیق و زمرد همه برگ و بار	فرو هشته از شاخ چون گوشوار
۷۹۲ همه باز زرین تُرنج و بهی	میان تُرنج و بهی ها تهی
بدو اندرون مشک سوده به می	همه پیکرش سُفته برسان نی
که را شاه بر گاه بنشاندی	بزو باد ازو مشک بفشاندی
همه میگساران به پیش اندرا	همه برسران افسراز گوهرها
۷۹۶ زدیبای زربفت چینی قبای	همه پیش گاه سپهد بی پای
همه طُرف بر بسته و گوشوار	برایشان همه جامه گوهر نگار
همه رخ چودی بای رومی به رنگ	فروزنده عود و خروشنده چنگ
همه دل پراز شادی ومی به دست	رخان ارغوانی و نابوده مست
۸۰۰ بفرمود تا رستم آمد به تخت	نشست از بر گاه زیر درخت
به رستم چنین گفت پس شهریار	که «ای نیک پیوند و به روزگار
زهربد توی پیش ایران سپر	همیشه چو سیم رخ گسترده پر
چه در گاه ایران چه پیش کیان	همه بر دَر رنج بندی میان
۸۰۴ شناسی تو کردار گودرزیان	به آسانی و رنج و سود و زیان
میان بسته دارند پیشم به پای	همیشه به نیکی مرا رهنمای
به تنها تن گیکو کز انجمن	زهربد سپر بود در پیش من

ب ۷۹۰. اساس: رنش (بدون نقطه حرف اول) و ایضاً لن و ط. ضبط متن بر مبنای مضبوط
بقیه نسخ: تنش (با نقطه) و منطق بیت اختیار شد؛ ← یادداشت‌ها.
ب ۷۹۱. اساس (دوم): فرو هشته از تاج؛ متن مطابق ضبط قا، ط، حظ، مب، ف، مل، هلی، مس
و س است.

- چنین غم بدین دوده نامد به نیز
 ۸۰۸ بدین کارگر تو ببندی میان
 کنون چاره کار بیژن بجوی
 زگردان و اسپان و شمشیر و گنج
 چو رستم زکیخسرو ایدون شنید
 ۸۱۲ برو آفرین کرد که «ای نیک نام
 ز تو دور باد آرز و خشم و نیاز
 توی برجهان شاه و سالار و کی
 که چون توندیده ست یک شاه گاه
 ۸۱۶ بدان را زنیکان تو کردی جدا
 بکندم دل دیو مازندران
 مرا مادر از بهر رنج تو زاد
 منم گوش داده به فرمان تو
 ۸۲۰ دل و جان نهاده به سوی کلاه
 و نیز از پی گبو اگر بر سرم
 غم از درد فرزند برتر چه چیز
 پسذیره نیایدت شیر ژیان
 که او را ز توران بد آمد به روی
 بپر هر چه باید مدار ایچ رنج»
 زمین را ببوسید و دم در کشید
 چو خورشید هر جای گسترده کام
 دل بدسگالت به گرم و گداز
 کیان جهان مر ترا خاک پی
 نه تابنده خورشید و گردنده ماه
 تو داری به افسون و بند ازدها
 به فر کیانی و گرز گران
 تو باید که باشی به آرام و شاد
 نگردم به هر سان ز پیمان تو
 بران ره روم که م بفرمود شاه
 هوا بارد آتش بدو ننگرم

ب ۸۰۷. (دوم): اساس: غم درد فرزند برتر زجیز؛ متن مطابق قا، لن، ط، قب، حظ، ف، مب، هلی، مس و مل است.

ب ۸۱۰. (دوم) نسخه اساس: مدار این برنج؛ متن مطابق دستنویس های قا، لن، ط، قب، حظ، هلی است.

ب ۸۱۳. اساس: «ز تو دور باذا دو حشم نیاز»، ضبط نسخه اساس دستخوردگی دارد که به هر حال ضبط اصیل را مخدوش ساخته است. ط این ضبط باید تصحیف صورت مختار متن باشد؛ متن بر مبنای قا، لن، ط، حظ، ف، هلی، مس، س تصحیح شد. ب ۱۵۰ پادشاهی کی کاووس مسکوج ۲ ص ۸۳ و ج ۸ ص ۱۹۶ ب ۲۴۴۳ و ۲۴۴۴ دیده شود.

زفرمان خسرو نتابم عنان	رسیده به مژگانم اندر سنان
سپهبد نه خواهم نه مردان مرد	برآرم به بخت تو این کار کرد
نه هنگام گرزست و روز نهیب»	۸۲۴ کلید چنین بند باشد فریب
فربریز و فرهاد و شاپور نیو	چورستم چنین گفت گودرز و گیو
همی خواندند از جهان آفرین	بزرگان لشکر برو آفرین
گشاده به شادی در نوبهار	به می دست بردند با شهریار
بدانست کامد غمش را کلید	۸۲۸ چو گرگین نشان تهمتن شنید
که «ای تیغ بخت و وفا را نیام	فرستاد نزدیک رستم پیام
در زاد مردی و بسند بلا	درخت بزرگی و گنج وفا
سخن گسترانی زکردار من	گرت رنج ناید زگفتار من
که خیره چراغ دلم را بکشت	۸۳۲ نگه کن بدین گنبد کوژپشت
نوشته چُنین بود، بود آنچه بود	به تاریکی اندر مراره نمود
گر آموزش آرد مرا زین گناه	برآتش نهم خویشتن پیش شاه
به پیران سر این بُد سرانجام من	مگر باز گردد زید نام من
چو غرم ژیان باتو آیم دوان	۸۳۶ مرا گریخواهی ز شاه جوان
مگر باز یابم من آن کیش پاک»	شوم پیش بیژن بغلتم به خاک
یکی باد سرد از جگر برکشید	چو پیغام گرگین به رستم رسید
غم آمدش از آن بیهده کام او	بسپچید از آن درد و پیغام او

ب ۸۲۹ (دوم). اساس: تیغ و بخت وفا؛ ضبط قب برای متن ترجیح داده شد که وجه برخی از نسخه بدل‌ها مؤید آن است: ← تفصیل نسخه بدل‌ها.

- ۸۴۰ فرستاده را گفت رو باز گرد
 تو نشنیدی آن داستان پلنگ
 که: گر برخرد چیره گردد هوا
 خردمند کآرد هوا را به زیر
- ۸۴۴ بیایدش بردن به نخچیر روی
 تو دستان نمودی چو روباه پیر
 نشاید کز این بیهده کام تو
 ولیکن چو اکنون به بیچارگی
- ۸۴۸ ز خسرو بخواهم گناه ترا
 اگر بیژن از بند یابد رها
 رها گشتی از بند و رستی به جان
 وگر جز بر این روی گردد سپهر
- ۸۵۲ نخستین من آیم بدین کینه خواه
 وگر من نیام چو گودرز و گیو
 برآمد بر این کار یک روز و شب
 دوم روز چون شاه بنمود تاج
- بگویش که «ای خیره ناپاک مرد
 بدان ژرف دریا که زد با نهنگ
 نیابد ز چنگ هوا کس رها؛
 بود داستانش چو شیر دلیر
 نه نیز ازدان رنجش آید براوی.
 ندیدی همی دام نخچیر گیر
 که من پیش خسرو برم نام تو
 فرومانده گشتی به یکبارگی
 بیفروزم این تیره ماه ترا
 به فرمان دادار گیهان خدا،
 ز تو دور شد کینه بد گمان
 ز جان و تن خویش بردار مهر
 به نیروی یزدان و فرمان شاه
 بخواهد ز تو کینه پور نیو.»
 وز این گفته بر شاه نگشاد لب
 نشست از بر سیمگون تخت عاج

ب ۸۴۰. دوم) ممکن است ناپاک مرد هم خواند.

ب ۸۴۴. دوم) اساس: دادن، که به یقین سهوالقلم است.

ب ۸۴۵. بیت را به حالت استفهامی هم می توان قراءت کرد.

- ۸۵۶ بسیامد نهمتن بگسترد پر
 زگرگین سخن گفت با شهریار
 بدو گفت شاه «ای سپهدار من
 که سوگند خوردم به تخت و کلاه
 ۸۶۰ که گرگین نبیند زمن جز بلا
 جزاین آرزو هرچه باید بخواه
 پس آنکه چنین گفت رستم به شاه
 اگر بدسگالید پیچد همی
 ۸۶۴ گر آمرزش شاه نایدش پیش
 هرآن کس که گردد زراه خرد
 سزد گر کنی یاد کردار او
 به پیش نیاکانت بسته کمر
 ۸۶۸ اگر شاه بیند به من بخشدش
 به رستم ببخشید پیروز شاه
 زرستم بپرسید پس شهریار
 چه باید زگنج و زلشکر؟ بخواه
 ۸۷۲ بترسم زبیدگوهر افراسیاب
 به خواهش بر شاه خورشید فر
 از آن گم شده بخت و بد روزگار
 همی بگسلی بند و زنهار من
 به دارای بهرام و خورشید و ماه
 مگر بیژن از بند یابد رها
 زتخت و زمهر و زتیغ و کلاه
 که «ای پُرهنر نامور پیشگاه
 فدای کردن جان پیچد همی
 بسبزدش نام و برآید زکیش
 سرانجام پیچد زکردار خود
 همیشه به هر کینه پیگار او
 به هر کینه گه با یکی کینه ور
 مگر اختر نیک بدرخشده
 رهانیدش از بند و تاریک چاه
 که چون راند خواهی بر این گونه کار؟
 که باید که باتو بیاید به راه؟
 که بر جان بیژن بگیرد شتاب

یکی بادسارست، دیو نژند
 بجنابندش اهرمن دل زجای
 چنین گفت رستم به شاه جهان
 ۸۷۶ کلید چُنین بند باشد فریب
 نه هنگام گرزست و تیغ و سنان
 فراوان گهر باید و زر و سیم
 بکردار بازارگانان شدن
 ۸۸۰ زگسترندی هم زپوشیدنی
 چو بشنید خسرو ز رستم سخن
 سر بدره بگشاد گنجور شاه
 تهمتن بیامد همه بنگرید
 ۸۸۴ از آن صد شتر باز دینار کرد
 بفرمود رستم به سالار بار
 زمردان گردنکش و نامور
 چو گرگین و چون زنگه شاوران
 ۸۸۸ چهارم گرازه که راند سپاه
 فروهل نگهبان تخت و کلاه
 بسی خوانده افسون و نیرنگ و بند
 بیندازد آن تیغزن را زپای
 که «این کار بپنسیچم اندر نهان
 نباید براین کار کردن نهیب
 بدین کار باید کشیدن عنان
 به رفتن برآید و بودن به بیم
 شکبیا فراوان به توران بدن
 بسباید بهائی و بخشیدنی»
 بفرمود تا گنج‌های کهن، (؟)
 به دینار و گوهر بیاراست گاه
 هر آنچه ش بیایست زان برگزید
 صد استر ز گنجِ درم بار کرد
 که بگرین زگردان لشکر هزار
 بسباید تنی چند بسته کمر
 دگر گسته‌م شیر جنگ آوران
 فروهل نگهبان تخت و کلاه

۸۸۱ نحو این بیت و معنای آن مبهم است؛ ← یادداشت‌ها.

۸۸۴ (دوم) اساس: صد اشتر؛ متن مطابق مضبوط قا، لن، حظ، ف است.

ب ۸۸۹ - ۸۸۷. درباره وجود تناقض در تعداد نام پهلوانان ملازم رستم و عدد آنان که در ب

۸۹۰ آمده و ظاهراً سبب اغتشاش در ضبط نسخه‌ها شده ← یادداشت‌ها؛ در بنداری

آمده: و سبعة من المقدمین مثل جرجین و زنکه و کستم و زواره و فرهاد و رهام و اشکش.

چو اشکش که صید آوردنزه شیر	چو فرهاد و رهام گرد دلیر
نگهبان این لشکر و خواسته	چنین هفت یل باید آراسته
چنان چون ببايست بر ساختند	همه تاج و زیور بینداختند
بدان گرزداران دشمن کشان	۸۹۲ پس آگاهی آمد به گردنکشان
چه آمد به رویش که مارا بخواست؟	پرسید زنگه که «خسرو کجاست؟»
به شبگیر بستند گردان کمر	چو سالار نوبت بیامد بدر
همه مرزبانان نام آوران]	[همه نیزه داران جنگ آوران
همه جنگ رادست شسته به خون	۸۹۶ همه نیزه و تیربار هیون

رفتن رستم زال به ترکستان به شکل بازارگانان

ببستند بر کوهه پیل کوس	سپیده دمان گاه بانگ خروس
به چنگ اندرون گرز و بر زین کمند	تهمت بیامد چو سرو بلند
نهاده به کف بر همه جان خویش	سپاه از پیش پشت و گردان ز پیش
بسی آفرین خواند بر کشورش	۹۰۰ برفت از در شاه با لشکرش
سران را ز لشکر همه برگزید	چو نزدیکی مرز توران رسید
که «ایدر بباشید روشن روان	به لشکر چنین گفت پس پهلوان
ز تن بگسلد پاک یزدان من	مجنید از ایدر مگر جان من

ب ۸۹۵. به جز در اساس و س و م در هیچ نسخه دیگر نیست، قافیه آن هم فاسد است. بیت ظاهراً الحاقی است.

- ۹۰۴ پسیچیده باشید مرجنگ را
سپه برسر مرز ایران بماند
همه جامه برسان بازارگان
گشادند گردان کمرهای سیم
- ۹۰۸ سوی شهر توران نهادند روی
گران‌مایه هفت اسپ با کاروان
صد اشتر همه بار او گوهرها
زبس‌های وهوی و درنگ‌درای
- ۹۱۲ همی شهر برشهر هودج کشید
چو آمد به نزدیک شهر ختن
همه پهلوانان توران بجای
چو پیران ویسه ز نخچیرگاه
- ۹۱۶ یکی جام زرین پراز گوهرها
ده اسپ گرانمایه با زیورش
همه تیز کرده به خون چنگ را»
خود و سرکشان سوی توران براند
بپوشید و بگشاد بند از میان
بپوشیدشان جامه‌های گلیم
یکی کاروانی پراز رنگ و بوی
یکی رخس و دیگر نشست گوان
صد استر همه جامه لشکرا
بکردار طهمورثی کَرّ نای
همی رفت تا شهر پیران رسید
نظاره بیامد برش مرد وزن
شده پیش پیران ویسه بپای
بیامد، تهمن بدیدش به راه
به دیبا بپوشید رستم سرا
به دیبا بیاراست اندر خورش

ب ۹۰۸. اساس (دوم): یکی کاروان؛ متن مطابق اتفاق ضبط بقیه نسخ است.

ب ۹۰۹. توضیح ذیل بیت‌های ۸۸۷-۸۸۹ دیده شود؛ همچنین ← ب ۸۹۰.

ب ۹۱۰. اساس (دوم) صداشتر؛ متن بر مبنای قا، ط، مب، ف تعویض شد.

ب ۹۱۱. اساس: های و هوی درنگ و درای؛ متن بر اساس لن، قب، مب، هل، مس و مج تصحیح شد.

ب ۹۱۲. (دوم) اساس: شهر توران، که نسخ قا، لن، ط و ف هم مؤید آن است؛ متن مطابق است با ضبط قب، حظ، مب، هلی، مس، س، مل، مج: شهر پیران [هلی: جای پیران]، که ترجمه عربی بنداری: «حتی وصل الی مدینه پیران» نیز آن را تأیید می‌کند.

به فرمانبران دادو خود پیش رفت	به درگاه پیران خرامید و ، تفت
براو آفرین کرد که «ای نامور	به ایران و توران به بخت و هنر»
چنان کرد روشن جهاندار ساز	۹۲۰ که پیران مراو را ندانست باز
بیرسید و گفت «از کجائی؟ بگوی	چه مردی و چون آمدی پوی پوی؟»
بدو گفت رستم «ترا کهترم	به شهر تو کرد ایزد آبشخورم
به بازارگانی زایران به تور	بیمودم این راه دشوار و دور
۹۲۴ فروشنده ام هم خریدار نیز	فروشم بخرم زهرگونه چیز
به مهر تو دادم روان را نوید	چنین خیره شد بر دلم بر امید
اگر پهلوان گیردم زیر پر	خرم چارپا و فروشم گهر
هم از داد تو کس نیازدم	هم از ابر مهرت گهر باردم»
۹۲۸ پس آن جام پُر گوهر شاهوار	میان کیان کرد پیشش نثار
گران مایه اسپان تازی نژاد	که بر مویشان گرد ننشاند باد
بسی آفرین کرد و آن خواسته	بدو داد و ، شد کار آراسته
چو پیران بدان گوهران بنگرید	کز آن جام رخشنده آمد پدید
۹۳۲ برُو افرین کرد و ، بنواختش	بران تخت پیروزه بنشاختش
که «رو شادو ایمن به شهراندرا	کنون نزد خویش بسازیم جا
کز این خواسته بر تو تیمار نیست	کسی را بدین با تو پیگار نیست

ب ۹۲۵. اساس: بمهر تو دارم؛ متن بر مبنای قا، حظ، مب، مل، مج که نسخ ط، ف، هلی نیز در ضبط این کلمه با آنها همخوانی دارند، تصحیح شد.

ب ۹۲۹. اساس (دوم) کردنفشاند؛ متن مطابق است با اتفاق ضبط نسخ، اگرچه «گردنشانده» هم بی معنی نیست.

خریدار کن هر سوی خواستار
چنان باش با من که پیوند من»
هم ایدر بباشیم با کاروان
نباید که زان گوهری گم بود»
کنم رهنمائی به پیشت بیای»
به کلبه درون رخت بنهاد و بار

بسیامد بر نامور پهلوان
چو آگاهی آمد زگوهر فروش
به درگاه پیران نهادند سر
بدان کلبه بازار برخاستی
یکایک به شهراندر آمد دوان
بر رستم آمد دو دیده پر آب
همی باستین خون مژگان برفت،
مبادت پشیمانی از رنج خویش
ز چشم بدانت مبادا گزند
ز رنجی که بُردی مبادت زیان
خُنک بوم ایران و خوش روزگار
زگیو و زگودرز و ایران سپاه؟

برو هر چه داری بهائی بیار
۹۳۶ فرود آی در خان فرزند من
بدو گفت رستم که «ای پهلوان
که باما زهرگونه مردم بود
بدو گفت «رو بارزو گیر جای
۹۴۰ یکی خانه بگرفت و بر ساخت کار

خبر شد کز ایران یکی کاروان
زهرسو خریدار بنهاد گوش
خریدار دیسبا و فرش و گهر
۹۴۴ چو خورشید گیتی بیاراستی
منیژه خبر یافت از کاروان
برهنه نُوان دخت افراسیاب
برو آفرین کرد و پرسید و گفت،
۹۴۸ که «بر خوردی از جان وز گنج خویش
به کام تو بادا سپهر بلند
هر امید دل را که بستی میان
همیشه خرد بادت آموزگار
۹۵۲ چه آگاه داری زگردان و شاه

ب ۹۴۸. اساس (دوم) پشیمانی رنج خویش؛ متن مطابق با اتفاق ضبط نسخ تصحیح شد.
ب ۹۵۲. اساس: کردان شاه؛ به استناد همه نسخه‌ها در متن «و» افزوده شد.

- نیایش نخواهد بُدن چاره گر؟
 همی بگسلاند به سختی میان
 دو دستش زمسماز آهنگران
 همه چاه پُرخونِ آن مستمند
 زنالیدن او دو چشم پُراب؟
 یکی بانگ برزد براندش زروی
 نه خسرو شناسم نه سالارِ نو
 که مغزم زگفتار کردی نهی؟
 زخواری ببارید خون برکنار
 ز تو سرد گفتن نه اندر خورد
 که من خود دلی دارم از درد ریش
 که درویش را کس نگوید خبر؟!
 مگر اهرمن رستمخیزت نمودا
 بدان روی بُد باتوپیکار من
 که دل بسته بودم به بازار خویش
 بدان شهر من خود ندارم نشست
 نه پیموده‌ام هرگز آن مرز را
 نهادند در پیش درویش زود
 که «با تو چرا شد دژم روزگار؟
 چه داری همی راه ایران نگاه؟»
- نیامد به ایران زبیژن خبر
 که چون او جوانی زگودرزیان
 بسوده‌ست پایش زبندِ گران
 ۹۵۶ کشیده به زنجیر و بسته به بند
 نیابم ز درویشی خویش خواب
 بترسید رستم زگفتار اوی
 بدو گفت که «ز پیش من دورشو
 ۹۶۰ ندارم زگودرز و گیو آگهی
 به رستم‌نگه کرد و، بگریست زار
 بدو گفت که «ای مهتر پُرخرد
 سخن گرنگوئی مرانم زپیش
 ۹۶۴ چنین باشد آئین ایران مگر
 بدو گفت رستم که «ای زن چه بود؟
 همی برنوشتی تو بازار من
 بدین بد تواز من میازار بیش
 ۹۶۸ وُدیگر به جایی که کی خسروست
 نه دانم همی گیو و گودرز را
 بفرمود تا خوردنی هرچه بود
 یکایک سخن کرد ازو خواستار
 ۹۷۲ چه پُرسی زگردان و شاه و سپاه؟»

چه پرسى زبديخت و تيمار من؟
 دويدم به نزد تو، اى زادمرد
 نـسترسيدى از داور داوران
 برهنه نديدى رُخـم آفتاب
 از اين دريدان در دوان گردگرد
 چنين راند يزدان قضا بر سرم
 سرآرد مگر بر من اين، کردگار
 ببند شب و روز خورشيد و ماه
 همى مرگ خواهد يززدان بران
 نم ديدگانم بپالود زين
 زگودرز گشواد يابى خبر
 بسينى و گر رستم نيو را
 اگر دير گيرى شود کار پست
 که بر سرش سنگ است و آهن به زير
 که مهـرت مبرآد از وى سپهر
 نينگيزى از هر سوي مهتران؟
 بجوشدش خون و بسوزد جگر
 ترا دادمى چيز زاندازه بيش
 که او را بسبايد بسياور برش
 نوشته بدو اندرون نان نرم

منیژه بدو گفت که «ز کار من
 کز آن چاه سربادلى پر زرد
 زدى بانگ بر من چو جنگاوران
 ۹۷۶ منیژه منم دخت افراسياب
 کنون دیده پُر خون و دل پُر زرد
 همى نان کشکين فراز آورم
 ازین زارتر چون بود روزگار
 ۹۸۰ چو بیچاره بیژن بدان ژرف چاه
 به غلّ و به بسمار و بند گران
 مرا درد بر درد بفرود زين
 کنون گزّت باشد به ايران گذر
 ۹۸۴ به درگاه خسرو مگر گيو را
 بگوئى که بیژن به سختى درست
 گرش دید خواهى مياسای دیر
 بدو گفت رستم که «ای خوب چهر
 ۹۸۸ چرا نزد باب تو خواهشگران
 مگر بر تو بخشایش آرد پدر
 گر آزار بابت نبودى زپیش
 به خوالیگرش گفت که «ز هر خورش
 ۹۹۲ یکى مرغ بریان بفرمود، گرم

بدو در نهان کرد انگشتی
 که بیچارگان را توی راهبر»
 دوان و خورش ها گرفته به بر
 چنان هم که بستند به بیژن سپرد
 از آن چاه خورشید رخ را بخواند
 خورش ها کزین گونه بشتافتی؟
 زهر منی در جهان پوی پوی»
 یکی مایه ور مرد بازارگان
 کشیده زهرگونه بسیار غم
 زهرگونه با او فراوان گهر
 یکی کلبه سازیده بر پیش کاخ
 که: بر من جهان آفرین را بخوان،
 دگر هرچه باید بیر سر به سر»
 براومید یزدان دل از بیم و باک
 بدید آن نهان کرده انگشتی
 زشادی بخندید و، خیره بماند
 نبشته به آهن بکردار موی
 بدانست کامد غمش را کلید
 چنان کامد آواز بر چاهسار
 از آن چاه تاریک، بسته تنش،

سبک دست رستم بسان پری
 بدو داد و گفتش «بدان چاه بر
 منیژه بیامد بدان چاه سر
 ۹۹۶ نوشته به دستار چیزی که برد
 نگه کرد بیژن به خیره بماند
 که «ای مهربان از کجا یافتی
 بسارنج و سختی که ت آمد به روی
 ۱۰۰۰ منیژه بدو گفت که «ز کاروان
 از ایران به توران زهر درم
 یکی مرد پاکیزه باهوش و فر
 گشن دستگاهی نهاده فراخ
 ۱۰۰۴ به من داد زین گونه دستارخوان
 بدان چاه نزدیک آن بسته بر
 بگسترد بیژن پس آن نان پاک
 چو دست خورش بردزان داوری
 ۱۰۰۸ نگینش نگه کرد و نامش بخواند
 یکی مَهرِ پیروزه «رستم» براوی
 چو بارِ درخت وفا را بدید
 بخندید خندیدنی شاهوار
 ۱۰۱۲ منیژه چو بشنید خندیدنش

بگفت «این چه خنده ست، ای نیک‌بخت؟!»،
 که «دیوانه خندد زکردار بد!»
 که شب، روزی بی‌همی، روز شب
 مگر بخت نیکت نموده ست روی؟!»،
 براومید آنم که بگشاد بخت؛
 همانا وفای مرا نشکنی
 چو باشی به سوگند همداستان
 زنان را زبان کم بماند به بند»
 که «برمن چه آمد بد روزگارا!
 دل خسته و چشم باران من
 کنون گشت برمن چنین بدگمان
 به تاراج دادم همه سر به سر
 برهنه دوان برسر انجمن
 جهانم سیاه و دو دیده سپید
 توداناتری ای جهان آفرین!»
 زمن کارتو جمله برکاست ست
 ایا مهربان یار و هشیار جفت،
 که مغزم به رنج اندرون شد تهی.
 که خوالیگرش مر ترا داد توش

زمانی فروماند زان کار سخت
 شگفت آمدش داستانی بزد
 چگونه گشادی به خنده دولب
 ۱۰۱۶ چه رازست؟ پیش آر وبامن بگوی
 بدو گفت بیژن که «زین کار سخت
 چو بامن به سوگند پیمان کنی
 بگویم سراسر ترا داستان
 ۱۰۲۰ که گرب بدوزی زبهر گزند
 منیژه خروشید و نالید زار
 دریغ آن شده روزگاران من
 بدادم به بیژن تن و خان و مان
 ۱۰۲۴ همان گنج دینار و تاج گهر
 پدر گشته بیزار و خویشان زمن
 ز اومید بیژن شدم ناامید
 بپوشد همی راز برمن چنین
 ۱۰۲۸ بدو گفت بیژن «همه راست ست
 چنین گفتم اکنون نبایست گفت،
 سزد گر به هرکار پندم دهی
 تو بشناس کاین مرد گوهر فروش

۱۰۳۲ زبهر من آمد به توران فراز
 ببخشود برمن جهان آفرین
 رهاند مرا زین غمان دراز
 به نزدیک او شو بگوش نهان

۱۰۳۶ به دل مهربان و به تن چاره جوی
 منیژه بیامد بکردار باد
 چو بشنید گفتار آن خو بروی
 بدانست رستم که بیژن سخن

۱۰۴۰ ببخشود و گفتش که ای خوب چهر
 بگوش که: آری خداوند رخس
 ز زاول به ایران زایران به تور
 بگوش که: مارا بسان پلنگ

۱۰۴۴ چو با او بگوئی سخن رازدار
 زبیشه فراز آر هیزم به روز
 منیژه زگفتار او شاد شد
 بیامد دوان تا بدان چاهسار

۱۰۴۸ بگفتش که «دادم سراسر پیام
 و گرنه نبودش به گوهر نیاز
 ببینم مگر پهن روی زمین
 ترا زین تگاپوی و گرم و گداز
 که: ای پهلوان کیان جهان
 اگر تو خداوند رخشی بگوی»
 زیژن به رستم پیامش بداد
 کز آن راه دور آمده پوی پوی
 گشادهست بر لاله سروبن
 که یزدان ترا زو مبراد مهر
 ترا داد یزدان فریاد بخش
 زبهر تو پیمودم این راه دور؛
 بسود از پی تو کمرگاه و چنگ.
 شب تیره گوشت به آواز دار
 شب آید یکی آتشی بر فروز»
 دلش زاندهان یکسر آزاد شد
 که بودش به چاه اندرون غمگسار
 بدان مرد فرخ پی نیک نام

که بیژن به نام و نشانم بجست،
 که رخ را به خوناب شوئی همی؟
 بسینی سر تیغ مردم کشان
 به پروین براندازم آسوده، سنگ.
 شب از چنگ خورشید یابدرها،
 که سنگ و سرچاه گردد چوروز
 بدان روشنی بسپزم راه را»
 که رستیم هردو زتاریک روز»
 که «ای پاک و بخشنده و دادگر
 تو زن بردل و جان بدخواه تیر
 تودانی غمان من و داغ و درد
 بمانم به سنگ اختر شوم را
 فدی کرده جان و دل و چیز و تن،
 زیسان مرا سود پنداشتی
 جهاندار خویشان و مام و پدر
 بدین روزگار جوانی رها،
 بپویم به پا و بیازم به دست
 به پاداش نیکیت بندم میان»
 چو مرغان برآمد به شاخ درخت

چنین داد پاسخ که: آنم درست
 تو با داغ دل چند پوئی همی؟
 کنون چون درست آمداز تو نشان
 ۱۰۵۲ زمین را بدرانم اکنون به چنگ
 مراگفت: چون تیره گردد هوا
 بکردار کوه آتشی برفروز
 بدان تا بسینم سر چاه را
 ۱۰۵۶ بفرمود بیژن که «آتش فروز
 سوی کردگار جهان کرد سر
 زهربد توباشی مرا دستگیر
 بده داد من زان که بیداد کرد
 ۱۰۶۰ مگر باز یابم برو بوم را
 تو، ای دخت رنج آزموده زمن
 بدین رنج کزمن تو برداشتی
 بدادی به من گنج و تاج و گهر
 ۱۰۶۴ اگر یابم از چنگ این اژدها
 به کردار نیکان یزدان پرست
 بسان پرستار پیش کیان
 منیژه به هیزم شتایید سخت

۱۰۶۸ به خورشید بر چشم و هیزم به بر
 چو از چشم، خورشید شد ناپدید
 بدانگه که آرام گیرد جهان
 که لشکر کشد تیره شب پیش روز
 ۱۰۷۲ منیژه سبک آتشی بر فروخت
 به دلش اندرون بانگ روئینه خم
 تهمتن بپوشید رومی زره
 بشد پیش یزدان خورشید و ماه
 ۱۰۷۶ همی گفت «چشم بدان کور باد
 به گردان بفرمود تا هم چنین
 بر اسپان نهادند زین خدنگ
 تهمتن به رخسند بنهاد روی
 ۱۰۸۰ چو آمد بر سنگ اکوان فراز
 که تاکی بر آرد شب از کوه سر
 شب تیره بر کوه دامن کشید
 شود آشکارای گیتی نهان
 بگردد سرهور گیتی فروز
 که چشم شب قیرگون را بسوخت
 که آید ز ره رخس پولاد سم
 بر افگند بند زره را گره
 بیامد بدو کرد پشت و پناه
 بدین کار بیژن مرا زور باد»
 ب بستند بر گرده گه بند کین
 همه جنگ راتیز کردند جنگ
 همی رفت پیش اندرون راه جوی
 بدان چاه اندوه و گرم و گداز

ب ۱۰۶۸. اساس (دوم) که تاکی بر آرد خور از کوه سر؛ بجز نسخه اساس هیچ نسخه‌ای خور
 نیاورده است. به سبب عدم تناسب «خور»، هم با محمل عبارت و هم با مفهوم این برهه
 از داستان، متن به استناد قا، لن، قب، ف، هلی، مس، س، مل تصحیح شد. ب ۱۰۷۲
 دیده شود.

ب ۱۰۷۴. اساس: بدانکه که رستم ببر بر کره بر افکتند و زد بر کره برززه؛ که مخدوش
 می‌نماید. متن بر اساس اتفاق ضبط نسخ تصحیح شد؛ افزون بر این ضبط نسخه اساس در
 موارد مشابه مطابق ضبط نسخه بدل‌ها در اینجا است از جمله ← ب ۹۳۷ پادشاهی
 خسرو پرویز، مسکوج ۹ ص ۶۵.

ب ۱۰۸۰. اساس (دوم): ... چاه اندوه گرم و گداز؛ بر مبنای لن، ف که قا، ط، حظ نیز در این
 مورد مؤید آن است، «و» به متن افزوده شد.

که «روی زمین را ببايد سپرد
 سر چاه از سنگ پرداختن»
 کز آن سنگ پردخت مانند چاه
 شده مانده گردان و، آسوده سنگ
 که سنگ از سر چاه ننهاد پی
 زره دامنش را بزد بر کرمر
 بزد دست و آن سنگ برداشت راست
 بلرزید از آن سنگ روی زمین
 که «چون بود کارت به بدر روزگار؟
 زدستش چرا بستدی جام زهر؟»
 که «چون بود بر پهلوان رنج راه؟
 همه زهر گیتی مرا گشت نوش
 ز آهن زمین و ز سنگ آسمان
 زبس درد و سختی و اندوه و رنج»
 ببخشود روشن جهانبان تو
 مرا هست باتو یکی آرزوی
 زدل دورکن کین و بیداد را»
 ندانی که چون بود پیگار من
 که گرگین میلاد با من چه کرد
 برو رستخیز آید از کین من»

چنین گفت با نامور هفت گرد
 ببايد شما را کنون ساختن
 پیاده شدند آن سران سپاه
 ۱۰۸۴ پسوند بسیار بر سنگ چنگ
 چو از نامداران بیالود خوی
 زرخش اندر آمد گو شیرنر
 یزدان جان آفرین زور خواست
 ۱۰۸۸ بینداخت در بیشه شیر چین
 به بیژن بپرسید و نالید زار
 همه نوش بودی ز گیتیت بهر،
 بدو گفت بیژن ز تاریک چاه
 ۱۰۹۲ مرا چون خروش تو آمد به گوش
 بدین سان که بینی مرا خان و مان
 بکنده دلم زین سرای سپنج
 بدو گفت رستم که «برجان تو
 ۱۰۹۶ کنون، ای خردمند آزاده خوی،
 به من بخش گرگین میلاد را
 بدو گفت بیژن که «ای یار من،
 ندانی توای مهتر شیر مرد
 ۱۱۰۰ گرافتد برو بر جهانین من

بدو گفت رستم که «گر بدخوی	بیاری و گفتار من نشنوی
بمانم ترا بسته در چاه، پای	به رخس اندر آرم شوم باز جای»
چو گفتار رستم رسیدش به گوش	از آن تنگ زندان بر آمد خروش
۱۱۰۴ چنین داد پاسخ که «بدبخت من	زگردان و ز دوده و انجمن
زگرگین بدان بد که بر من رسید	چنین روز نیزم ببايد کشيد
کشیدیم و گشتیم خشنود ازوی	زکینه دل من بیاسود ازوی»
فرو هشت رستم به زندان کمند	بر آوردش از چاه با پای بند
۱۱۰۸ برهنه تن و موی و ناخن دراز	گدازیده از رنج و درد نیاز
همه تن پرازخون و رخساره زرد	از آن بند و زنجیر زنگار خورد
خروشید رستم چو او را بدید	همه تن در آهن شده ناپدید
بزد دست و بگسست زنجیر و بند	جدا کرد ازو حلقه پای بند
۱۱۱۲ سوی خانه رفتند زان چاهسار	به یک دست بیژن به دیگر زوار
تهمت بفرمود شستن سرش	یکی جامه پوشید نو بر برش
ازان پس چو گرگین به نزدیک اوی	بیامد بمالید بر خاک روی

ب ۱۱۰۴. اساس (دوم) دوده انجمن؛ با استناد به اتفاق ضبط نسخ و منطق کلام، در متن «و» افزوده شد؛ ذیل ب ۱۶۶ دیده شود.

ب ۱۱۰۸. اساس: موی ناخن؛ در متن به استناد ضبط نسخ دیگر «و» افزوده شد؛ درباره إسقاط «و» عاطفه در دستنویس بم در برخی از مواضع مشابه ← توضیح ذیل ب ۱۶۶.

ب ۱۱۰۹. اساس (دوم) بند زنجیر؛ بر اساس نسخه‌های دیگر تصحیح شد؛ افزون بر این متن مترجم عربی بنداری نیز مؤید ضبط نسخه بدل هاست: ... فَنَحَىٰ عَنهُ بِيَدِهِ الْقِيُودَ وَ السَّلَاسِلَ (بنداری ص ۲۴۹ س ۴).

ب ۱۱۱۱. اساس: زنجیر بند؛ در متن «و» افزوده شد؛ ب ۱۱۰۹ و ذیل بر آن دیده شود.

پیچید زان خام کردار خویش
 مکافات ناورد پیش گناه
 بسوئید رستم سلیح گزین
 کشیدند شمشیر و گرزگران
 چنان چون بود در خور کارزار
 که دارد سپه را به هرجای گوش
 تو با اشکش و با منیژه برو
 نیایم آرام و نه خورد و خواب
 که فردا بخندد براو کشورش
 که از من همی کینه سازید نو
 بُنه اشکش تیزهش را سپرد
 کشیدند یکسر همه تیغ کین
 به هنگام مُستی و آرام و خواب
 چنان چون بود رسم در کارزار
 پُراز خاک ریش و پرازخون دهن
 که خواب تو خوش باد و گردانت شاد
 مگر باره دیدی ز آهن به راه
 نه هنگام خواب است و آرام و حال

ز کردار بد پوزش آورد پیش
 ۱۱۱۶ دل بیژن از کینش آمد به راه
 شتر بار کردند و اسپان به زین
 نشستند بر باره ناماوران
 گسی کردبار و ، بر آراست کار
 ۱۱۲۰ بشد با بُنه اشکش تیز هوش
 به بیژن بفرمود رستم که «شو
 که ما امشب از کین افراسیاب
 یکی کار سازم کنون بردرش
 ۱۱۲۴ بدو گفت بیژن «منم پیش رو
 برفتند با رستم آن هفت گرد
 عنانها فگنندند بر پیش زین
 بشد تا به درگاه افراسیاب
 ۱۱۲۸ برآمد که «بند» و «ده» و «گیر» و «دار»
 سران را بسی سر جدا شد ز تن
 ز دهلیز در رستم آواز داد
 بختی تو برگاه و بیژن به چاه
 ۱۱۳۲ منم رستم زابلی، پور زال،

که سنگ گران بُد نگهبان تو
 به داماد بر کس نسازد گزند
 بدین دشت گردیدن رخس بس
 که «ای ترک بدگوهر تیره هوش
 مرا بسته در پیش کرده بپای
 مرا دست بسته بکردار سنگ
 که با من نجوید زبان شیر، کین»
 که: جنگ آوران را بسته ست خواب؟!
 بدان نامدارانِ جوینده گاه
 زخون ریختن بر درش جوی خاست
 زمانه تهی ماند زو جایگاه
 از آن خانه بگریخت افراسیاب
 همه فرش و دیبای او کرد بخش
 گرفته همه دست گردان به دست
 نشانده گُهر در حنای خدنگ
 به توران نکردند بس روزگار
 بدان تا نخیزد از آن کار شور
 که بر سزش بر در دبود از کلاه
 شکستم در و بند زندان تو
 رها شد سرو پای بیژن زبند
 ترا رزم و کین سیاوخش بس
 ۱۱۳۶ همیدون بر آورد بیژن خروش
 بر اندیش زان تخت و فرخنده جای
 همی رزم جستی بسان پلنگ
 کنونم گشاده به هامون بین
 ۱۱۴۰ بزد دست بر جامه افراسیاب
 بفرمود زان پس که گیرند راه
 زهر سو خرویش نگاپوی خاست
 هر آن کس که آمد ز توران سپاه
 ۱۱۴۴ گرفتند بر کینه جستن شتاب
 به کاخ اندر آمد خداوند رخس
 پر پرچهرگان سپهد پرست
 گران مایه اسپان و زین پلنگ
 ۱۱۴۸ ازان پس زایوان بستند بار
 ز بهر بنه تاخت اسپان به زور
 چنان رنجه بُد رستم از رنج راه

ب ۱۱۳۳. اساس: در بند زندان؛ بر مبنای قب، مل تصحیح شد.

ب ۱۱۳۷. اساس: زان تخت فرخنده جا؛ موافق با نسخه ق در متن «و» افزوده شد.

ب ۱۱۴۵. (دوم) «پخش» هم می تواند باشد.

یکی را به تن بر نجنید رگ	سواران زبس رنج و اسپان زتگ
که «شمشیر کین برکشید از نیام	۱۱۵۲ به لشکر فرستاد رستم پیام
سیه گردد از سم اسپان زمین	که من بی گمانم کزین پس به کین
به نیزه بپوشد رخ آفتاب»	گشن لشکری سازد افراسیاب
همه رزم را تیز کردند چنگ	برفتند یکسر سواران جنگ
همه جنگ را گرد کرده عنان	۱۱۵۶ همه نیزه داران زدوده سنان
پرستنده بر پیش او رهنمون	منیژه نشسته به خیمه درون
که «گر می بریزد نریزدش بوی	یکی داستان زد تهمتن براوی
گهی ناز و نوش و گهی دردورنج»	چنین است رسم سرای سپنج

رزم رستم زال با افراسیاب

سواران ترکان ببستند بار	۱۱۶۰ چو خورشید سر برزد از کوهسار
توگفتی همی کرکند نعره ، گوش	بتوفید شهر و برآمد خروش
کمر بستگان بردرش صف زدند	به درگاه افراسیاب آمدند
دل از بوم و آرام پرداخته	همه یکسره جنگ را ساخته
به پیش سپهدار برخاک سر	۱۱۶۴ بزرگان توران گشاده کمر
همه دل پر از کین ایرانیان	همه جنگ را پاک سته میان

ب ۱۱۵۶. اساس: دوده سنان؛ متن مطابق با ضبط اکثر نسخ است.
 ب ۱۱۵۹. در متن جزو گفته رستم در داخل « آمده است که می توان آن را سخن فردوسی هم تلقی کرد و از گیومه بیرون آورد.

چه افگند باید بدین کار بن
 بماند ز کردار بیژن نشان
 زنان کمر بسته خوانندمان
 از آن پس بفرمودشان ساز جنگ
 که «بر ما ز ایران همین بُد فسوس»
 بجوشید در شهر توران سپاه
 خروش آمد از بوق و هندی درای
 که روی زمین جز به دریا نماند
 زمین را چو دریای جوشان بدید
 که گیتی سیه شد زگرد سوار
 همی جنگ را برفشانیم خاک
 بپوشید خود جامه کارزار
 خروشی چو شیر ژبان برکشید
 که «رو به چه سنجده چنگال شیر؟»
 که: پیش آمد امروز ننگ و نبرد
 کجا نیزه و گرز زه گاو سار
 بر این دشت بر کینه باید کشید.
 تهمتن به رخس اندر آورد پای
 چو لشکر به تنگ اندر آمد پدید

ک «ز اندازه بگذشت ما را سَخُن
 کزین ننگ بر شاه و گردنکشان
 ۱۱۶۸ به ایران به مردان ندانندمان
 بر آشت پس شه بسان پلنگ
 به پیران بفرمود تا بست کوس
 بزد نای روئین به درگاه شاه
 ۱۱۷۲ یلان صف کشیدند بر در سرای
 سپاهی ز توران بدان مرز راند
 چو از دیده گه دیده بان بنگرید
 بر رستم آمد که «بپسیچ کار
 ۱۱۷۶ بدو گفت «مازین نداریم باک
 بُنه با منیژه گسی کرد و بار
 به بالا بر آمد سپه را بدید
 یکی داستان زد سوار دلیر
 ۱۱۸۰ به گردان جنگاور آواز کرد
 کجا تیغ و زوپین زهر ابدار
 هنرها کنون کرد باید پدید
 بر آمد خروشیدن کَر نای
 ۱۱۸۴ از آن کوه سر سوی هامون کشید

به هرسو ببستند ز آهن سرای
 که از گرد اسپان هوا شد سیاه
 سواران بسیار با او بهم
 به خون داده مرچنگ را یکسره
 نگه دار گردان و پشت سپاه
 حصارى ز شمشیر پیش اندرون
 که سالارشان رستم آمد پدید
 سپه را بفرمود کردن درنگ
 هوانیلگون شد زمین ناپدید
 سوی راستش را به هومان گرد
 سپرد و همی کرد هرسو نگاه
 ز آهن به کردار کوهی سیاه
 که ننگی تو بر لشکرو تاج و تخت
 ز گردان لشکر ترا ننگ نیست
 به مردان و اسپان بپوشی زمین
 همی پشت بینم ترا سوی جنگ
 که دارد به یاد ازگه باستان
 ستاره نتابد چو تابنده هور
 اگر بشنود نام چنگال گرگ

کشیدند لشکر بر آن پهن جای
 بیاراست رستم یکی رزمگاه
 ابر میمنه اشکش و گسته
 ۱۱۸۸ چو رهام و چون زنگه بر میسره
 خود و بیژن گیو در قلب گاه
 پس پشت لشکر گه بیستون
 چو افراسیاب آن سپه را بدید
 ۱۱۹۲ غمی گشت و پوشید خفتان جنگ
 برابر به آئین صفی بر کشید
 چپ لشکرش را به پیران سپرد
 به گرسیوز و شیده قلب سپاه
 ۱۱۹۶ نه متن همی گشت گرد سپاه
 فغان کرد کدای ترک شوریده بخت
 ترا چون سواران دل جنگ نیست
 که چندین به پیش من آئی به کین
 ۱۲۰۰ چو در جنگ لشکر شود تیز جنگ
 زدستان تو نشنیدی آن داستان
 که: شیرى ترسد ز یک دشت گور
 بدر دل و گوش غرم سترگ

۱۲۰۴ چو اندر هوا باز گسترد پر
نه روبه شود زآزمودن دلیر
چوتوکس، سبکسار، خسرومباد
بدین دشتِ هامون تو از دست من

۱۲۰۸ چو این گفته بشنید ترک دژم
برآشفتم که «ای نامداران تور
بباید کشیدن دراین رزم رنج
چو گفتار سالارشان شد به گوش

۱۲۱۲ چنان تیره گون شد زگرد آفتاب
ببستند بر پیل روئینه خم
زجوشن یکی باره آهنین
بجوشید دشت و بتوفید کوه

۱۲۱۶ درفشان به گرداندرون تیغ تیز
همی گرز بارید همچون تگرگ
وزان رستمی ازدهافش درفش
بسپوشید روی هواگرد پیل

۱۲۲۰ به هرسو که رستم برافگند رخس
بترسد زچنگال او کبک نر
نه گوران پسایند چنگال شیر.
چو باشد دهد پادشاهی به باد
رهائی نیایی به جان و به تن»
بلرزید و برزد یکی تیزدم
که این دشت جنگ است گرجای سور
که بخشم شما را بسی تاج و گنج»
زگردان لشکر برآمد خروش
که گفتی همی غرقه مانداندرآب
دمیدند شیپور باگاو دم
کشیدند گردان به روی زمین
زبانگ سواران هر دو گروه
تو گفتی برآمد همی رستخیز
ابر جوشن و ببر و بر خود و ترگ
شده روی خورشید تابان بنفش
به خورشید گفتی براندود نیل
سران را سرازتن همی کرد بخش

ب ۱۲۱۲. اساس (دوم) مانند درآب؛ متن براساس قا، لن، هلی تصحیح شد. البته مضبوط اساس هم قابل توجیه است.

به چنگ اندرون گرزّه گاو سار	بسان هیونی گسسته مهار
همی کشت و می بست در رزمگاه	چو بسیار کرد از بزرگان تباه
به قلب اندر آمد به کردار گرگ	پراگنده کرد آن سپاه بزرگ
۱۲۲۴ [برآمد چو باد آن سران را ز جای	همان باد پایان فرخ همای]
چو گرگین و رهام و فرهاد گرد	چپ لشکر شاه توران ببرد
در آمد چو باد اشکش از دست راست	ز گرسیوز تیغزن کینه خواست
به قلب اندرون بیژن تیز چنگ	همی بزمگاه آمدش جای جنگ
۱۲۲۸ سران سواران چو برگ درخت	فروریخت از بار و برگشت بخت
همه رزمگه سر به سر جوی خون	درفش سپهدار ترکان نگون
سپهدار چون بخت برگشته دید	دلیران توران همه گشته دید
بیفگند شمشیر هندی زدست	یکی اسپ آسوده تر بر نشست
۱۲۳۲ خود و وزیرگان سوی توران شتافت	کز ایرانیان کام و کینه نیافت
برفت از پشش رستم گردگیر	ببارید بر لشکرش گرز و تیر
دو فرسنگ چون ازدهای دژم	همی مردم آهخت ازیشان به دم
سواران جنگی ز ترکان هزار	گرفتند زنده پس از کارزار

ب ۱۲۲۴. بجز نسخه اساس (م) و س و مچ بقیه نسخ این بیت را ندارند. به نظر می‌رسد که بیت در نظم طولی ابیات و در منطق مفهومی این بخش از داستان جزو افزوده‌های کاتبان است.

ب ۱۲۲۸. (دوم) اساس: فرو ریخت از باد؛ متن بر مبنای اتفاق ضبط نسخ تصحیح شد.

ب ۱۲۳۰. (دوم) اساس: دلیران ترکان؛ متن بر وفق ضبط دیگر نسخ تعویض شد.

ب ۱۲۳۲. اساس: خود و وزیرگان؛ در متن با استناد به ضبط اکثر نسخه‌ها «و» افزوده شد.

ب ۱۲۳۲. اساس (دوم) چنین است در اساس و همه نسخه بدل‌ها بجز قب: [کام کینه نیافت؛ آیا ضبط اساس که اتفاق ضبط نسخه‌ها مؤید آنست، اصیل است یا ضبط قب که منفرد است؟ من نمی‌دانم.

که بخشش کند خواسته بر سپاه	۱۲۳۶ به لشکرگه آمد از آن رزمگاه
به پیروزی آمد بر شهریار	ببخشید و بنهاد بر پیل بار
که از بیشه پیروز برگشت شیر	چو آگاهی آمد به شاه دلیر
زبند بدانندیش نرّ ازدها	و بیژن شد از بند و زندان رها
همه لشکر دشمنان کرد پست،	۱۲۴۰ سپاهی ز توران بهم بر شکست
بمالید روی و کُله بر زمین	به شادی به پیش جهان آفرین
سوی شاه پیروز بشتافتند	چو گودرز و گیو آگهی یافتند
تبیّره زنان برگرفتند راه	برآمد خروش و بیامد سپاه
برآمد خروشدین از لشکرش	۱۲۴۴ دمنده دمان گاودم بر درش
همه شهر آوای روئینه خُم	سیه کرده میدانش اسپان به سُم
به زنجیر و، دیگر سواران جنگ	به یک دست برسته شیر و پلنگ
به دندان زمین زنده پیلان کنان	گرازان سواران دمان و دنان
درفش از پس پشت گودرز و طوس	۱۲۴۸ به پیش سپاه اندرون بوق و کوس
بدین گونه فرمود بیدار شاه	پذیره شدن پیش پهلو سپاه

ب ۱۲۳۹. اساس: «چو بیژن»؛ متن بر وفق لن، ط، حظ، مب، ف، س و مَج تصحیح شد، که در برخی مواضع مشابه نسخه اساس هم آن را به همین صورت آورده است؛ از جمله ← ب ۶۷۶؛ پادشاهی گشتاسب مسکوج ۶ ص ۱۱۱.
 ب ۱۲۴۵. سْتَه کرده میدانش، هم معنی می دهد.
 ب ۱۲۴۶. (دوم) اساس: به زنجیر دیگر؛ موافق قا، لن، ط، حظ، مب، ف، مس «و» در متن افزوده شد.

زمین شد زگردان بکردار کوه
 پیاده شد از باره گودرز و گیو
 بپرسیدش از رنج دیده گوان
 که «ای نامبردار و سالار نیو
 سپهر از تو هرگز مگرداد سیر
 به کام تو گرداد خورشید و ماه
 زتو یافتم پورگم بوده را
 به ایران کمر بستگان تویم»
 گرازان به نزدیک شاه جهان
 فراز آمد آن گرد لشکر پناه
 نگه دار ایران و شاه مهان
 نگه کرد کامد پذیره به راه
 غمی گشته از رنج و راه دراز
 که «ای دست مردی و جان هنر»
 چنانکه ش زشاه و پدر بپندرفت
 چنان بخت خمیده را کرد راست
 بیاورد بسته بر شهریار
 که «جاوید بادا به کامت سپهر

برفتند لشکر گروها گروه
 چو آمد پدیدار از انبوه نیو
 ۱۲۵۲ زاسپ اندر آمد جهان پهلوان
 براو آفرین کرد گودرز و گیو
 دلیر از تو گردد به هر جای شیر
 ترا جاودان باد یزدان پناه
 ۱۲۵۶ همه بنده کردی تو این دوده را
 ز درد و غمان رستگان تویم
 بر اسپان نشستند یکسر مهان
 چو نزدیک شهر جهاندار شاه
 ۱۲۶۰ پذیره شدش نامدار جهان
 چو رستم به فر جهاندار شاه
 پیاده شد و برد پیشش نماز
 جهاندار خسرو گرفتنش به بر
 ۱۲۶۴ تهمتن سبک دست بیژن گرفت
 بیاورد و بسپرد و بر پای خاست
 از آن پس اسیران نوران هزار
 برو آفرین کرد خسرو به مهر

ب ۱۲۶۳. اساس (دوم) دست مرد و جان؛ متن بر مبنای اتفاق ضبط نسخه بدلها تصحیح شد.
 ب ۱۲۶۶. اساس: اسیران ترکان؛ متن مطابق بقیه نسخه‌هاست.

۱۲۶۸ خنک زال که ش بگذرد روزگار
 خجسته بروم زابل که شیر
 خنک شهر ایران و فرخ گوان
 وزین هر سه برتر سر بخت من
 ۱۲۷۲ به خورشید ماند همی کار تو
 به گیو آنگهی گفت شاه جهان
 که بر دست رستم، جهان آفرین
 گرفت آفرین گیو بر شهریار
 ۱۲۷۶ سر رستم جاودان سبز باد
 بفرمود خسرو که «پنهد خوان
 چو از خوان سالار برخاستند
 فروزنده مجلس و میگسار
 ۱۲۸۰ همه برسران افسران گران
 همه رخ چودیبای رومی به رنگ
 طبق های سیمین پرازمشک ناب
 همی تافت آن فر شاهنشهی
 ۱۲۸۴ همه پهلوانان خسرو پرست
 بماند به گیتی ترا یادگار
 همی پروراند گوان و دلیر
 که دارند چون تو یکی پهلوان
 که چون تو پرستند همی تخت من
 به گیتی پراگنده کردار تو»
 که «نیک است با کردگارت نهان
 به تو داد پیروز پور گزین»
 که «شادان بزی تا بوذ روزگار!
 دل زال فرخ بدو باد شاد»
 بزرگان برتر منش را بخوان»
 نشستنگه می بیاراستند
 نوازنده چنگ با پیش کار
 به زراندرون پیکر از گوهرا
 خروشان زچنگ پرزاده، چنگ
 به پیش اندرون آبگیری گلاب
 چو ماه دو هفته، زسرو سهی
 برفتند زایوان سالار، مست

ب ۱۲۶۹. اساس: بروم؛ ← توضیح ذیل ب ۱۶۶.

ب ۱۲۷۱. اساس: سرو بخت؛ اکثر نسخ سربخت دارند که در متن اختیار شد.

ب ۱۲۸۲. (دوم) آبگیری گلاب؛ «ی» بدل از کسره اضافه ← یادداشت‌ها ذیل ب ۳۰۲.

گشاده دل و تنگ بسته کمر
 همی زد هشیوار با شاه رای
 گهربافته با قبا و کلاه
 صد اسپ و صد استر بزین و بیار
 دو پنجه پرستار با طوق زر
 بیاورد و کردند یکسر بپای
 زمین را بیوسید و برخاست گرد
 بست آن کیانی کمر بر میان
 ره سیستان را پسچید و، تفت
 به رزم و به بزم و به شادی و غم
 از ایوان خسرو برفتند شاد
 بآرام بسنشست بر پیشگاه
 سخن گفت زان رنج و تیمار خویش
 فراوان سخن گفت با شهریار
 همه داستان پیش خسرو بزد
 ز درد و غم دخت گم بوده بخت
 همه پیکرش گوهر و زر بوم
 پرستنده و فرش و هرگونه چیز
 بر سوی ترک روان کاسته

به شبگیر چون رستم آمد بدر
 به دستوری بازگشتن به جای
 یکی دست جامه بفرمود شاه
 ۱۲۸۸ یکی جام پُر گوهر شاهوار
 دو پنجه پرروی بسته کمر
 همه پیش شاه جهان کدخدای
 همه رستم زابلی را سپرد
 ۱۲۹۲ به سربر نهاد آن کلاه کیان
 ابرشاه کرد آفرین و برفت
 بزرگان که بودند با او بهم
 بر اندازه شان یک به یک هدیه داد
 ۱۲۹۶ چو از کار گردان بپردخت شاه
 بفرمود تا بیژن آمدش پیش
 از آن تنگ زندان و رنج زوار
 وزان گردش روزگاران بد
 ۱۳۰۰ پیچید و، بخشایش آورد سخت
 بفرمود صد جامه دیبای روم
 یکی تاج و ده بدره دینار نیز
 به بیژن بفرمود که این خواسته

نگر تا چه آوردی او را به روی	۱۳۰۴ برنجش مفرسا و سردش مگوی
نگه کن بدین گردش روزگار	تو با او جهان را به شادی گذار
ز تیمار و دردش کند بی‌گزند	یکی را برآرد به چرخ بلند
همه جای بیم است و تیمار و باک	وز آنجاش گردان بَرَد سوی خاک
بسیفگند خیره به چاهِ نیاز	۱۳۰۸ هم آن را که پرورده باشد به ناز
نهد بر سرش بر زگوه‌ر کلاه»	یکی را ز چاه آورد سوی گاه
کسی را برش آب و آزرَم نیست	جهان را ز کردار بد شرم نیست
و لیکن نجوید خود آزرَم کس	همیشه به هر نیک و بد دسترس
گهی ناز و نوش و گهی درد و رنج	۱۳۱۲ چُنین است کار سرای سپنج
بی آزار بهتر دل زادمرد	ز بهر درم تا نباشی بدرد
به پیران و گودرز پرداختم	بدین کار بیژن سخن ساختم

تصحیح متن داستان بیژن و منیژه و تحریر توضیح ذیل ابیات در تاریخ پانزدهم شهریورماه سال یکهزار و

سیصد و هفتاد و دو خورشیدی به پایان رسید.

مهدی قریب

تفصیل نسخه بدل های

داستان بیژن و منیژه

ترتیب تاریخی دستنویس‌هایی که در تصحیح داستان بیژن و منیژه مورد استفاده قرار گرفته است:

نام دستنویس‌ها	تاریخ کتابت	رمز دستنویس‌ها در تصحیح حاضر
۱- نسخه کتابخانه ملی فلورانس	مورخ ۶۱۴ (?)	ف
۲- نسخه اول موزه بریتانیا	" ۵۶۷۵	بم [نسخه اساس تصحیح]
۳- نسخه موزه طوپقاپوسرای ترکیه	" ۵۷۳۱	ط
۴- نسخه موزه لنین گراد	" ۵۷۳۳	لن
۵- نسخه اول موزه قاهره	" ۵۷۴۱	قا
۶- نسخه دوم موزه قاهره	" ۵۷۹۶	قب
۷- نسخه حاشیه ظفرنامه حمداله مستوفی	" ۵۸۰۷	حظ
۸- نسخه موزه دهلی	" ۵۸۳۱	هلی
۹- نسخه دوم موزه بریتانیا	" ۵۸۴۱	مب
۱۰- نسخه مجلس سنا	" اوائل قرن ۹ هـ	مس
۱۱- نسخه سیمیرغ متعلق به آقای دکتر مهدی غروی	" نیمه اول قرن ۹ هـ	س
۱۲- نسخه کتابخانه ملک	" نیمه دوم قرن ۹ هـ	مل
۱۳- نسخه مجلس شورای ملی	" نیمه دوم قرن ۹ هـ	مچ

الشاهنامه، ترجمه عربی شاهنامه. الفتح بن علی البنداری. ترجمه شده در ۶۲۰ هـ

ترتیب اعتبار نسبی نسخه‌ها در نسبت با نسخهٔ اساس از یکسو و با گروه‌بندی
نسخ نیمهٔ قرن نهم به ویژه مس، س، مل و مج از سوی دیگر
فقط بر مثال داستان بیژن و منیژه

۱- نسخهٔ یم	مورخ	۵۶۷۵ دستنویس اساس متن
۲- " قا	"	۵۷۴۱
۳- " لن	"	۵۷۳۳
۴- " ط	"	۵۷۳۱
۵- " قب	"	۵۷۹۶
۶- " حظ	"	۵۸۰۷
۷- " مب	"	۵۸۴۱
۸- " ف	"	۵۶۱۴
۹- " هلی	"	۵۸۳۱
۱۰- " مس	"	اوائل قرن نهم هجری
۱۱- " س	"	نیمهٔ اول قرن نهم هجری
۱۲- " مل	"	نیمهٔ دوم قرن نهم هجری
۱۳- " مج	"	نیمهٔ دوم قرن نهم هجری

الشاهنامه: ترجمهٔ عربی شاهنامه به وسیله الفتح بن علی البنداری (تاریخ ترجمه

۵۶۲۰)

عنوان داستان بیژن و منیژه در دستنویس‌ها بر مبنای ترتیب اعتبار نسبی نسخ

بم : اندر داستان بیژن و کرکین

قا : داستان بیژن کیو و جنگ کراز و خدیعت کرکین با بیژن و جکونکی حال بیژن

با منیژه و افراسیاب

لن : داستان بیژن با منیژه

ط : داستان بیژن کیو با منیژه دختر افراسیاب

قب : داستان بیژن با دختر افراسیاب

حظ : داستان بیژن با منیژه دختر افراسیاب [حظ این عنوان را قبل از ۳ بیت آخر داستان

اکران دیو (داستان ماقبل بیژن و منیژه) آورده است.]

مب : داستان بیژن و کرکین میلاد و رفتن به جنگ کرازان

ف : گفتار اندر داستان بیژن و منیژه و مکر کردن کرکین میلاد با بیژن در شکارگاه

افراسیاب

هلی : گفتار اندر داستان بیژن با منیژه دختر افراسیاب

مس : تا بیت ۷۰۰ داستان بیژن و منیژه از این نسخه ساقط شده است.

س : رفتن بیژن به جنگ کراز

مل : داستان توران از جواب و آغاز حدیث کیخسرو [کذا]

معج : رفتن بیژن به جنگ کراز

تفصیل نسخه بدل های داستان بیژن و منیژه

ب ۱:

حظ : ... روی جستن نفیر

(دوم) لن، ط، قب، مب، ف، هلی، س، مل، مج : ... نه تیر.

حظ : ... زکیوال و تیر [مصراعهای بیت در حظ پس و پیش است]

لن و مب سپس یک بیت افزوده‌اند :

چنان تیره ان شب که از لب خروش [مب : خروس]

زبس [مب : بس از] تیرکی ره نبردی بکوش [مب : بکوس]

ف در اینجا دو بیت علاوه دارد :

شیبی همچو روز آسمان سیاه بجاه فلک در جو خورشید و ماه

زسعدان فلک باره و انکشتری هم از مه ربوده هم از مشتري

ب ۲:

لن، هلی : ... کرده ماه ؛ حظ : ... کیرد قباہ [در حظ مصراعها مقدم و مؤخر آمده است]

(دوم) لن، هلی : ... کرده بر ... ؛ مل : ... کرده در ... ؛ س، مج : بساحل کندر ...

ب ۳:

حظ : شب تیره : ... [مصراعها پس و پیش آمده است] ؛ مل : شده تیره ... ؛ در قب این

بیت باب ۴ مقدم و مؤخر آمده است.

(دوم) ف : میان کوه [کذا] ... ؛ مج : ... کرده تاریک ...

ب ۴:

بم (دستنویس اساس) : ز تاج سبهری ... ؛ متن موافق قا، لن، ط، قب، حظ، ف، هلی

و مج تصحیح شد [قا، قب : «دو بهره» به جای «سه بهره»] ؛ مب : ز تاج و سبهرش

... ؛ س : سه بهره ز تاجش ... ؛ مل : رخانش سه بهره ...

(دوم) قا : هوارا سبرده ... ؛ قب : هوارا بشسته ... ؛ س، مج : سترده هوارا ... ؛ لن،

ط ، حظ ، ف ، هلی ، مل : ... بزنگار کرد ؛ مب : ... بزنگار زرد.
 پس از این بیت در مل ترتیب ابیات چنین است : ۱۱ ، ۵ ، ۷ ، ۶ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ و ...

ب ۵ :

همه نسخه‌ها به جز حظ : سباه ... دشت و راغ ؛ حظ مطابق اساس «سیاه» ضبط کرده است.

(دوم) ط ، قب ، حظ ، مب : یکی خلعت افکنند از ... [حظ : افکنده] لن : همی
 خلعت افکنند از ... ؛ مل : یکی خلعت افکنده بر ...

سپس ۳ نسخه زیر ترتیب ابیات را چنین آورده‌اند:

قا : ۷ ، ۸ ، ۶ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۱۲ و ...

ف : ۷ ، ۶ ، ۸ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۵ ،

۲۶ ، + ، + ، + ، + ، + ، + ، + ، + ، + ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۲۷ ، + ، ۳۶ ، ۳۷ و ...

مج : ۷ ، ۶ ، ۸ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۱ ، ۱۷ ، ۱۸ ،

۱۹ ، ۲۰ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۳۶ ، ۳۰ ، ۳۱ ، + ، ۳۲ ، + ، + ، + ، ۳۷ ، + ،

+ ، + ، + و ۳۸ ...

ب ۶ :

لن ، ط ، قب ، حظ ، مب ، هلی ، س بیت های ۶ و ۷ را مقدم و مؤخر آورده‌اند.

ط ، قب : نمودم زهر ... ؛ حظ : نمودم بهر ... ؛ مب ، مل : نموده بهر ؛ ف : ...

بجهرامرمن.

(دوم) حظ : که مارسیه ...

ب ۷ :

(دوم) حظ ، هلی ، س ، مج : ... اندوده جهر ؛ قب : ... ، اندر دود جهر [کذا] مل :

... اندر آورد جهر.

ب ۸ :

(دوم) قب : ... کز انکشت برکرد کرد ؛ مب : جای مصراعها عوض شده است.

ب ۹ :

قب ، ف : جنان کرد ... ؛ حظ : جنان کشته ... ؛ مب ، هلی ، س ، میج : جنان بود .

قا : ... باغ از درخت تبار .

(دوم) س : ... جو دریای ...

ب ۱۰ :

لن ، قب ، حظ ، ف ، هلی : فرومانده ...

(دوم) مب : شده خشک ... ؛ حظ : شده سست خورشید بی دست ... [کذا] ؛ قا :

کفتی کی خورشید شد سست بای .

ب ۱۱ :

لن ، ط ، حظ ، مب : زمین اندران ...

(دوم) قا : ... بخون اندرون ؛ مب : ... بخاک اندرون .

ب ۱۲ :

قا ، لن ، ط ، قب ، حظ ، مب ، س ، مل ، میج : جهانرا دل از ... ؛ ف : زمین رادل ..

پهراس .

(دوم) لن ، مل : جرس برکرفته ...

ب ۱۳ :

ف : ... اوای مردم ... ؛ مب : ... آواز مردم ...

ب ۱۴ :

بم و س : ... نشیب و فراز ؛ مضبوط متن مطابق بقیه نسخه‌ها است .

(دوم) همه نسخه‌ها بجز مل : ... زان درنک دراز ؛ مل : دلم تیره شد زان درنک

دراز .

ب ۱۵ :

قا: بدل تنکی ...

(دوم) مل: ... دیدم اندر ...؛ ترتیب ابیات در لن چنین است:

۲۰، ۲۱، ۱۸، ۱۹، ۱۷، ۳۰، ۲۵، ۲۶، +، ۲۹، +، ۲۸، ۳۱، ۳۲،
۲۷، +، +، ۳۶ و ...

ب ۱۶:

(دوم) تمام دستنویس‌ها: بیاورد شمع و بیامد بیاغ [مل: درآمد بیاغ]

در همه نسخه‌ها این مصراع در بیت ۲۰ هم تکرار شده است؛ بجز قا: بکفتاکی از
شمع و شعرت بیاید فرا، قا سپس بیت زیر را افزوده است:

بکفتم نیاید همی خواب من بماندم براندیشه از خویشتن

چند نسخه سپس ترتیب ابیات را بدین صورت آورده‌اند:

قا: ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۲۷، ۳۶،
۳۷ و ...

حظ، مب، مل: ۲۱، ۱۷، ۳۰، ۳۱، ۲۷ [حظ ۲ بیت اضافه] ۳۶، ۳۷ و ...

هلی: ۲۱، ۱۷، +، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۲۸، ۲۶، +،
۳۷، ۳۲، +، +، +، +، ۳۸ و ...

ب ۱۷:

مل: ... جو باید همی؛ قا، ف این بیت را ندارند. بعد از این بیت مل دوبیت و هلی

یک بیت [بیت اول] زیر را افزوده‌اند:

بکفتم نیابم همی خواب من بماندم باندیشه و تاب من

به من کفت ماه من آرام کیر بسیارای جام می و جام کیر

ب ۱۸:

ف: ... ای مه ...

(دوم) لن، قب، ف: بیاورد یکی شمع چون ...؛ مل این بیت را ندارد. قب سپس دو

بیت علاوه دارد:

نکار سمن بوی هم در شتاب بیاورد جامی زیاقوت ناب
در درج کوهر بمرجان کشاذ وراکفتم ای یار فرخ نهاد

ب ۱۹:

ف: بییشم نه و ... ؛ ط ، حظ ، مل ، مب بیت را ندارند.

ب ۲۰:

قا، لن، قب، هلی، س، مج: برفت ان بت مهربانم ز باغ [تا: بیاغ]
(دوم) قا، لن، قب، هلی، س، مج: بیاورد رخشنده... ؛ ط، حظ، مب، ف، مل بیت را
ندارند.

ب ۲۱:

قب، مب: ... ترنج بهی؛ ف: ... نارنج و سیب و بهی؛ ط، حظ، س این بیت را
قبلاً پس از ب ۱۶ آورده‌اند.

ب ۲۲:

قا: جنین کفت ... دلشادکن

(دوم) قا: ... آزادکن؛ سایر نسخ این بیت را ندارند.

ب ۲۳:

قا: ... نداری دلت را تباه

(دوم) قا: باندیشه از داد ... ؛ بقیه نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۲۴:

(دوم) قا: سرانجام مارا همی بشکرد. سایر نسخ بیت را ندارند.

ب ۲۵:

(دوم) س، مج: ... هاروت با او بساخت. ط، حظ، مب، هلی، مل بیت را ندارند.

ب ۲۶:

مج: ... همه کار ...

(دوم) لن: شب تیره همچون که روز ... قا: ... شب تیره چون روز ... قب: به تیره
شبان مرمراز روز ... ف: کی تاری شبم خوشتر از روز ... هلی، س، مج: که تاری
شبی چون شبه روز کرد؛ لن، قب سپس بیت زیر را علاوه دارند:

بگفتم بیابم همی خواب من [لن: بگفتم بیاید همی ...]

بماندم دراندیشه و تاب من [لن: باندیشه]

ترتیب ابیات قب در اینجا بدین صورت است: ۳۰، ۳۱، ۲۷، ۳۳، ۳۵، ۳۴،
+، ۳۶، +، +، +، +، ۳۲، +، +، +، +، ۳۷ و ...

پس از ب ۲۶ ف ابیات زیر را افزوده است:

من از بهران نامه خسروان	بندم در تفکر خلیده روان
جو ان ماه رخ دلبر سارنوش	مرادید بسته درین کار هوش
مرا کفت کز کار بیژن خبر	جه داری تو ای خواجه نامور
شنیدی جه امذ بیژن ز زن	از این قصه ام داستانی بزن
بندو گفتم ای مایه نیکویی	اکر دانی این نامه خسروی
مرا بررسان از ره راستی	جو روی سخن را بیاراستی
مرا کفت کاکنون مرا کوش کن	حدیث ذکر کس فراموش کن

ب ۲۷:

حظ، مل: بدان سروتن ...؛ س: بدان سرو قد ...

(دوم) لن، ط، قب، حظ، ف، مب: مرا امشب این [لن، مب: ان] داستان بازگویی؛
قا: چگونه بدان داستان بازگویی؛ مل: مرا امشب داستان بازگویی [کذا]؛ لن، ط،
حظ، مل سپس علاوه دارند:

مکر طبع شوریده بکشایدم شب تیره زاندیشه خواب ایدم

زتو طبع من گردد آراسته [حظ، مل : زتو کشت طبع من آراسته]

ایا مهربان سرو بیراسته [ط : یار بیراسته ؛ لن : ماه بیراسته]

ف افزوده است:

منیژه کجا بوذ و بیژن چه کرد چه آمد برویش زتیمار و دَرَد

ب ۲۸:

لن : بذل کیرذ ... ؛ هلی : ... از فرا و ... ؛ س : ... کرد از فر ... [کذا] ؛ مج : ... از کفت
او ...

(دوم) لن : ... مانده سبهر ، سایر نسخه‌ها بیت را ندارند.

س سپس ترتیب ابیات را چنین آورده است : ۳۶ ، ۳۰ ، ۳۱ ، + ، ۳۲ ، + ، + ،
+ ، ۳۷ ، + ، + ، + ، ۳۸ و ...

ب ۲۹:

هلی : ... بنکر چه ...

(دوم) لن ، هلی : ... که کشتیم با کام ... ؛ بقیه نسخه‌ها بیت را ندارند. لن سپس یک
بیت اضافه دارد :

مرا کفت ان ماه خورشید جههر که از جان تو شاذ باذا سبهر

ب ۳۰:

قا : بکفتا نیبمای تا من ... ؛ مب ، مل : به بیمای با من ...

(دوم) قا : ز دفتر بخوانمت از ... ؛ سایر نسخ : ز دفترت بر خوانم [قب : ز دفتر فرو
خوانم ؛ س ، مج : ز دفترت برت خوانم ؛] از ...

ب ۳۱:

ط ، قب ، حظ ، مب : ... نیرنک و رنک ؛ س ، مج : ... نیرنک و سنک .

(دوم) قا ، لن ، ط ، قب ، حظ ، مب : همه از در ... [حظ ، مب : مرد و فرهنگ]

س ، مج : هم از کرده مرد بسیار سنک ؛ ف بیت را ندارد.

س ، مج سپس بیتی افزوده‌اند :

که چون گوشت از کفت من یافت برخ ، شکفت اندرومانی از کفت جرخ

ب ۳۲ :

لن ، س ، مج : ... بیا ای مه ...

(دوم) لن ، قب ، هلی : ... بیفزای مهر ؛ قا ، ط ، حظ ، مب ، ف ، مل این بیت را

ندارند. س ، مج سپس چند بیت افزوده‌اند :

مکر طبع شوریده بکشایدم شب تیره زاندیشه خواب ایذم
ز تو طبع من کردد آراسته ایسا مهربان یار بپراسته
که من جون ز تو بشنوم در بدر بشعر اورم داستانی دگر

[س : جنان جون ترا کار دل سربسر]

هلی :

که هر جون ز تو بشنوم در بدر جنان جون ترا کام دل سربسر
بشعر ارم و هم بذیرم سباس ایسامهربان یار نیکی شناس
بخواند آن بت مهربان داستان ز دفتر نبشته کهی باستان
باغاز شعر اندرون کوش دار خردیادکیر و بدل هوش دار

ب ۳۳ :

همه نسخه‌ها بجز قب بیت را ندارند.

ب ۳۴ :

(دوم) قب : ... جندیایی در نک ؛ بقیه نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۳۵ :

همه نسخه‌ها بجز قب بیت را ندارند ؛ قب سپس افزوده است :

مکر طبع شوریده بکشایدم شب تیره اندیشه نفرایدم

ب ۳۶ :

ط ، حظ ، قب ، مب ، هلی ، س ، مج : مراکفت اکر جون ز [ط : کرجون ؛ قب :
ارجون] ؛ قا ، ف : مراکفت چون توز [ف : کرتوز] ... ؛ لن : مراکفت کز من سخن ... ؛
مل : مراکفت اکر من جون زمن ... [کذا] (دوم) ف : بشعر آرم ... ط سپس بیت زیر
را افزوده :

بذو گفتم ای سرو بیراسته زتو کشت طبع من آراسته
قب دراینجا ۴ بیت افزوده است :

بکویم ترا من یکی داستان زدفترش برخوانم از باستان
تو بشنو سخنها زمن کوش دار خرد یاذ کبیر و بدل هوش دار
بدو کفتم ای سرو بیراسته زتو کشت طبع من آراسته
جوگویی بمن باز بوشیده راز مرا طبع ناساز کردد بساز
بعد بیت ۳۲ را آورده و سپس ۳ بیت دیگر اضافه کرده است :

که بی دل ز مهرش شود تازه جهر بگردش دراید رونده به مهر
ازان کفت باشد ترا نیز برخ سپهر ار نماید بسر کشت جرخ
بخواند آن بت مهربان داستان زدفتر نبشته که باستان
هلی :

بدو کفتم ای سرو بیراسته زتو کشت طبع من آراسته

ب ۳۲ :

مل : همی کویم ... ؛ س : بشعر آرم هم ... ؛ مج : بنظم آرم هم ...
(دوم) هلی : زمن بشنو ... ؛ قب : بذو کفتم ای ... [مصراعهای قب مقدم و مؤخر است] ،
قا ، ف : ... ای یار ... ؛ مب : ... ای مرد ... ؛ س ، مج : ایا مهربان یار ... ؛ مل : زمن
بشنو ای شاه نیکو شناس . قا ، لن ، س ، مج ، مل بعد از این بیت ، بیت‌هایی
افزوده‌اند ، بدین ترتیب :

قا :

باغاز شعر اندرون کوش دار خرد یارکیر و بدل هوش دار
 بخواند ان بت مهربان داستان زدفتر نوشته که باستان

لن :

جنان جون ز تو بشنوم دریدر بشمر آورم داستان سربرسر
 بگویم بشعر و بذیرم سباس ایا مهربان جفت نیکی شناس
 بخوان از بت مهربان داستان [کذا] زدفتر نوشته که باستان
 بکفتار شعرم کنون کوش دار خرد یار دار و بدل هوش دار

س ، مج به ترتیب ۳ بیت [س بیت‌های اول ، دوم و چهارم] و مج ۴ بیت افزوده‌اند :

بخواند ان بت مهربان داستان زدفتر نوشته که باستان
 باغاز شعر اندرون کوش دار خرد یادکیر و بدل هوش دار
 بفرمان محمود با افرین شهنشاه ایران و توران زمین
 بنام خداوند کردان سبهر خداوند تیر و خداوند مهر

مل :

جو من کار اکوان ببرداختم زبیزن منیژه سخن ساختم
 بگویم همی داستانی که جیست کزان سربرسر می بیاید کریست

برخی از دستنویس‌ها عنوان را مطابق اساس آورده‌اند و بعضی متفاوت ؛ بدین

شکل :

قا : آغاز داستان بیژن ؛ لن : کفتار اندر داستان بیژن کیو ؛ هلی : دادخواستن
 ارمانیان بیش کیخسرو از کرازان ؛ مل : آمدن ارمانیان از سرحد توران و نبرد
 کردن باکردان کیخسرو ؛ قب عنوان را ندارد.

ب ۳۸ :

(دوم) ط ، حظ ، س ، مج : جهانرا زنو .. ؛ لن ، قب ، ف : ... ساخت [لن : خاست]

اراستن.

ب ۳۹:

قا، ط، حظ، ف، هلی: ... تاج و نگاه، لن، س، مل، میج: ... تخت‌گاه؛ قب: ... ان‌اب و
خا[کذا]

(دوم) قا، لن، ط، حظ، مب، هلی، س، مل، میج: ... تخت شاه؛ قب: پیامد ...
تخت شاه؛ ف: ... جو خورشید بر تخت شاه.

ب ۴۰:

(دوم) حظ، س: بازادکان ...؛ قب: ... برافکند مهر.

ب ۴۱:

مب: ... جنان بنده که ...

(دوم) ط: ... تاج خسرو ...؛ قب: ... روی خود را ...؛ س: بآبادی و روی ...

ب ۴۲:

هلی: بجایی ...؛ قا، قب، س، مل: ... که بگذشت یک روز ...؛ لن: ... که یکبار
بگذشت ...

ب ۴۳:

قا، لن، ط، حظ، هلی، س، میج: جو کیتی دو بهره [ن: زکیتی] ... مل: دو بهره
زکیتی ...

(دوم) س، مل: ... ازو بازخواست؛ قب بیت را ندارد.

ب ۴۴:

قا، ط: ... یک روز بنشست ...؛ حظ: بکیهان یک روز ...؛ مب: بیگمان یک
روز ...؛ س: به بیگار ... [کذا]؛ میج: ابرگاه یک روز ...

(دوم) ف: بگردان ... او از داد.

ب ۴۵:

حظ: ... تاج و گاه

(دوم) قا، لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی، مل: ... ز کوهر کلاه؛ س، مچ: بزرگان کلاه.

ب ۴۶:

لن، ط، قب، حظ، ف، هلی، س، مل، مچ: یکی جام یاقوت برمی...؛ مب: یکی جام می برنهاده بکف.

(دوم) مب: ... آواز دف؛ مچ: ... با آواز ...

ب ۴۷:

(دوم) حظ، س، مچ: فریبرز و کاوس ...؛ حظ، ف: ... کژدم.

ب ۴۸:

قا، مب: ... فرهاد نیو؛ مل: جو کودرز و کشواد ...

(دوم) قب: ... کرکین خراد ...؛ مل: ... کرکین و میلاد ...؛ قا: ... شاپور و کیو.

ب ۴۹:

مب: شه نوذر آن ...

(دوم) ط، ف: جو بهرام و ...؛ لن، س، مچ: جو خراد و مل: جو زنکه

جولهراسب لشکر شکن.

ب ۵۰:

(دوم) س، مچ: ... لشکر برست.

ب ۵۱:

ف: ... عقیقین یمن.

(دوم) قا، لن، ط، حظ، مب، ف، هلی، س، مچ: ... دسته نسترن .

ب ۵۲:

قا: ... نزد خسرو ...

(دوم) قا: ... بر شکن ...؛ س: ... بر جمن ...؛ ف: تو کفتی بهشتت کرد سرای

ب ۵۳:

بم: ... بوی رنک و بهار؛ متن مطابق است با قا، لن، ط، قب، هلی و مج؛ حظ: ...
رنک و نکار؛ ف: ... حوریان نکار؛ س: ... بزم و نکار. مل: همه بر طبق میوه
رنک و نکار.

(دوم) قا، لن، قب، مج: ... در بیش ...؛ مب: ... بدیش ... قب، هلی در اینجا
عنوان دارند؛ قب: آمدن ارمانیان بدرکاه کیخسرو و دادخواستن از دست
کرازان؛ هلی: دادخواستن ارمانیان پیش کیخسرو از کرازان.

ب ۵۴:

ط: بیرده درامد ...؛ قب و ف: زیرده اندر آمد ... [ف: بیرده:]

ب ۵۵:

قا: ... نیایند ...؛ مب: ... بیامد ز ...
(دوم) لن، ط، حظ، مب: ... ایران و تورانیان.

ب ۵۶:

قب: ... راه خواهند ...؛ ف سپس یک بیت افزوده است:
بدوکفت خسرو کی شوشان درار جومی دادخواهند بر در مدار

ب ۵۷:

س، مج: ... بشنید تفت
(دوم) لن، ط، قب، حظ، ف، هلی، مل: برکاه [قب، مل: بدرکاه] خسرو خرامید
تفت؛ قایت را ندارد.

ب ۵۸:

پس از این بیت س، مج بیت زیر را آورده اند:
برفتند یکسر بتزدیک شاه غریوان و کریان و فریادخواه

ب ۵۹:

ف: ... زمی را ...

(دوم) لن ، حظ : برفتند زاری ... ؛ قب : ستودند زاری ... ؛ مب : ستردند زاری ...

س ، مع ، زدودند زاری ...

ب ۶۰ :

(دوم) مع : ... بندگی را ...

ب ۶۱ :

مل : زشهری دراز ...

(دوم) قا ، قب ، حظ : ... از ان سوش تور ؛ لن ، ط : ... از ان سو وزین سوی ... ؛

ف : کش ... وزان سوش ... ؛ مب ، هلی : کزین سوش ایرست [هلی : ایران] وزان

سوش ...

ب ۶۲ :

لن ، ط ، حظ ، س ، مع : کجا خوان ارمان [حظ : ارمایشی (کذا)] ... ؛ قا ، مب ،

هلی : ... کوید بنام ؛ ف : ... خوانند بنام

ب ۶۳ :

قب : انوشه بزی ... ؛ مب ، هلی ، مل : که نوشه بزی شاه [هلی : شاد] ... ؛ س ، مع :

که نوشه زید شاه ...

ب ۶۴ :

س ، مع این بیت را با بیت ۶۳ جا به جا آورده است.

ب ۶۵ :

ط ، س ، مع : ... توران زمین شهر ... ؛ ف : ... تورانیان شهر ... مل : ... مرز

ارمانیان شهر ...

(دوم) لن ، ط ، قب ، حظ ، هلی ، س : بیک روی ازیشان [هلی : ایشان]

بما بر بلاست ؛ س : بیک بهر ایشان بما بر بلاست ؛ مل : بدین روی ایشان بما

بر بلاست.

ب ۶۶:

ف، مل: ... شهر ارمان ...

(دوم) قا، ط، قب، مب، ف: ... ازان بیشه ...

ب ۶۷:

لن، مب: ... کشته‌زار؛ حظ، ف، مج: ... کشت و کار؛ مل: جه برمایه

بداندرون...

(دوم) قا: درخت برومند و هم ...؛ ف: درخت فراوان همه ...

ب ۶۸:

قب، مل: ... بنیاد ما.

(دوم) قا: ازین ظلم شاه‌ابنده ...

ب ۶۹:

قا: کلمه «آمد» در مصراع اول محذوف است و وزن مختل گردیده است.

(دوم) قب، ف: ... بیشه و جویبار

ب ۷۰:

ط: ... جوییل و ...

(دوم) ف، هلی، مج: وزیشان همه شهر ...؛ قا: ... خان ارمان ... لن: ... خلق

ارمان ...؛ ط: ... شد ارمانیانرا ...؛ حظ: ... شهریاران ستوه؛ قب: شده شهر

ارمان ازیشان ستوه.

ب ۷۱:

لن، ط، حظ، ف، هلی، س، مج: ... جاریای و هم از ...؛ قا، قب، مل: ...

جاریای و همان ...؛ مب: ... جاریای و هم از گوسفند

(دوم) حظ: ... جه ماکنزند [کذا]؛ قا این بیت را پس از ب ۷۳ آورده است.

ب ۷۲:

بم: درختان کشته ... ؛ ط ، حظ ، س ، مل ، مچ : ... که کشتن ... ؛ لن : درختان و کشته که داریم ... ؛ متن از قب اختیار شد.

(دوم) قب، حظ، مب، س، مچ: ... بدونیمه ... قا: ... ساد [بدون نقطه]

ب ۷۳:

(دوم) حظ: مکرشان ... ؛ قا، ط، مب، هلی، س، مچ: ... بیکبار ... ؛ ف: ... بیک لخت ... ؛ مل: ... سراسر برآشت ...

ب ۷۵:

مچ: بدیشان ببخشید ... ؛ مل: ... زرد.

(دوم) مل: ... آورد کرد [کذا]

ب ۷۶:

لن، ف: کزین نامداران ... ؛ مب: کای شیرمردان ... ؛ مل: ... نامداران کردان ... (دوم) همه نسخه‌ها: ... برانجمن

ب ۷۷:

قا، ف، هلی: ... این بیشه ... ؛ ط: بیوید سوی بیشه ...

(دوم) مل: ... بزرک و ننک ... [کذا]

ب ۷۸:

قا، ف: ... سراین کرازان ... ؛ قب، هلی، س، مچ: ... سرآن کرازان ...

(دوم) قا، لن، قب، حظ، مب، س، مل، مچ: ... کنج و کوهر ... حظ: نداریم ازوکنج و کوهر ...

ب ۷۹:

قا: یکی جام ...

(دوم) ف، هلی، س، مچ: ... بر بیش گاه



ب ۸۰:

قا: ... برآریخته.

(دوم) مل: همی ... ؛ قا: ... برآمیخته ؛ مب این بیت را ندارد.

ب ۸۱:

مل: دو اسب آوریدند ... ؛ مب بیت را ندارد. سایر نسخه‌ها: ... اسب آوریدند
... [حظ: آوریدن]

(دوم) ف: ... کاؤس شاه [قافیه فاسد است]

ب ۸۲:

مل: بدینا سراسر ...

(دوم) قب: بس انجمن ... ؛ بقیه نسخ: بس از ... ؛ حظ در اینجا عنوان دارد:
بذیرفتن بیژن جنک کرازان

ب ۸۳:

س: ... شهریار جهان.

(دوم) قا، مب، هلی، مج: کای بهلوانان ... ؛ ط: بدان نامداران ... ؛ س: که ای
بهلوانان و ازادکان ؛ حظ این بیت را ندارد. ط سپس بیت زیر را افزوده که حظ
همین بیت را به جای ب ۸۳ دارد:

بدان نامداران جنین گفت شاه که ای نامداران زرین کلاه

ب ۸۴:

قب: که جوید بازرم ... ؛ حظ: که خرد بازرم ... [کذا]؛ لن: که داند یکی رنج من
... ؛ مل: کی خواهد ابارزم من ...

(دوم) ق، لن، ط، قب، حظ، مب، مل: وزان بس ...

ب ۸۵:

مب: ... ایچ باسخ ... ؛ مل: کسی زانجمن ایچ ...

(دوم) س : ... فرخ نهاد

ب ۸۶ :

مب : ... ازکوان درمیان ... ؛ مل : ... ازکران در میان ... قاسپس یک بیت افزوده است :

کای شاه بدهم من این کام تو نجویم بکیتی بجز نام تو

ب ۸۷ :

ط : بمانی توجاوید بیروز ... ؛ بقیه نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۸۸ :

بجز ط سایر نسخه‌ها بیت را نیاورده‌اند.

ب ۸۹ :

قب، حظ، مب، هلی : منم کوش داده بفرمان تو ؛ لن : که جز تو مبیناد ایوان تو ؛
ط، ف : کی خرم بوامیهن و مان تو [ط این بیت را قبلاً یعنی پس از ب ۸۶ آورده است.] ؛
س : که خرم بود بهن میدان تو ؛ مل : که فرخ بود میهن مان تو ؛ مج : که بادا فلک
زیر فرمان تو.

(دوم) قب، حظ، مب، هلی، مج : بکیتی براکنده بیمان تو [مب : بکردن براکنده] قا
این بیت را ندارد. قب، هلی، مل سپس یک بیت افزوده‌اند؛ بدین صورت :
قب، هلی :

که خسرو تویی مهربان جان [هلی : مهربان] تویی

بکیتی براکنده پیمان [هلی : براکنده فرمان] تویی

مل : برآرم من ای شاه این کام تو نجویم بکیتی جز از نام تو

ب ۹۰ :

بم : ... بفرمان این کار ؛ قب، هلی : بکفتا من آیم بدین کار ... [قب، هلی این بیت را
پس از ب ۸۶ آورده‌اند] حظ : ... بدین کار و فرمان بیش ؛ مل : من آیم درین غم بدین

... متن بر مبنای قا، لن، ط، ف، س و مچ تصحیح شده است.

ب ۹۱:

مب: به بیژن نکه کرد کیو ...

(دوم) مب: نکه کردان ...

ب ۹۲:

ف: ... بر شاه را.

ب ۹۳:

مب: ... کمانی جراست؛ س، مچ: ... تراست.

(دوم) قب، مل: بنیروی خود ...؛ قا: بیازوی خویش ... کراست؛ س، مچ:

بیالای خود بدکمانی ...؛ مب: ... این جوانی ...

ب ۹۴:

لن، قب، حظ، ف: ... بود نامور؛ ط: جوانرا جودانا بود نامور.

ب ۹۵:

مل: ... بایش دید.

(دوم) قا: ... تلخ و شیرین ...؛ لن، قب، هلی، س: ... شور و تلخی ...

ب ۹۶:

(دوم) س: ... آب و روی.

ب ۹۷:

(دوم) س، مچ: ... بدین کارزرد. قا، لن، قب، حظ، مب، ف، هلی، مل: بیت

را ندارند.

ب ۹۸:

قا، لن، قب، حظ، ف، مب، هلی، مل: بیت را ندارند.

مچ پس از ب ۹۸ بیت زیر را علاوه دارد:

نگوید جنین مردم سال خورد بکرد درناسبایی مکرد

ب ۹۹:

ط: ... یاوه سخنها جه کویی ... ؛ قا، لن، قب، حظ، مب، ف، هلی، مل بیت را ندارند.

ب ۱۰۰:

لن، ط، حظ، س، مل، مج: ... بیژن اشفت ...
(دوم) قا: جوانم بکفتا و بیدار بخت ؛ لن: جوانمرد بیدار هشیار بخت ؛ ط، حظ: جوان بود ان مرد هشیار بخت ؛ قب، مب، ف، هلی، س، مل، مج: جوانمرد هشیار بیدار بخت [س، مج: بیروز بخت]

ب ۱۰۱:

س، مج: ... شاه با دادو فر ؛ مب: بسرکفت با شاه کای دادکرد.
(دوم) ط، حظ: ... کمانی بستنی ...

ب ۱۰۲:

ف، هلی، س، مج: ... کفتهای من ... ؛ ط، مل: ... کفتها را زمن دریندیر.
(دوم) قا: اگر جه جوانم باندیشه ... ؛ مب: جوانست لیکن ... ؛ ط، ف، س، مج: جوانم بکردار و هشیار بیر [س، مج: بدون «ر»]

ب ۱۰۳:

همه نسخه‌ها بجز مب مصراعها را مقدم و مؤخر آورده‌اند.

ب ۱۰۴:

قب: «کفت» در مصراع اول ساقط شده و وزن مختل است.
(دوم) قا: بندوافرین ... ؛ ف بیت را ندارد.

ب ۱۰۵:

ف: جنین کفت ... ؛ قا: ... کیخسرو ای ... ؛ مب: ... که ای داذاکر.

(دوم) لن، ف: همیشه تویی بیش هر بندسبر؛ مل: همیشه تویی بیش من درسبر

ب ۱۰۶:

ف: ... راکی او جون ...؛ س، مچ سپس یک بیت افزوده‌اند:

بویژه بندرت ان کرانمایه مرد سر سرکشان شیر روزنبرد

ب ۱۰۷:

(دوم) قب، ف: ... جوان و نداند ...؛ حظ، مب، مل: ... نداند زتوران [مب]:

بتوران] ...

ب ۱۰۸:

لن: ... برو برستورنوند.

(دوم) بم: ... باش هم یارمند؛ س، مچ: ... یارباش و همش ...؛ متن مطابق است با

ق، لن، ط، قب، حظ، ف، هلی و مل. مل سپس بیت زیر را اضافه کرده‌است:

جویرداختند از شکار کراز بنیروی آزرمد کردید باز [کذا]

در اینجا چند نسخه عنوان آورده‌اند؛ بدین ترتیب:

ط: رفتن بیژن بتوران زمین بجنک کرازان

قب: رفتن بیژن با کرکین بجنک کرازان

مب: رفتن بیژن به بیشه کرازان و حيله کرکین با او

هلی: فرستادن شاه کیخسرو بیژن را با کرکین بجنک کرازان

س: رفتن بیژن و کرکین میلاد بجنک کراز

مچ: رفتن کرکین و بیژن بجنک کرازان

ب ۱۰۹:

لن، ف: وزان بس بسیجید ...؛ قب: بسیجید بیژن بر رفتن براه؛ س، مچ:

ازانبس به بیجید ...

(دوم) مل: کمر بسته بنهاد ...

ب ۱۱۰:

(دوم) ط: هم آورد ره...؛ لن: ... و هم یار فریاد...؛ حظ: هم آورده راه و ...؛
قب، هلی: هم آورد و هم روز فریاد را [قب: روز فرهاد (کذا)]

ب ۱۱۱:

مل: ... از بر شاه ...

ب ۱۱۲:

قب، س، مل، مع: ... کف افکنان؛ قا، ط: ... جون شیر کف افکنان؛ حظ:
همی شد جو بیلی کفل افکنان.
(دوم) س: ... در کنان

ب ۱۱۳:

ط، حظ: برنده برو... [حظ: بریده]؛ ف: درینده دل و بر...؛ س، مل، مع: ... داغ
کرم؛ مب: ... برویال بر داغ کرم.

ب ۱۱۴:

لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی، س، مع: ... خم کمند؛ قا: همی ... خم
کمند؛ مل: همی کردن کور حلقه فکنند.

ب ۱۱۵:

قا: ... بجنکال بازان درون

(دوم) حظ: ... بر جمن برک خون

ب ۱۱۶:

قب: برین کونه می راه ...

(دوم) قا، لن، مب: همه راه را ...؛ هلی، س، مع: همه راغ [مع: داغ] را ...؛ لن
در اینجا عنوان دارد: رزم بیژن با کرازان.

ب ۱۱۷:

قا: ... بیشه درافکند ...

(دوم) ط ، حظ ، ف ، هلی : ... جوشن بروبر ... ؛ قا : ... بدل بر ... ؛ لن ، قب : ...
بروبر ... ؛ مج : ... ببر بر ... ؛ س : برافکند جوشن ببر بر ... ؛ مل به جای این بیت ،
بیت زیر را آورده است:

جو آمدن بز نزدیک آن مرز مرد دلش کشت جوشان بدشت نبرد

ب ۱۱۸ :

مج : کراز کرازان ...

(دوم) مب : ... براسب ... ؛ مل به جای ب ۱۱۸ دارد :

جو آمدن بز نزدیک بیشه فراز همی جست هر سوی جنک کراز
پس از ب ۱۱۸ ط ، قب ، هلی [هلی پس از ب ۱۱۹] ، س ، ج ایاتی افزوده‌اند ؛
ایات مزبور براساس ضبط ط اینهاست :

رسیدند انجاکی آن بیشه بود فروذ امذند برلب بیشه زود
[دوم] س ، مج : اندران بیشه زود]

نشستند در بیشه با فرهی دل از درد و از رنج کرده تهی
[فقط س و مج این بیت را آورده‌اند]

یکی هول آتش برافروختند نشستند و همیزم همی سوختند
یکی جام می داشتند آن زمان گرفته یکی مازه کوری کران
[قب ، هلی ، س ، مج : یکی خیک می : (دوم) قب : یکی کور بگرفته بودند یلان (کذا) ؛ هلی :
گرفتند کوری بتیروکمان ؛ س ، مج : بخوردند یک بادکر شادمان.]

بگسردند او را بآتش کباب بخوردند و کردند رای شراب
[قب ، هلی : بگسردند یکسر برآتش کباب ؛ س و مج این بیت را نیاورده‌اند]

کسارنده باذه کشت ان زمان بخوردند یک بادکر شادمان
[قب ، هلی : کشادند برپاده دست ان زمان (دوم) قب ، هلی : بیودند یک بادکر ، س ، مج بیت

راندارند]

جوشد خیره بر هر دو تن بر شراب طلب کرد کرکین یکی جای خواب

[هلی: جیره؛ در قب مصرع اول محو شده است.]

بدو کفت بیژن کی خوابت نیست مخسب ای برادر زمانی بایست

[قب: ترا خواب نیست؛ س، مج: مرا خواب نیست (دوم) هلی: مخفت؛]

کی ما پیشتر کار رستم کنیم دل شاه ایران ابی غم کنیم

[قب، هلی، س، مج: که تا بیشتر کار محکم؛ (دوم) قب، هلی: دل شاه ازین رنج بی غم؛ س،

مج: دل شاه ازین حال بی غم؛]

هلی در اینجا عنوان دارد: مناظره کرکین و بیژن و جنک بیژن با کرازان

ب ۱۱۹:

(دوم) قا: دکرکونه بیکسو ... [کذا]؛ قب، حظ، مل: ... بیکسو ...؛ ط: ... نکه

دارجای.

ب ۱۲۰:

قب: تو رو تا ...؛ ط: همیدون برو تادر ...؛ س، مج: ... تا بتزد سر...

قب، مب و هلی مصراعهای بیت را پس و پیش آورده‌اند. قا، لن، حظ، مب

جای این بیت را با ب ۱۲۱ عوض کرده‌اند.

ب ۱۲۱:

مل: برانکه که از بیشه آید...

(دوم) قا: بزین ارکرز و بدل دار ...؛ ف: ... فراز ار هوش. ف [پس از ب ۱۲۰]،

هلی، س، مج سپس بیتی افزوده‌اند:

هرانکونیا بد زجنکم رها بیک زخم ازتن سرش کن جدا

[ف: هرانج نباشد (دوم) ف: سرشان زتن کن؛ هلی: بیک زخم کن سرش را]

ب ۱۲۲:

مل : ... کرکین که کیو [کذا]

(دوم) مل : بیمان ... شاه‌نیو ؛ ف سپس بیٹی افزوده است :

جو برکاه زو خسرو سرفراز زشیران همی خواست رزم کراز

ب ۱۲۳ :

(دوم) قب، حظ : ... برین رزمکه ... ؛ ط ، س ، مج سپس بیٹی افزوده‌اند :

کنون از من این یارمندی مخواه بجز انک بنمایمت جایگاه

ب ۱۲۴ :

س، مج : ... خیره ماند ؛ مل : جو بشنید بیژن دلش ...

(دوم) لن، ط ، حظ : همان چشمش ... ؛ ف : همه چشم ... ؛ هلی ، مل : همه

چشمش ... ؛ قا ، قب ، مب ، س ، مج : تو کفتی که کیتی برو [س ، مج : بذو] ...

ب ۱۲۵ :

قا : بیشه درون شد... ؛ س : همانکه در آمد ...

(دوم) قا ، ف ، هلی ، س ، مل ، مج : ... کرد دلیر.

ب ۱۲۶ :

ط ، قب : جو رعد بهاران بفرید ... ؛ قا ، لن ، حظ ، مب ، ف ، هلی ، س ، مج : ... بفرید سخت.

(دوم) قا ، لن ، ط ، قب ، حظ ، مب ، ف ، هلی ، س ، مج : جو باران فرو ریخت

برک درخت [قا ، مب ، س ، مج : برک از درخت] در مل از ب ۱۲۶ تا ب ۴۲۸ [۳۰۲

بیت یا چیزی حدود ۸ صفحه = ۴ ورق] ساقط شده است. قا ، لن ، ط ، قب ، حظ ، مب ،

هلی ، س ، مج پس از ب ۱۲۶ دو بیت افزوده‌اند:

برفت از بس خووک جون پیل مست یکی خنجر اب داده بدست

[هلی ، س ، مج : ازبی. (دوم) قب: خنجری]

همه جنک را بیش او تاختند زمین را بدندان برانداختند

[قا، قب، مب، هلی: سوی او]

ف ۴ بیت افزوده است:

کراز اندرامد زدشت و زکوه	نه یک یک کی هر جای کرده گروه
دمان بیژن کیو جون بیل مست	یکی خنجراب داذه بندست
بشد بر بی خوک نعره زنان	فروزنده آتش زسوک سنان
همه جنک را سوی او تاختند	زمی را بدنندان برانداختند

قب پس از ب ۱۲۶ و دو بیت افزوده بعد از آن ترتیب ابیات را چنین دارد:

۱۲۷، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰ و ...

ب ۱۲۷:

(دوم) قا: تو کفتی جهانرا ... ؛ لن بیت را ندارد. هلی سپس یک بیت افزوده است:

جو بیژن جنان دید شد همجوابر کهی همجو بیل و کهی جون هزبر

ب ۱۲۸:

س: کرازی در آمد ... ؛ قب، هلی: ... اهریمننا.

(دوم) ف: زره باره کرد او ابر بیژنا ؛ ف سپس بیت زیر را علاوه دارد:

بدریند برکستوان نبرد همان جوشن بیژن شیرمرد

ب ۱۲۹:

(دوم) حظ: همی سوخت دندان ... ؛ ط، قب، ف: ... دندانها ... ؛ هلی، س، مج:

... دندانش را بر ... [هلی بیت های ۱۲۹ و ۱۳۰ را مقدم و مؤخر آورده است] ؛ مب سپس

یک بیت افزوده:

بیاریند بیکان جوزان کونه دید بس آنکاه تیغ از میان برکشید

ب ۱۳۰:

قا: برافروختند ... ؛ س، مج: ... آتش از ... ؛ هلی: برانکپخت آتش که ...

(دوم) لن، قب، حظ، مب، هلی، س، مج: برامد همی دود ... ؛ پس از این بیت

هلی چند بیت اضافه کرده است :

که ناکاه بیژن جوشیر عرین در آمد ابا کرز و تیغ از کمین
 بزد بانک جون رعد بیل زیان فکند آن تن خویشتن در میان
 جوشیری که اندر فتد در رمه بر اویخت از کین دل با همه

ب ۱۳۱ :

قا ، مب : ... بر میان خنجری ... ؛ س ، مع : ... میان و برش
 (دوم) قا ، حظ ، مب ، ف ، هلی : بدو نیم ... ؛ قب : بدو باره ... ؛ س ، مع : بدو نیم
 شد پیلتن بیکرش .

ب ۱۳۲ :

(دوم) ط : تن از درد ... ؛ قا ، ف ، س : ... تیغ خسته دل ... ؛ مع : ... جنک خسته
 دل ...

ب ۱۳۳ :

همه نسخه‌ها : سرانشان بخنجر [حظ : سرایشان (کذا) ؛ ف : بشمشیر] ...
 (دوم) مب : بفتراک شبدیز ...

ب ۱۳۴ :

همه نسخه‌ها : کی دندانشان ...

(دوم) قا ، حظ ، مب ، س ، مع : سری تنانسان ...

ب ۱۳۵ :

قب : بایران بگردان ...

ب ۱۳۶ :

حظ ، ف : بکردن برافکنده ... ؛ لن : ... برافکنده هریک ... ؛ مب : ... برافکنده
 یکسر ... ؛ مع : بهامون ...
 (دوم) همه نسخه‌ها : شده کاومیش ...

ب ۱۳۷:

لن ، ط : ... شوریده هش ؛ قا : ... بیهوده کش ؛ قب ، حظ ، ف ، هلی : ... شوریده
کش ؛ س ، مع : ... شوریده کیش ؛ مب : ... شوریده بخت.
(دوم) لن ، ط : ... آمد بهش ؛ مب : ... برافکند سخت ؛ قا : جو از بیشه بیژن برآمد
بهش ؛ قب ، ف : زیکسو به بیشه درامد بهش ؛ حظ : زیکسو بیشه برآمد جو بهش
[کذا] ؛ هلی : زیکسوی دیگر در آمد بهش ؛ س : ... درامد به بیشه.

ب ۱۳۸:

حظ ، مب : ... بجمش کبود [کذا]
(دوم) قا ، س : ... شادی فزود.

ب ۱۳۹:

مب : ... ازین کار ...
(دوم) ف : زیبی نامی ...

ب ۱۴۰:

قب ، هلی : ... اهریمننا.
(دوم) قا ، لن ، ط ، قب ، حظ ، ف ، هلی : بدانداختن ساخت بر ... مب :
بدانداختنی ساخت ... ؛ س : برانداختن ساخت ...
ف سپس بیت زیر را اضافه دارد :
خجل شد ز نارفتن خود بجنک زیغاره ترسید و ز نام و ننک
دو نسخه در اینجا عنوان دارند:
ف : کفتار اندر بکرد حیلت ساختن کرکین میلاد با بیژن کیو
هلی : رشک بردن کرکین بر بیژن
ط ، س ، مع پس از این بیت و قا ، قب ، هلی پس از ب ۱۴۳ ابیات زیر را
افزوده‌اند ؛ بیت‌های مزبور بر اساس متن قا این هاست :

بدل در گرفت ان زمان دشمنی نکر تا جه کرد او خود از ریمنی
[قا، قب، س، مع این بیت را نیاورده‌اند]

دکرباره کردش سرو افرین بس انگاه گفت ای جوان کزین
[قب: دکرکونه کردش (دوم) ط، قب، س، مع: سوار کزین.]

بیرسم ترا یک سخن راست کوی بدو گفت بیژن کی کامت بکوی
[قب، هلی، س، مع: بیرسم حدیثی ترا. (دوم) بیژن مرادت بکوی؛ قا این بیت را نیاورده است]

بگفتش کی دندان این ریمان جرا کندی ای زاذ مرد جوان
[ط: دندان اهرمان؛ قب، هلی، س، مع: دندان این دشمنان. (دوم) س: سروزاد جوان.]

بدین در جه جستی توای نامدار بکوی این زبهر جه آید بکار
[دوم] قب، س، مع: بکوکین؛ قا، هلی این بیت را نیاورده‌اند

بگفتا بدان کندم ای برهنر کی کیرم من این را سراسر بزر
[قب، هلی، س، مع: بگفتش. (دوم) ط، مع: مرین را.]

بذین کردن اسب بندم بلاف بدان نام جویم بروز مضاف
[ط: بزین کردن؛ قب، هلی: ایر کردن؛ س، مع: که بر کردن. (دوم) قب: بذین نام جویم.]

که نیزم بود قدر نزدیک شاه مرا زو فزاید بسی قدر و جاه
[س، مع: بود قدر نیزم بدرگاه شاه (دوم) س، مع: مرا برفزاید؛ قا، ط، هلی این بیت را نیاورده‌اند]

بذینم بوذ جاه نزدیک شاه بخوبی کند شاه زی من نگاه
[ط: بود نیزم بدرگاه نزدیک؛ هلی: بذین باشدم جاه (دوم) ط: درمن نگاه؛ قب، س، مع: با من نگاه]

جوکرکین شنید این سخن شد دژم رخس زرد کشت و فروبرد دم
[دوم] ط: دل و جان وی شد سراسر بغم؛ قب، س، مع: جهان کشت بروی جولیل و ظلم
بگفت اربدینسان برد نزد شاه مرو را بیفزاید این بایگاه

[ط، قب: بگفت ابریز این بتزدیک (دوم) ط، قب: مرورا فزاید بسی آب و جاه؛ هلی: بیفزایدش
نام و هم بایکاه؛ س، مع بیت را ندارند]

بذین کار زی شاه والا بوذ بمردی سرش برثریا بوذ

[ط: ... والا شوذ؛ قب، هلی: والا شوم (دوم) ط، قب، هلی: بقدر و شرف برثریا شوم (ط: شوذ)؛ قب و هلی این بیت را به عنوان بیت هشتم ابیات افزوده آورده‌اند؛ س، مع این بیت را
نیاورده‌اند]

ازین روی باشد مرا زشت کار بتزدیک ان خسرو کامکار

[ط، قب، هلی: وزین کار باشد مرا ننک و عار؛ س، مع: ازین کار کفتا بود ننک و عار (دوم) ط:
خسرو نامدار]

مرا ننکم از مرک صدره بتر نباشد مرا نیز قدر و خطر

[دوم) هلی: قدر و هنر؛ قا، ط، س، مع بیت را نیاورده‌اند]

ازین نام من در جهان کم شوذ جو دشمن بذین کار خرم شوذ

[دوم) ط: برین روز خرم؛ قب: درین کار خرم؛ س، مع: بدین روز خرم]

ملامت کنندم همه کس بدین شوم خوارتر من ز خاک زمین

[قا این بیت را نیاورده است]

مرا جارة کرد باید کنون کی بیژن دران کشته ایذ کنون

[ط، قب، س، مع: مرا حیلتی کرد؛ (دوم) ط، قب، هلی، س، مع: که بیژن بران]

ط سپس ترتیب ابیات را چنین دارد: ۱۴۴، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶

و ...

ب ۱۴۱:

قا، مب: ... نبشته جنین؛ حظ، س، مع: ... جزین بد نبشته جنین؛ در حظ

بیت‌های ۱۴۱ و ۱۴۲ مقدم و مؤخر آمده است.

ب ۱۴۲:

ف: هرانکو ... ؛ حفظ: ... بره کند [کذا] ...

(دوم) حفظ: ... درین جاه [کذا] ... ؛ لن: ... کرکند خویشتن را کنه

ب ۱۴۳:

(دوم) ط، حفظ، ف: ... جوان کسترانید ... ؛ قب: ... جوانی بکستر ...

ب ۱۴۴:

ط: ... تاجه سازیدش ان ... ؛ قب: ... تاجه سازید ان ... ؛ س، مع: ... تاجه سازآمدش بی‌وفا.

(دوم) قا، هلی: ... بیش اورذ ... ؛ ط: برو برجه اورذ بیش ... ؛ قب: بدو برجه بیش آورید ... ؛ س، مع: بروبرجه آورد از هر جفا؛ لن، حفظ، مب، ف این بیت را ندارند.

س، مع سپس بیتی افزوده‌اند:

بدل در گرفت ان زمان دشمنی ره بسدگرفت او زاهرمنی

ب ۱۴۵:

(دوم) مع: بجریی ... ؛ قب: بقول و زبان مرو را می‌ستود؛ لن، حفظ، مب، ف: بیت را ندارند. سپس ط، قب، هلی دو بیت و قا، س، مع یک بیت [بیت دوم] افزوده‌اند؛ بدین صورت:

ازان بیشه هردو بیرون شدند بدان شادکامی بهامون شدند

[هلی: جو بیرون. (دوم) قب: بدان معدن خویش بازآمدن؛ هلی: بدان معدن بیش بازآمدند.]

نشستند بار دگر بر شراب یکی را نشاط و یکی را عذاب

[قا، قب، هلی، س، مع: با یکدگر در شراب (دوم) س، مع: یکی در نشاط و یکی در؛ قا: از

انبس کی خوردند جندی کباب]

ب ۱۴۶:

ط: ... جنک و کینه ...

(دوم) بم: ... رود می...؛ متن مطابق ط است؛ بقیه نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۱۴۷:

(دوم) قا، هلی: همه راست ...؛ ط: ... راست دانست ...؛ لن، حظ، ف، س، مج
بیت را ندارند.

ب ۱۴۸:

قا، ط، قب: ... ازان سرخ می ... [«سرخ» ساقط شده و وزن مختل است]
(دوم) ط: جای «بیژن» با «کرکین» عوض شده است. لن، حظ، مب، ف بیت را
ندارند.

ب ۱۴۹:

قب، هلی: بگفتش که جون ...؛ ط: ... جون کردی این جنک تو.
(دوم) ط، قب، هلی، س: تواند کسی کردن [هلی: جستن] آهنک من؛ قا، مج:
جنین تیغ و کوبال و آهنک ...؛ لن، حظ، ف این بیت را ندارند.

ب ۱۵۰:

قا، قب، هلی، س، مج: بدو گفت کرکین کای نیک خوی [قب: خوب روی؛ هلی:
شیرخوی]

(دوم) قب: بعالم ...؛ قا، س، مج: بکیتی نیبم ...؛ هلی: بکیتی ندانم ...؛ لن، ط،
حظ، مب، ف: بیت را ندارند.

ب ۱۵۱:

قب: درایران ...

(دوم) قب: ز تو این جنین کار بسیار ... ف ندارد

ب ۱۵۲:

قا، ط، قب، هلی، س، مج: ... شاد کشت

(دوم) قا، ط، قب، هلی، س، مج: ... آزاد کشت؛ قب: ندانست کش دل جو

بولاد کشت ؛ لن ، حفظ ، مب ، ف : بیت را ندارند. پس از ب ۱۵۲ ط سه بیت و

قب ، هلی ، س ، مچ دو بیت [بیت‌های اول و دوم] زیر را افزوده‌اند:

بخوردند باده دو سه هرکسی بکردند بازی و شادی بسی

[ط : باده بشادی همی (دوم) ط : جو بودند شادان و نازان همی]

بس انگاه کرکین بیژن بکفت که از شیر مردیت ماندم شکفت

[ط : جه کفت (دوم) ط : کی از شیرمردم]

دل شاه ایران بتو شاد باذ دل و جان تو نیز ازو باذ شاذ

[قب ، هلی ، س ، مچ این بیت را نیاورده‌اند]

س در اینجا عنوان دارد : در صفت بیژن و بهلوان

ب ۱۵۳ :

قا ، لن ، قب ، حفظ ، مب ، هلی ، س ، مچ : ... کای بهلوان.

(دوم) قا ، لن ، قب ، ف ، هلی ، س ، مچ : دل کارزار و خرد را روان ؛ حفظ : دلت

کارزار خرد را روان ؛ مب : دلیر و بزرگ و خرد را روان. ط بیت را ندارد.

ب ۱۵۴ :

قب : براید ... ؛ قا : ... زین جنین ...

(دوم) مب : ... و نام بلند.

ب ۱۵۵ :

قا : ... کفتها بازگویم ... ؛ س : ... کفتهایی ...

(دوم) قب : ... جندره بودم آیدر ترا.

ب ۱۵۶ :

قب : ابا رستم و ... ؛ قا ، ط ، مب ، س ، مچ : ... و باکستم ؛ لن : جو بارستم ... با

کستم ؛ حفظ ، ف : ... رستم نیو و باکستم .

(دوم) قا ، لن ، ط ، مب ، ف ، س ، مچ : ... باکزدهم ؛ حفظ : جه طوس نوذر [کذا]

جه باکردهم ؛ س ، مج سپس یک بیت افزوده‌اند :

دل شاه ایران بتو شاد باذ دل و جان تو نیز آزاد باذ

ب ۱۵۷ :

قا : ... هنر شد بدین ...

(دوم) لن : بگردیم و ... ؛ س ، مج : نمودیم و ... ؛ ط : ... بران سان گذشت ؛ قب :

... و جندی بران بر ... ؛ حظ : ... برو برگذشت ؛ مب : ... بسر برگذشت ؛ ف : ...

بران سر بکشت.

ب ۱۵۸ :

ط : ... ما را برامد ... ؛ مج : ... بر آید بلند.

(دوم) حظ ، مج : ... شویم ارجمند ؛ ط : بتیغ و بنیزه بتیرو کمند.

ب ۱۵۹ :

حظ : ... از ایدر بدور

(دوم) قا : بدو روز ... ؛ حظ : ... ایدر اید ... ؛ قب ، هلی : ... راهست از اینجا [هلی :

آنجا] بتور ؛ مب : بیکسو زراه سواران تور.

ب ۱۶۰ :

حظ : ... دشت یایی ... ؛ لن : ... همه سرخ و زرد.

(دوم) مب : ... دل آزاد مرد.

ب ۱۶۱ :

ط ، حظ : ... باع اب روان ؛ لن : ... بیشه و ابهای روان.

(دوم) قا ، لن ، ط ، حظ ، مب ، ف ، س ، مج : یکی جایگاه ...

ب ۱۶۲ :

(دوم) قا ، هلی ، س ، مج : ... همه آب جوی ؛ قب : هوا خوش کسار و زمین

مشکبوی.

ب ۱۶۳:

لن ، قب ، حظ ، مب ، ف : بیت راندارند.

ب ۱۶۴:

قا : خم آورد ... ؛ لن ، معج : ... از باد ... ؛ س : ... از باغ ... ؛ ف : ... از باغ سرو سمن.
 (دوم) بم ، س ، معج : ... کلبن جمن [س ، معج : «سمن» به جای «صنم»] ؛ قا : سمن
 کشت ... وطن ؛ قب : سمن کشته ... سمن ؛ حظ : ... با کبر و ... [کذا] ؛ مب : ... بالین
 کلبن ... ؛ متن موافق لن ، ط ، ف و هلی است.

ب ۱۶۵:

لن ، حظ ، ف : ... کلان بر ...

(دوم) مب : زنالیدن ... ؛ هلی : ... بلبل و شاخ ...

ب ۱۶۶:

(دوم) بم : ... در مرغزار ؛ قا ، مب : ... بهشت برین مرغزار ؛ ط : ... ان جنان مرغزار
 ؛ لن : ... ان لب جویبار ؛ قب : ... این در و کوهسار ؛ هلی : ... آن همه مرغزار ؛ س
 ، معج : ... از در کارزار . مطابق قب و ف در متن «و» افزوده شده است.

ب ۱۶۷:

(دوم) قا ، لن ، ط ، قب ، مب ، هلی : بهرسو بشادی نشسته ... [مب : زهرسو] ؛ ف :
 بشادی نشسته بهرسو ... ؛ س ، معج : بوادی نشسته گروه [کذا] ؛ ط سپس بیت زیر را
 افزوده است:

ستاده بهم دخت بورکزین همی باکنیزان با افرین

ب ۱۶۸:

حظ : ... دختر ... ؛ قا ، لن ، قب حظ ، مب ، ف ، هلی : درخشان ... ؛ برخی از
 نسخه‌ها سپس بیت‌هایی افزوده‌اند ؛ بدین صورت و با این تعداد :
 لن :

ستار دوم دخت شاه زمین همان با کنیزان با افرین
 بیاید بدان دشت دخت کزین ستاره زند برکل و یاسمین
 قب:

ستاره دهد نور دخت کزین بود با کنیزان با افرین
 زند خیمه انکه دران مرغزار ابا صد کنیزک همه جون نکار
 بیاید بدان باغ ان کلستان ابا او زنان همه مهتران
 حظ:

ستان و بهم دخت تورکزین زند با کنیزان با افرین
 [«کنیزان» به زحمت خوانده می‌شود]
 ف:

ستاره سبهدار دخت کزین زند با کنیزان با افرین
 ب ۱۶۹:

قب، ف: ... دخت ترکان...؛ قا: ... با کیزه روی.
 (دوم) ط، حظ، مب، ف، هلی، س، مج: همه سرو قد و ... [مب: ماه روی؛ س:
 مصراعها پس و پیش است]؛ قا، لن، قب: همه سرو قد و همه مشک موی.

ب ۱۷۰:
 (دوم) ط: ... بمشک و کلاب؛ مج: ... بیوی و کلاب؛ ف: بسوی. س: مصراعها
 مقدم و مؤخر آمده است؛ هلی ب ۱۷۰ را نیاورده و به جای آن سه بیت زیر را
 آورده است:

زند خیمه انکه دران مرغزار ابا صد کنیزک همه جون نکار
 بیاید بدان باغ و ان کلستان ابا او زنان همه مهتران
 همه دشت بینی بیاراسته جوبتخانه جین براز خواسته

ایضاً قب فقط بیت آخر را در همین جا افزوده است.

ب ۱۷۱:

حظ: ... خشنگاه [کذا]؛ مَج: ... این جشنگاه. مَب: جوایند ایشان بدان جشنگاه.
 (دوم) قا، مَب، ف: ... یکروز راه؛ ط: ... بیاییم یک روزه...؛ س و مَج سپس دو
 بیت و ف یک بیت [بیت اول] افزوده‌اند؛ بدین شکل:

کجا خیمه اوست در مرغزار بگردش کنیزان همه چون نکار
 [دوم] ف: همه برنکار]

نفس را مکر برلبش راه نیست جنو درجهان نیز یک ماه نیست

ب ۱۷۲:

لن: بکیرم...؛ ف: ازین سان

(دوم) قَب، ف، هلی: ... بریم ارجمند؛ قا: شویم انکهی نزد شاه بلند

ب ۱۷۳:

قا، حظ: ... کفت و بیژن ...؛ مَج: ... کفت بیرو جوان.

(دوم) لن، ط، قَب، حظ، هلی، س، مَج: بجنیدش ...؛ ف: نجنیدش ...؛ مَب:

بجوشید ازان ... پنج نسخه سپس سه بیت افزوده‌اند؛ بدین ترتیب:

ط، س، مَج:

جو بشنید بیژن زکرکین جنین ندانست کو را بدل هست کین

[مَج: جو بیژن زکرکین شنید این جنین]

خوش آمد مرو را سخنها جانان که بد مرو را میل نزد زنان

[س، مَج: حدیثی جانان.]

بکفتا هلاهل بیاتارویم بدیدار ان جشن خرم شویم

[س، مَج، هلاهمین؛ س: برو تارویه]

قَب، هلی:

خوش آمد مرو را حدیث [هلی: حدیثی] جانان که مولع بد و جرب دل بر زنان

بدیدار آن جشن خرم شویم بکفتا هلاهمین برو تا رویم
برفتند ازان سو که آن جشن بود براسبان نشستند آنکاه زود

ب ۱۷۴:

حظ ، ف ، هلی ، س : ... اندرین کاه ... ؛ ط : ... نام بود اندرین ... ؛ مب : همی نام
... کار و کام.

(دوم) لن : جوان بد جوان وار ... ؛ ف : جوان همجنان راست برداشت ...

قب : جوان بوذ و از مهر برداشت ... ؛ هلی ، س ، مع : جوان هر زمان تیز ... ؛ مب :
جوان اندران کار برکشت رام.

ب ۱۷۵:

(دوم) قا ، هلی : یکی آزیسه ... ؛ لن : یکی آزیسه یکی ... ؛ قب : یکی راست
بیشه ... ؛ حظ : یکی راز بیشه یکی ... ؛ ف : یکی از جوانی یکی ... ؛ س ، مع :
یکی از نبشته یکی ... ؛ ط : یکی از بی بیشه یکی ... [کذا] ؛ مب : یکی میزبان و دگر
رزم ساز.

ب ۱۷۶:

ط : میان دو چشمه ... ؛ قا : ... بیکروز ... ؛ لن : ... یکی روزه ...

(دوم) لن : برون امد ... ؛ حظ : ... لشکر بناه [کذا]

ب ۱۷۷:

حظ : بدین مرغزاران ... ؛ مع : دران مرغزاران ... ؛ ف : ... مرغزاران دلیران ... قا :
... سه روز ؛ لن : ... زمان تا دو روز.

(دوم) حظ : همی بوذ شاذان ابا ... ؛ پس از ب ۱۷۷ ط ، قب ، هلی ، س ، مع
افزوده‌اند ؛ این ابیات بر مبنای ضبط ط بدین شرح است:

بیامد منیژه بدان گاه نیز کی بد دختر شاه بروی عزیز

[قب ، هلی ، س ، مع : بدان وقت . (دوم) قب ، هلی : شاه بودش ؛ س ، مع : شاه و ...]

بتوران زمین زن نبد همجنوی بیالا و دیدار و فرهنگ و خوی

[س، مچ: بتوران دران؛ قب: همجنوی؛ هلی، س، مچ: همجواری. (دوم) قب، هلی: بذیدار

و بالا و باروی و موی (هلی: آن روی و موی)؛ س، مچ: بر روی و موی.]

بدو نازش جان افراسیاب کی افراسیابش ورا بوذ باب

[دوم) س، مچ: جوافراسیابش؛ قب، هلی: همیشه دلش زاتش او بتاب]

ابا صدکنیزک بسان بری پیامد بدان جشن جون مشتری

[دوم) قب، هلی: ... آن سعتری؛ س، مچ: ... دشت جون مشتری]

جهل تا عماری مفرق بزر بیاورد آن افسر و سیم و زر

[دوم) قب، هلی، س، مچ: لعبت سیم بر]

فراوان خورش بد فراوان شراب بسی جامه آوردش از بهر خواب

[قب: فراوان طعام و فراوان؛ هلی: فراوان طعام و فراوان اب. (دوم) قب، هلی: همان جامه

بسیار از؛ س، مچ این بیت را ندارند]

نشستند شاذان بدان جایگاه کشاذند ان رویهای جوماه

[قب، س، مچ: بدان جشنگاه]

دراینجا هلی عنوان دارد: دیدن بیژن منیژه دختر افراسیاب را

ب ۱۷۸:

(دوم) مب: همه آرزو شد ...

ب ۱۷۹:

ف: بیژن سرداستان ...؛ س: بیژن بر آن ...؛ مچ: ... مرین داستان ...

(دوم) قا، لن، حظ، مب، ف، س، مچ: ... همی کرد یاد؛ ط: ... را مشکهس

کردیاد؛ در قب این بیت محو شده است، سپس یک بیت اضافه دارد:

جو بشنید بیژن دکرباره ان بسجینید او را بستن در روان

ب ۱۸۰:

(دوم) حظ: کی بیشتر سازم این روشنا [کذا]

ب ۱۸۱:

لن: شوم بزمکه شان ...؛ هلی: شوم بزمکاهش ...

(دوم) قا، ط، قب، حظ، ف، هلی، س، مع: کی توران ...؛ لن: که تورانیان ...؛

قب، هلی سپس یک بیت افزوده‌اند:

نخستین یکی رویشان بنکرم بسینم که ایذ بندل خوشترم

ب ۱۸۲:

قا، ط، قب، مب، ف: وزانجا بتابم هم انکه ...؛ حظ: ... بازتابم عنان؛ لن:

وزانجا هم انکه بیبجم ...؛ هلی، س، مع: وزانجا هم انکه بتابم ...

(دوم) لن، ط: بکردون برارم ...

ب ۱۸۳:

(دوم) مب: ... زبیداد ... [کذا]؛ قب پس از این بیت، بیت زیر را افزوده است:

بدو گفت کرکین برو شادباش همیشه ازاندوه آزاد باش

جو برخاست بیژن دورخ همجوورد زبهر شدن کار خود راست کرد

ب ۱۸۴:

قا، لن، قب، حظ، مب: ... کلاه بذر.

(دوم) قا، لن، قب، حظ، مب، ف: ... برنهادی بسر

ب ۱۸۵:

قب، حظ، مب، هلی: که رخشان شدی ...؛ قا، ط، س، مع: که رخشان شود ...

(دوم) حظ، ف: ... کنون بزمکاه؛ ط: ... که امذ کنون رزمکاه؛ قب: ... که هستم

کنون بزمکاه؛ هلی: ... کنون اندرین رزمکاه؛ س: ... کنون عزم کاه؛ مع: ...

کنون عزم راه

ب ۱۸۶:

بم: ... کیخسرو کوشوار؛ متن مطابق است با قا، لن، ط، قب، حظ، مب، هلی،
 مج. لن، ط، حظ، س، مج سپس بیت زیر را علاوه دارند:
 بیاورد کنجور جونان که کفت بر بیژن پهلوان از نهفت

ب ۱۸۷:

(دوم) قا: ... برهمای ؛ لن، مب این بیت را ندارند.

ب ۱۸۸:

(دوم) قا: ... خسروانی نکین ؛ مب این بیت را ندارد.

لن، ط، هلی سپس بیت زیر را افزوده‌اند:

باسب اندراورذ بای و برفت خرامان و تازان بدانجای تفت

[دوم] هلی: خرامان بنزدیک آن بیشه ؛ لن: همی تازندش بدان بهن دشت.]

ب ۱۸۹:

قا، لن، ط، حظ، هلی: پیامد جو نزدیک ...

(دوم) لن، قب، حظ: دل از کام خویشش ... ؛ ف: دل و کام خویشش ... ؛ مب

دل از کار خویشش باندیشه ... ؛ ط: دل و دیده شان برز ... ؛ هلی، س، مج: دلش

زان شنیده ... ؛ ط پس از این، یک بیت اضافه کرده است:

دران بزمکه بریکی جای بود کجا جای دخت دلارای بود

ب ۱۹۰:

ط: ... سرو رفتنش ... ؛ مب: ... سرو قد شد ... ؛ هلی: ... سرو شد بس بلند.

(دوم) حظ: که تازا قبایش [کذا] ... ؛ ف: ... نیاید کزند.

ب ۱۹۱:

حظ، مج: ... چشمه خوب جهر

(دوم) مب: ... اندر آوخته [کذا] ... ؛ بقیه نسخه‌ها: ... اندر آویخت ... ؛ ط، قب،

هلی، س سپس دو بیت و مج یک بیت [بیت اول] افزوده‌اند:

ببست اسب را اندران جایگاه همی کرد بنهان بدیشان نگاه
 [قب ، هلی : بداشت اسب را هم بدان]
 زنان دید جون لعبت قندهار بسیاراسته همجو خرم بهار

ب ۱۹۲ :

ط ، قب ، ف ، هلی : ... دشت آوای ... ؛ مب : ... آواز رود و ... ؛ قب ، ف دراینجا
 عنوان دارند ؛ بدین شکل :

قب : دیدن منیژه بیژن را و فرستادن دایه بنزد او
 ف : گفتار اندر آمدن بیژن برابر خیمه منیژه و دیدن او [کذا] و عاشق شدن و رفتن
 بیژن نجم‌آور با او خلوت [کذا]

سپس قب ، هلی سه بیت و س ، مج دو بیت [بیت‌های اول و دوم] افزوده‌اند :
 بماند او بخیره زکردارشان نماندش صبوری زدیدارشان
 [هلی : بماند او بعبرت ؛ س ، مج : بمانده بعبرت . (دوم) هلی ، س ، مج : نمانده صبوری.]
 برافتاد چشم منیژه بروی یکی مرد را دید بس خوب روی
 [هلی ، مج : بذوی . (دوم) مصراع دوم در قب محو شده است]
 براسبی نشسته به پیش درخت منیژه عجب داشت زان کارسخت
 [(دوم) هلی : عجب ماند.]

سه نسخه دراینجا عنوان دارند :

هلی : دیدن منیژه بیژن را و فرستادن دایه بنزدیک وی
 س : فرستادن منیره دایه را بنزدیک بیژن
 مج : طلب کردن منیژه بیژن را

ب ۱۹۳ :

همه نسخه‌ها بجز قا : جوان خوب جهره زخیمه براه [ف : جن]
 (دوم) مب : ... سهی سرو ... ؛ ف : ... بهلو سباه ؛ لن ، حظ : ... ان رخ بهلوان سباه.

ب ۱۹۴:

هلی ، س ، مچ : درفشان بسان ...

(دوم) مچ : ... زیرک سمن ؛ هلی ، س ، مچ : ... دمیده بگردسمن.

ب ۱۹۵:

ط ، حظ : کلاه کیان بهلوان ... ؛ لن ، ف ، هلی : کلاه جهان بهلوان ...

(دوم) قا : ... جو دیبای ... ؛ لن ، ط ، قب ، حظ ، مچ ، ف ، هلی : فروزان ... ؛ س ،

مچ : فروزان زدیبای جینی ...

ط سپس بیت زیر را آورده است:

جو دیدش منیژه جنان روی او همان قد و بالا وان موی او

مچ عنوان دارد : عاشق شدن بیژن بر منیژه دختر افراسیاب.

ب ۱۹۶:

حظ : بیرده در تخت [کذا] ... ؛ ف ، مل : بخیمه اندرون ...

(دوم) ط : بجنیید ... ؛ لن ، هلی : ... بیوشید روی ؛ س ، مچ : ... بیوشید ازوی ؛ ف ،

مل : بیوشید مهرش بجنیید ازوی.

در ط ب ۱۹۵ و ب افزوده پس از آن ، تکرار شده و بعد بیت زیر آمده است:

بندل مهر آن بهلوان برکزید جو آن روی و آن موی او را بدید

ب ۱۹۷:

(دوم) حظ : ... زیر شاخ بلند [کذا]

ب ۱۹۸:

(دوم) قب ، مچ ، هلی : ... یا بریست ؛ ط : سیاوخش زنده شد اربریست [کذا] ؛ قا :

سیاوش شد زنده یا خود بریست ؛ لن ، ف : سیاوش کمانم کی هست ار ... ؛ حظ ،

س ، مچ : سیاوخش زنده شد یا ... [حظ : شده ست ار ؛ مچ : سیاوش]

ب ۱۹۹:

(دوم) قا، ط، مب، ف، هلی، س، مج: ... بزین جشنگاه ... قب: ... بزین بز مکه
... ؛ لن: کی ایذت رای اندرین جاذرا؛ حظ: ... جنکاه ایذرا [کذا]

ب ۲۰۰:

مب: ... یا سیاوشیا؛ حظ: ... کر سیاوخشیا؛ قا، لن، ط، قب، هلی، س، مج: ...
یا سیاوخشیا؛ ف: ... یا سیاوخش رد

(دوم) مب: ... زمهرت ... ؛ قا، لن، قب، حظ، هلی: ... همی بخشیا؛ ط، س،
مج: کی دل را بمهرت همی بخشیا؛ ف: کی بر جهر تو ماه مهر آورد.

ب ۲۰۱:

ط، قب، هلی، س، مج: ویا ... ؛ لن: مکر خاست ...

(دوم) حظ: که نفروختی ... [کذا]

ب ۲۰۲:

قا، لن، ط، حظ، ف، هلی، س: ... تا بزین مرغزار؛ قب: که تا سالیان من بزین
مرغزار.

(دوم) مب: همی بزم دارم ... ؛ لن، حظ: همی جشن نوسازم [حظ: نوساز]
اندر بهار؛ س: که من جشن سازم بدان نوبهار؛ مج بیت را ندارد.

ب ۲۰۳:

قا، لن، ط، حظ، مب، ف، س: بزین جشنکه ... ؛ قب، هلی: ندیدم بزین
جشنکه هیجکس.

(دوم) قا، قب، مب، هلی، س: ... ای ماه دیدار و بس [مب: بدون «و»]؛ لن: ... این
سرو آزاد بس، ط، حظ، ف: ... سرو آزاد و ... ؛ مج بیت را ندارد. پس از این
بیت، قب سه بیت، ف، مب، س، مج دو بیت [بیت‌های اول و دوم] و لن یک بیت
[بیت اول] افزوده‌اند:

بکوش کی تو مردمی یا بری برین جشن که برهمی بگذری

[قب : مردم یا : (دوم) مب : بدین جشن]

ندیدم جو تو هیچ ای ماه روی تو اکنون کدامی چه نامی بکوی

[مب : هیچکس ماه روی (دوم) قب : چه نامی کدامی]

جو بشنید دایه زدختر بیام سبک رفت و می‌زد بره تیزکام

لن در اینجا عنوان دارد : بیغام منیژه بنزد بیژن

ب ۲۰۴ :

قب : وزانجا بر بیژن ... ؛ هلی ۳ بیت علاوه دارد :

بدو کفت ای دایه برهنر ز مادر نزاید جو تو یک بسر

تو بر کوی تا مردمی یابری برین جشنکه برهمی بگذری

ندیدم جو تو نیز یک ماه روی تو اکنون چه نامی کدامی بکوی

ب ۲۰۵ :

(دوم) قا : همان روی ... ؛ لن ، قب ، حظ : دورخسار بیژن ...

ب ۲۰۶ :

ف : بیاسخ جنین کفت لرزان بدوی ؛ مب : جنین داد بیژن جوابش بدوی ؛ بقیه

نسخه‌ها : جنین کفت خودکامه بیژن [حظ : بیژن] ...

(دوم) قب : که ای من ... ؛ ف : ... جرب کوی ؛ مب : بکو ای فرستاده ماه روی.

ب ۲۰۷ :

حظ ، مب : ... نه بری زادگان.

ب ۲۰۸ :

(دوم) قا : بنزد کراز ... ؛ مب : برزم کراز ... ؛ لن ، قب ، حظ ، ف ، هلی ، س ، مج :

... تیز جنک ؛ ط : بجنک کراز آمده تیزجنک

ب ۲۰۹ :

پس از این بیت ، مج بیت ۱۳۵ متن اساس را با اختلاف جزئی دوباره آورده

است:

بگردان ایران نمایم هنر زبیلان جنکی جدا کرده سر

ب ۲۱۰:

ط، حظ، مب، ف، هلی، مج: ... زین بز مکاه ...؛ قا، لن، قب، س: ... زین
بز مکه ...

(دوم) قا: ... کیو کودرز ...؛ حظ: ... بشتافتم [کذا]

ب ۲۱۱:

قا: بذین جشنکه ...؛ ط، س، مج: ... امدم من فراز. قب ب ۲۱۱ را بدین
صورت آورده است:

سبک راه این بیشه برداشتم براندیشه این راه بگذاشتم
لن، قب، حظ، مب، ف، هلی ب ۲۱۱ را ندارند.

ب ۲۱۲:

پس از این بیت قب، هلی، س، مج دو بیت [هلی پس از ب ۲۱۳؛ س، مج پس از ب
۲۱۵] افزوده‌اند:

کرم تو برین کاریاور بوی بتوبخشم این جامه خسروی
زمن یایی این جام کوهرنکار زکوهر بدواندرون کوشوار

ب ۲۱۳:

قب این بیت را قبلاً با مختصری تفاوت در مصراع اول، بعد از ب ۱۷۰ آورده
بوده است.

ب ۲۱۴:

حظ: ... نیک رای ...

ب ۲۱۵:

ط، قب، مب، هلی: ... خوب جهره بری

(دوم) قا، ط، قب، مب، س، مع: ... با من ایدون بمهرآوری؛ لن، ط، حظ، ف، هلی: ... اندر بمهر آوری.

ب ۲۱۶:

(دوم) قا: ... سراینده راز؛ ط، حظ، مب، هلی، س: ... رسانید راز؛ مع: ... رسانید باز.

ب ۲۱۷:

قا، لن، ط، قب، حظ، مب، ف: ... جنین است و بالا ...
(دوم) ف: جنان ...

ب ۲۱۸:

(دوم) قا: ... برسروبن؛ لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی، س، مع این بیت را نیاورده‌اند. به جای این بیت، ط یک بیت و قب [قب به جای این بیت و بیت ۲۱۹]، هلی، س و مع دو بیت آورده‌اند:
ط:

بدایه بکفتا مرا مادری میاسای تا نزد منش اوری
قب، هلی:

بدایه بکفتش مرا مادری هلا تا بنزد منش آوری
فرستاده آمد همان رهنمای که برخیز با دایه خیز ایدر آری
[دوم] هلی: دل و گوش بیژن بیاسخ سرای
س، مع:

جو دایه جنین با منیژه بکفت منیژه جو بشنید راز از نهفت
به دایه بکفتا مرا مادری میاسای تا نزد منش آوری

ب ۲۱۹:

ط: فرستاده باسخ ...؛ حظ: فرستاد دایه هم ...؛ مب: فرستاده آمد هم ...

(دوم) قا: کی امد بجنک ... ؛ حظ: که امد بدست آنک ... ؛ مب: ... انچه جستی ؛

قب این بیت را ندارد.

ب ۲۲۰:

ف: کی آیی

(دوم) ف ، هلی: کنی روشن ... ؛ ط: ... رای تاریک ... ؛ قب این بیت را ندارد.

پس از این بیت برخی از نسخه‌ها ایاتی اضافه دارند؛ بدین ترتیب که قا، حظ، ف

یک بیت [بیت سوم]، لن، ط، مب دو بیت [بیت‌های اول و سوم] و س، مج هر سه

بیت زیر را افزوده‌اند:

بدیدار تو چشم روشن کنم بدین جشن خرگاه و کلشن کنم

[ط: روشن کنیم ؛ مب: روی روشن کنم (دوم) ط: دشت و خرگاه کلشن کنیم]

ندارم ز تو جان و تن را دریغ که جان تو می‌خواهد از تن کریغ

فرستاده امد همان رهنمای دل و کوش بیژن بباسخ سرای

[حظ، مب: همین رهنمای ؛ س، مج: همی رهنمای ؛ ط: هم اندر زمان (دوم) ط: بباسخ نوان]

ب ۲۲۱:

قا، لن، ط، حظ، مج: نماند آن زمان ... ؛ قب، ف: نماند آن زمان هیچ جای ... ؛

س: ... بایکاه سخن.

(دوم) قا، لن، ط، قب، حظ، مب، ف: ... ازان سایه ... ؛ س، مج: ... ان سایه ... ؛

در اینجا ط، هلی عنوان دارند ؛ ط: رفتن بیژن کیو بنزد منیژه دختر افراسیاب .

هلی: رفتن بیژن بنزد منیژه.

ب ۲۲۲:

(دوم) مب: ابا دایه بی کام زد آرزوی.

ب ۲۲۳:

ف، مل: بیرده اندر امد ... ؛ قب: ... سروی بلند.

ب ۲۲۴:

س این بیت را ندارد

ب ۲۲۵:

لن ، ط ، حظ ، مب ، ف : ... راه و از کاروان [ف : زکاروان] ؛ قب : ... راه و کاروان
[کذا] ؛ قا ، هلی ، س ، معج : ... راه و زکار و ساز
(دوم) لن ، ط ، قب ، حظ ، مب ، ف : ... از کوان ؛ مب : ... آمد زجنکاوران . ط
سپس یک بیت اضافه دارد:

جرا این جنین روی و این قد و موسی برنج آری ای خوب جهره بروی

ب ۲۲۶:

هلی : ... روی و این قد و برز ؛ لن ، ط ، حظ : جرا این جنین قد و این روی و برز ؛
قا : جرا این بر و روی و این قد و برز ؛ قب ، مب ، س ، معج : جرا این جنین روی و
این [قب : آن] فرو برز ؛ ف : جرا این جنین روی با فرو برز .
(دوم) ط : برنج اری ... ؛ حظ ، مب : ... این خوب جهره ... ؛ این بیت در ف با بیت
بعد مقدم و مؤخر آمده است.

ب ۲۲۷:

ف : ... قد کیان ؛ معج : جرا این جنین ...
(دوم) ف : جرا در کمر رنجه کردی ...
قا ، لن ، قب ، حظ ، مب ، هلی ، س : بیت را ندارند.

ب ۲۲۸:

ط : ... دستش بروشن کلاب .
(دوم) لن ، ط ، قب ، حظ ، مب : ... ازان بس ... ؛ ف : ... باب و کلاب ؛ س ، معج :
بجستند ازان بس ... ؛ قا : ... بخوردن شراب

ب ۲۲۹:

(دوم) قب : همی تاختند...

ب ۲۳۰:

لن، مب : ... خواستند؛ ط : جوانان خورده شد رود و می خواستند.

(دوم) لن، حظ : ... خرکه بیرداختند؛ لن، مب؛ ف : ... خانه بیرداختند؛ مج : ...

برده بیرداختند؛ س : ... خیمه بییراستند.

ب ۲۳۱:

(دوم) ط : ... رومی درای؛ قب، مب : ... رامش فزای؛ ف : ... جنک رومی سرای

؛ هلی : ... رامین سرای.

ب ۲۳۲:

قا، مج : زدینا ...؛ ف، هلی، مل : ... زمی کرده ...؛ س : بدینای جین ...؛ حظ :

بدینار می کرده ... [کذا]

(دوم) قا، قب، حظ، هلی : بدینار و ...؛ ف : زدینار دینا...؛ ط : بدینار و درهم ...؛

مب : بدینار خرگاه بشت...

ب ۲۳۳:

مب : ... یاقوت زر.

ب ۲۳۴:

(دوم) قا، ف، هلی : ... زور؛ قب : برآورد بر ...؛ ط، حظ، مب، س، مج :

برآورد با بیژن کیو زور.

ب ۲۳۵:

قب، ف : ... شادبودند بهم.

(دوم) قا، قب : ... خواب و مستی ...؛ ف : برو خواب و مستی گرفتش ...؛ مب :

گرفته بود خواب و مستی ...؛ ط : جه بیژن جه طهمورت و شاه جم . حظ اینجا

عنوان دارد : حال بیژن با منیژه در شهر توران

ب ۲۳۶:

(دوم) حظ : بدیداییزن [کذا]:

ب ۲۳۷:

(دوم) ف : ... برنوش بر هلی : ... بانوش در ؛ لن ، ط ، قب ، حظ ، مب ، هلی یک
افزوده‌اند:

بدادند جون خوردمی مردمست ابرخویشتن سرش بنهاد بست

[لن : ... جون خورد شد مرد ؛ قب : می‌کشت مست ؛ هلی : ... می‌مست کشت . (دوم) لن : ابی

خویشتن ؛ مب : ابا خویشتن ؛ قب : همان خوردن و ؛ هلی : بیالین سرش بازبنهاد بست.]

ب ۲۳۸:

(دوم) قا : مران بیل دل ... ؛ لن ، ط ، قب ، حظ ، مب ، ف ، هلی : این بیت را
نیاورده‌اند.

ب ۲۳۹:

ط ، قب ، حظ ، مب ، ف این بیت را قبلاً بعد از ب ۲۳۵ آورده‌اند و لن ، س ، مج
پس از ب ۲۳۶ . حظ ، مب : منیژه زیژن ... ؛ ط : ... روی دید ؛
(دوم) ط : ... خویش دید ؛ ف سپس بیت زیر را افزوده است:

بفرمود کورا نخوانید بست بدستش بمالند خوش بای و دست

ب ۲۴۰:

حظ : ... بسیجید و رفتن ... ؛ قب ، هلی : ... و آمدن براه ؛ س ، مج : ... بیمود راه .
(دوم) ف ، مج : ... اندرو جایگاه ؛ ط : ... اندرون خوابگاه . هلی در اینجا عنوان
دارد : بردن منیژه بیژن را بشهر توران

ب ۲۴۱:

حظ : بیکسو ... ؛ قب : ... نشستن که و ... ؛ مب : ... نشستن کام را [کذا]
(دوم) قا ، ف ، مب : ... خواب و آرام ... ؛ لن : دکر سوی از بهر ... ؛ حظ : دکر جبه

خواب و آرام ...

ب ۲۴۲:

(دوم) حظ: بیالوذ بر ...؛ س، مج: همی ریختند خوب صندل کباب؛ ط:

بیداری بیژنش بد شتاب؛ ط سپس یک بیت افزوده:

بیاورد روغن مرو را بداد کی تا کشت بیدار چشمش کشاد

ب ۲۴۳:

حظ: ... ایدرا؛ بقیه نسخه‌ها: ... اندرا.

(دوم) لن، قب، حظ، ف، هلی: ... جاذرا؛ مب: ... مرجاذرا؛ س: ... مرخفته

برجاذرا؛ مج: ... آن جاذرا؛ قا: ابا ماه رویی بیالین سرا؛ ط بیت را ندارد.

ب ۲۴۴:

قا، ط این بیت را ندارند؛ پس از ب ۲۴۴ برخی از نسخه‌ها یک بیت و بعضی

دو بیت افزوده‌اند؛ بدین ترتیب:

لن، حظ:

بیدار بیژن در آمدن شتاب بیاراستند اندرو جای خواب

[حظ: اندرون (دوم) حظ: بیداری بیژن آمد]

قب، ف، س:

بیداری بیژن آمدن شتاب بیاراستندش یکی جای خواب

[ف: جو یکجند بیژن همی بد بخواب؛ س: بایوان بیاراستش جای]

بیاورد روغن مرو را بداد که تا کشت بیدار و چشمش کشاد

[(دوم) ف: جوان کشت در حال بیدار و شاد]

هلی:

بایوان بیاراست او جای خواب به بیداری بیژن آمدن شتاب

درا فکند داروی هوش بکوش بدان تا بجا آمدش هوش و توش

ب ۲۴۵:

قایت را ندارد.

ب ۲۴۶:

حظ: ... ایذرا؛ بقیه نسخه‌ها: ... اندرا

(دوم) قا: ... بیالین برا؛ لن، ط، حظ، مب، مج: ابا ماه رویی بیالین سرا [مج: برا]؛

ف، هلی: همان [هلی: ابا] ماه رویش ...

ب ۲۴۷:

ف: ... خویشتن بر بدرد.

(دوم) قا، لن، س: بیزدان بناهید ...؛ قب: ... بناهید از اهریمن؛ هلی: ... از اهریمن

؛ ف: زایران و از دوستان یاد کرد؛ مب: که چون دید او کام اهریمن.

ب ۲۴۸:

قب: ... با کردکار ...؛ قا: ... ارمن؛ لن، حظ، س: ... کردکار مرا؛ مج: ... کردکارا

مرا؛ ط: ... کردکار جهان؛ مب: ... یا کردکار جهان.

(دوم) قا، لن، قب: ... زیدرا؛ هلی: نخواهد رهایی بدن ...؛ مب: ... بدن مابجان

؛ ط: رهایی توده مر مر ازین بدان. ف به جای این بیت، دارد:

جنین گفت کای داد فرمای باک مرا کر بتوران زمینست خاک

ب ۲۴۹:

لن: زکرکین بخواهی ...؛ قا، قب، مج: زکرکین بخواهی همی ...

(دوم) مج: ... دود نفرین ...؛ س: تو خود بشنوی دود نفرین ...

ب ۲۵۰:

قا، لن، ط، قب، مب، ف، هلی، س، مج: ... بدین بد مرا...

(دوم) قا، لن، قب، ف، هلی: ... هزاران فسون؛ ط: همو خواند ... هزاران ...؛

حظ این بیت را ندارد.

ب ۲۵۱:

(دوم) حظ ، مب ، س : ... یاذ دار

ب ۲۵۲:

ط : بمردم ... ؛ حظ : بگردان ... ؛ س ، مج : ... بهرکونه ... ؛ پس از ب ۲۵۲ همه
نسخه‌ها یک بیت افزوده‌اند :

نهادند ازانبس بخوردن سرا کی هم داربذیش و هم منبرا
[ط ، حظ ، س ، مج : نهادند مرد] ف : این بیت افزوده را بدین صورت آورده است:
بخواب و بخوردن نهادند سر برین کرد یکجند کردون کذر

ب ۲۵۳:

ط : زهر خیمه ... [در ط جای این بیت باب ۲۵۴ عوض شده است]

(دوم) لن ، قب ، حظ ، مب ، ف : بدیبای جینی ...

ب ۲۵۴:

ف ، س ، مج : برستندکان ...

(دوم) لن ، مب ، ف ، س ، مج : ... همی روز ... ط : ... همه روز و می خواستند ؛
حظ این بیت را ندارد. قا ، لن ، قب ، حظ ، س ، مج عنوان اساس را نیاورده‌اند و
بقیه نسخه‌ها عنوان را بدین شکل دارند:

ط : اکاهی یافتن افراسیاب از حال بیژن با منیژه

ف : گفتار اندراکه شدن دربان و کفتن او بیش افراسیاب و آمدن کرسیوز و کرفتن
بیژن را و بردن.

هلی : اکاهی یافتن افراسیاب از کار بیژن و رای زدن درکار اوی

مب : اکاهی یافتن افراسیاب از کار بیژن.

ب ۲۵۵:

ف ، مب : ... یک روزکار ... ؛ حظ : ... همچنین ؛ لن : ... یک روزکار اندرین ؛

س ، میج : ... یکجند کاهی ... ؛ قب : جو یکجند بگذشت شان ...
 (دوم) مب : بیود آکه آن شوم دربان ... [در مب بیت‌های ۲۵۵ و ۲۵۶ مقدم و مؤخر آمده
 است]

ب ۲۵۶ :

لن ، ط ، حظ ، مب ، هلی ، س ، میج : ... همه کارها ... ؛ قب : ... همه رازها ... ؛ ف
 : ... کارها را بجست .

(دوم) میج : که تا حالها را بدانند درست ؛ قا این بیت را ندارد .

ب ۲۵۷ :

س ، میج : کسی که ... ؛ حظ : ... سخن کویدا .

(دوم) حظ : ... بجنبادندا [کذا] ؛ قا این بیت را ندارد .

ب ۲۵۸ :

(دوم) لن : بدان ... ؛ قب ، ف ، هلی : ... جه خواست ؛ حظ : بدان ... خواست ؛ مب

: ... نزد توران ... ؛ س : ... جه راست ؛ قا این بیت را ندارد .

ب ۲۵۹ :

(دوم) مب : پیامد بنزدیک ... ؛ قب : ... دربان خویش .

ب ۲۶۰ :

س : جو آگاه ... ؛ لن : ... راه .

(دوم) مب : سبک از ... ؛ ف : ... از در برده ... ؛ لن : ... برداشت راه .

ب ۲۶۱ :

لن ، ط ، حظ ، مب ، ف ، هلی ، س ، میج : ... شاه توران

(دوم) قا ، لن ، ط ، حظ ، ف ، هلی ، میج : کی دخترت از ... ؛ قب ، س : که دختر

از ...

ب ۲۶۲ :

(دوم) لن : ... که شد هوش و توشش بیاذ ؛ ف این بیت را ندارد. سپس لن ، ط [ط

پس از ب ۲۶۱] ، قب ، حظ ، س ، مج بیت زیر را افزوده‌اند :

زدیده برخ خون مژگان برفت برآشفت و این داستان بازگفت

[لن : بدست از مژه خون ؛ مب : زدیده بمژگان همی خون ؛ (دوم) س : آن داستان.]

ب ۲۶۳ :

حظ : کراز بس ... [کذا]

(دوم) هلی : ... تاج دارست ؛ ف بیت را ندارد.

ب ۲۶۴ :

ط ، هلی : اگر دختر ... ؛ مب : کرا دختر آمد ...

(دوم) ط ، هلی : ... بیر ؛ مج : ... پذیر ؛ لن ، قب ، حظ ، ف این بیت را ندارند.

ب ۲۶۵ :

قا ، لن ، ط ، قب ، حظ ، مب ، هلی ، س ، مج : ... منیژه بخیره بماند ؛ ف : دل شاه

ازین کار خیره بماند.

(دوم) س ، مج : قراخوان ... ؛ قا ، لن ، ط ، قب : ... بیدار هس [ط : سالار هس ؛ لن ،

قب : سالارنش] را بخواند

ب ۲۶۶ :

مب : ... کز کار ... ؛ هلی : ... ناپاک زن.

(دوم) ف : تو هشیار با ... ؛ مب : بدانش تو با ...

ب ۲۶۷ :

قا ، لن ، ط ، قب ، حظ ، مب ، هلی ، س : جنین داد باسخ قراخان ... [س : قراخوان]

(دوم) حظ : ... بگاه [کذا]

ب ۲۶۸ :

ف : کرین هست خود جای بیکار ...

(دوم) قب ، ف : ... شنیده ... ؛ حظ : شنیدن مرا این سزاوار ... ؛ لن ، ط ، حظ پس
از بیت اخیر دو بیت و قب ، مب ، ف ، س ، مع یک بیت [بیت دوم] افزوده‌اند :
جو باسخ جنین یافت افراسیاب زکفت قراخاناش آمد شتاب
[دوم] س ، مع : قراخوانش]

بکرسبوز اندر یکی بنکرید کزایران چه دیدیم و خواهیم دید
[دوم] هلی : چه دید و ؛ ف : بزد دست و جامه زغم بردید ؛ لن : تو کفتی میانش بخواهد برید
(رک به مصراع دوم ب ۳۳۴ اساس)

ب ۲۶۹ :

قا ، مب : ... انکه بکفتش ... ؛ ف : سخن برکشاد و بکفتش ...
(دوم) قب : ... دل و مزه بر ... ؛ لن ، ط ، حظ ، هلی این بیت را ندارند ؛ قب ، مب
این بیت را با بیت ۲۷۰ مقدم و مؤخر آورده‌اند.

ب ۲۷۰ :

لن ، ط ، حظ ، ف : ... بندبند ؛ قا : کی کیتی جرا جوید این کاربند ؛ قب ، مب : بکیتی
کرا [مب : جرا] بد جنین روزید ؛ هلی : بکیتی کرا آید جنین روزبر ؛ س ، مع : ... جرا
کردد از بخت بد.

(دوم) لن ، ف ، س ، مع : ... فرزند بد ؛ قب : ... فرزند خود ؛ هلی : ... فرزند خور
؛ مب : غم کین ایران و فرزند خود ؛ قا : غم شهریاران زفرزند بد ؛ ط ، حظ : غم
شهریاران و فرزند بد.

ب ۲۷۱ :

مب : که روبا ...

ب ۲۷۲ :

مب : ... اندرون ؛ ف : بین تا ... اندرون.

(دوم) ف ، مب : ... بیاور برون ؛ ف ، س ، مع سپس یک بیت افزوده‌اند:

ف:

کی جانم برآید ازین بندبند غم کین ایران و فرزند بند
س، مج:

که جانم برآید همی از بدن زکردار ایران و آن شوخ زن
س، مج در اینجا عنوان دارند:

آمدن کرسیوز بکاخ منیژه و گرفتن بیژن [مج: بیژن حذف شده است]

ب ۲۷۳:

(دوم) قب: ... نوش خور؛ لن، حظ: ... کیر و خور

ب ۲۷۴:

حظ: غریو ذن ... (کذا).

(دوم) مج: که آمد ...؛ پس از این بیت، توالی ابیات در هلی چنین است: ۲۷۷،
۲۷۵، +، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹ و ... و در ف: ۲۷۷، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸ و ...

ب ۲۷۵:

قا: ... در و راه ...؛ قب: در و بام اورا سواران ...؛ ط، هلی: در کاخ اورا سواران
...؛ لن: ... بام ایوان شاه؛ مب: جو کرسیوز آمد بایوان شاه.

(دوم) قب: ... هر سوی جستند ...؛ هلی، مب، ف: ... بجستند راه؛ ط: بستند و
هر سو گرفتند ...؛ س، مج: ... و بستند هر سوی راه؛ حظ این بیت را ندارد.

ط، قب سپس ترتیب ابیات را چنین آورده است: ۲۷۷، +، ۲۷۶، ۲۷۸،
۲۷۹ و ... هلی در اینجا یک بیت افزوده است:

ببسته در کاخ را استوار نکهبان منیژه زجندان سوار

ب ۲۷۶:

قا: ... ان خانه ...

(دوم) قا: ... درو غلغل ...؛ ف، س، مج: ... غلغل و نوش ...؛ ط: درو غلغل و

بانک ... ؛ م ب : جنان غلغل از درش ... لن بیت‌های ۲۷۶ و ۲۷۷ را مقدم و مؤخر آورده است.

ب ۲۷۷:

ف ، م ب ، س ، م ج این بیت را قبلاً پس از ب ۲۷۴ آورده‌اند [درس و م ج مصراعهای این بیت پس و پیش است.] ق ب ، ط سپس یک بیت افزوده‌اند ؛ بدین صورت :

ط :

کرفتند دیوار و بام و درش بستند درها بران لشکرش

ق ب :

به بسته در کاخ را استوار نه آکه منیژه زجندان سوار

ب ۲۷۸:

ف : ... بندش بکند او زجای.

(دوم) قا : بناکه برست او میان ... ؛ لن ، ط ، ق ب ، م ب ، ف ، س ، م ج : ... از دراندر میان ... ؛ حظ : ... اندر آمد میان ...

ب ۲۷۹:

قا ، لن ، ط ، حظ ، س ، م ج : کجا اندرو ... ؛ هلی : کجا اندران ... ؛ هلی در اینجا عنوان دارد: گفتار اندر گرفتار شدن بیژن بر دست کرسیوز

ب ۲۸۰:

ق ب : ... درافکند چشم.

(دوم) ط ، ق ب ، حظ ، هلی ، س : ... برو بر زخشم ؛ لن ، ف : ... جوشن بروبر ... ؛ م ب : ... بتن در زخشم. ط سپس یک بیت افزوده است:

و بیژن نشسته میان زنان بکف بر می سرخ شادی کنان

ب ۲۸۱:

لن ، ف ، هلی ، س ، مچ : ... دید.

(دوم) لن ، ف ، هلی ، س ، مچ : ... سرود و نبید. قب ، هلی پس از ب ۲۸۱ دو

بیت افزوده‌اند:

منیژه نشسته میان زنان بکف بر می سرخ شادی کنان
بلرزید از خشم و بس بانک کرد که ای خویش شناس ناباک مرد
مچ یک بیت افزوده است :

جو بیژن نشسته میان زنان بلب درمی سرخ شادی کنان

ب ۲۸۲:

(دوم) بم ، ط ، هلی ، س ، مل و مچ : کی جون رزم سازد ... ؛ متن بر وفق قاء ، لن ،
قب ، حظ ، مب و ف تعویض شده است.

سپس مچ سه بیت و س دو بیت [بیت‌های اول و دوم] علاوه دارند:

بلرزید از خشم بس بانک کرد که ای خویش شناس نازادمرد
جو بیژن بدید آن رخ کرسیوز بروتیره ترکشت یکباره روز
بخود گفت دیدی جه آمد مرا که کس یاورم نیست آنجا درا

ب ۲۸۳:

بم ، مب ، هلی : ... رهوار و بور؛ مضبوط قاء ، لن ، ط ، قب ، حظ ، ف ، س و مچ در
متن مصحح اختیار شده است.

ب ۲۸۴:

لن ، حظ ، ف : بکیتی ...

(دوم) قاء ، ف : جزاز ... ؛ لن ، قب ، حظ : جزایزد مرا ... ؛ س : زکیتی نیابم ... [کذا]؛

مچ : زکیتی نیابم همی ... [کذا]؛ همه نسخه‌ها بجز هلی جای این بیت را با بیت

۲۸۵ عوض کرده‌اند. س ، مچ مصراعهای بیت را هم جابه‌جا کرده‌اند.

ب ۲۸۵:

لن ، ف ، مچ : ... کیو کودرز ... ؛ ط ، هلی : ... کرز کودرز ... ؛ قب : ... بور کودرز ...
 ؛ حظ : ... کودرز و آزاکان [کذا] . لن ، مب این بیت را پیش تر پس از بیت ۲۸۲
 آورده‌اند. س ، مچ در اینجا یک بیت اضافه دارند:
 نیارستم و کیو جنکی بذر همان نامداران برادر دگر

ب ۲۸۶:

ف : ... بای موزه ...

(دوم) قا ، حظ : همی داشتی ...

ب ۲۸۸:

لن : ... بیژن کیو ... ؛ حظ : ... بیژن بور ... ؛ س ، مچ : بور آزادکان .
 (دوم) قا ، لن ، ط ، قب حظ ، مب ، ف ، هلی : ... بهلوانان و آزادکان ؛ س ، مچ :
 بدر کیو کودرز کشوادکان .

ب ۲۸۹:

لن : ... همی بوست ...

(دوم) حظ : کجا سیر آید ... ؛ س ، مچ : که می سیر آید ... ؛ ف : ... سیر آمد سرش
 رازتن [قافیه فاسد است] ؛ ط : ... ایدش از جان و سر ؛ لن : ... تنم رازسر [کذا]

ب ۲۹۰:

مب : و یا ...

(دوم) قا ، لن ، قب ، حظ ، ف ، س ، مچ : ... بشت من در ... ؛ مب : ندیدست کس
 بشت من در ... ؛ همه نسخه‌ها سپس یک بیت زیر را افزوده‌اند ؛ بدین شکل :
 بکرسوزانگه‌اواز کرد کی با من جنین بخت بد ساز کرد

[لن ، هلی : انکه بس آواز ؛ حظ : انکه وی آواز ؛ مب : بس انکه بکرسوز آواز داد. س : آواز داد

(دوم) قب : که برمن ؛ ف : بدین بخت ؛ لن ، حظ ، هلی ، س : بدی بخت بد ؛ مب ، س : ساز داد]

ب ۲۹۱:

قا، لن، قب، مب: تو دانی ...

(دوم) قب: ... دست گاه مرا؛ حظ بیت را ندارد.

ب ۲۹۲:

ط، س، مچ: اگر جنک ...؛ قا، لن، قب، مب، هلی: اگر جنک سازید من ...؛

قب: اگر جنک جویند ...؛ ف: اگر جنک سازی و من ...؛ حظ: بیت را ندارد.

ب ۲۹۳:

(دوم) قب، مب: فراوان بیرم ...؛ قا: بیرم هم اکنون فراوان سرا.

ف این بیت را بدین صورت آورده است:

من اکنون بدین خنجر ابگون برانم بتوران زمین جوی خون

لن بیت را ندارد.

ب ۲۹۴:

لن، ط، قب، مب، ف، هلی، س، مچ: ... سالار توران ...؛ قا: اگر نزد سالار توران

...

(دوم) لن: بخوانم برین ...؛ ط: بخوانم برو ...؛ حظ: نخواهم برو ...؛ قا: برو

خوانم این داستان بری؛ قب، ف، هلی، مچ: بخوانم برو داستان بری؛ مب: بدو

باز گویم همه داوری

ب ۲۹۵:

س، مچ: ... کن بخوام بخون.

(دوم) مب: ... کرینیکو ...؛ قا، لن، حظ، مچ: ... شوی رهنمون.

ب ۲۹۶:

قا، لن، ط، حظ، ف، س، مچ: نکه کرد کرسیوز ...

(دوم) قا، لن، ط، حظ، مب، ف، س، مچ: بجنک اندرون تیزی ... [ط: تیزی

و.]؛ هلی: جو دیده بد آن تیزی ...

ب ۲۹۷:

حظ: جودانست ... ؛ لن: جودانست کو جنک جوید همی.

ب ۲۹۸:

(دوم) س، مج: بجرمی ... ؛ ط این بیت را ندارد.

ب ۲۹۹:

مب: ... خنجرش ؛ س، مج: ... ازو بستند آن خنجر.

(دوم) بم، ط، قب و هلی: بخوبی کشیدش...؛ ضبط قا، لن، ف، هلی، س و مج که مضبوط حظ و مب، هم در این مورد مؤید آن است در متن اختیار شده است. حظ: بجرمی کشیدن ... ؛ مب: بجرمی کشید او ببند اندرش. قادر اینجا عنوان دارد: گرفتن بیژن بدست کرسیوز و بردن بنزد افراسیاب.

ب ۳۰۰:

ط، مب، ف، هلی، س، مج: یکایک بیستش ...

لن، حظ: سرابای بستش ... ؛ قا، حظ بیت های ۳۰۰ و ۳۰۱ را مقدم و مؤخر آورده‌اند.

ب ۳۰۱:

قا، لن، ط، قب، حظ، مب، س، مج: ... کردند کوزبشت. ف: ... کردند کار جهان ؛ هلی: جه ایندز کردند ...

(دوم) لن، هلی: جو نرمش بسایی ... ؛ حظ: جو برقی بسودی ... ؛ قا، مب: جو نرمش بسودی بساوذ [مب: بیابد] ط: جو برمن بسودی بیابد ... ؛ قب: جو نرمش بزودی نباشد ... ؛ س، مج: جو نرمش بسازی بیایی ... ؛ ف: کی ماتم کند سورهم در زمان . ط، مب، هلی در اینجا عنوان دارند:

آوردن [مب: بردن] کرسیوز بیژن را [هلی: بدون را] پیش افراسیاب. قب، مب، س، مج پس از ب ۳۰۱ یک بیت افزوده اند:

برانسان بنزدیک افراسیاب بردند رخ زرد و دیده برآب

[مب، س، مع: بدانسان]

ب ۳۰۲:

(دوم) قا، ط، ف، هلی: کو دست بسته ... ؛ مب، س، مع: کو دست بسته برهنه

تنا؛ قب: بیسته دو دستش مب پس از این بیت یک بیت علاوه دارد:

بدو گفت شاه ای بد خیره سر چرا آمدستی بدین بوم و بر

قا، س، مع: دو بیت زیر را افزوده‌اند:

بدو گفت شاه‌ای سک زشت کیش ز آهرمنی نزنیاکان خویش

ترا نیست درتن رک مردمی نزادت زدیوست نزادمی

ب ۳۰۴:

(دوم) س، مع: جو کشتی ... ؛ لن، قب، حظ، ف، هلی این بیت را نیاورده‌اند.

ب ۳۰۵:

مع: نه من آرزو ... ؛ لن، قب، حظ، ف، هلی، س: ... بیشگاه [س: بیشه‌گاه]؛

مب: ... رزمگاه؛ ط: نه بر آرزو جستم این بیشگاه.

ب ۳۰۶:

(دوم) قب: بدان جشن ... ؛ قا: بدین جشنکه زان فراز ... ؛ ف: بدین بوم توران ...

ب ۳۰۷:

(دوم) قا، ط، قب، هلی، س: ... میهن و دوده ... ؛ لن: میمن [کذا] و دوده ... ؛

حظ: ... مهمن [کذا] و دوده ... ؛ ف: ... مهین [کذا] و دوده ... ؛ مب، مع: ... خانه و

دوده ... ؛ ط، س، مع پس از این بیت، یک بیت اضافه کرده‌اند:

بماندم زبس رنج و راه دراز بدین جشنکه من رسیدم فراز

[س، مع: رنج راه (دوم) س، مع: بدان جشنکه.]

ب ۳۰۸:

(دوم) مج : ... مرا آفتاب

ب ۳۰۹ :

بم، حظ: بری در ... ؛ ط : بیامد بریء ... ؛ قب : بیامد بریء و ... [کذا] ؛ ف : بری
بیامد ... ؛ هلی : بیامد پریشی ... س ، مج : بری بما بر ... ؛ ضبط قا، لن، حظ، مب در
متن اختیار شده است.

(دوم) قا : مرا ایذر آورد ...

ب ۳۱۰ :

(دوم) قب ، ف ، هلی ، س ، مج : ... لشکر دخت ...

ب ۳۱۱ :

ط : سواران براکنند ... ؛ قا : ... برکوه و دشت ؛ لن : ... بر بهن دشت ؛ مج : ... در کرد
دشت.

(دوم) لن ، ط ، ف ، هلی ، س ، مج : فراوان عماری ... ؛ قب : زهرسو عماری ... ؛
حظ : فراوان عماری بمی بر ...

ب ۳۱۲ :

ط : ... جتر توری بیامد ... ؛ ف : ... بیامد ...

(دوم) لن ، ط ، حظ ، مب ، ف : گرفته زهرسو ... ؛ قب : گرفتند هر سو ...

ب ۳۱۳ :

ط ، ف : یکی عود عماری اندر میان ؛ قا : زعود قماری عماری میان ؛ حظ ، مب ،
س ، مج : عماری یکی عودی [مب : حوری] اندر میان ؛ لن : یکی نو عماری بد اندر
میان ؛ قب ، هلی : یکی هودجی ساخته در میان.

(دوم) قا : کشیده بدو ... ؛ لن ، ط ، حظ ، مب ، س ، مج : ... جاذر برنیان ؛ قب :

کشیده در جادر ...

ب ۳۱۴ :

مب ، س ، مع : ... بوذبت بیکری

(دوم) قا : ... بیالین او ... ؛ لن ، ط ، قب ، حظ ، مب ، ف ، هلی ، س ، مع : ...

بیالینش بر ...

ب ۳۱۵ :

س : ... نام من کرد یاد ؛ مب : بری زاهر من کرد بسیار...

(دوم) لن ، ط ، حظ ، مب ، هلی : ... پیامد جو ...

ب ۳۱۶ :

حظ : مرا باکمان ...

ب ۳۱۷ :

ط : ... رسیدم ز ... ؛ حظ : ... نیاید بخواب ؛ مب : زمانی بایوان بماندم بخواب.

(دوم) ط : ... و دیده کردم ... ؛ قب ، ف : نجنید و من دیده ... ؛ قا ، لن ، حظ ،

هلی : نجنید و من چشم [هلی: دیده] کردم ... ؛ س ، مع : بحسپید من کرده چشمم

... ؛ مب : نجنیدم و چشم کردم ... ؛ هلی این بیت را با بیت ۳۱۸ مقدم و مؤخر

آورده است.

ب ۳۱۹ :

حظ : برین بی کمان ... [کذا] ؛ قا : بری بی سخن ... ؛ هلی : مرا بی کمان سخت

سرکشته ... ؛ مب : بری از برم زود ...

(دوم) قب : که بروی همی ... ؛ س ، مع سپس بیتی افزوده‌اند:

همی خواست کورا برون آورد اگر چه سر خود نکون آورد

ب ۳۲۰ :

لن ، قب ، حظ ، مب ، ف ، هلی : این بیت را ندارند.

ب ۳۲۱ :

مب : جنین باسخ آوردش افراسیاب

(دوم) لن ، ط ، قب ، حظ ، ف ، هلی : که روز بدت ...

ب ۳۲۲ :

لن ، حظ : ... بکرز و کمند.

(دوم) قب ، حظ ، ف : ... جستی و نام ...

ب ۳۲۳ :

حظ : ... جون زبان [کذا] ... ؛ لن : کنون بیش من جون زنان ...

ب ۳۲۴ :

لن ، ط : بکفت دروغ ... ؛ هلی ، س ، مج : بخواب دروغ ... ؛ مب : بکفت دروغ

آزمودن بسی.

(دوم) قا ، مب : نخواهی [مب : بخوامی] زمن سرربودن ...

ب ۳۲۵ :

(دوم) قا ، حظ ، هلی : ... یکی هوش دار ؛ لن ، قب : ... یکی کوش دار ؛ مب : ...

یکی یاددار ؛ س ، مج : یکی بشنو از من سخن ...

ب ۳۲۷ :

ف : ... کرز و کمان ؛ لن ، مب ، هلی : ... کرز کران [لن بیت را در حاشیه آورده است] ؛

حظ : یلان به شمشیر و کرز کران [کذا]

(دوم) حظ : توانید کوشید اندر کران.

ب ۳۲۸ :

حظ : ... دسته بسته ... ؛ ط ، مب : ... برهنه سرا.

(دوم) مب : برو بر یکی زار بیراهنا.

ب ۳۲۹ :

بم ، ط : چگونه کند... ؛ قب : چگونه درد... ؛ حظ : چگونه جهد... ؛ مب : چگونه

جکا... ؛ متن بر اساس قا ، لن ، ف ، هلی ، س و مج تعویض شد.

ب ۳۳۰:

(دوم) مب: دلیری و شیری ... ؛ قا، ف: ... بهر انجمن.

ب ۳۳۱:

قب، مب، هلی: ... کرز کران.

(دوم) قا، لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی، س، مج: ... هزاران سران [قا،

قب، حظ، هلی، س، مج: توران به جای ترکان]

ب ۳۳۲:

قا، قب، مب، ف، مج: ... کریکی زان ...

(دوم) ط، قب: ... زنده ماند ...

سپس س، مج بک بیت افزوده‌اند:

کرایسن گفتها را نیارم بکار نه من بیژنم سورکیوسوار

ب ۳۳۳:

همه نسخه‌ها: جواز بیژن این ...

(دوم) ط: بروبر بجوشید و ... ؛ لن ... برآورد و خشم.

ب ۳۳۴:

ف: بکرسبوز انکه ... ؛ هلی: ... اندر زمان ...

(دوم) قب، هلی: کزایرانان ما چه خواهیم ... ؛ مب: تو گفتی میانش بخواهد

برید ؛ ف، س: ... جه دید و جه خواهیم ... ؛ ط این بیت را بدین صورت آورده

است:

بکرسبوز انکه جنین گفت شاه کسی شد روزکاران مارا تباه

ب ۳۳۵:

قا [مصراعها پس و پیش است]: ... تو این ... ؛ ط: ... بدرک ریمناء.

ب ۳۳۶:

حظ، س، مع، می بند ...؛ ف؛ همان بند ...؛ مب؛ پسند ... هم این ...
 (دوم) لن: ... کنون رزم ...؛ س، مع؛ که هم رزم جوید بنام و ...؛ ف این بیت را با
 بیت ۳۳۷ جا به جا کرده است. مب سپس بیتی اضافه دارد:

برون برمر این را تو از پیش من که زیر زمین به بداندیش من

ب ۳۳۷:

س، مع؛ برو همچنین ...

ب ۳۳۸:

مب: ... زیر در.

(دوم) حظ: ... بهرسو ...؛ ف؛ ... برو برکذر؛ مب؛ ... برو بر زهرسو کذر؛ ط:
 بجایی کی باشد زهرسو کذر.

ب ۳۳۹:

(دوم) لن: ... باما ...

ب ۳۴۰:

حظ: ... از ایرانیان سبس [کذا]؛ هلی: ... از ایران دکر زین ...؛ س، مع؛ ... نیز کس.
 (دوم) هلی، س: ... کذر کرد ...؛ مع؛ ... بس؛

ب ۳۴۱:

مب: کشیدنش از ...؛ حظ: ... نزد افراسیاب.

ب ۳۴۲:

(دوم) بم، هلی: ... بای بمانده ...؛ حظ، س و مع: زاب مژه پای مانده ...؛ ضبط قا،
 لن، ط، قب، حظ، مب و ف به متن برده شد.

ب ۳۴۳:

قا: بکفتا اکر ...

(دوم) قا، لن، ط، قب، حظ، مب: نبشتست ...؛ س، مع: نبشتست بر من بد...

ب ۳۴۴:

حظ: ... به بیجم همی؛ س، مج: ... شدستم غمی؛ لن، ط: ازین کار بردل نیارم
غمی؛ حظ: وزین دار بردل ندارم غمی. لن، حظ سپس یک بیت افزوده‌اند:
زکردان ایران بترسم همی وازایران‌یان من بتفسم همی
[تکرار ب ۳۴۴]

ب ۳۴۵:

قا، ف: ... خواند همی دشمنم.
(دوم) ط: زنا بسته بر ...؛ قا، حظ، مب: جوناخته بردار بیند ... س، مج: و یا
خسته بردار کردد ...

ب ۳۴۶:

لن، حظ، مب، هلی، س، مج: ... برتر منش [حظ، هلی: زبیش]؛ ط، قب، ف: ...
خسرو منش. در حظ جای بیت ۳۴۶ با ب ۳۴۷ عوض شده است.

ب ۳۴۷:

بم، قا، لن، قب، مب و مج: ... ایدر بجای؛ بر مبنای ضبط ط، حظ، ف، هلی و س،
متن تعویض شد [ف: نباید هم ایدر بیای؛ هلی: هم ایدر بماند بیای]
(دوم) قا، حظ، مب، هلی، س، مج: ... جون شوم ...؛ لن، قب این بیت را
نیاورده‌اند. ط سپس چند بیت افزوده است:

وزان بهلوانان بدرام من	دریغا جوانمردی و نام من
بماند بتیمار من ناتوان	دریغاکی باب من آن بهلوان
کی ماندستم آنجای خسته جگر	دریغاکی ایران ندارد خبر

ب ۳۴۸:

ط: ... اکه شود ...
(دوم) بم، حظ: براید ... دل روشنم؛؛ ط: برآید ... برمنم؛ مج: براید همی ...؛ س:

براید همه کامه دل ... ؛ هلی : ندارد همی ... ؛ لن : جو بینند بردار روشن تنم ؛ قب ،
 مب ، ف : بیت را ندارند. متن موافق قا، هلی، س و مع است.

ب ۳۴۹:

ط ، هلی : ... وزدیدار کیو ؛ قا : ... زایران و کیو ؛ لن ، حظ : دریغا شهنشاه و
 کودرز و کیو ؛ س ، مع : دریغا شهنشاه و دیدار کیو.

(دوم) ط : ... دیدار نیو ؛ لن ، حظ ، هلی ، س ، مع : ... زکردان نیو ؛ قب ، مب ، ف

این بیت را ندارند. حظ عنوان دارد : رهانیدن بیران بیژن را و آزاد کردن

ط سپس ایبات زیر را افزوده است :

جو آکه شوند از غم و جان من	دریغا کی هم سال و یاران من
جو برحال من زار و کریان شوند	بدرد دل اوخ کی بریان شوند
تن رزم جویم نفرسایدا	کرایزد بمن بر ببخشایدا
شود زار و برخون تن دشمنم	ببخشد جهان آفرین برتم

س ، مع ایبات زیر را دارند :

دریغ ان خور و خواب و آرام من	دریغا جوانمردی و نام من
بماند ز هجران من ناتوان	دریغا که باب من آن بهلوان
که ماندستم اینجای خسته جگر	دریغا که از من ندارد خیر
که بیژن زجان کشت خواهد تهی	دریغا ندارد پدر آکھی
جنین کژ جراکشت برکار من	دریغا که بژمرد رخسار من
جو آکه شوند از غم جان من	دریغا که همسال و یاران من
چو برحال من زار و کریان شوند	بدرد دل اوخ که بریان شوند
تن رزم جویم بفرسایدا	کرایزد بمن بر ببخشایدا
شود زار و پر خون دل دشمنم	ببخشد جهان افرین برتم

ب ۳۵۰:

قب ، حظ : ... بر ایران زمین.

(دوم) قا : ... بشاه زمین ؛ حظ : بیامی زمن بر بشاه ... ؛ ف ، مب این بیت را ندارند.

پس از ب ۳۵۰ برخی از نسخ ایاتی به شرح زیر افزوده‌اند:

ط ، س ، مع :

بگردان ایران رساند خبر وزانجا بزابلستان دریدر

[س ، مع : رسانم (دوم) س ، مع : بکابلستان برگذر]

بکودرز و کستم و کیو دلیر بطوس و فریرز و رهام شیر

برستم رسان زود از من خبر بدان تانبندد بکینم کمر

[دوم) س ، مع : به بندد]

قب :

بگردان ایران رسانم خبر وزانجا سوی سیستان دریدر

برستم رسان زود از من خبر بدان تا بجویم به بندد کمر

بکودرز کشواد از من بکوی که از کارکرکین شدم آب روی

بکرکین بکو کای یل سست رای جه کویی تو بامن بدیکر سرای

مرا در بلایی فکندی که کس نه بینم همی هیچ فریادرس

درین بود بیژن که بیران زراه بیامد بسر بر نهاده کلاه

قضا را فراز آمد آنکه وزیر همی خواست رفتن بنزد امیر

بتوران کریمی بد از جمله فرد بکویم ترا نام آن رادمرد

که پیران ویسه ورا نام بود بیاب سواری عجب کام بود

ب ۳۵۱ :

(دوم) لن ، حظ ، هلی ، س ، مع : تنش زیر جنکال ... [مع : شیر اندرست] ؛ قب ، مب

، ف : این بیت را ندارند. ف عنوان دارد : گفتار اندر آمدن بیران ویسه بتزدیک

افراسیاب و خواستن بیژن کیو را بخون و او را در جاه کردن

پس از ب ۳۵۱ ط، س، مج ایات زیر را افزوده‌اند:

بدر را بکویی کی ای هوشمند گذشتم زفرمان و کشتم نژند
[س، مج این بیت را ندارند]

که بیژن بتوران گرفتار شد بران انجمن خسته و زار شد
بکودرز کشواد از من بکوی کی از کار کرکین بشد آب روی
مرا در بلایی فکند او کی کس نیینم همی هیچ فریاد رس
بکرکین بکو کای یل سست رای جه کویی تو بامن بدیگر سرای
کی من باتو مردی نمودم بسی کی هرکز نکردست کس باکسی
مکافات آن را بدی ساختی بدمام بلا ام درانداختی
[دوم) س، مج : بدمام بلا اندرانداختی]

کمان تو این بدکی من کارتو بکویم بکردان زکردار تو
زنامردی خویش ترسیدیا زجان و روانم تو ببریدیا
کنون کیو جون حال من بشنوذ بسال دراز از تو می‌نکروذ
کی بیژن بتوران گرفتار شد بران انجمن خسته و زار شد
بریده کند نامت اندرجهان نیارند کفتن زبهرت مهان
س، مج به جای بیت ما قبلِ آخر، بب زیر را آورده‌اند:

بنالید و دل را زجان برگرفت سزد کریمانی بدین در شکفت

ب ۳۵۲:

مج: ببخشید... قب بیت‌های ۳۵۲ و ۳۵۳ را پس و پیش آورده است. ط پس از این بیت، یک بیت افزوده است:

درین گفته بود او کی بیران زراه برامذ بسر برنهاده کلاه

ب ۳۵۳:

قا: کنند همی ... [کذا] ط در اینجا عنوان دارد:

رسیدن بیران بنزد بیژن و احوال برسیدن . قا عنوان زیر را دارد: رسیدن بیران به بیژن در حالت آویختن او و رای زدن بیران با افراسیاب و بحبس فرستادن بیژن.

ب ۳۵۴:

هلی : نکه کرد بیران جو آنجا ...

ب ۳۵۵:

(دوم) ط ، قب ، مج : کمندی فروهشته ... ؛ مب : کمندی فرو بسته ... ؛ ف ، هلی ، مل : ... بایوند ؛ قا : ... نای وند. لن : فروهشته از دار بیجان کمند ؛ ف سپس بیت زیر را افزوده است:

قضا را جُن امذ بتزدش وزیر کی می خواست رفتن بنزد امیر

ب ۳۵۶:

لن ، قب ، حظ ، مب : بتورانیان گفت ... ؛ قا : ... کاین کار ... ؛ هلی : بتورانیان گفت این کار ...

(دوم) س ، مج : دل شاه آزرده از درد کیست.

ب ۳۵۷:

ف : بگفتند او را کی این ...

(دوم) لن : کزایران ... ؛ س : بایران ... ؛ قب ، هلی : کجا شاه را بدترین دشمنست ؛ ط ، س ، مج سپس بیت زیر را علاوه دارند:

بسرکیو کودرز کشوادکان کزین سواران و آزادکان

ب ۳۵۸:

ط ، قب ، هلی : براند اسب ... ؛ حظ ، مب : ... سوی بیژنا.

ب ۳۵۹:

قب ، حظ ، مب ، ف ، هلی ، س ، مج : ... زروی آب و رنک [ف ، س : دهان به جای دهن] ؛ لن : دهان ... زرخ آب و رنک ؛ ط : دهان خشک و کشته دورخ آب

و رنک .

ب ۳۶۰:

قب : ... کفتاکه ...

(دوم) ط ، ف ، هلی : بتوران ... ؛ پس از ب ۳۶۰ ط ، س ، مع بیت زیر را اضافه دارد:

ازایران جرا امذی سوی تور زبهر جه بیموده راه دور

ب ۳۶۱:

پس از این بیت ، سه دستنویس ط ، س ، مع یک بیت زیر را اضافه دارد:

کی کرکین جه کردست بامن بذی کی بذباز کردد بذو اینزدی

ب ۳۶۲:

مب ، س ، مع : ببخشید ... ؛ ط : جو بشنود ...

(دوم) مب : فروهشت ... ؛ بقیه نسخه‌ها : فرو ریخت آب از دو دیده به روی .
س ، مع سپس یک بیت افزوده‌اند :

بیاد اورید او که روزنبرد براه اندرون کیو با او جه کرد

ب ۳۶۳:

(دوم) قا ، لن ، ط ، مب ، س ، مع : ... هم ایدر بدار ؛ ف : ... گفتند هم ایدر بدار ؛

هلی : ... کفتش هم ایدر بدار . حظ : ... کفتش همی ایدر بدار [کذا] ؛ قب : نکه دار
را کفت یکدم بدار .

ب ۳۶۴:

ط : کی تا من بینم ... ؛ س ، مع : بمان تا ...

(دوم) قا ، ط ، قب ، ف ، س ، مع : ... نیک خواه .

لن ، ط سپس ایات زیر را اضافه کرده‌اند :

زفرمان بیران نبودش کزیر بدو کفت کای بهلوان هژیر

بداریم او را همیدون ببای مکر باشدش بهلوان رهنمای
بزد اسب بیران ویسه برفت برشاه توران خرامید تفت
س ، مچ دراینجا فقط بیت اخیر را اضافه دارند. ط ، قب ، هلی دراینجا عنوان
دارند ؛ بدین صورت :

ط : رهانیدن بیران بیژن را و خواستن از افراسیاب.

قب : دیدن پیران بیژن را دربای دار و خواستن از شاه و درجاء کردن.

هلی : درخواست کردن بیران بیژن را از افراسیاب و بند کردن در جاه.

ب ۳۶۵ :

لن ، ف : بکاخ اندرون شد ...

(دوم) قا : برشاه شد دست ... ؛ حظ : برستار با دست ...

ب ۳۶۶ :

لن ، قب ، مب ، ف ، هلی ، س ، مچ : پیاده دوان تا ...

ط : پیاده جنان تا ... ؛ قا به جای این بیت ، بیت زیر را دارد :

پیاده نوان شد بتزدیک شاه بزدو گفت نیکیت باذا زماه

ب ۳۶۷ :

قا ، لن ، مچ : ... بریش ... ؛ قب ، ف : ... بریش خسرو ... ؛ حظ : ... بریش او

بریبای.

(دوم) قا ، لن ، ط ، قب : ... باکیزه رهنمای ؛ ف : ... باکیزه نیک رای.

ب ۳۶۸ :

قا ، لن ، ط ، حظ ، ف ، هلی : سبهدار دانست ... ؛ قب : جهاندار دانست ... ؛ س ،

مچ : شه ترک دانست ...

(دوم) هلی : جه بایست ... ؛ ف : ... بیران و از نیک خوی . لن ب ۳۶۸ را بدین

صورت آورده است :

سپهدار دانست کان آب روی همی خواهد از بیژن نیکخوی

ب ۳۶۹:

قا، ط، قب: ... گفتا چه خواهی ...؛ س: ... چه داری ...

(دوم) ط، هلی: ... نزد ما ...؛ قا: ... آب و روی.

ب ۳۷۰:

قب: ... زربخواهی ...؛ س، مع: ... سیم خواهی ...

(دوم) ط، قب: اگر باذشاهی و کر ...؛ قا، مب: ... و کر کشورا؛ لن، حظ، ف،

هلی، س، مع: ... و کر لشکرا.

ب ۳۷۱:

(دوم) حظ: ... همه رنج ...

ب ۳۷۲:

قب، حظ: ... و برجای جست.

ب ۳۷۳:

بم و مب: ... تخت و جای؛ ط: ... کنج و تخت؛ هلی، س، مع: ... تاج و تخت؛

متن مطابق قا، لن، قب، حظ و ف است.

(دوم) بم: ... بردخته جای؛ لن، قب، حظ، ف: نیاید جز از تخت تو بخت جای

[حظ: کلمه «تو» افتاده است]؛ ط: نیاید بتخت تو جز جای تخت؛ مب: نیاید بجز

بخت تو تخت رای: هلی، س، مع: نیاید جز از تخت تو جای تخت؛ ضبط قادر

متن اختیار شد.

ب ۳۷۴:

س: ... سزایش تراست.

(دوم) مب: زخورشید تابان ...؛ حظ: زخورشید کردان نیایش ...؛ ط: جو

خورشید نور و ...؛ ف: جو خورشید بُرز و ...؛ هلی: جو خورشید تابان ...؛ س،

مب : جو خورشید گیتی ... ؛ لن ، قب : جو خورشید تابان نیایش ...

ب ۳۲۵ :

قب : هر چه خواهم ... ؛ ف : ... ز بخت ...

(دوم) س : زکنج و زمردان و ... ؛ لن ، حظ : زاسبان و مردان و ... ؛ مب این بیت را

ندارد.

ب ۳۲۶ :

لن : مرا آرزو از بی ... ؛ حظ : مرا حاجتم از بی ... ؛ بقیه نسخه ها : ... از بی ... ؛

سپس همه نسخه ها ایاتی افزوده اند ؛ بدین صورت :

قا ، لن ، ط ، حظ ، مب ، ف :

من از بادشاهیت اباذ ما بزرگان و فرخنده بنیاد ما

[ط ، حظ : بس از بادشاهی ؛ لن : من از بادشاهی تو (دوم) لن ، حظ ، ف : بزرگان فرخنده ؛ مب

این بیت را ندارد]

بسی غم خورم تا زارام من نجنبند کسی کم کند نام من

[لن : همی غم خورم تا به آرام ؛ ط : هم غم خورم تا درایام ؛ حظ : همی غم خورم تا باندام ؛ ف :

همی غم خورم تا بذارام ؛ (دوم) لن : نیبجد کسی ؛ ط : نخندد کسی]

قب :

(ناخواناست) شاهیت اباذ ما بزرگان فرخنده بنیاد ما

همی غم خورم ای سزاوار گاه نه از بهر کنج و سباه و کلاه

بس انکه بگفت ای شه کیر [کذا] یکی بسند (ناخواناست)

(ناخواناست) بیژن نامور را بکش که هستش یکی شاه بارای وهش

که کین سیاوخش تازه کنی بتوران دگر جنک و کین افکنی

هلی :

من از بادشاهی بس آباد ما بتن زورمند و بدل شادما

همی غم خورم ای سزاوار گاه
بس آنکه بگفت ای شه شیر کبیر
س ، مج :

من از بادشاهی بس آبادما
همی غم خورم تا برآرام من
همی غم خورم ساز آوردگاه
بس آنکه گفت ای شه بی نظیر
تو این بیژن نامور را مکش
که جنک سیاوخش تازه کنی
بزرگان فرخنده بنیاد ما
نجنید کسی کم کند نام من
که جشمی رسد بر تو و تخت گاه
یکی نیک بند از من اندر بذیر
بکار آوری بادشاه [مج: بادشه] عقل و هش
در ایران ذکر جنک و کین افکنی

ب ۳۷۷:

قا، لن، قب، حظ، مب، ف: این بیت را ندارند. س، مج: برآیند...
(دوم) س، مج: ... برسرزنش.

ب ۳۷۸:

(دوم) ط، مب، س، مج: همی دادمش ... ؛ قب: همی داده‌ام بند در ...

ب ۳۷۹:

مب: بگفتار من ...

(دوم) بم، قا: ازو داشتم کارها...؛ لن، ط، حظ، مب، ف: بدو داشتم کارها...؛
س، مج: برو داشتم کارها ... ؛ هلی: بدان داشتم کارها ... متن مطابق قب است.

ب ۳۸۰:

(دوم) لن: که دشمن شود: ... ؛ س، مج: جای بیت های ۳۸۰ و ۳۸۲ را با هم
عوض کرده‌اند.

ب ۳۸۱:

قا، لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی: این بیت را باب ۳۸۲ مقدم و مؤخر

آورده‌اند؛ ط، قب، س، مج سپس ایبات زیر را افزوده‌اند:

بسی کس درین کینه بسی جان کنند بسی تن کی در خاک بنهان کنند
[قب: بساکس که در (دوم) قب: بساکس]
بسی زن که بی شوی گردد دژم بسی شیر مردان کی کردند کم
[قب: بسازن (دوم) س، مج: بسا شیرمردان]
ایا شاه بند مرا کاربند بترسم کزین کارکردی نژند

ب ۳۸۲:

قا، حظ، مپ: ... که هست ...

(دوم) لن: کمر بسته مهر ترا ...؛ حظ، س، مج: کمر بسته از مهر [س، مج: ازبهر]
تو بر ...

ب ۳۸۳:

(دوم) حظ: براند زهر آمیختی [کذا] ...؛ همه نسخه‌ها سپس یک بیت زیر را اضافه
دارند:

زجشمت بشد رستم نیورا همان بهلوان نامور کیورا
[(دوم) لن: سران جهان زنکه و کیورا؛ حظ، مپ، ف، س، مج: سر بهلوان (حظ: سر بهلوانان)
رنکه و کیورا؛ قب: دگر نامور بهلوان نیورا]

ب ۳۸۴:

قا، لن، قب، ف، س، مج: ندیدی ...

ب ۳۸۵:

بم: ز ترکان ...؛ متن مطابق بقیه نسخه‌هاست.

(دوم) ط، قب، مپ، ف: بیردند و ...؛ حظ: بیردند و شد لخت ... [کذا]

لن: بیردند و شد بخت ما اب شور؛ س، مج بیت را ندارند.

ب ۳۸۶:

بم: هنوز از سر ...؛ مب: همانا سرتیغ ... متن مطابق است با قا، لن، ط، قب، حظ،
ف، هلی، س و مج. (دوم) لن، ط، حظ: همانا نسوذست ...؛ مب: نکردست
آرام ...؛ ف، س، مج: همانا نسوذست برتن ...

ب ۳۸۷:

ط، قب، س، مج: ... فشاند بدوی؛ لن: ... سر تراشید ...؛ حظ: ... سرفرازد ...
(دوم) هلی: ... خون بر جکاند ...؛ لن، حظ: ... جکانید ازوی؛ ط: ... برای؛ س
، مج: ... بدوی.

سپس س، مج بیت‌های زیر را افزوده‌اند:

جز از بیلتن کیو نیزه کزار	نباشد به ایران دلیر و سوار
برزم اندرون تیزجنک ازدهاست	ببزم اندرون کنج و کان و فاست
همانا که آیند چو پیل دژم	همه بزمکه مان شود درد و غم
تهمت زبهر نسیره بجنک	بیاید کند دشت بر شیر تنک

ب ۳۸۸:

لن، قب: بر آرام بر ...؛ حظ: برابرم بر ... [کذا]؛ هلی: بر آرام کینه چه جویی ...
(دوم) قب، حظ، هلی؛ ...؛ چه بویی ...؛ س و مج بیت را ندارند. هلی پس از این
بیت آورده است:

تو این بیژن نامور را مکش	که پیش [کذا] یکی بادشارای و هش
که کین سیاوخش تازه کنی	در ایران دکر کین و جنک افکنی

ب ۳۸۹:

(دوم) لن: بتوران برآید یکی ...؛ حظ: زایران برآید یکی ...؛ قب: یکی کرد خیزد
بتوران زمین؛ هلی: ...؛ دکر کرد ...؛ س و مج: ... برآرد همی ...؛ هلی سپس یک
بیت افزوده:

ایا شاه بند مرا کاربند	بترسم کزین کار کردی نژند
------------------------	--------------------------

ب ۳۹۰:

قا: ... ماکهتران.

(دوم) قب: دو چشم ... ؛ قا، لن، ط، حظ، مب، ف، هلی، س و مع: تو خود

چشم دل [حظ: چشم و دل] بازکن بهترا [قا: بنکران؛ ط، س و مع: مهترا]

س و مع سپس ایات زیر را افزوده‌اند:

جنین داد پاسخ بس افراسیاب که بیژن نه بیند ازین بس بخواب

نه کودرز کردنکش نامدار نه لشکرشکن رستم کرزدار

[مع: کرزرا (کذا)]

بدوگفت پیران که ای شهریار درختی بکینه دکر ره مکار

مکن شهریارا تهمتن ببین که آید زبهر نیبره بکین

نداریم ما بای با او بجنک تودیدیش فرهنگ واورنک و سنک

ندارد جزاین کیو خود پور شیر که مه زاسمان اندرآرد بزیر

ندیدی کزان زنده پیل زبان جه آمد بکردان تورانیان

بستهاتن کیو و سامن هزار جه آمد مرا برسراز کارزار

اگر جه سیاوخش بد تاجور جه آمد ازان کشتن ای نامور

ب ۳۹۱:

قا: ... کی این کین ... ؛ قب، مب: ... بدان کین ... ؛ لن: ... ازان بند ... ؛ حظ: ... کی

بستردیا؛ ف: ... کستردهی

(دوم) حظ: که با شاه ... ؛ هلی: ایشاه توران ... ؛ ط، قب، مب: دم از شهر توران

برآوردیا؛ ف: ابا شهر ایران جه برخوردارهی

ب ۳۹۲:

لن، ف: همانا همی ... ؛ حظ: همانا همین ... ؛ قب: همانا دکر ... ؛

ب ۳۹۳:

(دوم) ف : ایا بهلوان و ... ط : ایا شهریار ... قا : ایا فرخجسته...

ب ۳۹۴ :

مب : جزاز تو ...

(دوم) لن ، ط ، قب ، حظ ، ف ، هلی ، س و مچ : نهنگ دژم ...

ط سپس یک بیت افزوده است :

همانست ای شاه کیو سترک کی کوچک سخن کرد بر ما بزرک

ب ۳۹۵ :

حظ : و کودرز ...

(دوم) قا ، ف : زیهر نیره بیاید [ف : کراید] بجنک ، حظ : کایند بهر نیزه کیرد

بجنک . مب سپس ۲ بیت زیر را افزوده است :

جو خویشان بدند اندران روزکار زن کیو بند خواهر شهریار

هم این بیژن از خواهر پیلتن کوی بند سرافراز در انجمن

س و مچ بیت های زیر را اضافه آورده‌اند:

جو شیدوش کرد نکش نامدار جو رهام جنکی نبرده سوار

که هستند بیژن برادر بدر ببندند هر یک بجنک کمر

ندارد کس ای شاه پایاب شان ندیدی بروهای برتاب شان

نژادی بزرکست و نام بلند کزیشان بود جان ما مستمند

بتوران ببخشای و برخویشتن بترس از جنان سرفراز انجمن

ب ۳۹۶ :

(دوم) مب : جنین باسخ آوردش ...

ب ۳۹۷ :

لن ، حظ ، ف ، هلی ، س : که بیژن ندانی ... ط : کی بیژن ندیدی کی ... قب : که

بیژن ندانی که با ما ...

ب ۳۹۸:

لن ، قب : ... بی هنر دخترم ؛ ط : ... بدهنر دخترا ؛ مب ، ف ، هلی ، س و مچ : ...
بدکنش دخترم

(دوم) هلی : جه بدنامی ... ؛ قب : ... آید ...

مب جای این بیت را با بیت ۳۹۹ عوض کرده است .

ب ۳۹۹:

همه نسخه‌ها : همه نام ...

ب ۴۰۰:

لن ، ط ، قب ، حظ ، هلی ، س : ... بر درم

(دوم) قا ، ط و مب : ... همه کشور ...

ب ۴۰۱:

قا ، قب ، حظ ، مب ، س ، مچ : جو او ... ؛ لن ، ط ، هلی : کراو

ب ۴۰۲:

لن ، حظ : ... بمانیم و درد

(دوم) قا ، لن ، ط ، قب ، حظ ، مب : ... دیدگان ...

ب ۴۰۳:

لن ، ط ، قب ، مب ، ف : بسی آفرین ... ؛ حظ : همان آفرین ... مچ : یکی آفرین

....

(دوم) مب : ... نیکخوی ؛ ف : ... راه جوی .

ب ۴۰۴:

ف : جنانست کجا ... ؛ حظ ، هلی ، س : ... کجا شاه ... ؛ لن ، مچ : ... جون شاه ... ؛

قب : ... که می شاه ... قا : ... جون شاه کوید بمن ؛ ط : همه راستست این کی کویی

همی

(دوم) لن، حظ، مب : ... نام نیکی ... ؛ هلی، س، معج : بجز نام نیکو ... ؛ ف :
بجز نام نیکی نجویم ... ؛ قا : ... نجوید زمن ؛ ط : ... نام نیکی نجویی ...
ب ۴۰۵ :

لن : ... ازین رای ...

(دوم) لن، قب : نکو بنکرد ... ؛ حظ : ... ژرف و ... ؛ ط سپس یک بیت افزوده
است :

اکر بسیند این رای شاه بلند مراین را بکشتن نیاید درنک

ب ۴۰۶ :

لن : بیندیم او را ...

(دوم) حظ : ... دارو زندان ... ؛ س، معج : ... زار و کشتن ...

ب ۴۰۷ :

همه نسخه‌ها بجز حظ بیت های ۴۰۷ و ۴۰۸ را مقدم و مؤخر آورده‌اند. حظ :

بزدان تو هر که او ... ؛ هلی، س، معج : که هرکو بزدان ...

(دوم) حظ : زکیتی کسی نام او برنخواند ؛ حظ، س، معج سپس یک بیت

افزوده‌اند :

جو بشنید افراسیاب این سخن بیاذآمدش کارهای [س و معج : روزگار] کهن

قا : این بیت را ندارد

ب ۴۰۸ :

(دوم) ف : ازین بس نبندند بد را ... ؛ حظ بیت را ندارد.

ب ۴۰۹ :

بم، قا، لن، ط، قب، حظ و مب : ... رای دید ؛ متن مطابق ف، هلی، س و معج است.

(دوم) بم، قا، حظ : ... بر جای دید ؛ لن، ط، قب : ... یکنای دید ؛ س و معج : ...

کوتاه دید ؛ مب : ... راست یکنای دید. متن موافق ف و هلی است.

قا، حظ: این بیت را ندارند.

ب ۴۱۰:

قب: ... شایسته راهبر؛ ف، هلی: ... باکیزه و راهبر.

(دوم) لن، قب، ف، هلی: ... شاه راکاه و فر؛ مب: ... برکاه و فر؛ س و میج: ...

شاه راکار و فر؛ حظ این بیت را ندارد.

ط سپس عنوان آورده: در جاه کردن افراسیاب بیژن کیو را

و بعد این بیت را افزوده:

چو بشنید افراسیاب این سخن بسیاذ آمدش کارهای کهن

ب ۴۱۱:

ط: ... انگاه ...

(دوم) مب: که شو بندکن پای آن کینه خواه

ب ۴۱۲:

قا، ط، حظ، مب، ف، س، میج: ... بزنجیر برکش بغل [حظ: بزنجیر و]؛ لن، قب

: ... بمسار برکش بغل.

(دوم) ط: یکی قفل رومی ...؛ بم، ط، هلی: ... بکردار مل؛ متن مطابق است با قا،

لن، قب، حظ، ف، س و میج.

ب ۴۱۳:

قا: ... بمسارهای کران؛ لن، ط، قب، مب، ف، هلی، س و میج: به پیوند

مسارهای کران؛ حظ: به پیوند مسار آهنکران.

(دوم) مب: ... تاملانش ...؛ ط، حظ: ... بیند کران. مب پس از آن عنوان دارد:

بند کردن افراسیاب بیژن را و افکندن بگاه

ب ۴۱۴:

لن، حظ، مب: نخستین نکون ...؛ ط: بس انکه نکون ...؛ ف: بیارش نکون ...؛

قب : بس آنکه نکونش در افکن ...

(دوم) ط ، قب ، مچ : کی بی بهره ... ؛ قا : ... بی بهره ماند ...

ب ۴۱۵ :

(دوم) حظ : ... دریا کیهان ... ؛ ط : ... دریا بر آورد دیو . س ، مچ : ... دریا بر آرد

غریو .

ب ۴۱۶ :

لن ، ط ، قب ، حظ : ... بریشه ... ؛ س : ... بریشه و ...

(دوم) ط : ... بران کین ... ، بقیه نسخه‌ها : ... بدان کین ...

ب ۴۱۷ :

لن ، حظ : ... کردن کش ... ؛ س : به پیلان و ... ؛

(دوم) ف : ... جاه ارتنک ...

ب ۴۱۸ :

ف : بیاور سبک جاه ... ؛ مب : ... سرچه بنو در ...

(دوم) لن ، ط ، قب ، حظ ، هلی ، س ، مچ : بمان تا ... ؛ مب : جنین تا ...

ب ۴۱۹ :

قا ، ط ، قب ، مب ، ف ، هلی : ... بدهنر .

(دوم) قا ، مب : ... ننک دارد ... ؛ قب : ... ننک بیند ... ؛ ف : ... سنک یابد ... ؛

ط سپس ایات ۴۱۸ ، ۴۱۹ و ۴۲۰ را عیناً تکرار کرده است .

ب ۴۲۰ :

حظ : ... تاراج کهن [کذا]

(دوم) حظ : نکون تخت ... ؛ قا : نکون بخت سرش را ابی تاج ... ؛ همه نسخه‌ها :

... بی سرو تاج ؛ لن این بیت را ندارد .

ب ۴۲۱ :

(دوم) حظ: که ننکی تو برکشور و تاج و ...

لن این بیت را ندارد. حظ سپس بیت زیر را آورده است:

بننک از کیان بست کردی مرا بسخاک اندر آمیختی کوهر را

ب ۴۲۲:

(دوم) قا، قب، حظ، ف، هلی، س و مع: ... کوهرم.

لن این بیت را ندارد.

ب ۴۲۳:

(دوم) مب، هلی و س: ... دیدی براه؛ ف: کی درخانه بین ... براه؛ هلی در اینجا

عنوان دارد: انداختن کرسیوز بیژن را در جاه و خوار کردن افراسیاب منیژه را

ب ۴۲۴:

قا: ... تو باش

(دوم) قا: ... تو باش؛ س و مع: ... قرارش تویی

ب ۴۲۵:

(دوم) لن، مب، هلی و مع: بگردید ...

سپس لن، حظ، ط [پس از ب ۴۲۴]، س [پس از ب ۴۲۸] بیت زیر را افزوده‌اند:

بیاورد سنک انک فرمود شاه بیلان و کردون کشان تا بجاه

[دوم] ط: بدون و؛ حظ: کردنکشان.؛ ف این بیت را ندارد

ب ۴۲۶:

هلی: که تا بیژن ...؛ ط، س: ... از زيردار؛ قب، ف: ... کیو را زيردار؛ حظ: ...

ازان بیش دار.

(دوم) مب: بیردند نزدیک آن ...؛ هلی: بروبند کرده بدان ...

ب ۴۲۷:

قب: ... باهن گرفت؛ ف، مل: ... بذاهن ...

(دوم) قا: برو بازو و با و کردن بخست؛ لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی، س،

مج: برومی میان و بزنجیر دست [قب: بزنجیر سفت]

ب ۴۲۸:

قا، حظ: بیولاد و ...؛ مل: زیولاد و ... [در مل از ب ۱۲۶ تا بیت ۴۲۷ ساقط شده است]؛

ف: بیولاد و با بتک ... مب: بیولاد و مسمار ...

(دوم) لن، ط، ف، س: فروبرده ...؛ مب: فرو برد بر بندهای ...؛ حظ: برو بر

زده میخها کران؛ مل: ... مسمار آهنکران. مل پس از این بیت، ب ۴۲۶ را

آورده است.

ب ۴۲۹:

قا، لن، ط، قب، حظ، ف، هلی، س: ... سنک برساختند. مج: ... سنک

می ساختند.

ب ۴۳۰:

ف: ... بذایوان ...؛ مل به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

وزانجا بسوی منیژه کشید جوزان جاهسارش بایوان رسید

لن و ط سپس بیت زیر را افزوده‌اند:

خبر زان [ط: زو] بتزد منیژه رسید شد از آب دینده رخس نابذید

مب این بیت را اضافه کرده است:

جو از جاه ساره بایوان رسید وزانجا بسوی منیژه کشید

ب ۴۳۱:

لن، ط، ف، مل، هلی، س، مج: همه کنج او را ...؛ قب: همه کوهر و کنج

تاراج ...

(دوم) قب: ازین بهره ...؛ لن: ازان ... بدین ...؛ حظ: ازان ... باج داد؛ مل: برین

تخت بستد بران ...

ب ۴۳۲:

لن ، ط ، حظ ، مب ، ف ، س : منیژه بیامد ... ؛ مل : منیژه بماندش ... ؛ قب : منیژه
بماندش ایی ... ؛ هلی : منیژه بیامد ایی ...

ب ۴۳۳:

قا : بردش دوان ... ؛ ط : کشیدش همی ... ؛ لن ، حظ ، مل : کشیدندش از پیش تا
... ؛ قب : کشانش بیردند تا ...
(دوم) قب : دل از درد بر خون ... ؛ قا : ... رخ جون بهار ؛ س و مع : ... خون برخ ...
؛ حظ : ... رخ بیار .

ب ۴۳۴:

(دوم) همه نسخه‌ها: ... بدین بسته ... سپس نسخه‌ها ییتی افزوده‌اند ؛ به قرار زیر:
لن ، ط ، حظ :

جو کرسیوز از جاه او بازکشت منیژه ابا درد انباز کشت
قب ، هلی ، س ، مع :

بدرد دل اندر منیژه بماند زدل بر دو رخ قطره خون فشاند
[هلی: برفت و منیژه همانجا ؛ س ، مع : بشد کرسیوز و منیژه ...]

مل :

رها کرد پیغام شاهش بداد وزانجا بر شاه آمد جوباد

ب ۴۳۵:

س ، مع : غریوان منیژه بدان کرد ...

(دوم) ط ، قب : ... برین بر ... ؛ س ، مع : همی کشت تا شب بدو برگذشت . مل
این بیت را بدین صورت آورده است:

جو کرسیوز از جاه او بازکشت جو یکر و زویک شب برین برگذشت

ب ۴۳۶:

مب ، س و مچ : پیامد غریوان ... بقیه نسخه‌ها : پیامد خروشان ...
 (دوم) س : یکی دشت ... ؛ ط ، قب ، مب : ... اندرون کرد ... ؛ مل : ... اندرون
 کرده ... دستنویسهای س و مچ سپس چند بیت افزوده‌اند:

همی کفت کای مهتر نیکخوی	همیر یخت اشک و همی خست موی
کژ آمد جنان رای بر کار من	بد آمد بروی تو از کار من
مکن بافضای جهان بان مکوش	بدو کفت بیژن که چندین خروش
جهان آفرین باد فریاد رس	نماند غم و شادمانی بکس

ب ۴۳۷ :

ف : جن از ... ؛ حظ ، مل : ... خرشید ...
 (دوم) لن ، مب ، ف : ... بهر در ... ؛ حظ : ... نان زدی ؛ س و مچ : ... بهر در همی
 سرزدی ؛ مل : منیژه همی در بدر برزدی.

ب ۴۳۸ :

(دوم) قب : بدان جاهسار ... ؛ حظ : ... آوردی فراز [کذا]

ب ۴۳۹ :

قا ، لن ، ط ، قب ، ف ، مل : بدین شور بختی ... ؛ حظ : بدان شور بختی ...
 در اینجا چند نسخه عنوان دارند:
 لن : باز آمدن کرکین بایران و دروغ گفتن در کار بیژن
 مب : رفتار کرکین میلاد بایران و خبر برسیدن کیو ازو
 ف : کفتار اندر باز کشتن کرکین میلاد بی بیژن بایران و بُرسیدن شاه و کیو و احوال
 بیژن ازو و دروغ [بقیه عنوان ساقط شده است]
 مل : باز کشتن کرکین بسوی ایران و خبر نیدن [کذا] کیخسرو از غایت [کذا: غایب]
 شدن بیژن.
 هلی : باز آمدن کرکین از توران زمین نزد کیخسرو

س: بازگشتن کرکین میلاد بتزدیک کیخسرو

مج: بازگشتن کرکین میلاد بتزد کیخسرو

مل و هلی سپس چند بیت زیر را افزوده‌اند:

جو بیژن کریستی بزاری بروی بدین غم در مانده‌ای ماهروی [کذا]

همه شب همی نوحه کردند زار ز بیژن منیژه بدان جاهاسار

جنین است رسم سرای سبنج گهی شادی آرد و که گاه رنج [کذا]

هلی:

جنین است کار جهان ای عجب تن آسان بوی گاه و که باتعب

نه شادی بماند نه اندوه و غم نه بیداد ماند نه داد و ستم

ز هرگونه بگذرد روزگار بدان تا توانی تو آنده مدار

ب ۴۴۰:

مل: ... بره بد ...

(دوم) حظ: ... نشد باز جای؛ قا، ف، مل، هلی، س، مج: و بیژن [قا: جو بیژن؛ ف

، هلی: که بیژن] نیامد همی باز جای؛ ط، قب، مب: بیوژ و نیامدس بیژن بجای.

ب ۴۴۱:

حظ: ... سو بخوران نوین گرفت [کذا]؛ مل: ... کریان بجستن ...

(دوم) مل: ... ز خونابه ...؛ س و مج: ... بخونابه

ب ۴۴۲:

قب، هلی: ... از کار...؛ قا: ... امد ازان گفت...؛ مب: بشیماناش آمد ز گفتار ...

(دوم) ف، س: ... بایار ...؛ قا: ... باجفت خویش.

ب ۴۴۳:

ط، حظ، هلی، س، مل و مج: بشد تازیان تا بدان جایگاه [هلی: جشنگاه]؛ ف: ...

بدان جایگاه...؛ قب: ... بدان مرغزار.

(دوم) حظ : ... کم کرده ... ؛ قب : همی یار کرد اندرو خواستار [تکرار مصراع دوم

بیت ۴۴۵]

قاین بیت را ندارد.

ب ۴۴۴ :

(دوم) لن : ... اندران ... ؛ قب : ... بانک مردم ... ؛ حظ این بیت را ندارد

ب ۴۴۵ :

س : ... در کرد...

(دوم) حظ : همی باز کرد اندران ... ؛ س و میج : همی بازگشت اندرو ...

ب ۴۴۶ :

مب : هم آنکه ... ؛ لن : یکی نعره از اسب بیژن شنید

(دوم) قا، لن، ط، و مب : ... ازان [ط بدان] جویباران ؛ ... قب، ف، هلی، س : ...

ازان [س : بدان] جویباری ...

ب ۴۴۷ :

قا، لن، ط، قب، حظ و مب : ... نکونسار زین ؛ مل : کشیده لکام و نکونسار زین

(دوم) قب : فروماند بر ... ؛ بقیه نسخه‌ها : فروبرده لفعج و برآورده کین [مب : جین]

مل : فروبرده لفعج و نژند و حزین

ب ۴۴۸ :

(دوم) قا، ط، مب : ... بدان روزکار ؛ مل : ... نیامد ...

ب ۴۴۹ :

قا، ط، قب، حظ، ف، مل : ... وکر جاه...

(دوم) قا، ط، قب، حظ، مل : ... بیامد کزند.

ب ۴۵۰ :

(دوم) حظ، مب، ف و مل : ... جست و جوی [مب بدون -وه] ؛ ف : ... خفت

جوی ؛ قا : ... بشیمان شده جفت جوی ؛ س : ... بدل جست و جوی. هلی به جای این بیت ، آورده است:

کمند اندرافکند و اسبس گرفت دل از غم دونیمه ازان بیشه رفت
قب سپس بیت زیر را آورده است:

بایران زمین اندرآورد روی همی کرد باخویشتن گفت و کوی

ب ۴۵۱:

(دوم) ف ، مل : بخیمه اندر آورد ... ؛ هلی به جای این بیت ، بیت زیر را آورده است:

بایران زمین اندرآورد روی زکرده پشیمان و دل جفت جوی

ب ۴۵۲:

همه نسخه‌ها بجز قب : وزانجا سوی ... [قا : ازانجا]

(دوم) قا : ... آرام و خفتش ... ؛ لن : ... آرام خوردن ... ؛ مب : ... آرام و خوردن ندید ؛ بقیه نسخه‌ها : ... آرام و خوردن ... ؛ قب این بیت را به صورت زیر آورده است:

جو بر بودنی راه بودن نیافت شب و روز آرام و خوردن نیافت
ط ، قب سپس یک بیت افزوده‌اند:

همی کرد اندیشه [قب : همی رفت با سوسه] راه را

جه کویم جو بینم رخ شاه را

هلی سه بیت زیر را افزوده است:

همه راه کریان شده هوی هوی بایران زمین اندرآورد روی
همی کرد با سوسه [کذا] راه را جه کویم جو بینم رخ شاه را
جو کرکین بر شهر ایران رسید خبر زو به شهراندرون کسترید

سه نسخه زیر در اینجا عنوان دارند ؛ بدین شکل :

قا: اکهی یافتن کیخسرو از مراجعت کرکین بی بیژن و فرستادن کیو بتفحص بیژن
و آمدن کیو و کرکین بنزد شاه
ط: رفتن کیو بذیره کرکین و برسیدن حال بیژن
هلی: آگاه شدن کیو از کم شدن بیژن

ب ۴۵۳:

ف: جُن ... ؛ مل: جو آگاه آمد ...

(دوم) قب: که با وی نبودست بیژن براه ؛ مب بیت را در حاشیه صفحه آورده
است.

ب ۴۵۴:

ط: ... ان سخن ... ؛ قب: ... کیو با شهریار ؛ مج: غمی کشت ازان کیو...
(دوم) حظ: بدان باز ... [کذا] ؛ ط با بیت ۴۵۵ مقدم ومؤخر آورده است. س و
مج: سخن کرد هرگونه [مج: کونه را] خواستار. مل ترتیب ایاتش دراین موضع
چنین است: ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۰ و ...
مب عنوان دارد: احوال برسیدن کیو از کرکین میلاد

ب ۴۵۵:

مب: جو آگاهی ...

(دوم) قب، هلی: ... بیژن ان بورنیو.

ب ۴۵۶:

قا، ط، قب، حظ، مب، ف، مل، هلی و س: ... دوان تا ...

(دوم) ط: دل ازرده خسته بر ...

ب ۴۵۷:

قب، هلی، س، مج: ... نیامد همی

(دوم) مل: بتوران ... ؛ هلی: ... جه آمد همی ؛ س، مج: ... جه ماند همی ؛ قا: ...

جرا در بیاید همی.

ب ۴۵۸:

ف: ... پور کشواد ...

(دوم) قب: همی داشتی ... ؛ لن: ... زور فولاذ را ؛ مب: ... روز و فریاد را ؛ مل:

... زور فرهاد را ؛ س و مچ: ... ره زفریاد را ؛ ط: کی بکذاشتی روز تک باذرا.

ب ۴۵۹:

ف: سبک بر نهادند ... ؛ ط، قب، حظ، مب، س، مچ: ... زین بلنک

(دوم) قا: جو بگرفته کیو ... [کذا] ؛ ط، لن، قب، حظ، مب، مل، س، مچ: ...

کین نهنک.

ب ۴۶۱:

(دوم) قا: ... ماند جون ... ؛ مل: و بیژن کجا رفت جون ...

[در مب این بیت در حاشیه صفحه به خط کاتب دیگری آمده است]

ب ۴۶۲:

ف، س و مچ: بدل گفت ... ؛ قب: ... مکر ناکهان.

(دوم) س و مچ: ... بدی ساخته ...

ب ۴۶۳:

قب: ... ای بیژنم ؛ هلی: ... نه بینم رخ بیژنم.

(دوم) ط: ... زین برکنم.

ب ۴۶۴:

حظ: بیاید ...

(دوم) قا، لن، حظ، مب، ف، هلی و س: ... پیشش اندر ... ط: ... پیش اسبش

دوید؛ مل: پیاده شده‌ش پیش کیوش دوید

ب ۴۶۵:

بم، مل: همی روی غلتان...؛ حظ: ... ایذرا؛ مب: ... اندرون؛ لن: همی رفت غلتان
...؛ ف: همی رفت غلتان ... اندرون؛ متن مطابق قا، ط، قب، حظ، مب، هلی، س
و مع است.

(دوم) مب: ... و برهنه سرون؛ ف: جنان جون بود مرد رنگ و فسون.

ب ۴۶۶:

مل: بیرسید کفت ...

(دوم) هلی: ... سالار شاه؛ قا، مب: سبهدار و سالار و [مب بدون «و»] خورشید و
ماه؛ لن، حظ: سبهدار ایران و سالار شاه؛ ط، ف و مل: نکهبان [مل: نکه‌دار] بهلو
سبهدار شاه؛ قب: سبهدار ایران نکهبان گاه؛ س: نکهبان راه سبهدار شاه.

ب ۴۶۷:

لن: پیاده بذین ...؛ قا: ... درین راه ...؛ مل سپس بیٹی افزوده است:

جنین کفت کرکین که ای بهلوان سرافراز و بیدار روشن روان

ب ۴۶۸:

حظ: کنون جان ...؛ مع: ... نیاید همی.

(دوم) مل، هلی: ... برکراید همی؛ مب: جو چشم بروی توآید همی.

ب ۴۶۹:

قا، لن، ط، حظ، ف، مل، س، مع: ... توامند ...؛ قب: دو چشم ... توامند ...

(دوم) هلی، س و مع: بیالودم از ...؛ قا، ط، قب، مب، ف، مل: همی روی

شویم [مب: شورم] بخوناب کرم.

ب ۴۷۰:

(دوم) مل: نیامد کزندی و کویم ...

ب ۴۷۱:

س: ... دید و ...

(دوم) لن، قب، حظ، ف و مل: ... خاک و ...؛ قا: بیفتاد بر خاک ...؛ ط: عنان
کوتاه استاده ...

ب ۴۷۲:

هلی: و گفتار ...؛ مب: جو آواز ...

(دوم) قب، حظ، مب: از اسب ...

ب ۴۷۳:

مب: ... سرو مغرش.

(دوم) مل: همه جامها بهلوی ...؛ س: سرش جامه ...؛ مب: ... بهلوی بر سرش.

ب ۴۷۴:

قا، مب، ف: ... موی سروریش ...؛ س: ... موی و سروریش ...؛ ط: ... موی

سرخویش ...؛ لن، قب: ... موی سر و روی ...

(دوم) قا: خروشان و بر ...

ب ۴۷۵:

قا، قب: ... ای کردکار ...؛ لن، حظ: ... ایا کردکار ...

(دوم) قا، هلی: تو کستر کنون در ...؛ حظ: ... ایدردلم ...؛ مب: ... دلم باک مهر.

ب ۴۷۶:

قا، لن، ط، قب، حظ، هلی، س: جواز ...؛ ف: جُن از ...؛ مل: جواز من جدا

کشت ...

(دوم) لن، حظ، هلی، س و مج: ... اربکسلی ...

ب ۴۷۷:

قب: زرنج دل ...؛ مل سپس یک بیت افزوده:

بکیتی مرا خود یکی پور بود همو پور هم نیک دستور بود

ب ۴۷۸:

لن ، ط ، ف ، هلی ، س : ... همین بود و بس ؛ قا : ... بکیتی همو بود و بس ؛ حظ و
 مب : ... بکیتی همین بود و بس ؛ قب بیت را بدین صورت ضبط کرده است:
 بکیتی مرا خودیکی بور بود همم بور و هم باک دستور بود

ب ۴۷۹:

حظ ، مب ، ف ، س و میج : جنین ماندم اندر ... ؛ قب ، هلی : جنین مانده‌ام در ... ؛
 قا ، لن ، ط و مل : جنین ماندم اندردم [قا : دردم] ازدها

ب ۴۸۰:

قا ، ط ، قب ، مب ، ف ، مل و س : ... هم انکه ... ؛ هلی : ازانبس زکرکین سخن ...
 (دوم) بم ، مب و میج : ... روز کار نخست ؛ مل : ... روز کاری نخست ؛ ف : ... این
 کار را از نخست ؛ هلی : ... رزم کراز از نخست ؛ حظ : کجوں باذ خود کارتان از
 نخست. متن بر وفق مضبوط قا ، لن ، ط ، قب تصحیح شده است [ط : این روزکار].

ب ۴۸۱:

ف ، هلی ، س و میج : ... بجایش ... ؛ حظ ، مل : ... بجانش ... ؛ ط : ... بجانش
 (بدون نقطه ن یا ی) کرا ... ؛ قب : ... بجایش یکی ... ؛ مب : ... بجانش کسی
 بدکرید ؛ قا : بکیتی بجانش یکی بدرسید.
 (دوم) قا ، لن ، ط ، حظ ، مب ، مل ، هلی و س : و یا ...

ب ۴۸۲:

قا : ... آمد برویش ... ؛ س : ... آمد بروبر ... ؛ لن ، ط ، قب ، مب ، ف ، مل :
 زبدها بروبر [ف ، مب : بدوبر] جه آمد ... ؛ حظ ، هلی : جه آمد زبدها بروبر ... ؛
 (دوم) قا : که افکنند ... ؛ حظ ، مل ، میج : ... بند سبهری ... ؛ لن ، ط ، قب ، مل ، هلی
 : که افکنند بند سبهری ... ؛ ف : ... دور سبهری ... ؛ س : ... سبهری بکوی ؛

ب ۴۸۳:

قا : ... دیو در کارزار ؛ مل : جو دیو آمدستش درون مرغزار

(دوم) مل: ... تبه کشت و ...

ب ۴۸۲:

قا: تو این اسب بی مرد ... ؛ قب: تو ای مرد این اسب ...

(دوم) ط: زیشش کجا ...

ب ۴۸۶:

قب، مل: ... و بیکار جون

(دوم) قا، لن، قب و حظ: دران بیشه ... ؛ مب: بران بیشه خوگ ... ؛ مل این بیت

را قبلاً پس از ب ۴۸۴ آورده و سپس ابیات ۴۸۳ و ۴۸۴ را مکرر ضبط کرده

است. ف، هلی، س و مج این بیت را باب ۴۸۷ جابه‌جا آورده است.

ب ۴۸۷:

مل: بدان پهلوانان تو ...

(دوم) حظ، س: ... سزاوار برگاه ... ؛ مج: ... سرافراز برگاه ... ؛ مب این بیت را در

حاشیه آورده است.

ب ۴۸۸:

ط، ف: ... بزخم کراز

(دوم) س: رسیدم بتزدیک ... ؛ مب: همه شهر مانده ازو در نیاز. قا این بیت را

ندارد.

ب ۴۸۹:

بم، لن، قب، حظ، مب، هلی، س: ... جودشت [مب: کرد جودشت]؛ متن مطابق است

باط، ف و مج.

(دوم) ط: درختان بکنده ... ؛ لن، قب: ... جراگاه و کشت [تب بدون «و»] ؛ مب: ...

فکنندند جراگاه کشت؛ مل: ... فکنده همه کرده کشت. قا این بیت را ندارد.

ب ۴۹۰:

حظ: همه دشت کشته ... ؛ مل: همه خاک کشته ... ؛ ف: ... جراء کراز ؛ ط، ق: قب: همه خارکشته زجنگ [قب: بیم] کراز ؛ قا: بدر رفت از ایدر بجنگ کراز.
 (دوم) قا: ... شهر مانده ازان ... ؛ ط، حظ، مل و س: ... شهر ازو مانده اندر نیاز؛
 قب: همه شهر کشته بذو در کداز ؛ لن، ف، هلی: ... شهر مانده ازو [ف: ازاین؛
 هلی: ازان] در نیاز ؛ مج: رسیدیم نزدیک ارمان فراز. هلی در اینجا عنوانی بدین
 صورت دارد: باز گفتن کرکین حال پیران [کذا] را باکیو.

ب ۴۹۱:

بم: ... تیز برکاشتیم ؛ قا، قب، هلی، س، مج: ... نیزه برداشتیم ؛ ط: جو بر جنگ
 را نیزه بفراشتیم ؛ لن، حظ: جو در جنگ نیزه بفراشتیم [حظ: برافراستی] ؛ مل:
 جو ما جنگ بر نیزه برکاشتیم ؛ مب: جو ما نیزه را جنگ برداشتیم ؛ متن مطابق
 است با ف، که اتفاق ضبط نسخ در مورد «نیزه» مؤید آن است.
 (دوم) هلی: زا بر سیه نمره ... ؛ قا: ... بانک بفراشتیم ؛ لن، ط: ... نمره برداشتیم ؛
 حظ: ... نمره برداشتی ؛ س و مج: ... بانک انکاشتیم.

ب ۴۹۲:

(دوم) لن، ط، قب، حظ: ... که هرجای ... ؛ ف، مل، س: ... جه هرجای ؛ قا،
 مب، هلی: ... کی هرجا کروها گروه

ب ۴۹۳:

مب: بکردار بیلان بجنگال شیر.

ب ۴۹۵:

ف، مل: ... بذایران ... [شکل کهنه اتصال حرف اضافه] ؛ قا: ... بتوران ...

ب ۴۹۶:

س، مج: پیامد یکی ... ؛ ط: بره بر یکی ...

(دوم) مل: ... نبیند شکار.

ب ۴۹۷:

قا: بگردار شبرنک ... هلی: بدیدار کلکون و ... ؛ قب: ... کودرز روی ؛ مل:
بگردار کلکون و جون رزمجوی

(دوم) ف: جواسب ... ؛ هلی: جو جنک ... ؛ قب: ... فرهادموی؛ حظ: ... فریاذ
روی ؛ س، مج این بیت را ندارند.

ب ۴۹۸:

قا، لن، ط، حظ، ف، س، مج: جو سیمرخ بای [لن، ط، حظ: یال] و ... ؛ قب،
مب: جو سیمرخ بالا جو ... ؛ هلی: جو سیمرخ بر و ... ؛ مل: جو سیمرخ یال و جو
طاوس دم.

(دوم) قب، هلی: ... سروبای و دم [هلی: به جای شبرنک، شبذیز دارد].
ف: ... سروموی و دم؛ مل: بسان کوزنان سروکوش و سم؛ مل سپس بیتی افزوده
است:

تو کفتی نکارست اندر بهار بهاری ندیدم جونو [=جون او] برنکار

ب ۴۹۹:

قا: ... بجستن جو باد؛ مل: ... جو یاد
(دوم) حظ: تو کویی ... ؛ مج: ... از ابر دارد ...
مل سپس ۳ بیت زیر را افزوده است:

جو بیژن بدید ان نکاریده کور بدل اندر افتاد زان کور شور
برانکیخت از جای شبرنک را همی بست کردان هم سنک را
جو بیژن بتزدیک آن کور شد تو کفتی بتابندکی هور شد

ب ۵۰۰:

لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی: ... پیلی بلند؛ مج: ... کوهی بلند؛ مل: ... پیل
بلند.

(دوم) قا: بسرش در افکند ... ؛ بقیه نسخه‌ها بجز قب: بسرش اندر افکند...؛ قب:
بس انگاه بکرفت بیجان کمند.

ب ۵۰۱:

لن، ط، ف، هلی، س و مع: ... بردن همان؛ حظ: فکندش همان بود و بردن ...
(دوم) حظ: دمان کور ...؛ هلی: دنان کور ...؛ لن: دمان بیژن و کوراندر...؛ قب،
مل: ... دوان.

ب ۵۰۲:

لن، ط، قب، حظ: زتاییدن کور ...؛ قب: زتاییدن هور ...؛ س: زنادیدن ...؛ مب:
زتاییدن کور و بانک ...

(دوم) قا، لن، ط، قب، حظ، مل: ... همی دود [ط: دور] از ان ...

ب ۵۰۳:

قب: ... زمین بردرید؛ قا: متن مطابق اساس در حاشیه: ... بردرید

ب ۵۰۴:

مل: بی وی کرفتم ...

(دوم) قا: جواز تاختن ...؛ قایایات ۵۰۴ و ۵۰۵ را پس و پیش آورده است.

مل سپس بیتی افزوده است:

بروز سه دیگر بران صعب جای بدیدم مران اسپ راهای های

ب ۵۰۵:

همه نسخه‌های بیت‌های ۵۰۵ و ۵۰۶ را جابه جا کرده‌اند. حظ: رکم شد ... [کذا]؛

قب: ... زکردار اوی؛ س: ... زدیدار او.

(دوم) قب: کجا بود ...

ب ۵۰۶:

قا، لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی، مع: ... بکیتی نشان. بل: زیژن بکیتی

ندیدم نشان.

(دوم) هلی : ... زین بس اندر ... ؛ قب : ... بس او کشان. ط : بجز اسب و زین از بس

او کشان

ب ۵۰۷ :

قا ، لن ، حظ ، مل : ... دران مرغزار ؛ حظ : ... فراوان زکرد و کار [کذا] ؛ ف این

بیت را ندارد.

ب ۵۰۸ :

قا ، قب ، مب ، مل ، هلی : ازان بازکشتم ... ؛ ط : ازان بس جو کشتم ...

(دوم) ط : ... بود و ... ؛ ف بیت را ندارد.

ب ۵۰۹ :

هلی : ... ان سخن . مب این بیت را در حاشیه آورده است.

ب ۵۱۰ :

قا : ... سخنها همه خیره ... ؛ ف : ... خبر سر بسر ... ؛ ط : ... تیره دید ؛ مب : ... تیره

شد.

(دوم) حظ ، مب ، ف ، هلی : همه چشمش ... ؛ قا : همه چشمش از روی خود ... ؛

مب : همه چشمش ... تیره شد ؛ ط : جهان پیش کرکین همی خیره دید ؛ قب :

جهان پیش چشم اندرش تیره دید ؛ مل : رخس را بدان گونه بر تیره دید.

ب ۵۱۱ :

قا : ... سالار و شاه ؛ لن : ... کشته هم از بیم شاه ؛ ف : رخس کشته از بیم او همچو

کاه ؛ س و مج : رخس کشت از بیم همرنک کاه.

(دوم) قا ، لن ، ط ، هلی : تنش ... ؛ حظ : تنش بود لرزان و ... ؛ قب ، مل : تنش ،

لرزلرزان زبیم کناه ؛ س و مج : تنش بود لرزان و دل کینه خواه. مب سپس بیت

زیر را در حاشیه آورده است:

بدل گفت آیا چه بینم (ناخوانا) اکرب باز داند زیژن جنین
 هلی عنوان دارد: فرخاش کردن کیو با کرکین از بهر بیژن و رفتن بتزد کیخسرو
 بداوری

ب ۵۱۲:

ط، س، میج: ... کم کرده دید؛ مل: ... یافت.
 (دوم) مل: سخون راند از ان کونه آلوده یافت [کذا]

ب ۵۱۳:

ط، حظ، مل، س: ... دل ز راه.
 (دوم) لن، ط، حظ: که کرداند او را بره بر [حظ: بره بر] تباه؛ قب، س، میج: که
 کرداند آن تیغ زن را زپای [س و میج: تباه؛ قا، مب، ف، هلی: که کرداند او را بره
 زیر بای [ف: بره بر زبای]؛ مل: که کرد ایندر او را بره بر تباه

ب ۵۱۴:

ط: بخوادم از او ...
 (دوم) قا، لن: ... ننک آمد ...؛ حظ: ... آمد او را زکین؛ مل: ... نیک آید ...؛ قب:
 ... ننکست او را ...؛ ف، هلی: ... زکین؛ حظ، س و میج: ... ننک آمد او را زکین
 ؛ مب: ... ننک آمد او را زمین. مل سپس چند بیت افزوده است:

زیژن جه سوزد جه نازد ازین نکشتم ورامن هم اکنون بکین
 دکرکونه سازیم درمان کنون همی کشت باید ورا رهنمون

ب ۵۱۵:

قا: ... اندرو بنکرید؛ ط: ... کرد و درو بنکرید.

ب ۵۱۶:

قا، لن، ط، قب، هلی، س: ... ازین کشتنا؛ حظ: جه آمد .. ازین کشتنا؛ ف: ...
 ازین کشتنش؛ مب: ... مرا سود ازین کشتنش.

(دوم) قب، هلی: ... اهریمن؛ مَب و ف: ... آهرمنش. ط، قب، مل، ف، هلی،
س و مَج سپس ترتیب ابیات را چنین آورده‌اند: ۵۱۹، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۰ و...

ب ۵۱۷:

ط: زیژن ... مل بیت را بدین صورت آورده است:

به بیژن چه آمد که از جای اوی بکرد جهان اندرون چاره جوی
سپس بیت زیر را افزوده است:

بکار دروغ آزمودن همی نخواهی سرازمن ربودن همی

ب ۵۱۸:

لن، ط، هلی: ... تا این سخن ...؛ حظ: نباشیم تا این ...؛ مَب: ... پیش شاه؛ س و

مَج: بکوئیم ما این سخن پیش ...

(دوم) لن: شود آشکاز ... [کذا]؛ حظ: ... زکین کناه.

ب ۵۱۹:

ط، ف، مل: ازین کین ...

(دوم) مل: که کیتی مرا پیش ...

ب ۵۲۰:

(دوم) ف: که این ...؛ فَب، مَب هلی: ... ریمن بدکنند؛ مل: که ای ریمن بدکنش

بدکنند.

ب ۵۲۱:

قا: ببردی ز ...؛ قب، هلی: ... مران شیر و ...؛ لن، حظ: ... زره مهر و ماه ...؛ ط:

... بور و ماه ...؛ مَب: ... شیر و ماه ...؛ مل: ... شاه و ماه ...

(دوم) همه نسخه‌ها: ... سواران و ...؛ س و مَج بیت را ندارند.

ب ۵۲۲:

حظ، مَب: ... تک بوی بوی؛ هلی: ... و بوی اوی؛ مل، س، مَج: ... در تکابوی

اوی.

(دوم) حظ : ... اندرون جوی جوی ؛ مل : چگونه بسازیم درمان اوی ؛ قب و

هلی سپس بیت زیر را آورده‌اند:

زکار دروغ آزمودن همی نخواهی سرازمن ربودن همی

ب ۵۲۳:

ف ، س ، مچ : ... مکر و فریب ؛ مب : زیس بندودستان و مکر و فریب ؛ مل : من

اکنون بدستان ررق و فریب [کذا]

(دوم) لن ، مل ، س و مچ : کجا یابم ... ؛ قا : ... آرام و صبر و ... قب ، هلی : کجا

یابم آرام و صبر و ... ؛ حظ : کجا یابم آرام و خورد و ...

ب ۵۲۴:

قا : ... پیش از ان ...

(دوم) لن ، ط ، قب ، حظ ، مل ، هلی : که تا من ...

ب ۵۲۵:

قا ، لن ، ط ، مب ، ف ، مل ، س و مچ : بس انکه بخنجر زتو ... ؛ حظ : بس اکر به

خنجر زتو ...

(دوم) همه نسخه‌ها : بخوادم زبهر جهان‌بین مب ، س و مچ سپس سه بیت

اضافه دارند:

دوانید در پیش چون بیهشان

گرفتش بجب موی کرکین کشان

[مب : بجبر]

کجایش از ان بود اندر خورش

بزد تازیانه دو صد برسرش

بیفتاد کرکین و بیهوش کشت

ز زخمش همه تن سیه‌بوش کشت

ب ۵۲۶:

(دوم) ف : ... تراز خون و دل پرکناه.

ب ۵۲۸:

حظ، ف و هلی: ... جهاندار و ...؛ مب: ... نیک اختری.
(دوم) قب: نه بینی زکرکین جه ...؛ مب: نه بینی که بر من جه آمذهمی.

ب ۵۲۹:

س: ... یوردیدم ...
(دوم) لن، حظ: ... بدو شاذمان.

ب ۵۳۰:

ط، قب، ف: ... بریان بدم؛ مب: ... کریان شدم؛ مل: بجان و برش بیم لرزان ...
(دوم) قا، لن، حظ، مب، هلی، س، مج: زبیم جدائیش ... [مب، هلی: «شوم» به
جای «بدم»]؛ ط، قب: ... کریان بدم؛ ف: زبیم جدائیش کریان بدم؛ مل: زرخ
جدائیش ترسان بدم [کذا]. ف سپس یک بیت افزوده است:

فرستادی ای شاه کردن فراز وریارکردی بجنک کراز

ب ۵۳۱:

هلی: ... براه
(دوم) قا، لن، ط: ... بر زیاوه ...؛ قب: زبان پرکرافه دلی پرکناه؛ مل: زبان بر
زخاره ...

ب ۵۳۲:

حظ: ... آوردش از ...؛ ف: ... آورده از ...؛ لن، مل: ... ازان بور ...
(دوم) مل: ازان باخرد باک ...؛ قب: ... نامور شاه و ...

ب ۵۳۳:

ف، مل: ... نکوسار زین؛ س، مج: ... اسب دارد نکونسار ...
(دوم) قا، لن، ط، حظ، ف، مل، هلی، س: زییژن ندارد نشانی ...؛ قب: ...
نشانی نه بینم ...

ب ۵۳۴:

قا، هلی، س و مج: اکر شاه بیند ...؛ مل: اکر کار بیند ...؛ حظ: ... بدین
دادما. [قانیه کذا]

ب ۵۳۵:

حظ: ... دادما ...

(دوم) هلی: که من ...؛ ط، مل: ... سوکوار؛ قب: ... کشته‌ام در جهان سوکوار

ب ۵۳۶:

س و مج: غمین شد ...

(دوم) لن، حظ، مب، هلی: ... از سرکلاه؛ ط، مج: ... بر سرکلاه.

ب ۵۳۷:

مب: ... جون گاه بی رنگ ...

ب ۵۳۸:

(دوم) قا، ط، قب، مب، ف، مل: ... آن نیک جفت؛ لن، هلی، س و مج: ...

ماندم آن نیک جفت؛ حظ: جگفت ان کجا ماند نیک جفت.

ب ۵۳۹:

(دوم) ط، قب و مل: سخن راند ...؛ قا: ... از بهر نیو

ب ۵۴۰:

ف: جن از ...

ب ۵۴۱:

بم: ... بجانست ...؛ ضبط قا، لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی و مج در متن

اختیار شده است؛ س، مل: ... بجاست ...

(دوم) همه نسخه‌ها: برامید ...

ب ۵۴۲:

ط ، ف : ... شنیدم من از ... ؛ حظ : ... شنستم از ... [وزن کذا] ؛ مل : که ایدر شنودم

من از...

ب ۵۴۳ :

حظ : که تا من با سواران ... [وزن کذا]

(دوم) ف : ... روم بی درنک ؛ ط ، مل : بخرگاه ترکان شوم...

ب ۵۴۴ :

(دوم) ف ، س : ... سرآریم ... ؛ قب و هلی این بیت را بدین شکل آورده‌اند:

قب:

بکین سیاوخش لشکر کشم بمردی ازانجایکه سرکشم

هلی :

سوی مرز توران کشم لشکرا زکین سیاوش بدان کشورا

ب ۵۴۵ :

لن ، ط ، قب ، حظ ، هلی و س : ... کینه که بر بود ... ؛ قا : ... کینه که در بود ... ؛

مب : بدان جنک اندر ... ؛ ف : بدانجای با من بود ... ؛ مل : بدانجایکه بر بود ...

(دوم) ف : همی جنک ... ؛ قب : ... جواهریمنا ؛ مب و هلی : ... رزم سازد ... [هلی :

جواهریمنا]

ب ۵۴۶ :

قا ، لن ، ط ، حظ : تو شو دل بدین ... ؛ قب : تو شو دل بدین کار رنجه مدار . مل :

تو شو زین دل خویشن غمکین مدار [کذا]

(دوم) قا ، لن : من اورا ... ؛ ط : من این را زیزدان کنم ... ؛ قب : همانا من این را

بسم ... ؛ مل : همانا من این راستم خواستار [کذا]

ب ۵۴۷ :

قب ، مب : ... کیو و یک دل ... ؛ لن ، حظ : ... کیو با دل ...

(دوم) قا: ... آب رخساره ... ؛ ط ، قب ، مب ، مل ، معج : ... براز خون و ... ؛ لن ، حظ ، هلی : ... برابر و دو رخساره ... ؛ ف : ... و رخ لاجورد ؛ س : ... از خون و دل لاجورد.

مل و هلی اینجا عنوان دارند:

هلی : پژویش کردن شاه کیخسرو از کرکین حال بیژن را

مل : آمدن کرکین پیش خسرو و بند کردن خسرو کرکین را

ب ۵۴۸:

قب ، مب : ... بنزدیک خسرو ...

(دوم) قب : ... بردخت دید.

ب ۵۴۹:

ط : بتیمار بیژن ... ؛ مب : زدرگاه بیژن ... [درحاشیه : بتیمار] ؛ حظ : ... همی بهلوان ؛ لن ، قب ، ف ، مل ، هلی ، س ، معج : ... همه بهلوان.
(دوم) همه نسخه‌ها : ... رفته نوان. سپس نسخه‌های قا، لن ، قب ، حظ ، ف و مل بیت زیر را افزوده‌اند:

برفت از درکاخ [قا: درگاه] تا پیش اوی

براز شرم جان بداندیش اوی

ب ۵۵۰:

(دوم) ط : همه کرد کرده بصدکونه ... ؛ مب : ... کم کرد صد ... ؛ قا ، لن ، قب ، حظ ، ف ، مل ، هلی و س : این بیت را ندارند.

ب ۵۵۱:

قا ، لن ، قب ، حظ ، ف ، مل ، هلی و س : این بیت را ندارند. ط پس از آوردن این بیت عنوان دارد: باز آمدن کرکین میلاد بی بیژن بایران زمین بنزد کیخسرو. مب این بیت را در حاشیه آورده و سپس بیت زیر را افزوده است :

برفت از در کاخ تا پیش اوی بر از شرم جان بداندیش اوی
ب ۵۵۲:

ط و مب [مب در حاشیه] این بیت را بدین صورت آورده‌اند:
وزین سوی کرکین برکینه سر دلی کرده بردرد و آشوب بر
[مب: بد (محو است) اندوه بر]

قا، لن، قب، حظ، مب، ف، مل، هلی، س: این بیت را ندارند
ب ۵۵۳:

(دوم) مل: بیوسید بر ...
ب ۵۵۴:

حظ: ... دندانه‌ها کراز [کذا]
(دوم) حظ: بردخت ...

ب ۵۵۵:

لن: ... فیروز باذ
(دوم) قا، ط، قب، س و مج: ... روز کارانش نوروز باذ؛ مل: ... بنوروز باذ؛ قب
و مب [مب در حاشیه] سپس بیت زیر را آورده‌اند:

که ای شاه تا جاودان شادباش ز تیمار و اندوه آزاد باش
ف این بیت را ندارد.

ب ۵۵۶:

قا: سردشمن باذشا را ...
(دوم) قا، قب: ... جنان کین ...؛ حظ، مب، مل: ... جنان جون ...؛ س: بریده
جنین کین ...؛ ط: بکنده جو دندانه‌های کراز، ف بیت را ندارد.

ب ۵۵۷:

حظ [مصراعها مقدم و مؤخر آمده است]: بدنهاها [کذا] ...

(دوم) حظ: بیرسید گفتش ... ؛ ف: بیرسیدش و گفت جون ...

ب ۵۵۸:

س مج: بره بر ... ؛ قب: ... اهریمننا. ط، قب و مج سپس یک بیت اضافه دارند:
جه افتاد کز تو بماند او جدا مرا بازگوی ار [مج: کر] نخواهی بلا

ب ۵۵۹:

قب: ... جنان گفت ... ؛ مل: ... زجای. قا: جو شاه این سخن گفت ...

ب ۵۶۰:

مب: ندانست ... [این بیت در حاشیه به خطی دیگر آمده است]

(دوم) قا: ... جای و شد ... ؛ ط: فرومانده برجای بارنک و بوی؛ لن، قب، حظ،
ف، مل، هلی و س: این بیت را ندارند.

ب ۵۶۱:

قا: ... برزوايه روان ... [در حاشیه: یافه] ؛ قب: ... بر کزافه دلی ... ؛ لن: ... برزیاوه ... ؛
ط و مل: ... زیواوه دلی ... ؛ حظ، ف، س، مج: ... دلش برکنانه

(دوم) قا، قب، هلی: دورخ زرد ... ؛ لن، ط: رخس زرد ... ؛ حظ: رخس زرد و
لرزان از ... [کذا] ؛ مب: دورخ لرزلرزان تن ... ؛ ف: تنش لرزلرزان شد از ... ؛ س و
مج: دورخ لرزلرزان شد از ... ؛ ط، قب، س و مج سپس بیت زیر را افزوده اند:

سخن جسد برکفت ناسازوار ازان پیشه و کور [ط: پیشه و خوک] اوان مرغزار

ب ۵۶۲:

مل: ... یک یک بازخواند.

(دوم) مل: برآشفت از ... ؛ قا، هلی: ... بیش خویشش ... ؛ قب بیت را ندارد.

ب ۵۶۳:

قا، لن، ط، حظ، مب، ف، هلی: ... دید و هم ... ؛ قب این بیت را ندارد.

ب ۵۶۴:

لن ، ط ، حظ : ... این داستان.

(دوم) مب : که دانا زدست از ... [در حاشیه آمده] ؛ هلی : ... زند از که ...

ب ۵۶۵ :

قا : ... جنک کودریان ؛ حظ : ... خون کودریان.

(دوم) ط ، قب ، هلی ، س و میج : بکوشد تنش ... [هلی : «زمان» به جای «زیان»] ؛ ف :

بخسبند ... ؛ قا : بیبجد ... سرارذ ... ؛ حظ ، مل : بکوشد ... سر آرذ ... ؛ مب : به بیجد

... سراندر، (محو است) [بیت در حاشیه آمده است] ؛ لن بیت را ندارد. هلی سپس بیت

زیر را آورده است:

سخن چند برکفت ناسازوار ازان بیشه و کور و آن مرغزار

ب ۵۶۶ :

(دوم) قب : و یا پیش ... ؛ قا ، لن ، مب ، هلی : و یا سوی یزدان ... ؛ حظ ، ف :

دکر سوی یزدان ... ؛ س ، میج : وکر سوی یزدان ... ؛ ط : وکر سوی ایزد ...

ب ۵۶۷ :

(دوم) مب : ... مرغ از بدن ؛ مل : بیرداختندی جو شاخ جمن

ب ۵۶۸ :

(دوم) قا ، ط : ... ساز و بولاد سر [قا : بدون و] ؛ میج : ... ساز مسمار سر ؛ مل : که بندی

کران ساز مسمار ... ؛ ف : ... ساز بر بای بر ؛ هلی : که بند آرو مسمار بولاد سر.

ب ۵۶۹ :

مب : ... بای کرکین به بند.

ب ۵۷۰ :

(دوم) ط : محوش و بهرجای و هر در مکوش.

ب ۵۷۱ :

لن حظ و میج : ... فراوان سوار ؛ ط ، قب ، مل : ... فراوان زهرسو سوار ؛ هلی : ...

بهرجا فراوان سوار ؛ ف : ... سواران هزار.

(دوم) لن ، ط ، قب ، حظ ، ف ، مل ، هلی ، س و مج : فرستم همه [لن : هم ؛ مل :

همی] در خور [لن : اندر خور ؛ ط : ازدر] کارزار. در اینجا نسخه هلی عنوان دارد:

تندی فرمودن شاه کیخسرو کرکین را و نوازش نمودن کیو را

ب ۵۷۲:

پس از این بیت ، چند نسخه یک بیت افزوده‌اند ؛ بدین شکل :

ف :

دگر کیو را کفت کای برهنر مکش خویش از بهر درد بسر

س و مج :

تو ای بهلوان کزین برهنر مکش خویشان را زدرد بسر

ب ۵۷۳:

س ، مج : جه کر... ؛ قا ، لن ، حظ ، ف ، هلی : ... یابم از و ... ؛ ط ، قب ، مب ، مل ،

: اگر دیریابم ازو [مب : ازان] ...

(دوم) قب : ... جان و خرد ...

ب ۵۷۴:

مب ، س و مج : ... فرودین ؛ حظ : ... فروردین [کذا].

(دوم) قا ، لن ، ط ، مب ، ف ، مل ، هلی ، س و مج : که بفزاید ...

ب ۵۷۵:

هلی : ... در کل ... ؛ قب ، مل : ... فشاندت باذ ؛ لن ، ط ، حظ ، س و مج : بدانکه که

از کل [حظ : بر کل] شود باغ شاد.

(دوم) قا ، ط ، قب ، هلی ، س و مج : ابر سر... ؛ ف : بسر بر... ؛ مل : ابر سر ...

نشاندت باد ؛ حظ : و بر سر همی فشاندت باد [کذا]. مل در اینجا عنوان آورده

است:

دیدن کیخسرو در جام جهان‌نمای و بشارت دادن کیو را از حال بیژن.

ب ۵۷۶:

قب، ف: ... بر بوشدا [ف: زمی]؛ هلی: ... جادر شب برو ...

(دوم) مل: همی هوا بر کل زار بخروشدا [کذا]

ب ۵۷۷:

بم، هلی، س، مل و میج: بهر سو...؛ ط: بهرجا شود ... من؛ مب [در حاشیه]:

بهر مزنبود ...؛ متن مطابق است با قا، لن، قب، حظ و ف.

(دوم) ط: ... یزدان من؛ قب: نیایش برافزاید این جان ما.

ب ۵۷۸:

س و میج: بخوانم ...؛ قب، حظ: ... این جام ... [حظ مصراعها پس و پیش است]

(دوم) ط، قب، مل: ببیش جهاندار باشم بیای؛ لن: ... یزدان نیایش بیای. حظ

سپس عنوان دارد: طلب کردن کیخسرو جام جهان‌نمای را.

ب ۵۷۹:

حظ: ... هفت کردون بدو ایذرا.

(دوم) قا: بجویم برو ...؛ مب: برو بوم بینم بهر ...؛ میج: به بینم بفرمان داد آورا؛

میج سپس یک بیت آورده:

همه هرجه باشد بکیتی درون برین کرد ایزد مرا رهنمون

ب ۵۸۰:

قا، لن، حظ، مب، مل، هلی، س، میج: ... نیاکان ما؛ ط: ... نیاکان من.

(دوم) قب: کزیده بزرکان و ...؛ قا، لن، حظ، مب، مل، هلی، س و میج: ...

باکان ما؛ ط: ... جهاندار باکان من؛ مل: ... بزرکان و پاکان ما؛ ف این بیت را

ندارد.

ب ۵۸۱:

مج : به بینم بهرجا ... [کذا] ؛ ط : ... کجا بیژنا؛ مب : ... من که بیژن کجاست.
 (دوم) لن، حظ، س و مج : بجام این سخن مرمر ... ؛ ط : ... مرا روشنا؛ ف، مل :
 ... مر مراروشنت؛ مب : بجام این سخن مرمر هست راست.

ب ۵۸۲ :

هلی : ... شاذکشت.

(دوم) ط، لن، ف : ... فرزندش ... ؛ هلی : ... آزادکشت ؛ مل : زتیمار بیژن دل
 آزاد شد. مب این بیت را در حاشیه آورده است.

ب ۵۸۳ :

مل : بخندید بر ...

(دوم) قا، لن : ... مبادا کلاه و نکین ؛ ط : کی از تو فرزند کلاه و نکین ؛ حظ : که
 بر تو برآزد کلاه و نکین ؛ قب : کی باک دل خسرو باک دین ؛ ف : کی ای بهلوان
 جهان آفرین ؛ هلی : بدو گفت کای شهریار زمین ؛ س و مج : که باد آفرینت زجان
 افرین.

ب ۵۸۴ :

(دوم) لن، س و مج : زجشم بدانت مبادا ...

مب این بیت را در حاشیه به خطی دیگر آورده است ؛ ط، قب، حظ، ف : این
 بیت را ندارند.

ب ۵۸۵ :

(دوم) هلی : ... بزبید ... ؛ لن : کی از تو فرزند ... ؛ ط : ای تو مبادا کلاه ... ؛ ف ،
 مب ، مج : که از تو بنآزد ... ؛ مل : که بر تو فرزند ... ؛ س : معین تو بادا جهان افرین ؛
 مب این بیت را در حاشیه آورده است و قا، قب، حظ آن را نیاورده‌اند.
 مل سپس ۲ بیت افزوده است :

هر آن بند کز دست تو بسته شد کشایندگانرا جگر خسته شد

کشاینده بند بسته تویی سباه کیانرا خسجسته تویی

ب ۵۸۶:

مل : ... از درگاه ...

(دوم) ف ، س : ... فرستاد تفت ؛ لن ، ط ، حظ ، مل ، هلی ، میج : بهر سو ... فرستاد

تفت ؛ قب : ... برون رفت تفت ؛ قاییت را ندارد.

ب ۵۸۷:

مب : نخستین گرفتند [کذا] ... ؛ بقیه نسخه‌ها : ... گرفتش بکرد ...

(دوم) ط : کی یابد بکیتی مکر زونشان ؛ قب : که یابد زجایی زیژن نشان ؛ حظ

بیت را ندارد.

ب ۵۸۸:

قا : ... شهر ایران و ... ؛ هلی : ... ارمان و توران بیای ؛ لن ، ط ، قب ، حظ ، ف ، مل ،

س و میج : همه بوم [لن ، حظ و مب : همه شهر] ایران و توران بیای [مب : بجای]

(دوم) لن ، ط ، ف ، مل ، س و میج : ... نامذ نشانش بجای ؛ قب ، مب : ... نامذ

نشانی بجای [مب : بیای]

ب ۵۸۹:

لن ، حظ ، ف و مل : ... نوروز خرم ... [مل : خورم].

(دوم) ط : ... جام زرین ... ؛ هلی : ... جام خسرو ... ؛ بقیه نسخه‌ها : ... جام فرخ ...

ب ۵۹۰:

ف : پس امد ... ؛ ط : ... برامیدان بهلوان

(دوم) مل : زرنج بسرکیو ... ؛ لن ، ط ، حظ و مب : ... کیو کشته ... ؛ میج : ... میان .

قب این بیت را ندارد.

ب ۵۹۱:

ف : ... دل کیو ...

(دوم) ط : ... را بدان بور از رده ...؛ مل سپس یک بیت اضافه دارد:

بسبخشود مرکبو را شهریار بخواهید آن جام کوهر نکار

ب ۵۹۲:

(دوم) ط : ... تا شود ...

ب ۵۹۳:

همه نسخه‌ها: خروشید پیش جهان آفرین

(دوم) هلی: ... کرد آفرین؛ لن، قب، حظ، مب، ف، س، مع: برخشنده برجند

کرد [قب: کرد جند] آفرین؛ قا: بیزدان و رخشنده کرد آفرین؛ ط: برخشنده ناهید

کرد آفرین؛ مل: برخشید [کذا] فرخنده کرد آفرین

ب ۵۹۴:

قا: ز فریاد بخش ...؛ ف: ز فریاد کر ...؛ س و مع: ز فیروز کر ... قب: ز فریاد کر

جند فریاد ...؛ مل: ز فریاد رس زور فریاد ...؛ لن: ... فره و زور خواست.

(دوم) قب، هلی و مع: وزا هر یمن ...؛ هلی در اینجا عنوان دارد: نکه کردن شاه

کیخسرو جام جهان نما را و باز نمودن احوال بیژن

ب ۵۹۵:

قا، مب، هلی: خرامان بیامد [مب: بیامد خرامان] از انجایگاه؛ قب: خرامان بیاید

بدان جایگاه؛ مل: خرامید از آنجا بیامد بگاه

(دوم) قب، مل: ... بر نهاده ...

ب ۵۹۶:

مب: ... نهادش نبید؛ ط: ... نهاد از نبید؛ مع: بس ان جام ... بدید

ب ۵۹۷:

قا، لن، ط، قب، حظ، مل، هلی، س و مع: زکار و نشان ...؛ مب: زکار شمار

...؛ ف: نشان نکار ...

(دوم) قا، ط، حظ، مل، هلی: همه کرد پیدا ...

ب ۵۹۸:

ط: زماهی باب اندرون ...

(دوم) لن: ... بدو یکسره؛ حظ: نکار یذیکر بدو یکسره؛ مل: ... دروی همه

یکسره.

ب ۵۹۹:

ط: ... هر مزد شیر؛ قب، هلی، مچ: ... هر مزد و شیر؛ مب: ... هر مزد پیر؛ ف: ...

هر مزد و شید؛ قا: ... و هر مز جو بهرام شیر؛ لن: چه کیوان چه هر مز چه بهرام و

شیر؛ حظ: چه کیوان و بهرام و هر مز چه شیر؛ مل: چه بهرام و کیوان چه هر مز

چه شیر؛ س: ... و هر مزد و بهرام و شیر.

(دوم) قا، لن، ط، قب، حظ، ف، مل، هلی، س، مچ: جو لن، ط، حظ و مل:

جه [ناهدید و تیر از بر و ماه ... [قب، حظ: برماه؛ مب: جو ناهید پیدا بد و ماه و تیر؛

ط، س و مچ جای این بیت را با بیت ۶۰۰ عوض کرده است.

ب ۶۰۰:

قا: بدو بودنیها بدید...

(دوم) قا، لن، ط، قب، مب، ف، مل، هلی، س، مچ: ... جهاندار افسونکرا؛

حظ: بدید آن جهاندار ...؛ ف عنوان دارد: گفتار اندران کی شاه روز نوروز بر

تخت نشست و جام جهان نمای بیش بنهاد کی بیژن کجاست.

ب ۶۰۱:

(دوم) قب: بدید اندرون ...؛ قا، لن، ط، هلی: ... بودنی کم و بیش؛ ف: بدیداو

همه بودنیها ...؛ حظ: ... بودنیهای خویش؛ مل، س و مچ: بدان [مل: بدو] اندرون

بودنی کم و بیش.

ب ۶۰۲:

قب، ف: ... همه بنکرید

(دوم) قا، مب، ف، هلی، س، مج: که ایند [ف، س و مج: که یابد] زیژن نشانی
 بدید؛ ط، قب: نیامد زیژن نشانی بدید؛ لن: نشانش زکم بوده نامد بدید؛ حظ:
 نشانی زکم بوذه آمد بدید؛ مل: بیامد [کذا] زیژن نشانی بدید.

ب ۶۰۳:

ط: جو در کشور ...؛ مج بیت راندارد.

ب ۶۰۴:

لن، ط، قب، حظ، مب، ف، س و مج: بدان [مب، ف، س و مج: دران] جاه بسته
 ...

(دوم) ف: بسختی ...؛ مل: ... همه مرک ...؛ قا، قب: ... جستی بران.

ب ۶۰۵:

قا: ... کجا هست ...؛ لن، ط، قب، حظ، مل، س: یکی دختری از نژاد کیان.
 (دوم) بم، قا، قب، حظ، مب، س، مل: ز بهر زوارش بیسته ...؛ هلی: ... زواروس
 [کذا] ...؛ مج: ... زوادش [کذا] ... متن مطابق نسخه های لن، ط و ف است.

ب ۶۰۶:

پس از این بیت، ف بیت زیر را افزوده است:

جنین کفت باکیو کای شرزه شیر خردمند و بیدار و کرد و دلیر

ب ۶۰۷:

قا، لن، ط، قب، حظ، مل، هلی، س و مج: ... تو دل شاد دار، ف: بجایست
 بیژن تو دل ...

(دوم) مل: زبهرش تن ...؛ ف: ... تن بهتر [کذا] ...؛ هلی، س و مج: زانديشه جان
 و دل آزاد ...؛ مب: همه کار نابوده را یاددار.

ب ۶۰۸:

س : نکر دل نداری ... ؛ حظ : نکو غم ... [کذا] ؛ قا ، مل ، هلی ، میج : ... ز زندان ...
(دوم) ط ، حظ ، مل ؛ ... نامد [حظ : ناید] بجانش کزند.

ب ۶۰۹ :

(دوم) میج : زو ادش [کذا] ... ؛ ط : ... نامور مهترست.

مل سپس یک بیت افزوده است :

بکفتار ککرکین میلاد دل بدادست پس پای مانده بکل

ب ۶۱۰ :

ف ، س ، میج : ... سختی ورنج و ...

(دوم) س و میج : ... دل از کار او ؛ هلی : براندیشه کشتم دل از ... ؛ قب : ... کشتم ز

بازار اوی ؛ قا : براندیشه کشتم زییکار اوی

ب ۶۱۱ :

حظ ، هلی : ... که دارد همی ...

(دوم) ف : ... بکرید بروبر ... قا : ... بکرید بروبر بزار ؛ قب ، مل : ... بکرید بزار ؛

ط ، هلی ، س ، میج : ... بکرید بروزارزار ؛ مب : ... بدو بازکردد زوار ؛ لن ، حظ :

که هر دم بکرید [حظ : بکیرد (کذا)] جوا بر بهار.

ب ۶۱۲ :

مب ، س : زیپوند خویشان ... ؛ حظ : زیبزند و [کذا] ...

(دوم) قا ، مب ، هلی ، س : کدازنده ... ؛ قب : کدازد ابرسان ... ؛ ف : کیارنده

برسان ... ؛ میج : کدارنده برسان کل شاخ ... ؛ لن ، ط ، حظ ، مل : کرازان [ط :

کدازان] و لرزان جویک ...

ب ۶۱۳ :

(دوم) قا : زیبانش زیهلو بر ... ؛ ط : زیهلو زیبانش پر ... ؛ هلی ، س ، میج : زیبانش

ز خسرو بر ... ؛ مل : زبان همه خویش از باد سرد [کذا]

ب ۶۱۴:

س: ... ابر بهاری ...

(دوم) حظ: همان مرکب ... مَب سِپس یک بیت در حاشیه صفحه افزوده است:

کنون جاره باید مرا این را بجنکک نشاید بدین کار کردن درنک

ب ۶۱۵:

(دوم) ط: ... میان بسته و تیزبای، مَج سِپس بیت زیر را آورده است:

کنون جاره باید مرین رانه جنکک نشاید بدین کار کردن درنک

ب ۶۱۶:

هلی: ... مرین کارها را ...؛ ط: کی ارذبدين کار ...؛ لن: کی ارذبدين راز ...؛ قَب،

مَب، مَل: ... بدین راز ما ...؛ س و مَج: ... مرین راز ما ...؛ ف: ... مرین ازدها را ...

(دوم) قَا، لَن، ط، مَب، ف، مَل، س، مَج: ... مرو را زسختی ...؛ حظ: که از

درد سختی مرو را ...؛ ط پس از این بیت، ۸ بیت زیر را افزوده است:

رسیده بکام و بدشمن دلیر	بیایندهم اکنون بزودی نه دیر
نبردازم از سجده هرگز سرا	اکر روی بیژن نمایدمرا
بخوادم زکرکین بدخواه را	ستایش کنم شیدومن ماه را
نجویم از او کین اهرمنش	زکرکین میلاد ان بدکنش
روانش از اندیشه آزاد شد	جوبشید کیو این سخن شاد شد
بکرد افرینی ابرشاه سخت	بیوسیدش اندر زمان روی تخت
نویسم یکی نامه نزدیک عم	سهش گفت ارین بس مدارایج غم
سخن بر تو ای کیو کوتاه کنم	بخوانمش ازین کار آکه کنم

ب ۶۱۷:

لَن، ط، حظ، مَل: نشاید مکر ...؛ مَب، س و مَج: نشاید بجز ...؛ ف: کشاید مکر

...؛ ط، س و مَج سِپس بیت زیر را افزوده‌اند:

توبشنو زمن سربسر کفت من برافراز سراز همه انجمن

ب ۶۱۸:

مل: کمر بند برکش ... ؛ ف: مکوپند و ...

(دوم) لن، ط، قب، حظ، مل، س، مج: ... ره میاسای و ...

هلی پس از این بیت، ایات زیر را افزوده است:

رسیده بکام و بدشمن نه خیر	بیاورش از انجای زود و نه دیر
بگفت ای خدای جهان آفرین	بخندید کیو و بکردافرین
نبرد ارم از سجده هرگز سرا	اکر روی بیژن نمایی مرا
بخوام زشه کین بدخواه را	ستایش کنم شید و هم ماه را
نسجویم ازو کینه و سرزنش	بکرکین میلاد آن بدکنش
بکرد آفرین شاه را کیو سخت	بیوسید اندر زمان بای تخت
که نامه نویسیم بر روستم	شهش کفت ازین بس مدارایج غم
سخن بر تو ای کیو کوتاه کنم	بخوانم وزین کارش اکه کنم

ب ۶۱۹:

ط: ... بر بهلوان ؛ ف: ... سوی رستما.

(دوم) حظ: مزن داستان بره بر ... [کذا] ؛ قا: ... را تو برکس دما ؛ مل: مراین

داستان: ... ؛ ط: ... داستانی بره تا توان ؛ س: مزن داستانی جزین نزد ما. ماب این بیت

را بدین صورت آورده است:

ببر نامه بر رستم جنکجوی تواین داستانها مرو را بکوی

[در حاشیه: سربهلوان تخمه نیرما]

چند نسخه سپس یک بیت افزوده‌اند:

قا:

بخوانم وزین کارش اکه کنم غمان بر تو ای کیو کوتاه کنم

ط، س و مج :

جویشنیدکیواین [س:ان]سخنهاجنین ابرشاه کردش هزارافرین

نسخه‌ها عنوان دستنویس اساس را بدین صورت آورده‌اند:

قا، ط : نامه شاه کیخسرو برستم و رفتن کیو بزابل [ط:بزابلستان]

قب : نامه شاه کیخسرو برستم و بردن کیو نامه را

حظ : نامه کیخسرو بنزد رستم

مب : نامه نوشتن شاه کیخسرو بر رستم از بهر بیژن

ف : گفتار اندرنامه نبشتن شاه کیخسرو برستم و خواندن او را تا جاره کار بیژن

بسازد

مل : نامه نبشتن بر رستم کیخسرو فرستادن کیو را بر رستم [کذا]

هلی : نامه شاه کیخسرو بنزد رستم زال و رفتن کیو برسولی

مج : نامه کیخسرو برستم و رفتن کیو بطلب او

لن و س عنوان را ندارند.

ب ۶۲۰:

(دوم) قا: وزان داستان ... ؛ قب، هلی: ... باوی براند؛ ف بیت را ندارد؛ حظ

مصراعهای ایات ۶۲۰ تا ۶۲۷ رامقدم ومؤخر آورده است که ظاهراً به ترتیب

و شکل خاص قرار گرفتن مصراعها دراین دستنویس هم می‌تواند مرتبط باشد:

نیسنده نامه ...

ب ۶۲۱:

(دوم) قا، قب، س، مج: نبشتن ... ؛ لن، مل، هلی: نبشتن سوی مهتر ... ؛ حظ:

نبشتش سوی مهتر ... ؛ ط: نبشتن زبهر دل نیک خواه.

قب پس از ب ۶۲۱ ایات زیر را افزوده است:

بنامه جنین کفت کای بهلوان هنرمند و بیدار و روشن روان

یکی کار بیش آمده با زیان	که هرگز نیامد بکودریان
زارمانیان چند فریاد خواه	بدرگاه ما آمده دادخواه
که کشور شدست ازکرازان جودشت	دل من زکفتار ایشان بخت
زکردان کسی بای نهاد پیش	مکر بیژن کیو با کیزه کیش
فرستادم او را بسجنگ کراز	ازیدر بشد شاذبایوز و باز
جو کرکین میلاد با او بهم	که با او بباشد زیبیش و زکم
بیامد کنون این ستمکاره مرد	ندانم که با بیژن از بن چه کرد
بدستان مرو را بافراسیاب	سپردست و افکنده در جاه و اب
بتوران زمین او بجاه اندرست	بدان جاه ژرف سیاه اندرست
بدست تو کارش برابند کنون	که او را به نیکی تویی رهنمون

ب ۶۲۲:

قب: تویی [= توای] ...

(دوم) لن: زکردان کیهان ... ؛ قا: بایران و توران برآورده ... ؛ مب: همیشه بمردی
بیسته کمر؛ مب و مج سپس ایات زیر را افزوده‌اند:

جهان بهلوان رستم زورمند	زتو خسروان جهان سربلند
[مج:ارجمند]	
رباینده گاه افراسیاب	فشاننده خون ابر سیاه
[مج:ابراقتاب]	
دراننده جرم دیو سبید	جگرگاه اولاد غندی و بید
رهاننده شه زمازندان	کشاینده بندها ماوران
گرفته بشمشیر سش بار جین	سه‌ره‌روم‌وده‌بارارمان‌زمین
[مج:توران‌زمین]	
کشاننده ازدهاء دژم	که هشتاد کزبزددم تابدم

[مج: کشاینده (دوم) مج: هفتاد]

خوراننده یک کور کرده کباب کوارنده جام ده من شراب

[مج این بیت را ندارد]

زهی بهلوان و زهی نیکیبخت خداوند تاج سزاوار تخت

ب ۶۲۳:

قا، مب جای این بیت را باب ۶۲۴ عوض کرده اند؛ لن، ط، قب، حظ، ف، مل، هلی، س مج: این بیت را پس از ب ۶۲۵ آورده‌اند: قا، مب: دل شاه ایران و ...؛ ط: دل شهر یاری و ...؛ ف: دل شهر ایران و ...؛ قب، مل و هلی: سربهلوانان و ...

(دوم) بم، لن، س، مل و مج: بفرمان...، متن مطابق قا، ط، قب، حظ، مب، ف و هلی است.

ب ۶۲۴:

ط، قب، ف و مل: ... نیاکان من [ف: ما] یادکار.

(دوم) س و مج: ... کمر بسته در ...؛ مل: ... برزم اندرون نامدار.

ب ۶۲۵:

بم، حظ: تراداد کردون...؛ لن: تراداده کردی و مردی ...؛ ط: ترا دادگر داد زور...؛ متن مطابق قا، قب، مب، ف، هلی، س و مج است [قب، هلی، س، مل و مج: «داده» به جای «داد»]

(دوم) قا: زیمت بدریا خروشان ...؛ لن، قب و مل: بدریا خروشان زیمت ... هلی: همیشه خروشان زسهمت ...

ب ۶۲۶:

مل: ... دیوان بکرز کران [حاشیه: مازندران]

(دوم) ط: ... کنندی سرانرا سران؛ ف، س و مج: بشستی بکنندی ...؛ مل: بکنندی

و بستی بکرز کران؛ مل سپس ترتیب ابیات را چنین آورده است: ۶۳۰، ۶۲۷،
۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۱ و ...

ب ۶۲۷:

ط: ... سردشمنانرا ...؛ مب: ... سرنامداران ...؛ س: ... بکاه.
(دوم) ط: ربودی بتنها فکندی بجاه؛ قب: ربودی فکندی تو در ...

ب ۶۲۸:

بم، ط، حظ، مج: بسا دشمنان ... [حظ: پیجان شدند]؛ متن مطابق است با مضبوط قا،
لن، قب، حظ، مب، ف، هلی و س.
(دوم) قا: بروبوشان از تو ...؛ حظ: ... ویران شدند؛ مل: ... ویران شده ست.

ب ۶۲۹:

قا، لن، حظ، مب، مج: سر بهلوانان و ... [مج بدون و]؛ قب: سرنامداران لشکر ...؛
ط: سرشهریاری و کردان شاه. مل مصراعهای بیت را مقدم و مؤخر آورده است.
هلی این بیت را باب ۶۳۰ پس و پیش آورده‌اند.

ب ۶۳۰:

حظ: همه جاوذان ... [کذا]؛ قا: ... شکستی بکرز؛ ط، مل و هلی: ... بختی
بکرز؛ لن: ... بیستی بیند؛ س، مج: ... بکشتی بکرز.
(دوم) قا: ... جان شاهان ...؛ مل: ... شاهان برز؛ س: ... شاهان به زر؛ لن:
بیفروختی تاج و تخت بلند. نسخ ف، مل، هلی، س و مج بیت ۶۳۰ را قبلاً پس
از ب ۶۲۶ آورده‌اند.

ب ۶۳۱:

لن، ط، مب، هلی، س و مج: ... خاقان جین.
(دوم) قا، لن، ط، قب، حظ، س: نبشته ...؛ مل سپس ابیات زیر را افزوده است:
یکی کارآمد بایرانیان ازان گرگ چهران تورانیان

ازارم‌انایان و زان انجمن
 چو نزدیک این بارگاه آمدند
 مکر بیژن کیو سالار خویش
 که هستی بهرنیکی رهنمون
 نکردند باما کناه دراز
 فرستادمش شادبایوز و باز
 که با او بباشد شادی و غم
 بیکبار سرشان فکندی بزور
 دل مهترانشان همه خسته
 برین روزها بردر ما دوتن
 زخردان دادخواه آمدند [کذا]
 زکردنکشان پای بنهادپیش
 سپردش هلارود تابس کنون
 کزان وقت کین سیاوش باز
 چو بیژن بارمان برزم کراز
 چو کرکین میلاد با او بهم
 چنان چون تو کردی به‌بیران و تور
 چو کشتی ازایشان و چوبسته

ب ۶۳۲:

هلی: هران دست کزبند ...

ب ۶۳۳:

(دوم) حظ: کیان سبهر ...؛ لن و مل این بیت را ندارد. س و مع سپس یک بیت
 افزوده‌اند:

کزارنده جام یک من شراب خوراننده کور کرده کباب

ب ۶۳۴:

ط: ... زور مردی که ...؛ مع: ... زور و مردی که ...؛ مل: ... ان زور پیلان بداد.
 (دوم) قا، ط، قب، مب، ف، هلی، س، مل، مع: دل شیر و فرهنگ [تا: فرمنک
 و: ...]؛ لن، حظ: بروبازو و جنک فرخ نژاد [حظ: فرخ نشاد]؛ مل سپس بیستی
 افزوده است:

توبگشادی ازبند کاوس را همان گیوگودرز هم طوس را

ب ۶۳۵:

پس از این بیت، قب یک بیت افزوده است:

جنین بادکاندرجهان جز تو کس	نباشد بهر کار فریادرس
س و مج سپس بیت‌های زیر را اضافه کرده‌اند:	
نژاد تو از تخم کرشاسبست	که کرشاسب از تخم جمشاسبست
که چون او دگر جرخ کردان ندید	که از بشت او بیلتن شد بدید
بزرگان و کردان کیرنده شهر	جو کرشاسب و رستم نیامد بدهر
نیامد نباشد نه بیند کسی	و کرشاه باشد بکیتی بسی
کنون کیو را کامداین کارپیش	فراز آمد و هست زاندازه بیش
جنین کار نامد بکودرزیان	از آن کرک جهان بی سوریان [مج: تورانیان]
تو خوددانی ای مهتر شیرمرد	که کیو سبهد بمردی جکرد
بجنک پشن هم بماندران	چه کرد این سبهد بکرزکران [س ندارد]
از ارمانیان آمده دادخواه	که بیشه شد از خوگ یکسر تباہ
همه گفتها را زین بازگفت	نموده بدانجا که بیران نهفت
بزرکست و کردست و داماد تو	بسد و شادگشته دل راد تو
دل کیو هرکز بدینسان نبود	زیژن بسی رنج و درد آزمود
همه اصفهان تابهمدان وری	همه جامه جا کند و بر خاک بی
دل و جان من نیز شد مستمند	ازان نامور بهلوان بلند

ب ۶۳۶:

قا، لن، ط، قب، مب، ف: ... کارشایسته ... ؛ مل: ... کار شایست ... ؛ حظ: کنونم یکی کارشایسته ... ؛ هلی: کنون بر تو این کار...

(دوم) ف: ... هست بایسته خویش؛ ط: ... آمدستت زشایسته ... ؛ لن: ... ای کرد شایسته کیش؛ قا: ... آمدست آن نه برجای خویش؛ قب: ... اینست شایسته بیش؛ حظ: ... آمدست ان شایسته پیش؛ مب: فراز آمدستت نه بر کام خویش؛ مل: ... و نیست بایست ... ؛ هلی: ... و هست از اندازه بیش. س و مج بیت راندارند. قا،

مب سپس بیت زیر را آورده‌اند:

ازان کسرک جهران تورانیان
جنین کارنامد بکودرزیان
ط:

ازان کسرکساران و تورانیان
بدین روزها مرد فریاذکر
از ارمانیان امده دادخواه
همه گفتهها یک بیک بازگفت
ف:

نباشد بهرکار فریادرس
جنان بادکاندر جهان جز توکس

ب ۶۳۷:

(دوم) حظ: ... بهرجای ... ؛ قب و هلی: ... کشور و مرز نیو ؛ ف: ... کشوری مرد

نیو.

ب ۶۳۸:

قا: تودانی ... ؛ س: ... بتزدیک ما ...

(دوم) حظ: ... یکتایشان ؛ س، مج: ... راه یکتاه شان ؛ هلی: ... راستی راهشان ؛

ف: روان و دل و جان ... ؛ هلی سپس ایات زیر را افزوده است:

بدین روزها برادر ما رسول
زارمانیان آمده دادخواه
زکردان کسی پای نهاد پیش
جو بیژن بارمان و راه دراز
بشد بس سکاالید بروی ستم
سپردست و برکشته خود برشتاب
ز راه دراز آمده بد خمول
که شد بوم ما از کرازان تباه
مکر بیژن کیو سالار کیش
همی خواست رفتن بجنک کراز
جو کسرکین میلاد با او بهم
بدستان مرو را بافراسیاب

ب ۶۳۹:

لن: ... تو انرا ... ؛ قب ، حظ ، مل ، هلی ، س : ... کر نداری تو این را ... ؛ ط :
...تونیزاندرایی ...

(دوم) قب : بپر هرجه باید ... ؛ مب : ... آنچه خواهی ز ... ؛ حظ : ... زیزدان و
کنج.

ب ۶۴۰ :

(دوم) قب ، هلی : ... زان ... ؛ مل این بیت را پس از ب ۶۳۷ آورده است. مل
سپس بیٹی افزوده :

هماناکه کرکیو تودانی که من [کذا] سرافراز دارم بهر انجمن

ب ۶۴۱ :

حظ : ... جز خود او بور ... ؛ لن : ... خود جزو بور ... ؛ مل : را جز خود این بور ... ؛
هلی : ... ؛ کیوما را جز این ... ؛ س : ... خود جنان ... ؛ ف : ... این نیز کس ؛ ط ، مج :
... بورو بس.

(دوم) قا ، حظ ، س و مج : جه انده کسار و جه ... ؛ لن ، ط ، قب ، ف ، مل : ...
بودش جه ...

ب ۶۴۲ :

ط : ... بنزدیک من ... ؛ حظ ؛ مل : ... پیشگاه .

(دوم) قا ، لن ، قب ، ف ، س و مج : ... تبار مرا ... ؛ مل : مرورا تبار مرا ... [کذا] ؛ ط
: مراوترا هر دو ان ...

ب ۶۴۳ :

قب : ... جویم بیایم بیای ؛ حظ ، مب : ... که جویش یابم بجای ؛ مل : ... یابم بیای.
(دوم) ط : ... هست بیشم بیای ؛ قا : ... من در بیای ؛ قب ، مل : ... من رهنمای . س
این بیت را ندارد. مب ، مل ، مج سپس یک بیت [مج : دو بیت] افزوده اند ، بدین
صورت:

مب :

شناسی توکردار کودرزیان باسانی و رنج و سود وزیان

مل :

کنون کیو با نامداران خویش بسباید برین باسواران خویش

معج :

تو خوددانی ای نامدارکزین که کیو دلیر این یل بافرین

بآوردن من ز توران زمین چه دید و چه آورد هنگام کین

ب ۶۴۴ :

(دوم) لن ، ط ، قب ، حظ ، مل ، هلی : سبک باش و باکیو ... ؛ قا ، مب : سبک

خیز باکیو نزد من آی ؛ ف : سبک باز باکیو ... ؛ س ، معج : سبک باش باکیو

زود... ؛ لن ، حظ سپس یک بیت اضافه دارند:

بدان تا بدین کار افسون کنیم کی این خار از بای بیرون کنیم

[حظ: درمان (دوم) حظ: بایمان برکنیم]

مب ۲ بیت افزوده است:

تو خود دانی این نامدارکزین باو (محو شده است) بتوران زمین

که کیو دلیر آن یل بافرین چه دید و چه آورد هنگام کین

ب ۶۴۵ :

حظ : همانا تا بدین [کذا] ... ؛ مب : بیا تا ... ؛ لن : ابا ما همیدون نشینی بهم.

(دوم) حظ : ... ابر پیش ... ؛ قب ، مل : ... رای هرکونه از پیش ...

ب ۶۴۶ :

ط ، ف : ... و از کنج آراسته .

(دوم) حظ ، هلی : بیاریم پیش تو ... ؛ قب ، مل : بیاریم در بیشت ... ؛ ف : ... تو از

خواسته ؛ ط : بیارمت در پیش با خواسته . لن این بیت را ندارد.

ب ۶۴۷:

قا، لن، ط، حظ، ف، س و میج: بفرخ بی و بر شده...؛ قب: بفرخ به بی شده...؛
مل: بفرخ برین [کذا] بر شده...
(دوم) ف: زترکان...؛ مل: ... برآمد...

ب ۶۴۸:

حظ: ... بیاید...؛ ط: ... جون بسازی بیایی نوا؛ مب: ... بشادی نوا؛ ف: ... بیای
بسازی [کذا]...؛ مل: ... بسازم بها.
(دوم) قا، لن، ط، قب، مل: ... کردد رها.

پس از ب ۶۴۸ ط، قب، حظ، هلی، س اییاتی افزوده‌اند:

نویسنده نامه نیکخواه جو بنوشت نامه سبردش بشاه
[ط، س: نامه را بیش گاه (دوم) ط: بفرمان شاه]

به بیحید و عنوان نبشتش بزر سبردش بدان رهبر نامور

[ط: نوشتش بدان (دوم) ط، نامور بهلوان؛ حظ: بهلوان مور؛ س: بهلور هنر]

چو خسرو همان ساعت انکشتی نهادش بران نامه از مهتری

[حظ: ز خسرو (دوم) حظ: نامه جون مشتری؛ هلی: بیت راندارد]

ب ۶۴۹:

حظ: جو بنهاد برنامه ...

(دوم) قا، قب، حظ، مل، س و میج: بشد کیو ...

پس از این بیت نسخه‌های قا، لن، ط، مب، ف، مل، هلی، س و میج یک بیت
افزوده‌اند؛ بیت بر مبنای قا این است:

وزانجایامد سوی خانه رفت ره سیستان را بسیجید و تفت

[مب: خانه تفت (دوم) لن، هلی: بسیجید تفت؛ ط: بسازید تفت؛ مب: بسیجید و رفت؛ مل: به

بیجید تفت]

قب و حظ نیز چند بیت افزوده‌اند:

وزانجا بیامد جنان کم شنود
بسبیج ره سیستان کرد زود
نکر تابندان راه در اوج‌ه دید
جه مایه بلاها و سختی کشید

[قب: راه‌اودر]

بگویم ترا مجلسی دیگر
کزان بس جه آمد ورا بر سرا

[قب ندارد]

بنام یکی ایزد داورا
بگویمت این نامه دیگر

[قب ندارد]

جو کیو از بر شاه فرخ برفت
ره سیستان را بسبجید تفت

[حظ: از در، (دوم) حظ: به پیچید تفت]

ب ۶۵۰:

مل: ستوران دوده...؛ س: سواران دو روزه...؛ قا: ... و اسبش براند؛ لن، قب،

حظ، مب، هلی، س، مج: ... نامش بخواند؛ ط: بیزدان بنالیند و نامش بخواند؛

ف: بیزدان و ناهید و نامش بخواند؛ سپس هلی دو بیت افزوده است:

نکر تابدان راه در اوج‌ه دید
جه مایه بلاها و محنت کشید

بگویم ترا مجلس دیگر
کزان بس جه آمد ورا بر سرا

ب ۶۵۱:

قب: ... از آنجاییکه داشتی.

(دوم) لن، ط، حظ، مل، هلی، س، مج: ... بیک روز...؛ قا: سه روز

بیکروز...؛ قب ابیات ۶۵۱ و ۶۵۲ را مقدم و مؤخر آورده است.

هلی عنوان دارد:

رفتن کیو از پیش کیخسرو و نامه بردن نزد رستم داستان

ب ۶۵۲:

(دوم) حظ : ... بسان نژند ؛ قا ، مب : سواران بگرداندرش تای جند ؛ مل : سواران
بگرداندرش نیز جند.

ب ۶۵۳ :

س : براه بیابان ... ؛ ف : بکورابنداندر ... ؛ قب ، هلی : سوی سیستان زود بنهاد ... ؛
ط : بکوه و بیابانش ننهاده ... ؛ لن ، حظ : بتنها بران ره دراورد [حظ : برآورد] روی ؛
مل : بکوه‌هدراید [کذا] اندر ... [مل مصراعها پس و پیش است] ؛ قا ، مب ، مع این بیت
را ندارند.

لن سپس بیت زیر را آورده است:

جو نزدیکی زابلستان رسید زخاک سیه برکلستان رسید
س و مع بیت زیر را دارند:

یکی راه بگذاشت با صدبلا کجا خواست کشتن ازان مبتلا

ب ۶۵۴ :

لن، ط و مل : ... دیدباننش بدیند.

(دوم) قب ، مل : سوی زاولستان ... ؛ قا و مب این بیت را ندارند. مل سپس یک
بیت افزوده است:

همانا بیامد بدستان سام بگفتش کای مهتر نیکنام

ب ۶۵۵ :

(دوم) قب ، مل : ... بگردش بسان نوند ؛ هلی : ... نیوجند ؛ قا ، مب : این بیت را
ندارند. مل سپس بیتی اضافه کرده است :

ستوران انبوه یکسردوان نمانند الا بشیر ژیان

ب ۶۵۶ :

مب : درفشان درفشی ... ؛ س ، مع : درفش درفشان

(دوم) قا ، لن ، ط ، حظ ، مب ، ف ، مل ، س ، مع : یکی کابلی تیغ ... [ف، هلی و

س: کاولی] ؛ قب: یکی بهلوی تیغ ... ؛ مب سپس ایات زیر را افزوده است:
 جوامذ بتزدیک زابل رسید نکهبان دیزده زدورش بدید
 بیامذ بتزدیک داستان جوباذ زکرد سواران بذوکرد یاذ

ب ۶۵۷:

لن، قب، س: غودیده ... ؛ قا، مع: جواز دیده ... ؛ مب: زدیده جو بشنید ... ؛ ط:
 نمودند و بستند ...
 (دوم) حظ: بفرمود و ...

ب ۶۵۸:

لن، ط، قب، حظ، مب، ف، مل، س، مع: یزداسب و آمد ...
 (دوم) لن، حظ، مل، هلی، س و مع: ... کسی کینه خواه.

ب ۶۵۹:

قب، ف، مل، هلی، س و مع: بره ... ؛ حظ: ... بژمرده وی [کذا].

ب ۶۶۰:

ف: ... کارنو ... ؛ ط: ... نوآمد شکفت.

(دوم) قا، لن، قب، حظ، ف، مل، س، مع: که کیوست از ایران فرسته براه [مع
 : فرستاده شاه] ؛ ط: کی کیوست از نزد شاه از نهفت ؛ مب: که کیوست فرستاده
 زایران براه ؛ هلی: که کیو از نشانی فرستد براه.

ب ۶۶۱:

(دوم) قا، ف، س و مع: ستایش کنان ... سپس نسخه‌های ط [۲ بیت] و س و مع
 یک بیت [بیت اول] را افزوده‌اند:

فرود امذ از اسب کیودلیر همان زال زر نامبردار شیر
 گرفتند مریکدیگر درکنار بپرسیدش از خسرو نامدار

ب ۶۶۲:

(دوم) لن ، حظ : زشاه و بزركان و تورانيان ، مل سپس بيتي افزوده است:
زبان برکشاد آنزمان بهلوان همی گفت چیزی که بودی نهان

ب ۶۶۳:

(دوم) لن : زشاه و دلیران ... ؛ ط ، مَب و مل : زشاه و بزركان ... ؛ مَج : ... کردان
بهلو نژاد ؛ حظ : ... وزایران فرخ نشاد.

ب ۶۶۴:

مب : همه دربدر ... ؛ قا ، قَب : ... بکفت ؛ حظ : ... داستان ... [کذا] ؛ مل : ... بیش
یزدان براند.

(دوم) حظ : غم بود ... [کذا] ؛ قا : ... او بکفت ؛ مل : ... او بخواند ؛ قَب : بجامه رخ
از خون دیده برفت.

ب ۶۶۵:

مل : ... به بینی ...

(دوم) حظ : زآب مژه بشت یابم ... ؛ مل : زخون دو دیده شدم بی درنک.
مل پس از ب ۶۶۵ ایات زیر را افزوده است :

همیشه برنج دل اندر تنم	نه آرام روز و نه خواب شبم
همی بکسلانند بنداز تنم	زبس درد و رنج کزین بیژنم
خروشید و رخسار او زرد کشت	جو بشنید دستان برآز درد کشت

ب ۶۶۶:

(دوم) مل : بیرسید گفتش ... ؛ قَب : ... و گفتا که ... ؛ ف این بیت را ندارد.

ب ۶۶۷:

س : ... که نخجیر ...

(دوم) قا : ... کی بریست هور ؛ قا این بیت را با بیت ۶۶۸ مقدم و مؤخر آورده
است. لن ، ط ، قَب ، حظ ، مَب ، هلی ، س ، مَج : ... همانا بشبکیر هور ؛ مل : همانا

بیاید بشبکیر هور، ف بیت را ندارد.

ب ۶۶۸:

لن، حظ: ... من تا ...؛ ط، س و مچ: ... بس تا ...؛ قب، هلی: شوم تا به بینم یکی
[هلی: همی] روی او ی.

(دوم) قا، حظ، مب و مل: ... دارم بروی. ف بیت را نیاورده است.

ب ۶۶۹:

قا، لن، قب، س: جنین کفت ... [قا: ازاید]؛ ط، حظ، مل: بفرمود دستان ...
(دوم) هلی: کنون آید ...؛ قب: که آید هم از ...؛ حظ: ... ایذر آید زنججیر ...

ب ۶۷۰:

مچ: تو بارستم ایذر ...؛ قا، قب، مب: ... آید هم ایذر بیای.

(دوم) ط، قب، ف: ... با من ... لن، ط، مچ سپس بیت زیر را آورده‌اند:

برفتند هر دو بایوان زال نشستند هر دو سخن راسکال

[مچ: برفتند با هم (دوم) مچ: سکالان و فال]

ب ۶۷۱:

قا، مچ: ... زایوان براه؛ حظ: ... ایذر آمد زایوان براه.

ب ۶۷۲:

مل: ... کیو آمد ...؛ مب: ... کیو و آمد ...؛ ط، قب، حظ، ف، هلی، س، مچ:

... شدش [مچ: بشد] کز ره آمد ...؛ قا: ... شدش کز ره آمد بدید.

(دوم) هلی، س، مچ: ... و برد پیشش نماز؛ ط: ... شدش بیش و ...؛ ف: ... شد و

بیش بردش ...؛ قب: فرود آمد و برد بیش ...؛ در مل بیت‌های ۶۷۲ و ۶۷۳

مقدم و مؤخر آمده است.

ب ۶۷۳:

لن، حظ، هلی: ... براز آب روی؛ مب: ... براز اشک روی؛ قا: براز درد دل بر

... [کذا]؛ ط: براز خون دو دیده بر ...؛ مل: براز درد دل بُرد از ...؛ س: بر آرزو
دل بر از اب روی؛ مج: بر آزار دل بود و بر زاب ...
(دوم) قا، هلی: ... نهاده ز دیده ...؛ لن، ط، قب، حظ، مب، س، مل، مج:
ز دیده نهاده به رخ بر ... [قب: نهاده ز دیده]. ف بیت راندارد.

ب ۶۷۴:

(دوم) ف: بذاب ...؛ س، مج: ... روی را ...

ب ۶۷۵:

بم، ط: بندو کفت...؛ متن موافق با ضبط قا، لن، قب، حظ، مب، ف، هلی، س، مل
و مج تعویض شده است.

(دوم) لن، ط، ف، هلی: ... شاه و بر روزگار [ط این بیت را پس از ب ۶۷۹ آورده است]
؛ قب، مب، مج: ... شاه به روزگار؛ حظ: برایشان و بر شاه و ...؛ مل: ... شاه
پیروزگار؛ س: بیرسید از خسرو تاج دار [مصراع دوم بیت بعد]؛ هلی در اینجا عنوان
دارد: رسیدن کیو رستم [کذا] و بازگفتن احوال بیژن با رستم.

ب ۶۷۶:

مج: بیرسید از ...

(دوم) مب: ... اختر تاج ور. س این بیت راندارد.

ب ۶۷۷:

ف: ... واز کزدهم.

(دوم) مب: بزرگان لشکر ... بیت‌های ۶۷۷ و ۶۷۸ در مل مقدم و مؤخر آمده
است.

ب ۶۷۸:

لن، حظ، مب: زشابور و رهام و از ...؛ ط: زشابور و بهرام و از ...؛ هلی: زشابور
و شیدوش و ...؛ س و مج: زشابور و کرکین و ...

(دوم) ط: زکرکین و رهام و ...؛ حظ، مب: زفرهاد و کرکین و ...؛ ف: زبهرام و کرکین و ...؛ لن: زفرهاد و کرکین آهو تئا؛ س و مج: زرهام و فرهاد و از قارنا.

ب ۶۷۹:

قب: جواز نام بیژن ...؛ س، مج: جواز حال بیژن ...

(دوم) ط: ... زناکه از او ...؛ ف، س، مج: ... بناگاه از او ...؛ هلی: از اسب

اندرافتاد و زورفت هوش

قب سپس ایات زیر را افزوده است:

بدو کفت رستم جرایی تو سُست	بکفتا که هستند همه تن درست
همه تن درستند پیر و جوان	جرا مستمندی که ایرانیان
بکو تابسازیم درمان این	جرایی جنین مستمند و حزین
مرا حسرت از بهر فرزند من	بذو کفت شاذان دل تهمتن

ب ۶۸۰:

مل: ... کای آفرین.

(دوم) قا: ... خسروان کزین؛ لن: کزین و مه خسروان ...؛ ف: نکین همه ...؛ در

مل پس از بیت ۶۸۰ ترتیب ایات چنین است: ۶۸۲، +، ۶۸۱، ۶۸۳ الخ ...

ب ۶۸۱:

مب: کنون شاد ...

(دوم) قا، قب، ف، مب، هلی، س، مج: ... برمش و [مب: بدون «و»] خوب کفتار

تو؛ حظ: ... برمنش خوب کفتار تو؛ لن: بدین برهنر جان بیدار تو؛ مل: برش

خوب دیدم جو کفتار تو. سپس مج یک بیت افزوده:

جو مرده کجا باز یابد روان وکر نه بدار از مرد جوان [کذا]

ب ۶۸۲:

لن، ط، حظ: ... از [ط: بدون «از»] اینها که بردی ...؛ ف: ... این هرکه ...؛ س، مج:

... این هر چه ... ؛ مل : ... ازیشان که ...

(دوم) قا : ... بتو بردرود و ... ؛ لن ، ط ، حظ ، مل : ... درود و سلام و ... ؛ قب : ...
بتو بردرود و ... ؛ مب : ... برتو درود و ... ؛ ف : ... سوی تو درود و ... ؛ هلی : ...
ابرتو درود و سلام ؛ س و مج : وزین روی برتو درود و ... ؛ س و مج سپس یک
بیت افزوده‌اند :

بجز بیژن ای بشت کردنکشان که از بند و از جه دهندم نشان
مل سپس بیت زیرافزوده است :

بکیتی تو شادان زی ای تهمتن مرا حسرت از بهر فرزند من

ب ۶۸۳ :

لن ، ط ، قب ، حظ ، س ، مج : ... بییران سرا ، مل : ... من بییران سرم
(دوم) هلی : ... بیخت بد ؛ ط ، قب ، حظ : ... اندرخورا ؛ لن ، س ، مج : ... بیخت
بداندرخورا

ب ۶۸۴ :

قا : جه بخت بد ...

(دوم) قا ، ط ، حظ ، ف ، مل ، هلی ، س و مج : ... سودها مایه آمدن ... ؛ قب : ...
سود سرمایه آمدن ... ؛ مب : ... سود برماجه آمدن ... ؛ لن : کزین سود جستن
سرآمدن ...

ب ۶۸۵ :

لن ، حظ ، مب ، مل : بکیتی ...

(دوم) لن ، حظ ، مب ، ف ، مل : که هم بور و ... ؛ مل : هم پور پاکیزه ...

ب ۶۸۶ :

ط : ... من برکتون نابدید ؛ مل : ... از جهان ... ؛ س ، مج : ... من ناکهان نابدید.

ب ۶۸۷ :

(دوم) بم: ... بتاریک هور؛ لن ، ط ، قب ، حظ ، هلی : ... تازان و تاریک هور؛
مل : ... جو تاریک هور؛ س : ... بتزدیک هور؛ مج : ... تابان جو تابنده هور؛ مب
: ... کریان بتابنده هور؛ ضبط قا، قب در متن اختیار شده است.

ب ۶۸۸:

(دوم) مب : ... زهرسو ... ؛ ط ، قب ، حظ ، ف ، مل ، هلی ، س ، مج : بکیتی
بجستم زهرکس ... [مل و هلی : زهرسور] ؛ لن : شب و روز جستم ز ...

ب ۶۸۹:

لن ، حظ ، مل : ... در جام ...
(دوم) قب ، مب ، ف ، س ، مج : ... آفرین بر بیای : مل ، هلی : ... آفرین بدیبای.

ب ۶۹۰:

(دوم) قب : ... کیان هرمی [کذا] ... ؛ مج : ... هرمز و ... ؛ مب : ... فرودین ؛ حظ :
بجستن کیان هرمز و نور دین ؛ س : به پیش کیان هرمز و فرودین.

ب ۶۹۱:

لن ، ط ، حظ : ... بازگاه ؛ مج : ... سوی کاه ؛ قب : ... باکلاه ؛ مل : وزانبس بیامد بر
تختگاه.

(دوم) قب : ... بنشست بر پیشگاه ؛ مل : کمر بسته بنهاد ... ؛ مب این بیت را ندارد.

ب ۶۹۲:

(دوم) هلی : زهرسو ...

ب ۶۹۳:

حظ : ... ایذر نمود.

(دوم) قا : بر بهلوانم ... ؛ حظ : ... بر بهلوانان ... ؛ ف این بیت را ندارد.

ب ۶۹۵:

حظ : ... بادل ...

(دوم) حظ : دو رخسار ... ؛ مج : ... بد دود و دیده ... [کذا]

ب ۶۹۶ :

(دوم) مل : بفرمان هرکس تو بندی کمر.

ب ۶۹۷ :

ط ، حظ ، س : ... آب کرد ؛ مل : همی گفت مژگان و از ...

(دوم) لن : همه کارگر کین بدو یاد کرد [مصراع دوم ب ۶۹۸] ؛ مب : همی از جگر

برکشید آه سرد

ب ۶۹۸ :

قا ، قب : ... جو نامه ... ؛ ط : بس انگاه نامه ... ؛ لن این بیت را ندارد.

ب ۶۹۹ :

مل : ازو بستند آن نامه چشمش پر اب .

(دوم) مل : همی دل ... ؛ در نسخهٔ مس از بیت ۱ - ۶۹۹ داستان بیژن و منیژه [۶۹۹

بیت] ساقط شده است.

ب ۷۰۰ :

(دوم) مس : بیارید از ... ؛ مل : فروریخت خون جگر ... ؛ ط ، س و مج سپس دو

بیت افزوده‌اند:

که خویشان ایشان بد از دیر یاز زن کیو بد دختر سرفراز

[س، مج: که خویشی]

همان بیژن از دختر بیلتن کوی بد سرفراز برانجمن

[دوم) س ، مج : در انجمن]

ب ۷۰۱ :

(دوم) مل : ... بگرداند از ...

ب ۷۰۲ :

(دوم) مب ، مل : ... بند زندان او [مل : ازو] ...

ب ۷۰۳ :

(دوم) مس : زترکان...؛ بقیه نسخه‌ها بجز مل : ... ان تاج و ... ؛ مل : برارم من او را
زتاریک چاه . حظ بیت را ندارد.

ب ۷۰۴ :

(دوم) قب : همه ره همی ... ؛ قا : ... همه رای ... ؛ ف : ... راه رفتن ... ؛ حظ بیت را
ندارد.

ب ۷۰۵ :

حظ این بیت را ندارد.

ب ۷۰۶ :

مس : زپس ... ؛ مل : ... برجها ندارد ...

(دوم) لن ، ، ط ، قب ، مل : بران نامور بهلوان ...

ب ۷۰۷ :

لن ، حظ : ... بشناختم ؛ ف : ... نشناختم [کذا] ؛ ط : ... بشتافتم

(دوم) قا ، هلی ، س و مج : بفرمان شه ...

ب ۷۰۸ :

قب ، س ، مج : ... ان رنج ... ؛ مل : ... از رنج ... ؛ مل : بدانسته ام من زکرار تو.

(دوم) قا : کشیده بهر ... ؛ ط : ... بیکار تو ؛ لن : که بندم بهر ... ؛ مل : ... بهر کارو ...

ب ۷۰۹ :

ط ، ف ، هلی ، مس ، س ، مج : ... نزد ما ...

(دوم) قب : ... اندرو کینه خواه ؛ مل : بهر کینه کاندرون ... ؛ هلی : ... کینه اندرون

...

ب ۷۱۰ :

قا، لن، قب، مب، ف، مج: ... دریش ... مل: ... بدیش ... ط: کمر بسته پیش
... مج سپس یک بیت افزوده است:

برزم اندرون بشت و دست منی بیزم اندرون هم نشست منی

ب ۷۱۱:

(دوم) لن، ف: ... راه دشخوار ... مب: زیان مرا سود بنداشتی

ب ۷۱۲:

ط: زدیدار ...

(دوم) ط، س و مج: ... هراسان شدم.

ب ۷۱۳:

قا: ... جنین کارزار؛ مب: ... جنین روزگار.

(دوم) مب: ... من جنین سوکوار؛ مل: ... خسته و جان فکار.

ب ۷۱۴:

(دوم) قب: بسربسبرم سربسر...؛ هلی: بفرمان او بسبرم...؛ س، مج: بفرمان

کمر بسته‌ام...

ط پس از این بیت، بیت ۷۰۸ را تکرار کرده است.

ب ۷۱۵:

ط: زبهر ترامن ...؛ قا، لن: زبهر تو من خود ...؛ حظ، مج: من ازبهر تو خود...؛

مب: زبهر تو من خود کمر بسته‌ام.

(دوم) مب: بدین درد بیژن جگر خسته‌ام.

ب ۷۱۶:

مس، مل: ... بدین کین اکر ...

(دوم) حظ: زبن ...؛ لن، قب: ... نکسلد ...؛ مل: ... بکسلاند جهانبان من.

ط، ف، هلی [ملی: پس از ب ۷۱۴]، س و مج سپس یک بیت افزوده‌اند:

و کمر نه ازین برنکردم مگر دهم من بدست تو دست بسر

ب ۷۱۷:

(دوم) ط: ... مال و مردان ... ؛ مل: ... جان و پیلان ...

ب ۷۱۸:

مس: ... یزدان بیروزگر.

(دوم) مچ: بتخت ... ؛ مب: ... جهاندار بیروزگر ؛ مس: ... شهنشاه بازورفر.

ب ۷۱۹:

بم: حظ، س، مل: بند تاریک و جاه؛ قا، مب: ... تنک تاریک جاه؛ متن مصحح مطابق دستنویس‌های لن، ط، قب، ف، هلی، مس و مچ است به جز اینکه قب، هلی در این مصراع به جای «بیارمش»، «برآرمش» دارند و مچ «بیارم».

(دوم) لن: نشانمش برنامور ...

ب ۷۲۰:

قب، حظ، ف، هلی، س و مچ: ... خان ما ... ؛ قا: ... شادکن ؛ ط: ... جاره باشیم شاذ ؛ مس: ... خانه باشیم شاذ ؛ مل: ... جای باشیم شاذ.

(دوم) قب، حظ: می نوش [حظ: همی نوش] بردار و آزاد ... ؛ قا، هلی، س و مچ: می نوش خوروزغم آزاد ... ؛ ط، مس، مل: زکردان و از شاه کیریم یاد ؛ ف: می و نوشته پیش آر و آزاد ... ؛ مب: همی خور می و از غم آزاد ...

ب ۷۲۱:

حظ: ... خانه خان [کذا] ... ؛ مب: ... بخشوده نیست.

(دوم) ط: مکر باتو ... ؛ مس [در حاشیه]: ... با خانه تو دونیست. قب و مل این بیت را نیاورده‌اند. قا، لن، قب [قب پس از ب ۷۲۰] حظ، ف، هلی و مچ سپس بیت زیر را اضافه کرده‌اند:

سه روز اندرین خانه باشیم شاذ زکردان و از شاه کیریم یاد

[دوم] قب: زکردان ایران نکیریم]

و ط سپس دو بیت زیر را افزوده است:

کجا بودشان خویشی از دیرباز زن کیو بند خواهر سرفراز
سه روز اندرین خان ما شاذ باش می و روذ بردار و ازاد باش

[این بیت آخر مطابق ب ۷۲۰ نسخه بم است]

ب ۷۲۲:

بم: ... سوی شاه ایران...؟ متن مطابق بقیه نسخه هاست.

[دوم] همه نسخه ها: بفرمان شاه ... [مس: شاه جهانبان]

ب ۷۲۳:

[دوم] حظ: ... دست و بربای ... ؛ لن، ط، ف، هلی: ... دست و برو بای ...؛ مس،

مج: ... دست و سرا بای ... ؛ مل: ... دست سرو ...؛ مب: بیفتاد بر دست و بر بای

نیو.

ب ۷۲۴:

حظ: بر آفرین [کذا] ... ؛ قب: ... کای سرفراز.

[دوم] ط، حظ، مب، ف: بنیروی و مردی و ... ؛ س، مج: به نیروی مردی و ...؛

قا: ... و بیروز بخت و ... ؛ لن: ... و بیروزی و بخت و فر؛ قب: به نیروی یزدان

همیشه بناز؛ قب سپس یک بیت افزوده است:

همیشه ترا ای جهان نامور بسزرکی ورازی و بخت و هنر

ب ۷۲۵:

[دوم] همه نسخه ها بجز مب: دل و زور بیل و هش موبدان [لن، ط، حظ: هش

بخردان] مب: دل و هوش و مردی و زور و توان.

ب ۷۲۶:

هلی: بهر نیکی ... ؛ لن، ط، حظ، مس، مل: ... بهره ور بودیا

(دوم) قا، لن، ط، قب، حظ، مب، مس، مل، هلی: ... بزودیا.

ب ۷۲۷:

مب: ... کیو را رام دید؛ هلی: ... بارام دید.

(دوم) قا، ط، ف، هلی، مس، س، مج: وزان بد بنیکی...؛ لن: وزان خود

بنیکی...؛ حظ: وزان جونیکی...؛ مل: وزان برنیکی [کذا]... مس، س، مج

سپس بیٹی افزوده‌اند:

بدو آفرین کرد کای نامور ازین کارغم هیچ کونه مدار [قافیه‌کذا]

ب ۷۲۸:

(دوم) حظ: بزرگان فرخ کوان را...

ب ۷۲۹:

حظ: ... فرامرز دستان کیو؛ ط: ... دستان کیو.

ب ۷۳۰:

ط، قب، مج: بخوردند نان و ... [مج این بیت را پس از ب ۷۳۲ آورده است]

(دوم) ط، قب: نشستنگه خرمی...؛ مج: نشستنگه بزم و می...؛ قا، لن، حظ،

مب، ف، مس، هلی، س و مل: بیت را ندارند.

ب ۷۳۱:

هلی: نوازیدن رود...

(دوم) هلی: برآمد ز...؛ حظ عنوان دارد: آمدن رستم بتزد کیخسرو

ب ۷۳۲:

لن: همه دست جام از...؛ مب، مس، س: همه دشت لعل...؛ حظ: می و جام

لعل...؛ ف، هلی: همه روی لعل...؛ مج: همه جام لعل...

(دوم) قا: ... فروزنده جام؛ حظ: ... خروشیده جام [مصراعها در حظ پس و پیش آمده

است]؛ ف: ... درخشنده جام؛ س: ... رخشنده جام [کذا]؛ هلی: خروشنده جنک

و درفشنده ... ؛ لن ، ط : خروشنده جنک و کسارنده جام ؛ مس : خروشید جنک
و درخشید... ؛ مل : غریبید جنک و خروشید ...
ط ، قب ، هلی ، س ، مج سپس اییاتی افزوده‌اند که اختلاف آنها با یکدیگر بر
مبنای ط ذیل هر بیت می‌آید:

بیاورد نسرين و عود و کلاب بیاورد نقل و نبید و کلاب

[دوم] س و مج : نقل و بدیع و شراب ؛ قب ، هلی این بیت را نیاورده‌اند]

برین سان جو رستم بسازید بزم کسارنده بزم و بسازیده رزم

[قب ، هلی ، س ، مج : برین گونه رستم (دوم) قب ، هلی : که سازنده بزم بذوان بزم (قافیه کذا) ؛
س ، مج : کسارنده بزم بذوان رزم]

سر بهلوانان جو بکرفت جام همان سرخ می‌رستم زال سام

[قب ، هلی : بس آنگاه برخاست و بکرفت ؛ (دوم) قب ، هلی ، س ، مج : براز سرخ می]

همی گفت از فر آن شهریار کنم دشمنان را همه سوگوار

[قب : بگفتا که بردولت ؛ هلی : بگفتش که بردولت ؛ س ، مج : در دولت شهریار.]

بکوشم که برکینه بیژنا بتوران درافتد یکی شیونا

[این بیت فقط در قب و هلی هست]

جو گفت این سخن خورد او جام می بکیو آنکهی کفتش ای نیک بی

[قب : خوردش آن جام ؛ هلی : خورد آن جام (دوم) قب ، هلی : کفت کای نیکبی]

بخور باذه و غم فراموش کن مر آزاده را بس بود یک سخن

[دوم] س ، مج : ازین رستم زال بشنو سخن]

ببوزند شاذان سه روز و سه شب ابا شاذی و افرین هردولب

[دوم] قب : ابا شادمانی و لهو و طرب ؛ هلی ، س ، مج : ابا شادکامی و لهو و طرب]

سه روز اندرایوان رستم شراب بخوردند و کردند رفتن شتاب

[قب ، هلی ، س و مج این بیت را نیاورده‌اند]

و پس از ب ۷۳۲، لن ۲ بیت زیر را اضافه کرده است:

سه روز اندر ایوان رستم شراب بخورد و نکرد او برفتن شتاب
 بودند ازین گونه شاذان سه روز چهارم جو بفروخت کیتی فروز
 و ف یک بیت افزوده است:

جنین تا برآمد سه روز و سه شب همی بود شاذان و خندان دولب
 مل:

سه روز اندر ایوان رستم شراب بخوردند و کردند رفتن شتاب

ب ۷۳۳:

(دوم) لن، ط، مب، ف، هلی، مس، مل: جو آمد بهنگام...؛ در قب و حظ

مصراعهای بیت پس و پیش آمده است. نسخه‌ها سپس عنوان دارند:

قب: آمدن رستم بایران بنزدیک شاه کیخسرو

ف: کفتار اندر بیرون آمدن رستم از زاوولستان باکیو و از بیش بیامدن کیو

بنزدیک شاه کیخسرو و خبر دادن

هلی: آگاهی دادن کیو شاه کیخسرو را از آمدن رستم

س: آمدن رستم زال بنزدیک شاه کیخسرو

مج: آمدن رستم زال پیش کیخسرو

ب ۷۳۴:

ف: ... که بندگان بار

(دوم) قا، لن، ط، قب، حظ، هلی، مس، س، مل، مج: سوی شهر ایران...؛ ف

: ... بسیچند کار؛ مب این بیت را ندارد.

ب ۷۳۵:

قب، مب: ... از لشکرش [قب مصراعها پس و پیش است]

هلی: ... کردنکش لشکرش.

(دوم) س ، مج : ... درخورش . ط سپس ترتیب ابیات را بدین صورت آورده

است: ۷۴۰ ، ۷۳۶ ، ۷۴۱ ، ۷۳۷ ، ۷۳۸ ، ۷۳۹ ، ۷۴۲ ، ۷۴۳ و ...

ب ۷۳۶:

(دوم) ط ، ف ، مل : کمر بسته بوشیده ... ؛ مب : بوشید رخشنده رومی قبا. در

مب ، س ، مج مصراعهای این بیت مقدم و مؤخر است . لن به جای این بیت،

آورده است :

بفرمود تا رخس را زین کنند سواران بروها بر از جین کنند

ب ۷۳۷:

(دوم) قب ، مب ، هلی ، مس ، س ، مج : ... جنک دل سربر

حظ مصراعها را پس و پیش آورده است.

ب ۷۳۸:

حظ : بکردن ... ؛ قب : ... کوهه رخس .

(دوم) حظ : ... رخ تاج بخش [در حظ مصراعها مقدم و مؤخر آمده است] ؛ مس این بیت

را پس از ب ۷۴۰ آورده است.

ب ۷۳۹:

قب : ... کیو و بازاولی ... ؛ مل : ... بازاولی صد هزار

(دوم) قب ، مل : کمر بسته بر جنک و برکارزار ؛ هلی با بیت ۷۴۰ پس و پیش

آورده است.

ب ۷۴۰:

س : که تا بودنی ... ؛ ف : ... برداشتند ؛ حظ : ... جمله برداشتند ؛ لن : که تا بردنی

جمله برداشتند ؛ قب ، هلی : کجا بودنی بود برداشتند [قب این بیت را پس از ۷۳۸ آورده

است] ؛ مب : جه نابودنی بود برداشتند ؛ مس : خود و بردنی جمله ... ؛ مل : همان

بردنی جمله برداشتند. مع: ازان خوش دلی روی برکاشتند.

(دوم) لن، حظ، مل، س و مع: بزابل [س: زاو] فرامرز ...

ب ۷۴۱:

(دوم) ط: ... بویان و نخجیر جوی؛ ف: ... بویان دل و کینه جوی.

ب ۷۴۲:

(دوم) مب: بتزدیک شاه ...؛ لن، ط، قب حظ، ف، هلی، مس، س، مل، مع:

سربخت [ط، ف، هلی: سرکاخ؛ س، مع: همه کاخ] کیخسرو آمد بدید.

ب ۷۴۳:

قا، هلی: ... درود از سبهر؛ قب: ... نوشین بسان سبهر؛ مب: ... نوشین دمید از

سبهر؛ مل: یکی باده نوشین بسان سبهر.

(دوم) لن، مل: ... شادی بمهر

ب ۷۴۴:

لن، ف: ... بس انگاه ...؛ قب: بس رستم آمد بس انگاه ...

(دوم) قا، لن، ط، ف، مل: که رستم بایران [ف، مل: بذایران] من از بیش ...؛ حظ:

که رستم بایران زمین از بیش ...؛ هلی: که باید مرا رفتن از بیش نیو؛ مس، س، مع:

که رستم من از بیش سالار نیو.

ب ۷۴۵:

قا، قب، حظ، مس، مل: ... کفت آکه ...؛ ف: بدین مژده واکه ...

(دوم) هلی: که بیرید ...؛ حظ: ... رخس بهم [کذا] ...؛ مل که بنمود رخس نو

همراه را.

پس از ب ۷۴۵ قب، س [س پس از ب ۷۴۴] و مع ۲ بیت، ط ۳ بیت و هلی ۱ بیت

افزوده‌اند، که تفاوت نسخه‌ها براساس ط داده می‌شود:

بدو کفت رستم برو شادباش بکو شاه راکز غم آزاد باش

بمژده بشد کیو نزدیک شاه کی باکیزه دل بود و باکیزه راه
[دوم] قب: کوینده راه؛ هلی این بیت را نیاورده است
برفت آن زمان کیو شاذان بشهر دلش یافته از همه کار بهر
[۴ نسخه دیگر این بیت را نیاورده‌اند]

ب ۷۴۶:

قا: ... رستم ان بهلوان؛ هلی: ... از در رستم بهلوان.
[دوم] مب، س: ... شاه جهان؛ لن، ط، قب، حظ، ف، مس، مل: این بیت را
ندارند.

ب ۷۴۷:

[دوم] قا: برو افرین کرد و ...؛ پس از این بیت قب و مج یک بیت علاوه دارند:
که امذ ایا باذسا [مج: بادشه] وروستم بمقدار صد مرد با او حشم

ب ۷۴۸:

حظ: ... برشد بشاه؛ مس: ... کیو و کودرز ...
[دوم] لن، ط، قب، حظ، مب، مس: ... ماند و جون ...

ب ۷۵۰:

حظ: ... فرمان شاه؛ قا: نیبجید رستم زیمان ...؛ ط: شتایید رستم بفرمان ...؛
[دوم] قا: ... بفرمان تو؛ حظ: ... بیمان شاه.

ب ۷۵۱:

قا، هلی، مج: جومن نامه ...
[دوم] لن، هلی: بمالید ان نامه ...؛ حظ: ... نامه بر چشم ...؛ ف: ... برنامه او
چشم ...؛ قا: ... نامه شاه روی؛ مل: ... نامه دو چشم و ...

ب ۷۵۲:

لن، ط، حظ، ف، هلی، س: ... ایذون بیست .

(دوم) هلی: جنان جون سزد ... ؛ قا، لن، ط، ف، مس، مل: ... مرد خسرو برست. مس سپس ترتیب ابیات را چنین آورده است: ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶ و ...

ب ۷۵۳:

مب: براندم من ... ؛ ط: ... نزد او بیش شاه ؛ قب، ف، س، مج: ... تا نزد شاه ؛ مس: ... بیش او نزد شاه.

(دوم) ط: ... براه. دستنویس‌های هلی و مل این بیت را بدین شکل آورده‌اند:
هلی:

کنون آمدم من دو منزل به بیش باکاه کردن سوی شاه خویش
مل:

مراکت کز نزد من بیش شاه بروز دکر رستم آید زراه

ب ۷۵۴:

(دوم) مب: که کنج بزرگی ... ؛ ط، مس، مل: که بشت بزرگان و ... ؛ لن، حظ این بیت را نیاورده‌اند و هلی به جای آن دارد:

جو بشنید خسرو زکیو این پیام بخواندش سبه‌راهمه خاص و عام

ب ۷۵۵:

(دوم) مل: که نیکی نمایش بخسرو پرست. سپس قب، س و مج ۳ بیت و ط ۲ بیت [بیت‌های اول و دوم] زیر را افزوده‌اند:

جنین گفت کیوانکھی شاه را سزاوار و بیینده کاه را
[دوم] قب: دارنده کاه]

کی من را ندستم دو منزل بیش باکاه کردن سوی شاه خویش
[قب، س، مج: کی من آمدم از دو منزل ... (دوم) قب: نه آگاه کردن]

جو بشنید خسرو زکیو این تمام بخواندش سبه‌راهمه خاص و عام

[س، مچ : ان پیام.]

ب ۷۵۶:

قب، هلی : بفرمود انکه ...

(دوم) لن، ط، حظ، هلی، مس : بخسرو نژادان و ... ؛ قا: ... و ازادکان؛ قب، مب،

س، مل، مچ : بخسرو [مل : زخسرو] نژادان و آزادکان.

ب ۷۵۷:

مس : ... نزد او ...

(دوم) ف، مس، س، مچ : ... ز راه ؛ هلی : که رستم بفرمانم آید ز راه ؛ قب :

مصراع دوم محو شده است.

ب ۷۵۸:

(دوم) قا: شه نوذری ... ؛ مب این بیت را ندارد ؛ ط سپس بیت زیر را آورده است:

دو بهره زکردن کشان برکزید جنان کز در نامداران سزید

ب ۷۵۹:

قا، لن، قب، مچ : ... زکردان و ... ؛ مل : ... زلشکر و ... ؛ ط : ... زلشکر همه

سرکشان ؛ حظ، س : ... زلشکر زکردنکشان ؛ ف : دوم بهره لشکر زکردنکشان.

(دوم) بم: کرزداران مردم کشان؛ هلی، مل، س، مچ : ... و دشمن کشان؛ ط: زنیزه

کزاران و دشمن کشان ؛ قب : ازان سرفرازان و دشمن کشان ؛ مب : جوانان و

کردان و دشمن کشان متن مطابق است با قا، لن، حظ، ف، مس.

ب ۷۶۰:

قا، مس : باین ... ؛ ط، مل : باین پیشینه ... ؛ قب : مصراع دوم محو شده است.

هلی عنوان دارد : بذیره شدن بهلوانان ایران رستم را.

ب ۷۶۱:

(دوم) مب: درفشان ... ؛ ف: خروشان ... ؛ هلی: فروزان ... ؛ قا: خروشان سوار

و... ؛ لن ، س ، مچ : خروشان ستور و ... ؛ ط ، مس : خروشان سباه و ... ؛ قب :
 خروش یلان و ... ؛ مل : خروشان و جوشان ... ؛ حظ : خروشان شیور [کذا] ؛ مب
 در اینجا عنوان دارد : آمدن رستم پیش شاه کیخسرو و ثنا گفتن بر وی

ب ۷۶۲ :

(دوم) لن، مل : پیاده همه در نماز...

ط ، س ، مچ :

یکایک بیردند [س و مچ : همی برد] او را نماز

جوان دیدش ان پهلو [س و مچ : جنان دیدشان بهلوان] سرفراز

ب ۷۶۳ :

هلی : ... کوبهلوان.

(دوم) ط ، هلی : همه بهلوانان ... ؛ لن ، حظ : بیرسید از رنج دیده کوان [حظ بدون

از] مل : جو دید آن کرانمایکان کوان . قب سپس آورده است :

یکایک همی برد وی را نماز جوآن دید آن بهلو سرفراز

ب ۷۶۴ :

(دوم) قب، ف ، هلی ... : و از بخش ماه ؛ حظ ، مل : ... خرشید و رخشنده ماه ؛

مس : ... و بخشنده ماه ؛ س : ... و از بخت و جاه ؛ لن : زتابنده ... و رخشنده ... ؛

ط : هم از فر و دیهیم و از تاج و کاه . ط ، هلی، س ، مچ سپس یک بیت

افزوده‌اند؛ بدین ترتیب : ط ، هلی :

همی گفت هرکس کی شاذامدی کی از جان تو دورباذابندی

[هلی : درستند و گفتند شاذ؛]

س و مچ :

همی گفت هرکس که شاذ آمدی که بخت تو باذا بهی و مهی

قب : مصراع اول محو شده است و مصراع دوم مطابق مصراع اول هلی است.

ب ۷۶۵:

ط، حظ: ... باسب؛ قا: ... و بهلو براسب؛ مل: ... کردان سراسر براسب. قب، هلی
سپس یک بیت افزوده‌اند:

وزانجا برفتند زی شهریار به بیش اندرون رستم نامدار
و مل بیت زیر را اضافه دارد:

کرازان بدرکاه شاه آمدند بدیدار فرخ کلاه آمدند
قا، ط، مس در اینجا عنوان دارند:

قا: رسیدن رستم نزد کیخسرو و ستایش کردن شاه را

ط: آمدن رستم بایران و ستایش کردن برکیخسرو

مس: آمدن رستم زال نزد شاه کیخسرو

ب ۷۶۶:

(دوم) ط، مب: دوان ...؛ در قب مصراع دوم ناخواناست. قا این بیت را بدین
صورت آورده است:

نوان بیش شه رفت و بردش نماز خرامان بر شاه کهتر نوار
مب سپس ترتیب ابیات را بدین شکل دارد: ۷۶۹، ۷۶۷، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۵،
۷۷۴، ۷۷۳، ۷۷۶ ...

ب ۷۶۷:

لن، قب: ... خسرو رسید؛ مب: ... نزد خسرو رسید

(دوم) بم: مهر ستایش؛ متن مطابق است با قا، لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی،

مس، س، مل و معج. ف عنوان دارد: گفتار اندر ثنا گفتن رستم بر شاه کیخسرو

بماه باریان و شراب خوردن کیخسرو با رستم

ب ۷۶۸:

(دوم) ط: ... زیر کاه؛ لن، قب، حظ، مب، ف، هلی: این بیت را نیاورده‌اند؛ س

و معج با بیت ۷۶۹ مقدم و مؤخر آورده‌اند.

ب ۷۶۹:

(دوم) قا، مب، ف : مبادا بجز نیک نامیت [ف : نیک و خوبی] جفت ؛ لن، ط ، مس، س ، معج : که بادی همه ساله با بخفت جفت ؛ قب، مل : مبادا جز از مهر و خوبی جفت ؛ حظ ، هلی بیت را ندارند. هلی به جای بیت‌های ۷۶۸ و ۷۶۹ بیت زیر را دارد:

ابر بهلوانی زبان برکشاذ یکی آفرین کرد برشاه یباز
 مس سپس یک بیت آورده است:
 می فرودینت خجسته بواذ زهردریدی [کذا] برتو بسته بواذ

ب ۷۷۰:

قب، معج : زهرمرز ... ؛ هلی : که هرمزد ... ؛ س : و هرمزد ... ؛ حظ : که هرمزد باید... ؛ ط، ف ، مس : کی [ط : جو] هرمز دهاذت برین ... ؛ قا : ... دهد برترین جایگاه.

(دوم) س ، معج : و بهمن ... ؛ مس : ز بهمن ... ؛ لن، حظ : و بهمن نکه دار ... ؛ قا، ط ، مب : ... نکهبان [مب : نکهبان و] تخت و کلاه ؛ هلی : و بهمن نکهبان تخت و کلاه. قب مصراع دوم محو شده است.
 ط سپس بیت زیر را آورده است:

مه فرودینت خجسته بواذ در هر بندی برتو بسته بواذ
 هلی عنوان دارد : رسیدن رستم بنزد کیخسرو

ب ۷۷۱:

حظ : همه سال ... ؛ قا : جنان هم کی ... ؛ لن : ... اردیبهست هزیر، (دوم) لن ، حظ ، ف ، مس ، مل : نکهبان شده برهش ... ؛ قا : نکه دار شد برهش ... ؛ ط : ... برهش ورای و ویر ؛ قب : ... تو باد بهرام و تیر ؛ هلی : نکهبان جان و

هش و ... ؛ س و معج بیت را ندارند. مب بیت را بدین شکل دارد:
 همه سالت اردی بهشت کزین نکه دار باذت همی فرودین

ب ۷۷۲:

بم: چو شهریر کرباذ پیروزگر؛ ط، هلی: ... شهریورت باذ... ؛ حظ، هلی، مس: و
 شهریورت ... ؛ ف، مل: ز شهریورت ... ؛ قب: همه روز نوروز بیروزکر؛ مب،
 س، معج بیت را ندارند؛ متن بر مبنای نسخه قا تصحیح شده است.

(دوم) ف، مس،: ... فرو کهر. لن به جای این بیت، بیت زیر را دارد:

ترا باذ فرخ نیاونژاد زخرداد باذا زیوم تو شاد
 حظ پس از این بیت، ایات زیر را آورده است:

ترا باذ فرخ نیاونژاد زخرداد باذ از برویوم شاذ
 تن جارباپانت مرداد باذ همیشه سربخت آباذ باذ
 ترا باذ فرخنده تر نیک روز تو شادان و با تاج کیتی فروز

ب ۷۷۳:

(دوم) قا، ط، ف، هلی، س، معج: ... جای روشن روان...؛ مب: ... جان و روشن
 روان ... ؛ مل: زخراد روشن روانتو آباذ [کذا]؛ قب مصرع دوم محو است. حظ:
 این بیت را ندارد.

ب ۷۷۴:

قا، هلی: بخرداد [هلی: زخرداد] باذت برویوم شاذ؛ مب: بخرداد باشد برویوم شاذ؛
 ف: زخرداد باش از برویوم شاذ؛ مس: زهرجت بکامت ایزد دهاد؛ مل:
 زهرجت بکامتو ایزد دهاد [این بیت را پس از ۷۷۶ آورده است]

(دوم) مل: زخرداد ... ؛ قا، مب: همیشه تن و جانت اباذ باذ؛ ف: تن جارباپانت
 مرداذ باش؛ هلی: هرآنجت مرادست ایزد دهاد؛ لن، ط، قب، حظ، س و معج این
 بیت را ندارند.

س و معج به جای این بیت آورده‌اند:

همیشه پروتخت آباذباد

برجار پایانت مرداد باد

[دوم] معج: برو تخت

ف ایات زیر را افزوده است:

سرایت ز تو بُرخور و ماه باد

خور و ماه فرمان بر شاه باد

بزرگی و شاهی و تاج و سریر

همه ساله تیر تو از روز تیر

ترا تازه تر باد هر روز جهر

جو مهر سبهر آورد دیبمهر

نکهبان و افزون‌ترت‌رای و هوش

همیشه سروشت بروز سروش

جو در فرودین ماه روی زمین

جوان باد بخت تو در فرودین

همان باد را باتو آرام باد

ترا روز رام ارجهان رام باد

ب ۷۷۵:

هلی: ... بوذ؛ معج: مه فرودینت ...

[دوم] معج: زهر دربندی ... [معج این بیت را قبلاً پس از ب ۷۶۸ آورده است]؛ هلی: ...

بسته بوذ؛ ط: دل بدسکالت کسسته بوذ؛ س و معج این بیت را ندارند. لن سپس

بیت زیر را افزوده است:

همیشه تن و تخت اباذ باد

تن جار پایانت مرداد باد

هلی، مس ۲ بیت افزوده‌اند؛ [مس فقط بیت اول]:

همه ساله بخت تو آباذ باد

بتو خان و مانت جو [مس: مان تو] مرداد باد

سبهر روان پیش تو بنده باد

در آبان‌ت سرکار فرخنده باد

ط ۳ بیت اضافه دارد:

همه بوم و شهر تو اباذ باد

همه جار پایانت خرداد باد

زهر داد باش از برو بوم شاذ

تو هر جت بکام است ایزد دهاد

همه ساله تخت تو اباذ باد

بتو خان و مانت جو مرداد باد

ب ۷۷۶:

قا: دی از تیر فرخ تر و شب ز روز؛ لن، ف، مس: ترا باذ فرخنده تر شب ز روز؛
ط، قب: دی از دیت فرخنده تر شب ز روز؛ هلی: از آذرت رخشنده شب همچو
روز؛ مب: (محو است) باد مانند روز؛ مل: دی آورد فرخنده ترشت [کذا] و روز.
(دوم) مل: ... تاج از تو ...؛ حظ، س و مع این بیت را ندارند.

قب سپس دو بیت و مل یک بیت افزوده‌اند:

قب:

زهر جت بکارست ایزد دهاذ (محو است) باشی همیشه تو شاذ
بتوخان و مانت جو مرداد باذ همه ساله تخت تو اباذ باذ

مل:

زتو خانمانت جو بیدار باد همه ساله بخت تو آباد باد

ب ۷۷۷:

ط: جنین افرین ...؛ قب، مل: ... خسرو ستای؛ ف، مس: ... خسرو بیای؛ قا
جنین آفرین کرد و خسرو ...؛ مب: جو کرد افرین خسرو نیکرای؛ مع: بدو
افرین کرد رستم برای.

(دوم) ط، قب، مب، ف، هلی: ... و دادش بر ...؛ مل: ... و داد از بر ...؛ مس:
برستید و دادش ...؛ لن: شهنشه بدادش برخویش جای؛ حظ: و خسرو بناد
برخویش جای [کذا]؛ س بیت را ندارد.

ب ۷۷۸:

(دوم) مس: که فرمان کزیدی و چست امدی.

ب ۷۷۹:

قب: تو ای ...؛ حظ: ... جهان و کیان؛ مل: تویی بهلوانجهان بهلوان.
(دوم) س، مع: نهانت آشکار آشکارا ...

ب ۷۸۰:

(دوم) ط: نکهبان ... ؛ حظ: ... و شه را بناه ؛ مب، مل: ... و تخت و کلاه ؛ هلی: نکهدار تخت و سبه را بناه.

ب ۷۸۱:

(دوم) قا، مب هلی: ... جان هشیار... ؛ ط، قب و مل: بدین [قب: ازین] برشش خوب و کفتار خویش.

ب ۷۸۲:

قا، حظ، مس، مل: ... فرامرزدستان ...
(دوم) قب: جه کویند از ایشان ... ؛ لن، حظ: درستند و شادان دل و نیک نام ؛ مس، س، مج: درستند و هستند هر سه بکام.

ب ۷۸۳:

لن: فرورفت رستم... ؛ مب، س، مج: فرو برد رستم... مل: فرو ریخت رستم...
(دوم) مب: جنین کفت کای خسرو... ؛ لن، ط، قب، مل: کای نامور شاه پیروز بخت ؛ ف، مس، س، مج: ... شاه پیروز بخت ؛ ط ردرا اینجا عنوان دارد: صفت بز مکاه کیخسرو در زیر درخت کوهر نکار.

ب ۷۸۴:

قب: بفر تو ... ؛ حظ: بیخت تو... ؛ هلی: ... یکسر درستند ... ؛ مل: ... درستند شاد.
(دوم) مل: ... کوکند شاه ... ؛ مب: خنک آنکسی کش برد شاه... مج این بیت را ندارد.

ب ۷۸۵:

مب این بیت را پس از ب ۷۹۸ آورده است ؛ مل سپس دو بیت افزوده: می و مجلس آرای با میکسار در باغ بکشای برجویبار

بنه تخت زرمجلس آرای کن کیان را بهرجایگه جای کن
مج از بیت ۷۸۵ تا بیت ۸۸۰ را ندارد، یا به عبارت دیگر حدود دو صفحه از این
دستنویس ساقط شده است.

ب ۷۸۶:

قب، حظ: دربار ...

(دوم) قا، ط: نشستن کهی ساخته ...؛ لن، حظ، ف، هلی، مس، س: نشستن
کهی ساختش ...؛ مب: نشستن کهی ساخت بس ...؛ قب: نشستن کهی ساخت
شاهانه وار؛ مل: نشستنکه مجلس شاه وار

ب ۷۸۷:

ف این بیت را ندارد.

ب ۷۸۸:

(دوم) لن، هلی: ... و شد بوستان ...؛ حظ: ... بوستان جو چراغ [کذا]؛ قب: ...
جون کلستان چراغ

ب ۷۸۹:

مل: ... آن برکاه ...؛ هلی: ... از درکاه ...

(دوم) مل: بکسترده سایه ...؛ مب: ... سایه دارد...؛ مس این بیت را قبلاً پس از ب
۷۸۶ آورده است.

ب ۷۹۰:

لن، ط: نش ... [حرف اول بدون نقطه]؛ حظ، مب، ف، هلی، مس، س: تنش ...؛
قا: تنش سیم و بارش ...؛ مب: تنش سیم و تاجش ...؛ مل: تنش سیم و ساقش
بیاقوت زر.

(دوم) قا: برون کونه کون ...؛ مب: برویافته ...؛ لن، حظ، ف: ... شاخهای کهر
[حظ: شاخها]؛ قب: بروکونه کونه نشانده کهر؛ مل: ... خورشهای کهر [کذا]

ب ۷۹۱:

لن ، مل ، هلی ، مس ، س : عقیق و زبرجد ... ؛ ط : عقیق و زبرجد بروبرنکار
(دوم) قا ، ط ، حظ ، مب ، ف ، مل ، هلی ، مس ، س : ... از شاخ ... ؛ لن : ... از
شاخها کوشوار.

ب ۷۹۲:

مب : همه شاخ ... ؛ ف : همه نار ... ؛ لن : ... بار و برش ترنج ... ؛ مل : همه بارار تن
بر برنج بهی [کذا]
(دوم) لن ، حظ ، ف : ... بهی را تهی ؛ قب ، مس ، س : ... بهی بدتهی ؛ مب ، هلی :
... و بهی ناتهی ؛ ط : ترنج و بهی را میانش تهی.

ب ۷۹۳:

مب : بزرا ندرن ...
(دوم) ف : همه سفته پیکرش ... ؛ مب : همه پیکرش بود بر ... ؛ قب ، مل : ...
پیکرش سوده بر ... [مل : پیکر] ؛ حظ : ... برسان بی.

ب ۷۹۴:

مل : ... بنشانندی.
(دوم) لن ، حظ : بروبادیر مشک ... ؛ هلی : بروبادبان مشک ... ؛ س : بروباز ازان ...
مل سپس بیت زیر را افزوده است:
بباید نشست از بر زین تخت بسر برش ریزیده مشک از درخت

ب ۷۹۵:

قا: همی میکساران ... ؛ هلی : ... بییش اندرش.
(دوم) قا ، مل : همه برسر از کوهرا ن افسرا ؛ هلی : همه افسران برسر از کوهرش ؛
س : ... سر افسران کوهرا.

ب ۷۹۶:

قا، س : ... و رومی قباۛ قب ، مل : زدیباۛ جینی و رومی قباۛ .

(دوم) مب : ... شاه و سبهد ...

ب ۷۹۷ :

همه نسخه‌ها : همه طوق ...

(دوم) ط ، ف ، مس : بیر بر همه جامه [ف:جام] ... ؛ مب : بیر همه جامه ... ؛ لن ، حظ

و هلی : بدست اندرون جام ... ؛ قب : همه جامه بر کوهر شاهوار ؛ س : به بر بر همه

جامه زر نکار ؛ مل : همه جامه [کذا] تاج و کوهر نکار . لن سپس بیت زیر را علاوه

دارد:

همه طوق دار و همه حله بوش همه با شراب و می و نای و نوش

ب ۷۹۸ :

مل : ... بدیباۛ رومی ... ؛ حظ : ... جودینارومی .

(دوم) س : ... خروشنده زنک ؛ حظ : ... خرشید و جنک .

ب ۷۹۹ :

لن ، قب ، حظ ، مب ، ف ، مس ، س : جای بیت های ۷۹۹ و ۸۰۰ را با هم

عوض کرده است ؛ مل : این بیت را ندارد .

ب ۸۰۰ :

مب : ... ایدیخت

(دوم) حظ : ... گاه شاخ درخت .

ب ۸۰۱ :

مب : برستم بفرمود ... ؛ حظ : بس رستم جنین گفت با شهریار [کذا]

(دوم) لن ، ط ، قب ، حظ ، ف ، هلی ، س : ... بیوند به روزکار .

ب ۸۰۲ :

قب : ... بدتو بر بیش ...

(دوم) خجسته جو ... ؛ حظ : ... کسترده بیر.

ب ۸۰۳:

لن، ط، حظ، هلی، مس، س: چه در شهر ایران ... ؛ قب: چه در شهر ایران چه
بشت کیان؛ مب: چه در رزم ایران چه بشت کیان؛ ف: تو در شهر ایران جو بشت
کیان.

(دوم) قا، مب: ... بسته میان؛ مل این بیت را ندارد.

ب ۸۰۴:

(دوم) ط، ف: بر آسانی و ... ؛ لن، قب، مب، هلی، مس، س: تن آسانی و ...؛
مل این بیت را ندارد.

ب ۸۰۵:

(دوم) همیشه بشادی مرا...

ب ۸۰۶:

ف: ... از انجمن؛ قا: ... بذ زانجمن؛ ط، مل: ... کیو ازان انجمن.
(دوم) لن: ... سبر بوده ... ؛ مب: زهر سو ... ؛ ف: ... بر بیش من

ب ۸۰۷:

قا: ... ناید بنیز؛ ط: ... نامد نه نیز [کذا]؛ حظ: نیامد به نیز؛ قب: ... نامد بدید؛ مل:
... آمد به نیز؛ مب: غم برویش نیامد بنیز.

(دوم) بم: غم درد فرزند برترز چیز؛ متن برابر است با قا، لن، ط، قب، حظ، مب،
ف، هلی، مس، مل به جز اینکه به جای ضبط واژه «برتر» متن، مب «بتر» دارد و
هلی «بدتر» و به جای «چه چیز» قب «که دید» آورده است.

ب ۸۰۸:

ف، س: ... نبندی میان؛ ط، قب، مل، هلی: ... نبندی کمر؛ مب: ... اکنون تو
بندی میان؛ مس: بدین کینه کر تو نبندی کمر.

(دوم) حظ: ... بیاید هزبر دمان؛ لن، س: بذیره ت نیاید هزبر ژیان؛ مب، ف: نیاید
بذیره هزبر دمان [ف: زیان]؛ ط، قب، هلی، مس، مل: نبینی [قب، هلی: نه بینم]
بکیتی یکی [قب، هلی: دکر] جاره کر؛ لن، س سپس بیت زیر را آورده‌اند:
برین کار اکر تو نبندی کمر نیینم بکیتی دکر جاره کر

ب ۸۰۹:

(دوم) ... زترکان ...

ب ۸۱۰:

لن، ط، قب، حظ، ف، هلی، مس، س: زاسب و سلیح [ط، س: سلاح] و زمردان
و کنج .

(دوم) بم، ف و مس: مدار این برنج؛ مب، س: ... مبر هیچ رنج؛ مل و مج: بیر هر
جه باید زمن بی درنک . متن مطابق است با قا، لن، ط، قب، حظ و هلی.

ب ۸۱۱:

قا، لن، ط، قب، مب، مل، ف، هلی، مس، س: ... شنود

(دوم) همه نسخه‌ها: ... برجست زود

ب ۸۱۲:

(دوم) قا: ... کسترده بهرجای [کذا] ... ؛ مس، س، مل: ... کسترده [مل: کسترده]

هرجای ...

ب ۸۱۳:

بم، مب، مل: ز تو دور باذا دو چشم نیاز؛ قب این بیت را ندارد؛ متن موافق
مضبوط قا، لن، ط، حظ، ف، هلی، مس و س است.

(دوم) حظ: ... وکراز؛ س: ... بدرد و کداز

ب ۸۱۴:

قا: تویی برشهان ... ؛ لن، ط، حظ، مب، ف، هلی، مس، مل: تویی برکیان ... ؛

قب این بیت را ندارد

ب ۸۱۵:

مب: ... برگاه شاه؛ س: ... شاه و گاه؛ مل این بیت را ندارد
(دوم) قا، ط: ... رخشنده ماه؛ لن: ... شید و نه کردند...؛ مب: زکردنده خورشید
و رخشنده ماه

ب ۸۱۶:

مل: همه کس مرایران...؛ ف: ... تو کردی زنیگان جدا.
(دوم) قا، مس: تو بندی...؛ قب: تو آری...؛ مب: تو کنندی بافسون سرازدها؛
مل: تو آری بینداز هواژدها.

ب ۸۱۷:

لن، مب، ف، هلی: بکندی...؛ مل: تو کنندی...
(دوم) ط، ف، هلی، مل: بفرکیان و...؛ مب: بفرکیانی بکرز...؛ ط بیت های
۸۱۷ و ۸۱۸ را مقدم و مؤخر آورده است. ف، هلی و س این بیت را قبلاً پس
از ب ۸۰۳ آورده‌اند: بکندی دل...؛ قا، قب، حظ، س این بیت را ندارند. مل
سپس بیت زیر را افزوده است:

بدوکفت پس رستم زال زر که ای بادشاه جهان سربسر

ب ۸۱۸:

(دوم) قا، هلی، س: ... بارام شاذ؛ ف این بیت را ندارد.

ب ۸۱۹:

همه نسخه‌ها بجز هلی: ... بفرمان شاه
(دوم) هلی: زمانی نکردم زیمان...؛ قا، ط: بدان سوروم [ط: شوم] کم نمایی تو
راه؛ لن، قب، حظ، س: برانسوروم کو نمایدم [قب: نمایند] راه؛ مب، ف: بدان
سوروم کم [ف: کر] نماید کلاه. مس بجای بیت های ۸۱۹ و ۸۲۰ بیت زیر را

آورده است:

منم کوش داده بفرمان شاه بدان سو روم کم نماید براه

ب ۸۲۰:

همه نسخه‌ها بجز قب و هلی این بیت را ندارند و دو نسخه مزبور بیت زیر را به

جای آن آورده‌اند:

قب:

(مصراع اول محو شده است) بسفرکیان و بکزر کران

هلی:

بدان ره روم کم بفرمود شاه وکر آتش آید به بیشم براه

ب ۸۲۱:

قا، هلی: همان ازبی ...؛ قب: دکر ازبی ...؛ لن، حظ، س، مل: جنان کزبی ...؛

ف: جزان ازبی ...؛ مب: جنانم بدین کارکر ...؛ ط: جنانم کی کراز هوا بر سرم.

(دوم) بیارند آتش بدان ...

ب ۸۲۲:

لن، قب، ط، هلی، مس، س: کر آید بمزکانم ...؛ حظ: کراید بمزکان اندر ...؛

مل: رسد کر بمزکانم ...

(دوم) قا، لن، ط، قب، حظ، ف، هلی، مس، س: نتابم زفرمان ...

ب ۸۲۳:

لن، ط، قب، هلی، مس: برارم بفرتو ...؛ حظ: برارم بفرمان تو ...؛ مب، ف:

برارم بکام تو زین ...؛ مل: برارم بفرمانت زین ...

(دوم) ف، س: ... ز مردان مرد.

ب ۸۲۴:

لن: ... باید فریب؛ هلی: ... جنین کار ...

(دوم) قا، لن، ط، قب، مس، مل: ... جنک و نهیب؛ هلی: ... جنکست و کرز و نهیب؛ حظ، مب، ف، س این بیت را ندارند. هلی در اینجا عنوان زیر را آورده است: پیغام کرکین بنزد رستم.

ب ۸۲۵:

مل: ... کودرز کیو

(دوم) ط، قب، حظ: فریبرز و شاپور و ...؛ مس: فریبرز و رهام و ...؛ مل: جوشاپور و رهام و ...

ب ۸۲۶:

مس: ... دست سودند ... پس از این بیت لن، ط، حظ بیت زیر را آورده‌اند:
بمی دست بردند و مستان شدند زیاد سبهد بدستان شدند
[دوم] ط: بمستی همی می برستان شدند.]

ب ۸۲۷:

ط: بسی دست ...؛ لن، حظ: بشادی همی خورد می شهریار
(دوم) قا: بشادی کشاده ...؛ لن، حظ: کشاده بمجلس ...؛ ط: ... درنوش بار؛ قب
: ... دل و نوبهار. ط سپس این بیت را دارد:
بشادی همی خورد می شهریار کشاده بمجلس در نوبهار
اکثر نسخه‌ها در اینجا عنوانی دارند که متضمن پیغام گرگین به رستم و شفاعت
رستم از گرگین نزد کیخسرو است؛ متهی قا، ط، مب، ف، مل عنوان را در اینجا
آورده‌اند و لن و قب حدود ۳۰ بیت بعد:

قا: التماس کرکین از رستم شفاعت او نزد کیخسرو [کذا]

ط: پیغام کرکین میلاد بنزدیک رستم زال

مب: نشستن شاکیخسرو [کذا] با بهلوانان بشراب خوردن

ف: کفتار آندر فرستادن کرکین میلاد پیغام پیش رستم بخواشکری و باسخ

داذن رستم کرکین را

مل: آمدن رستم بنزدیک شاه و خواستن کرکین را

س: درخواست کردن رستم کرکین را از کیخسرو

ب ۸۲۸:

ط: ... بدان سان خیرها شنید

ب ۸۲۹:

(دوم) بم: تیغ و بخت وفا؛ ط، قب، هلی، مس، س: ... تیغ بخت وفا ... [ملی

تخت]؛ ف: ... تخت وفا؛ قا: کی این تیغ بخت وفا...؛ مل: ... تخت و تیغ وفا...؛

لن، حظ: که ای نیک بی فرخ نیک نام؛ مضبوط قب برای متن اختیار شد. مل

سپس بیت زیر را علاوه دارد:

که دارد جو تو مرد هرکز بیاد جهان و زمان بی تو هرکز مباد

ب ۸۳۰:

(دوم) قا، ط، مس: در زاد مردی ...؛ قب: در زاد مردی و کان سخا؛ حظ: در

زاد مردی و رنج و بلا؛ مل این بیت را ندارد.

ب ۸۳۱:

حظ: کوفت رنج یابند [کذا] ...؛ مب: ... زکردار من

(دوم) لن، ط، مس: سخن کسترانم ...؛ مب: ... زکفتار من؛ ف: سخن کسترانم

زیبیکار من؛ مل: بکویم کنون بر تو کردار من. در مل بیت های ۷۳۱ و ۷۳۲

مقدم و مؤخر آمده است.

ب ۸۳۲:

مس: بکویم که این ...؛ لن، هلی، س: ... تو در کار این کوژبشت؛ قا، ط، مل: ...

بکردار این کوژبشت؛ حظ: ... درین کار این کوژبشت؛ قب، ف: که این کژ [ف:

یکی کژ] برکار این کوژبشت؛ مب: ... بدین کردش کوژبشت

(دوم) همه نسخه‌ها: بخیره ...

ب ۸۳۳:

(دوم) قا، لن، قب، حظ، ف، هلی، مس: ... جنین بود و بود ...

ف سپس بیت زیر را آورده است:

بخواهم زخسرو توای نیک خواه کرامرزش ایدمرا زین کنه

[مصراع دوم ب ۸۳۴]

ب ۸۳۴:

س: بآتش ...؛ م: تو یاداور از من کنون بیش ...

(دوم) لن، حظ، هلی: ... امرزش آید ...؛ س: که امرزش آید...؛ ف: مکر عفو

یابم بجان زین کنه؛ م: اگر هیچ امرزش آرد کنه.

ب ۸۳۵:

ط: ... زمن ...؛ حظ: ... زمن نام بند؛ م: ... باز گردد بد نام من.

(دوم) هلی: به بیران سر آید ...؛ حظ: ... سرانجام بند؛ م: بتو نیک کردد

سرانجام... در قب ایات ۸۳۵ و ۸۳۶ جا به جا شده است.

ب ۸۳۶:

قا، لن، ط، قب، حظ، م، ف، م: ... شاه جهان.

(دوم) قا، قب، م، هلی: ... دمان؛ لن: ... باتو بندم میان؛ م: ... بر تو بندم میان؛

مس: جو غرم دوان با تو آیم دمان

ب ۸۳۷:

قا: ... نزد بیژن ...؛ مس، م: ... بیش یزدان ...

(دوم) قا، حظ، س: ... این کیش ...؛ م: مکرزین کنه تن بشویم پاک.

ب ۸۳۹:

لن، ط، حظ، م، ف، مس، س: ... درد بیغام ... [ط: از درد بیغام]

(دوم) مل : غم آمد ازان ... ؛ حظ : ... بیهوده ... ؛ ط : ... کم شده نام او.

ب ۸۴۰ :

قا، لن، حظ، مب، هلی : ... شو باز کرد.

(دوم) ف : بدو کوی ... ؛ مل : بکویش ایا خیره ... ؛ ط : ... بی باک مرد.

ب ۸۴۱ :

لن : تو نشنیده داستان [کذا] ... ؛ حظ : تو بشنیده ... ؛ ط، مل : ... این داستان ...
 (دوم) ط : ... دریاکی بد ... ؛ لن، حظ : ... دریا و کام نهنک ؛ ف : ... جه کرد
 بانهنک ؛ مس : ... کند با نهنک ؛ مل : ... دریا که دارد نهنک . سپس مب یک
 بیت آورده که همان بیت ۵۶۵ داستان است که در جای خود در حاشیه نسخه
 آورده بوده است:

که کرشیر باکین کودرزیان بسیجد تنش را سراید زیان

ب ۸۴۲ :

ف : کی جون بر ... ؛ قب، مس : ... خیره گردد ... ؛ حظ : ... تیره گردد ... ؛ ط : کی

کر خیره گردد خرد بر هوا

(دوم) قا : نیاید ز ... ؛ مب : ... زجنکال او کس ...

ب ۸۴۳ :

ط : خردمند ارذ ... ؛ مل : خردمند دارد ...

(دوم) ف : بوذ با ستایش ... ؛ مل : بزذ داستانش ...

ب ۸۴۴ :

قب، حظ، مب، هلی، مس، س : نیایدش ... بوی [قب : نیایدش بودن] ؛ ط، مل :

نیایدش بردن بنخجیرگاه [مل : بنخجیرجوی] ؛ ف : بیایدت بوذن بنخجیربوی.

(دوم) قب، حظ : ... از ددان ... ؛ مس : ... از بدان ... ؛ مل : ... اندران رنجش ... ؛ ط

: ... ددان رنجش آرد براه ؛ س : ... بخشش آید ... ؛ مب : نه نیز آید از رنجش آید

بروی .

ب ۸۴۵:

مل : ... بروباه بیر

(دوم) حظ : بدیدنی همی ... ؛ مب : ندیدی همه ... ؛ ط : ندیدی خود ان دام...؛

قب : ندیدی همان دام ... ؛ مل : ... همی دارم نخجیر کیر [کذا]

ب ۸۴۶:

قا، لن، قب، حظ، ف، مس، مل : نشاید بدین [قب، ف : برین] ...

(دوم) ط : نه من ... ؛ قب : که نزدیک خسرو ...

ب ۸۴۷:

لن، ط، حظ، ف، س : ولیکن کنون بس ... ؛ قب : ولیکن کنونت ... ؛ مب :

ولیکن کنون جون ... ؛ مل : ولیکن کنون توز ... ؛ مس : ولیکن کنون جون

بیکبارکی .

(دوم) لن، ط، حظ : فرومانده بینمت یکبارکی ؛ قب، مل : فرومانده بینم...

س : فرومانده تو... ؛ ف : فروماندکی تو یکبارکی ؛ مس : فرومانده تو بیبارکی

ب ۸۴۸:

(دوم) قا : بیفروزم این ... ؛ ط، مب، هلی، س : برافروزم ...

ب ۸۴۹:

لن، حظ، ف، هلی و س : ... کردد رها.

(دوم) مل : ... کیهان ما ؛ هلی : ... فرمان روا

ب ۸۵۰:

قا، لن، ط، حظ، مب، ف، س : رها بوذی از ... ؛ قب، مل : رها کردی از ...

(دوم) همه نسخه‌ها : ... کینه بهلوان.

ب ۸۵۱:

لن، قب، مل : ... جز بدین گونه کردد ... ؛ مب، ف، س : وکر بر جزین روی ...
(دوم) مل : ... برکیر مهر.

ب ۸۵۲ :

لن، ط، قب، حظ، ف، مس، س : ... کینه گاه ؛ هلی : ... زتو کینه خواه.

ب ۸۵۳ :

قا : ... نیایمت کودرز و ... ؛ حظ، ف : ... نیایم بکودرز و ... ؛ قب، مس، س : ...
نیایم نه کودرز و ... ؛ ط ؛ دکر انک ایندکودرز و ... ؛ مب : وکر نه بیایندکودرز
و... ؛ مل : وکر یازیابمش کودرز و ...
(دوم) قب، مب : بخوانند زتو ... ؛ حظ : بخوام زتو ... ؛ مل : نخواهد زتو ... ؛
ط : ... کین آن بورنیو.

ب ۸۵۴ :

مب، س : برآمد برین بردو روز و دو شب
(دوم) ط، حظ، مب، ف، مس، س : وزین [حظ : وزان] کار بر... ؛ لن : ازین کار
نکشاد بر شاه لب ؛ قب : ازان کار نکشاد با شاه لب. ۳ نسخه سپس عنوان دارند:
قا: شفاعت کردن رستم به کیخسرو و جهت کرکین میلاد
قب : درخواستن رستم کرکین راز شاه و بخشیدن بدوی
مس : سخن گفتن رستم با شاه کیخسرو از کرکین

ب ۸۵۵ :

لن، قب، مس : سیم روز ... ؛ ف : سؤم روز ... ؛ هلی، س : سیوم روز ... ؛ مل : سوم
روز... [مصرعها پس و پیش است] ؛ حظ : سؤم روز خرشید بنمود ... ؛ مب : سوم روز
جون شاه بنهاد تاج.
(دوم) مب : جو بنشست بر ...

ب ۸۵۶ :

ط: پیامد تهمتن بران باره بر؛ مل مصراعها پس و پیش است.

(دوم) لن: ... شاه فیروزگر؛ حظ، مس: ... شاه بیروزگر..

ب ۸۵۷:

لن، ط، حظ، مب: ... سخن رفت...

(دوم) همه نسخه‌ها: ... بخت بد روزگار. فقط ف مطابق اساس است.

ب ۸۵۸:

(دوم) ف، مل: ... بند زنار ...؛ مس، س: ... بند زنهار ...

ب ۸۵۹:

(دوم) ف: بدارای خرداد و ...؛ مس: بدارای مرداد و ...؛ قا: بذاذار هرمزد و ...؛

لن: زدادار هرداد و ...؛ ط: بخرداد و هرمزد و ...؛ قب، مل: بناهید و بهرام و ...؛

مب: بخورشید و بهرام و ناهید و ماه؛ حظ: بذاذار و مرداد خورشید ...؛ هلی:

بداذار تابنده خورشید ...؛ س: بذاذار کیهان و ...

ب ۸۶۰:

(دوم) قا، لن، قب: ... گردد رها؛ لن سپس عنوان دارد: شفاعت کردن رستم

بکیخسرو از بهر کرکین.

ب ۸۶۱:

قا، ط، مب، ف، مل، س: ... هرجه خواهی بخواه؛ قب: ... هرجه داری بخواه.

ب ۸۶۲:

(دوم) لن، قب، ف، مس: که ای باکهر ...؛ قا، حظ، هلی، س: کای نامور

باکهر ...؛ ط: کی ای نامور برهنر ...؛ مل: که این نامور مهتر پیشگاه. مل سپس

بیت زیر را آورده:

به بیش اندرون رستم پیلتن سرش بود برتر ازان انجمن

ب ۸۶۳:

حظ : ... بیچید همی ؛ لن ، قب ، مل : ... بدسکالد بیچجد ... ؛ ط : ... بدسکالی
بیچجد...

(دوم) مب : فدا کرده ... ؛ حظ ، مل : ... بسیچید همی.

ب ۸۶۴ :

مس : که آمرزش ... ؛ لن ، حظ : ... ناید به پیش ؛ ط : ... یابد ز پیش .
(دوم) بم : نبودیش نام و ... ؛ مب : نبودیش نام و نبودیش کیش ؛ قا : بیردش نام و
نیندش کیش ؛ ط ، ف : ... نبردش [ف: بیردش] کیش ؛ لن : نیرزدش دین و نیرزدش
کیش ؛ قب : ... جان و ببرد کیش ؛ حظ : بیردیش دین و ببردیش کیش ؛ مل : ...
بجان و بیردش به کیش [کذا] ؛ در مل بیت های ۸۶۴ و ۸۶۵ پس و پیش آمده
است ؛ هلی : ... جان و به بیچدش کیش ؛ س ؛ ... و بسیچدش کیش . مضبوط اساس
ظ تصحیف «بیردش نام» قا ، ط ، قب ، ف ، س است که همین ضبط در متن اختیار
شد.

ب ۸۶۵ :

قب ، مب و مل : ... که بیچدز ... ؛ مس : ... که دارد روانش خرد.
(دوم) قا : ... بیندز ... ؛ ط ، حظ ، ف ، هلی ، مس ، س : ... کردار بند ؛ قب : به بیچد
سرانجام از کار بند ؛ مل : به بیچید بفرجام ازان کار بند [کذا]

ب ۸۶۶ :

ف : ... کر کند یاذ ... ؛ قب : ... بیکار اوی
(دوم) قا ، لن : ... بهرکار بیکار ... [در قا بالای کلمه کار، جای آورده شده است] ؛ قب : ...
بهرجنگ بیکار ... ؛ ف : ... بهر بند بوذ یار اوی . هلی : بیت های ۸۶۶ و ۸۶۷
مقدم ومؤخر آمده است.

ب ۸۶۷ :

حظ : زیبش ... ؛ ط : زیبش نیاکانت بسته میان.

(دوم) مل : ... بر یکی کینه ور ؛ حظ : ... با یکی کینه ور [کذا] ؛ لن ، ط : ... بر یکی بهلوان ؛ س سپس بیت زیر را آورده :
 چه خواهی زکنج و زلشکر بخواه که باید که با تو بیاید براه

[تکرار بیت ۸۷۱]

ب ۸۶۸ :

مل : ... بیند ببخشایدش ؛ حظ : ... بینند بمن بخشش [کذا]
 (دوم) قا ، قب ، مب ، ف ، هلی ، مس ، س : مکر بخت یک لخت ... ؛ لن : مکر بخت یکباره ... ؛ ط : مکر بخت باریک ... ؛ حظ : مکر تحت یک بخت [کذا]

ب ۸۶۹ :

قا ، ط ، قب ، مب ، ف ، مس ، س : برستمش بخشید ...
 (دوم) قا : رها کردش از ...

ب ۸۷۰ :

قب : ... برسید بیروز شاه
 (دوم) لن ، ط ، ف ، مل ، هلی ، س : ... بدین کینه کار ؛ قب : ... ازین بارگاه ؛ مس : ... برین کینه گاه.

ب ۸۷۱ :

همه نسخه‌ها : چه خواهی زکنج ...
 (دوم) قب ، مب ، مل : که خواهی که ... ؛ قا : مصراعهای بیت مقدم و مؤخر است.

ب ۸۷۲ :

(دوم) قب ، حظ ، ف ، هلی ، مس ، س ، مل : که از جان بیژنش کیرذ ... ؛ مب : که از کین بیژنش کیرذ ...

ب ۸۷۳ :

ف : ... و دیوی نژند ؛ لن ، مل : که او بادسارست و ... ؛ حظ : یکی بادشا آورد

نوبرند.

(دوم) مس، مل: بذو داده افسون...؛ لن: بذو داده افسون بندو کزنند؛ قا: زا کوان رسیدستش افسون و بند؛ ط: بذو داده اکوان فسونها و بند؛ قب، هلی، س: بذو داده اکوانش افسون و بند؛ حظ: بروخوانده افسون کران نیززند؛ مب، ف: بذو داده افسونش [ن: افسون] اکوان و بند.

ب ۸۷۴:

لن، قب، ف، س...؛ یک زمان دل...؛ ط، مس، مل: بیجانندش یک زمان [س: هر زمان] دل...؛ مب: بگرداندش یکزمان دل...
(دوم) همه نسخه‌ها: بگرداند آن...

ب ۸۷۵:

(دوم) ط، قب، مل: ... کار را سازم اندر...؛ لن: که بیسیجم این کار...؛ ف: کی جز کار نبسیجم...؛ مب: که این را بسیجیدن اندر...

ب ۸۷۶:

لن: ... بند باید فریب؛ مب: ... کنج باید فریب. مس این بیت را ندارد؛ س سپس بیتی افزوده است:

نباید بدین کارکردن شتاب که کشتی بافسون براید زاب

ب ۸۷۷:

همه نسخه‌ها بجز حظ مصراعهای این بیت را پس و پیش آورده‌اند. قب، مل: نه هنگام تیغست و کرزو...

ب ۸۷۸:

لن: بیاید بسی کوهرو...؛ قا، س، مل: ... سیم و زر.
(دوم) لن، ط، قب، هلی، مس، س: ... بامید و...؛ قا، حظ: ... براندیشه بودن بدر [حظ: به بیم]؛ مب: ... بامید و دل برزیم؛ مل: برفتن براهی که باشد خطر [کذا]

س سپس یک بیت افزوده است:

بگردار بازارکانان‌شاه بر رفتن بامید و بودن براه

ب ۸۷۹:

قب: ... بازارکان باشند [کذا]

(دوم) ط، مب: شکبیا بتوران فراوان بدن؛ قب: بتوران فراوان شکبیا شدن؛ هلی،
س: فراوان بتوران نباید [س: بیاید] بدن؛ مل: بتوران شکبیا فراوان شدن.

ب ۸۸۰:

(دوم) هلی: ... نهانی و ...؛ قا: ... بخشودنی؛ حظ: زبهر بهایم زبخشیدنی؛ مل:
بیاید زهرکونه بخشودنی.

ب ۸۸۱:

(دوم) لن: بفرمود کز ...؛ ف: بفرمود کان...؛ هلی، س، مج سپس بیت زیر را
افزوده‌اند:

همه برکشایند هرکونه چیز بسیارند ازانجا بی اندازه نیز

[س، مج: باندازه]

قب بیت زیر را اضافه دارد:

همه باک بکشود کنجور شاه بدبیا و کوهر بیاراست گاه

لن:

بیارد بر شاه کنجور اوی زکنج انج فرمود دستوراوی

ب ۸۸۲:

هلی، س، مج: در کنج ...

(دوم) ط، حظ، ف، مس؛ بدبیا و کوهر ...

ب ۸۸۳:

ف: جورستم...؛ مل: یکی بنکرید.

(دوم) ف: هر آنجش بیاورد ازو...؛ س، مع: ... بسندیده تر برگزید. هلی: گرفت
آنجه آن کارها را سزید؛ ط و مل بیت های ۸۸۳ و ۸۸۴ را مقدم و مؤخر
آورده است.

لن در اینجا عنوان دارد: رفتن رستم بی بازار کانی بتوران

ب ۸۸۴:

قا: بلی صد...؛ ف: ازو صد...؛ مل: ازو ده شتر بار...؛ حظ: ازو صد شتر وار برابر
کرد.

(دوم) ف: صد استر...؛ مل: ... کنج و درم...؛ قب، مب، هلی، مس، س: ... کنج
کهر...؛ مع: ... فرش و درم...؛ قا: صد استر ز کنج کوهر...؛ لن: ... ز کوهر همه...
؛ ط: دگر همچنان از کهر...؛ حظ: صد استر ز رخت و بنه...؛ س سپس بیت زیر را
اضافه دارد:

همان صد شتر وار فرش و درم زهر جیز کو خواست بر پیش و کم

ب ۸۸۵:

مب: بفرمود خسرو...

(دوم) حظ: که بکرین کردان [کذا]...؛ لن: ... ز لشکر سواری هزار؛ ط: کی یک
تن ز لشکر سواری هزار.

ب ۸۸۶:

قا، لن، ف، مس: ز شیران...؛ قب، مب، مل، س و مع: ز کردان...؛ ط: ز شیران و
کردان همه نامور؛ حظ: همه شیر مرد و همه نامور.

(دوم) ط: کی بندد ز بهر جنین کین کمر. لن این بیت را پس از ۸۸۳ آورده است.
هلی: این بیت را ندارد.

ب ۸۸۷:

(دوم) ط، حظ، مب، ف، مس، مل...؛ تیغ جنک آوران؛ قب، هلی: ... شاه

جنگ اوران؛ س، مج: ... تیغ کند آوران؛ لن: ... تیز جنگ اوران

ب ۸۸۸:

قب: ... که دارد سپاه.

(دوم) قا: بوذا و نکهبان ...؛ لن، ط، مل: نکهبان کردان و ...؛ ف: نکهبان فرهنگ

و ...؛ لن ایات ۸۸۸ و ۸۸۹ را مقدم و مؤخر آورده است.

ب ۸۸۹:

قا، لن، مل: جو رهام و فرهاد ...

(دوم) قا، مب، هلی، مس: ... که او هست جون نره شیر؛ لن: ... که هست او یل نره

شیر؛ قب: جهانگیر جون اشکش ...؛ ط: ... سرافراز درنده شیر؛ مل: ... که او بُد

یل نره شیر؛ ف: ... کجا هست جون نره شیر؛ س، مج: ... نهنگ اوژن نره شیر؛

حظ این بیت را ندارد. پس از این بیت نسخه‌ها عنوان اساس را بدین صورت

آورده‌اند:

قا: رفتن رستم و بهلوانان بتوران جهت خلاص بیژن

ط: رفتن رستم بتوران زمین بر طلب بیژن کیو

حظ: رفتن رستم بطلب بیژن

مب: رفتن رستم بتوران بطلب بیژن برسم بازرکانان

ف: گفتار اندر رفتن رستم با هفت کرد ایران بترکستان بطریق بازرکانان بطلب

بیژن

هلی: رها کردن رستم کرکین را از بند و رفتن بتوران زمین

مس: رفتن رستم بتوران بصفت بازرکانان

س: رفتن رستم بتوران زمین بشکل [ناخوانا]

مل: رفتن رستم بترکستان [ناخوانا] و آوردن بیژن را [کذا]

مج: رفتن رستم زال بتوران زمین

ب ۸۹۰:

قب، مس، س، ... هشت یل ... ؛ هلی سپس چند بیت افزوده:

تهمتن جو نام یلان برشمرد	همه نامداران و شیران کرد
جو کیخسرو آن نام کرکین شنید	دکرباره ازکین دلش بردمید
دژم کردروی و دکر کرد رای	نیامدش خوب و برآمد زجای
جو مرشاه را دید رستم جنین	که چون شد دکرباره دل پرزکین
برو آفرین کرد و بردش نماز	بگفت ای جهاندار دشمن کداز
مبادا نشست تو بی موبدان	بماناد کیتی بتوجاودان
برستمش بخشید ناکام را	برامید بیژن سرانجام را
زپیش شهنشاه اندر زمان	بشد کیو و رستم جو شیر زیان
روان و زبان پرزگفتار و بند	بدان درکه کرکین بدو بد ببند
بکنندند ازو بند بولاد و غل	بشادی شده روی کرکین جوکل
دکر روز رستم بیامد بکاه	اباهفت سالار لشکر بناه
همه رزم جویان همه سرکشان	همه کینه جویان و دشمن کشان

ب ۸۹۱:

لن، قب، حظ، مب، مس، مل: همه بر فزونی ... ؛ ط: همه بر فزودن ... ؛ ف: همه کار نیکو ... ؛ هلی، س، مج: همه کار نیکو برداختند؛ قا سپس ترتیب ایات را بدین صورت دارد: ۸۹۴، ۸۹۹، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۹۰۰ و ...

ب ۸۹۲:

هلی: جو آگاهی ... ؛ لن، مل: بس انگاه گفتش ... ؛

(دوم) لن، مب، ف، مس، مل: ... و مردم کشان؛ قا این بیت را نیاورده است.

ب ۸۹۳:

لن، ف، س، مل، مج: بیرسید خسرو که زنکه ... ؛ ط: بیرسید هرکس کی ... ؛

هلی: جنین کفت زنکه که ...

(دوم) مس: چه کار آمدستش که ... هلی، س: ... نخواست؛ ط: ... برو برکی ما
...؛ قا این بیت را ندارد.

ب ۸۹۴:

قب: ... بنوبت بیامد ...

(دوم) مل: ... بر بسته کردان ...؛ حظ، ف، س، مج: ... یکسر کمر.

ب ۸۹۵:

س، مج: ... نیزه داران و ...

(دوم) س و مج: همه سرریایان و ...؛ سایر نسخه ها این بیت را ندارند.

ب ۸۹۶:

ط: ... و تیغ کرده برون؛ لن: ... و تیرشان رهنمون؛ قب، مل: ... تیربا رهنمون؛

س، مج: همه با سلاح تمام اندرون.

(دوم) قا: همه دست را رنگ کرده ...؛ لن: همه دست را باک شسته ...

ب ۸۹۷:

س و مج: ... بانک خروش

ب ۸۹۸:

قب: ... سروی بلند

(دوم) ط: بدست اندرون ...

ب ۸۹۹:

ط، مل: ... بشت کردان ...؛ قب: ... و سالار بیش؛ مس: ... بس و کرز داران ...

(دوم) حظ: نهاده برکف همه ...؛ مج: نهاده ابرکف همه ... مس: بکف بر نهاده

همه ...؛ همه نسخه ها بجز س و مج این بیت را قبلاً به جای بیت ۸۹۵ آورده اند.

مب سپس یک بیت افزوده است:

که یا جان ستانیم یا جان دهیم غم و رنج را بهر ترکان نهیم
ب ۹۰۰:

(دوم) همه نسخه‌ها: همی آفرین ... [ف: همی آفرین کرد]
ب ۹۰۱:

(دوم) لن: سران سبه را همه...
ب ۹۰۲:

(دوم) حظ: ... نباشید [کذا] ... ؛ ف: ... نوشته روان
ب ۹۰۳:

حظ: ... مکر جای خویش ؛ قب: ... وکر جان خویش ؛ مل: مبیجید زایدنر [کذا]
...

(دوم) مل: زتن نکسلد ... ؛ لن، ف: زمن نکسلد ... ؛ مج: باک بیوندمن.
ب ۹۰۴:

قب، هلی: بخون رنک داده [ملی: کرده] همه ... ؛ مل: بخون تیز کرده همه ... ؛ س،
مج سپس یک بیت افزوده اند:

بنه اشکس تیزهش را سبرد و دیگر کوان را ابا خود ببرد
ب ۹۰۵:

لن، قب، حظ، ف، مس؛ سبه را بدان [لن: بدین] مرز ... ؛ مل: سبک را بدان مرز ...
قا، ط، مب: ... مرز توران ... ؛ س ... نشاند؛ هلی: سبه را بران مرز از اینسان بماند؛
مج: سبه را بدان مرز توران نشاند.

(دوم) قا: ... سوی ایران ... ؛ لن: ... سوی توران بماند.

ب ۹۰۶:

قب، حظ، هلی، مج: ... بازاریان؛ ف: همه جامها همجو بازاریان.
(دوم) لن: نبوشیده بیر و کشاده میان.

ب ۹۰۷:

س، مچ: کشادش زکردان ... هلی عنوان دارد: رسیدن رستم بتوران زمین بشهر
بیران برسم بازرکان

ب ۹۰۸:

(دوم) بم: یکی کاروان...؛ متن مطابق اتفاق ضبط بقیه نسخ است.

ب ۹۰۹:

قب، مل: ... در کاروان؛ لن ...؛ هشت اسب در کاروان.
(دوم) مب: ... نشست کیان

ب ۹۱۰:

حظ: صد استر همه بارها ...؛ لن: ... همه بارشان ...؛ ف: ... بار بد کوهرا.
(دوم) قا، مب، ف: صد استر ...؛ قب: دکر صد همه ...؛ ط: صد استر همه جامه
و زیورا.

ب ۹۱۱:

بم: ... های و هوی درنک و درای؛ ف: ازان هوی هوی و جرنک ...؛ قا، حظ،
هلی و س: ... هوی هوی و درنک ... [هلی، س: جرنک]...؛ ط: زبس های و بس
هوی و بانک درای. متن مطابق است با لن، قب، مب، مل، مس و مچ [لن: «جرنک»
به جای «درنک» متن].

(دوم) قا: ... رهنمای [حاشیه: کره نای]؛ لن، قب، حظ، مب: ... کره نای

ب ۹۱۲:

قا: همه شهر ... رسید؛ قب، ف، هلی، مس: همه دشت از آواز [مب: آوای] او
می خمید [ف: می خمید؛ مب، مس: می خمید]؛ لن، مل: همه دشت آوازشان [مل: آواز
او] می شنید؛ س، مچ: درودشت از آوای او می خمید؛ ط: زمین جنب جنبان هوا
نابدید.

(دوم) بم، قا، لن، ط و ف: ... شهر توران رسید؛ هلی: ... تا جای بیران رسید؛ متن مطابق است با قب، حظ، مب، هلی، مس، س، مل و ترجمه عربی بنداری. قا، مل، س، مج سپس یک بیت اضافه دارند:

دران مرز توران یکی شهر بود که پیران دران شهر با ارز بود [کذا]

[مل، س، مج: ازان شهر با بهر.]

ب ۹۱۳:

(دوم) مل: ... برش انجمن؛ لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی، مس: این بیت را ندارند؛ س و مج این بیت را با بیت ۹۱۴ جابه جا آورده است.

ب ۹۱۴:

ط: ... بهلوانان ایران بیای؛ لن، قب، مب، هلی، مس، س، مل، مج: نبند بهلوان سواران بجای [لن: بهلوانان و]؛ حظ: ... بهلوانان و سواران بجای [کذا]؛ ف: نبند بهلوان و سواری بجای.

(دوم) لن، قب، مب، ف، مس، مل: بید [ف: نبند] پیش میدان او بر [هلی: بیران] بیای؛ حظ: شده پیش میدان بیران بیای؛ مس: نبند پیش میدان او کس بیای؛ س، مج: نه کس پیش درگاه او بر بیای؛ ط: شده سوی توران بفرهای. قا این بیت را ندارد. سپس ط بیت زیر را علاوه آورده است:

ببرفته بدان روز بیران زجای بسبد بیش میدان او بر بیای

س و مج بیت زیر را افزوده‌اند:

فرود آمد آنجای کرد دلیر سبهد نیامد هم انکه نه دیر

ب ۹۱۵:

س، مج: جو بیران بیامد ز...

(دوم) قب: ... بدیدش تهمتن براه؛ حظ: ... تهمتن بذیره براه؛ مس: ... تهمتن بیامد زراه؛ س، مج: تهمتن بذیره شدش با سباه؛ مل سپس بیت زیر را اضافه

دارد:

جو آمد بران شهر ایران فراز همی جست هرسونشیب و فراز [کذا]

ب ۹۱۶:

(دوم) مس : ... رستم برا ؛ هلی : ... بیوشید اندر خورا ؛ ف : ... بیاراست اندر خورا.

ب ۹۱۷:

حظ : ... باکوهرش ؛ قا، لن، ط، قب، حظ، مب، مس، مل، میج : دو اسب کرانمایه باکوهرش ؛ س : دو اسب کرانمایه بالشکرش ؛ ف : دو اسب کرانمایه تیزتک ؛ هلی : ده اسب کرانمایه زرین ستام.

(دوم) ط : ... بیاراسته در خورش ؛ ف : سیه چشم و کوچک سرو بسخت رک ؛ هلی : برفتن جو باد و بآلت تمام.

ب ۹۱۸:

حظ : ... خود بیش رو ؛ قا : بفرمان یزدان بخود بیش ... ؛ ط : بفرمان یزدان بیروز بخت.

(دوم) مب، مس، میج : سوی کاه ... ؛ قا : ... خرامید تفت ؛ حظ : برکاه بیران خرامید کو ؛ ط، قب، ف، س، مل : سوی کاه بیران خرامید تفت.

ب ۹۱۹:

(دوم) ف : بد ایران ... ؛ ط : ... توران تراکام و فر ؛ مل : ... بتخت و هنر. ط سپس بیت زیر را علاوه کرده است:

ابی تو جهان روز روشن مباد دل و جانت از داد آساز باد
مل نیز بیت زیر را افزوده است :

به از تاج تو روز روشن مباد دل و مغز و جان با تو دشمن مباد

ب ۹۲۰:

مب : ... جهاندار باز ؛ مس : ... رویش جهاندار ...

(دوم) مس : ... بنشاخت ... [ظ : بنشاخت] ؛ ط پس از بیت ۹۲۰ و س و مع پس از

بیت ۹۲۱ زیر را افزوده‌اند :

بیرسید کفتاکی جون آمدی زدوکشورا کنون برون آمدی

[س و مع : زجه کشور]

ب ۹۲۱ :

حظ : بیرسید کفت ... ؛ ط : جه مردی کنون از کجائی ... ؛ مل : بیرسید بیران که
جایت بکوی .

(دوم) ط : بدین شهر جون ... ؛ مل : جه مردی کجا آمدی ... ؛ قب : جرا آمدی
این جنین بوی بوی ؛ ف این بیت را ندارد .

ب ۹۲۲ :

(دوم) ط : بدین شهر کرد ... ؛ ف این بیت را ندارد .

ب ۹۲۳ :

(دوم) قا، لن، ط، قب، حظ، هلی، مس، س، مل : ... دشوار دور [ط، حظ :
دشخوار] ؛ مب و ف بیت را ندارند . ف به جای ایات ۹۲۱، ۹۲۲ و ۹۲۳ دو بیت
زیر را آورده است :

یکی مرد بازارکان بیشه‌ام زسود و زیانست اندیشه‌ام

زایران زمینم باصل و نژاد همی تازم اندر جهان یک نهاد

ب ۹۲۴ :

مس : فروشنده و هم ...

(دوم) لن : که دارم زخرم ... ؛ قب، مب، ف، مس، مل : جه دارم جه خرم ... ؛
حظ، هلی : جه بهتر که خرم ... ؛ س، مع : فروشم خرم من ... ؛ مل سپس بیت زیر
را افزوده است :

بامید آن کر بیبری بسر زنیکی شنیدم زهرسو خبر

ب ۹۲۵:

بم، قب، مس، س: بمهر تو دارم...؛ ط: بمرز تو دادم...؛ ف، هلی: بفر تو دادم...
 ؛ لن: ... دارد روانم نویذ؛ متن موافق است با نسخه‌های قا، حظ، مب، مل و مج
 [مب: «امید» به جای «نویذ» متن]

(دوم) قا: جنین جیره...؛ لن، ط، قب: کنون خیره...؛ قب، مج: جنین خیره...؛
 حظ، مب، ف، مس: کنون جیره... [مب، مس: جیره]؛ هلی: کنون خیره...؛ مل:
 کنون آمدم با دلی برامید.

ب ۹۲۶:

مب: اکر کیردم بهلوان...
 (دوم) مس: خرم آنچه یابم فروشم...

ب ۹۲۷:

حظ: هم از بهر تو...
 (دوم) ط: هم از جهر و مهرت...؛ مب، ف: هم از بهر مهرت...

ب ۹۲۸:

ف، مس، مل: ... جام زرین کزاندازه بیش.
 (دوم) قا: میان کوان...؛ لن: میان مهان...؛ ط، قب، هلی، س، مج: نیایش
 کنان...؛ مب: ستایش کنان...؛ ف: درو بوذ کوهر نهادش ببیش؛ مس، مل: براز
 کوهر آورد و بنهاد بیش.

ب ۹۲۹:

ط: ... تازی کزید؛ حظ: ... تازی بشاذ [کذا].
 (دوم) بم: کرد نفشانند...؛ ط: کزان جام رخشنده آمد بدید [مصراع دوم ب ۹۳۱]؛
 متن مطابق ضبط بقیه نسخه‌هاست.

ب ۹۳۰:

همه نسخه‌ها: برو آفرین کرد و ...

(دوم) لن، ط، حظ، مب، ف، مس، مل: ... کار بیراسته.

ب ۹۳۱:

(دوم) ط: بدل مهر و بیوند او برکزید؛ مل بیت را ندارد

ب ۹۳۲:

ط: بسی آفرین ...؛ مس، مل: چو بیران چنان دید بنواختش.

(دوم) مب: ... تخت زرین ...؛ س: برخویش بر تخت...

ب ۹۳۳:

لن، قب، س، مع: ... اندرای؛ ط: ... روشن بشهر اندرای؛ مب، ف: کی شو ...

اندرای؛ حظ: که رودلشاد و ... اندرای؛ مل: ... شادایمن بشهر اندرون.

(دوم) قا، لن، حظ، هلی: که مانزد ...؛ قب، س، مع: که تا نزد ...؛ مل: بتزدیک

خویشت ...

ب ۹۳۴:

لن: ... با تو تیمار...؛ حظ: ... برش تیمار...

ب ۹۳۵:

هلی: ... بهارایبار...

ب ۹۳۶:

قا: ... برخان ...؛ س: ... درخوان...

(دوم) قا، لن، ط، حظ، مب، ف، مس، س، مع: ... جو بیوند...؛ هلی این بیت را

پس از ب ۹۳۳ آورده است.

ب ۹۳۷:

همه نسخه‌ها بجز س و مع: جنین گفت ...

(دوم) قا، قب: هم انجا بیاشیم ...؛ ط، مب: هم اینجا بیاشیم ...؛ لن: ... برکاروان؛

س ، مج : ... بیاشیم روشن روان ؛ ف ، هلی ، مس : زایران ترا راندم این [هلی : راندهام ؛ مس : راندم] کاروان ؛ حظ : ازایدر ترا زندهام کاروان ؛ مل : ازایران بتوران برم کاروان. پس از ب ۹۳۷ لن ، ط ، قب ، ف ، هلی ، مس ، س ، مج دو بیت و حظ یک بیت [بیت اول] افزوده‌اند، منتهی دو بیت علاوه حظ پس از ب ۹۳۸ آمده و نسخه لن نیز دو بیت اضافه را ماقبل و مابعد ب ۹۳۸ آورده است:

همه خواسته سر بر سر تراست بهرجا که باشیم ازین بس رواست

[قب: همین خواسته ؛ (دوم) ط ؛ بهرجا که باشم ؛ حظ ، ف ، مج : هرآنجا که باشم ؛ قب : کرانجا بیاشیم ازیدر ؛ هلی : همانجا که باشیم ؛ مس : هرآنجا که باشیم ؛ س : هرآنجا بیاشم.]

بسیروز سخت جهان بهلوان کزایران ترا راندم این کاروان

[قب: زیروز سخت ؛ ف : بنیروی سخت ؛ هلی : به بیرون فرود آیم ای بهلوان. (دوم) قب: از ایران بتور آمدم بی کمان؛ ف ، هلی : همانجا بیاشم برکاروان؛ مس ، س ، مج: هم آنجا بیاشیم.]

ب ۹۳۸:

قب ، مب ، هلی ، مس ، مل : که با من ... ؛ ط : ابا من ... ؛ ف : جه با من ... ؛ حظ : که با من زهرکونه مرد بود [کذا] لن : ... هرکونه کوهر بود [قافیه کذا].

ب ۹۳۹:

قا ، مس ، مل : ... شو بارزو ... ؛ قب : ... شو زارزو ...
(دوم) ف : کنم رهنمایان بیشتر... ؛ حظ : بکن باسبانان زهرسو ببای ؛ بقیه نسخه‌ها : کنم رهنمایان ... ؛ س بیت را ندارد.

ب ۹۴۰:

لن ، ط ، مب ، ف ، مس ، س ، مج : یکی خانه بکزید و ... ؛ قب : ... بکزید و برخاست ... ؛ حظ : یکی جای فرمود با داشتند ؛ مل : یکی خانه بکزید ساخت کار [کذا]

(دوم) س ، مج : بگله درون ... [ظ : بگله] ؛ ط : ... بنهاذ بار ؛ مب : ... رفت و بنهاد

بار ۴ مل : ... روی بنهاد بار ۴ حظ : یکی کلبه از بار انباشتند ۴ مس : بکلبه بردون
[کذا] بردو بنهاد بار.

در این جا نسخه‌ها عنوان دارند ۴ بدین صورت :

قا : آمدن منیژه نزد رستم و آکهی داذن از حال بیژن

ط : آمدن منیژه بنزد رستم و برسیدن حال ایرانیان

مب : احوال برسیدن منیژه از رستم و بانک زدن رستم برو

ف : گفتار اندر آمدن منیژه دختر افراسیاب بنزدیک رستم و کریستن اندر حق

بیژن

هلی : آمدن منیژه بنزدیک رستم و پرسیدن احوال ایرانیان از وی

س ، مج : آمدن منیژه بنزدیک رستم

مل : آمدن منیژه بر رستم بطریق خواهندگان و کفتن احوال بیژن بر رستم و راندن

رستم منیژه را بطریق شناخت [کذا]

ب ۹۴۱ :

(دوم) مب : پیامد یکایک بر ... ۴ مج : پیامد یکی نامور ... ۴ قا : پیامد برش مهتری

ساروان.

ب ۹۴۲ :

مل : بهرسو ... ۴ حظ ، هلی : ... بکشاد کوش.

(دوم) حظ : جنین آکهی ... ۴ س ، مج : ... بکوهر فروش

ب ۹۴۳ :

لن : خریدار و دیبافروش و ... ۴ حظ ، س : ... دیبافروش و ... ۴ مل : ... دیبافروش

کهر.

ب ۹۴۴ :

(دوم) لن ، مب : بران کلبه ... ۴ لن ، ط ، قب ، مس ، س و مج سپس یک بیت اضافه

آورده‌اند، که براساس متن لن تفاوت ضبط نسخه‌ها چنین است:

برآمد برین روزکاری جنین که رستم بمانده بتوران زمین

[قب: برآمد همی؛ (دوم) قب، مس، س، مع: که رستم بماندش]

ب ۹۴۵:

(دوم) قب: همیدون بشهر ...؛ م: یکایک بیامد بشهر آن زمان.

ب ۹۴۶:

ط، حظ، م: برهنه دوان ...

ب ۹۴۷:

(دوم) م: همی زاستین ...؛ م، ف، مس، مع: ... خون زمزکان [ف: باستی] ...؛

ط: باب مژه هر دورخ را بشست؛ لن مصراعها مقدم و مؤخر آمده است؛ ق این

بیت را ندارد.

ب ۹۴۸:

لن، س: ... از خوان و ...؛ حظ: ... از خان و ...؛

(دوم) م: ... بشیمانی رنج ...؛ ط: ... بشیمانی از کنج ...؛ متن بر مبنای نسخ ق، لن،

قب، حظ، م، ف، هلی، مس، س، م، مع تصحیح شده است.

ب ۹۴۹:

قب: ... سپهر برین؛ م: ... تو کردار جرخ بلند.

(دوم) م: زجرخ بلندت مبادا ...؛ قب: زنیکی دهش بر تو باذ آفرین؛ هلی

سپس یک بیت افزوده است:

سرت سبز باذ و تن و جان درست مبادت کیانی کمرگاه سست

ب ۹۵۰:

م: هران کام دل ...

ب ۹۵۱:

(دوم) قا، لن، مب : خنک شهر ایران ... ؛ ط ، حظ ، ف، هلی، س ، مل، مچ :
خنک باذ ایران و ... ؛ مس : خنک بادت ایران...؛ قب : خنک باذت ایران و به
روزگار.

ب ۹۵۲:

بم: ... زکردان شاه؛ مب : ... زکردنکشان ؛ سایر نسخه‌ها: جه اکاهی استت زکردان
و ... بر مبنای ضبط بقیه نسخه‌ها در متن مصحح «و» بین «کردان» و «شاه» افزوده
شده است.

(دوم) حظ ، هلی : ... شاه و سباه ؛ ط ، قب ، ف ، مس ، س ، مل ، مچ : زایران و از
بهلوان سباه ؛ قا : زکیو دلیر بهلوان سباه ؛ مب : زکودرز و ازکیو آزادگان ؛ ف
سپس بیٹی افزوده است :

زکیو و زکودرز و رهام شیر زشیدوش و طوس و هجیر دلیر

ب ۹۵۳:

ط : جه آمد ز بیژن ...

(دوم) قب : نیایش نباید بدین ... ؛ مس : وراکس نخواهد ... ؛ هلی : نیایش نباید
بدین جاره بر ؛ ط : نمی جویدش ان کرامی بذر ؛ مل : وکرکس نجوید بدرکاه بر.
قب ، مل سپس یک بیت زیر را افزوده‌اند:

تو با فرهی کر بایران شوی بتزدیک شاه دلیران شوی

[مل : بدان کشور نامداران شوی]

و پس از آن دو بیت ۹۸۴ و ۹۸۵ را با اندک اختلاف تکرار کرده‌اند.

ب ۹۵۴:

قا، ط ، قب، حظ، ف، هلی، مس، س، مچ : که جوانان جوانی...؛ لن: که جوانین
جوانی...

(دوم) لن، هلی : ... زسختی...؛ س، مچ : زسختی همی بکسلاند...؛ بعد از آن ف

افزوده:

نه روزش قرار و نه آرام شب بمانده ازاندوه و رنج و تعب

ب ۹۵۵:

همه نسخه‌ها بجز مل: ... بیند کران؛ مل: زسرتایپایش بیند کران.
(دوم) قا، ط، قب، مب، ف، هلی، مس، س، مل، میج: ... بمسما...؛ لن: دو
بایش بمسما...؛ حظ: دو دستش بکردار اهنکران.

ب ۹۵۶:

لن، ط، حظ: ... کرده بیند.
(دوم) قا، لن، ط، قب، مس: ... ازان مستمند؛ مب، ف: همه جامه [مب: جاره]
برخون ازان...؛ حظ، مل: همه جامه [مل: دیده] برخون ازان تنک بند؛ س، میج:
همه جامه برخون روان برکنند؛ هلی: همیشه گرفتار بند و کزند؛ ف بعد از این
بیت، بیتی اضافه دارد:

بُر از خون دلم مانده از کاراو دژم کشته از ناله زار او

ب ۹۵۷:

ف: ... بدرویشی...؛ هلی: ... ز تیمار او هیچ خواب؛ ط: نیارم ز دردش بشب هیچ
خواب؛ س، میج: نیابم شب و روز آرام و خواب.

ب ۹۵۸:

ط: برسید رستم...
(دوم) لن، حظ: ... زکوی؛ ف: ... بکوی؛ مل، میج: ... بروی.

ب ۹۵۹:

(دوم) حظ: ... سالارکو.

ب ۹۶۰:

(دوم) حظ، ف: ... بگفتار...

ب ۹۶۱:

س: منیره نکه ... ؛ مج: منیژه جو بشنید بگریست ...
(دوم) قا: زدیده بیارید ... ؛ مب: فرو ریخت از دیزه خون ... ؛ مل: ... درکنار.

ب ۹۶۲:

همه نسخه‌ها: جنین گفت ...
(دوم) هلی: ... کی اندر خورد؛ مل بیت را ندارد.

ب ۹۶۳:

س، مج: ... کردانی ...
(دوم) قا: کی من دلخسته دارم بازار خویش [کذا]

ب ۹۶۴:

مب، هلی: جنین است ...
(دوم) قا، لن، ط، قب، مس، مج: ... کس نبرسد خبر؛ مب: ... از کس نبرسد خبر.

ب ۹۶۵:

(دوم) مل: مکر قهر من ...

ب ۹۶۶:

ط: همی درنوشتی ... ؛ حظ، مب: همه برنوشتی ... ؛ سپس مس، س، مج یک
بیت افزوده‌اند:

بدآمد نبایست گفتن خوداین مکیراد از آنم جهان آفرین

[س: گفتن ازین ؛ مج: گفتن جنین]

ب ۹۶۷:

همه نسخه‌ها: بذین تندی از من ... [هلی: بذین تندی اندر؛]
(دوم) قا: کی من بسته بودم ... ؛ س: که من بسته‌ام دل بی‌آزار ...

ب ۹۶۸:

ط : و دیگر کی انجا کی ... ؛ حظ : ولیکن بدانجا که ... ؛ هلی : و دیگر بشهری

که...

ب ۹۶۹:

قا، لن، ط، قب، مب، ف، هلی، مس، مج : ندانم زین کیو ... ؛ حظ : ندانم من

این کیو ... ؛ مل : ندانم ازین ...

(دوم) حظ، مج : ... این مرز ... ؛ لن : نه هرکز نیمو ذم ان ... ؛ مل سپس بیتهی افزوده

است:

من از شهر بستم زکابلستان پدر هست از بوم زابلستان

ب ۹۷۰:

مب این بیت را ندارد.

ب ۹۷۱:

(دوم) هلی : که بر تو ...

ب ۹۷۲:

ط، قب، حظ، مب، ف، مس، مج : ... و از تخت شاه ؛ لن : ... ایران و از تخت

شاه ؛ قا : چه برسی زکودرز و زتخت شاه ؛ مل بیت را ندارد. ط سپس بیت زیر را

افزوده است:

جنین داد باسخ ورا دخت شاه کی ای نامور مرد با دست گاه

ب ۹۷۳:

مل : منیژه جنین گفت ...

(دوم) ف : چه جوئی ز ... ؛ قا : ... بدبخت بیدار من ؛ لن ، قب ، مس : ... زرنج و

ز تیمار ... ؛ هلی : چه برسی و بدبخت ... ؛ مل : جو برسی تو از رنج و تیمار من.

ب ۹۷۴:

(دوم) مس : ... تو آزاد مرد ؛ ط : ازین دریدان در دورخساره زرد. لن ، هلی ، مج

بعد از آن بیت زیر را افزوده‌اند:

که از تو بیرسم یکی من خبر زکیو و زکودرز برخاش خر

[مج: نوخبر؛ هلی: یکی بازیرسم خبر]

ب ۹۷۵:

(دوم) مب: تترسی تو از...؛ ط این بیت را ندارد؛ مل مصراعها پس و پیش است.

ب ۹۷۶:

(دوم) قا، لن، ط، قب، مب، ف، هلی، مس، مل، س: ... ندیدی مرا آفتاب؛ حظ

: ... ندیده مرا آفتاب؛ مج: ... ندیده تنم آفتاب. ط این بیت را پس از ب ۹۷۲ و

یک بیت افزوده بعد از آن آورده است.

ب ۹۷۷:

س: ... روی برخون دل...؛ مب: کتون دل براز خون و تن بر...

(دوم) س: ... در شده کرد کرد؛ ط: دویدیم بتزد تو ای شیر مرد؛ بقیه نسخه‌ها:

... در دو رخساره زرد

ب ۹۷۸:

مس: ... نان کشکی ...

(دوم) قب: جنین کرد...؛ حظ، مس: جنین داشت...؛ لن: جنین کرد ایزد...؛

هلی: ... یزدان زبدبر...؛ س: جنین شد یزدان...؛ ف: جنین کاشت یزدان ...

ب ۹۷۹:

لن، مل: ... خود بود روزکار؛ حظ: ازین را بر جون ... [کذا]

ب ۹۸۰:

قا، قب، مل، هلی، مس، س: که بیجاره...؛ لن، ط، ف: زیجاره...؛ مج: و

بیجاره...؛ حظ: و بیجاره بیژن دران تنک جاه

(دوم) هلی، مس، س: ... شب و روز و ...

ب ۹۸۱:

مس: زغل و زمسمار ... ؛ مب: ... بمسمار آهنکران .
 (دوم) حظ: من مرک [کذا] ... ؛ قب، مب: ... مرک جوید ز ... ؛ س، مچ: زیزدان
 همی مرک خواهد دران . ف سپس یک بیت افزوده است:
 همی خوئش از دیده بیرون شود وزو سنک رادل بُراز خون شود

ب ۹۸۲:

(دوم) همه نسخه‌ها: غم از دیدکاتم ...

ب ۹۸۳:

قا: ... کربایرانت باشد ...

(دوم) حظ: زکودرز و کشواد ...

ب ۹۸۴:

(دوم) همه نسخه‌ها: ... و یارستم ... ؛ هلی این بیت را قبلاً پس از بیت ۹۵۷ و
 یک بیت افزوده پس از آن آورده است.

ب ۹۸۵:

قا، قب، مب: ... بیژن بینداند درست؛ لن: ... بیژن بجاه اندرست.
 (دوم) قا: ... دیریابی ... ؛ لن: و کر دیر آیی ... ؛ حظ: و کر برنکیری ... ؛ هلی: ...
 دیرمانی ... ؛ مل: زبس غم و اندوه و کزند اندرست [کذا]. پس از بیت ۹۸۵ مل
 یک بیت افزوده است:

کنون مرک خواهد زیزدان باک [محو شده] دست بسته سرش بر زخاک

ب ۹۸۶:

ط: و کر دید خواهی ... ؛ قب، ف، س: اگر دید خواهی ... ؛ حظ، مس، مل: اگر
 دیده خواهی ... ؛ هلی: اگر دید خواهیش ماسای ... ؛ مچ: اگر زنده خواهی ... ؛ لن
 : جو خواهی که بینیش ماسای ...

(دوم) لن: بیالاش ... ؛ مع: که بالاش ... ؛ مل: کجا بر سرش سنک آهن بزیر.

ب ۹۸۷:

س، مع: ... ایا خوب جهر.

(دوم) قا: کی بیداست بر جهر تو اب مهر؛ لن، ط، قب: جراباری [ط، قب: ریزی]

از دیدگان آب مهر؛ حظ، ف، هلی: فرو ریخت از دیدگان آب مهر [مسی
مصراعها مقدم و مؤخر است]؛ مب: جه ریزی تو از دیدگان اب مهر؛ مس: که یزدان
ترازو مبرداد مهر؛ س، مع: که از دیده ریزی همی آب مهر؛ مل: جرابریزدی از
دیدگان آب مهر [کذا].

ب ۹۸۸:

حظ: ... بابش زخواست کران؛ مب: نزد تو باب خواهشکران؛ مل: ... بابت
بخواشگری.

ب ۹۸۹:

(دوم) مل: بجنبش ...؛ قب: بجنبش مهر و ...؛ هلی: بجوشدش مهر و ...؛ مب
این بیت را ندارد.

ب ۹۹۰:

مل: ... آزار شامت ...؛ مس: ... به پیش.

(دوم) مل: ترا بخشمی جیزاندازه بیش. ط، هلی سپس عنوان زیر را دارند: بنهان
کردن رستم انکشتی در مرغ و فرستادن بتزد بیژن

ب ۹۹۱:

قا، ط، ف، هلی، مس، مع: بخوالیکران ...؛ حظ بخوالیکنان [کذا] ...؛ لن، مل:
بخوالیکران کفت هر جون خورش [مل: مرجه خورش].

(دوم) قا: ... بیارش برش؛ مل: ... بیازی برش.

ب ۹۹۲:

(دوم) لن : نبشته ... نام نرم [کذا] ؛ مل : نهفته بدو اندرو ...

ب ۹۹۳:

(دوم) لن : نهان کرد در مرغ ... ؛ ط ، مب ، ف ، مس ، مل ، مج : نهفتش بمرغ

اندر... ؛ هلی : نهفت اندران مرغ...

ب ۹۹۴:

لن ، ط : ... کفتا بدان ... ؛ حظ : ... برجاه بر ؛ ط ، قب ، هلی ، س ، مج سپس یک بیت

افزوده‌اند که اختلاف ضبط نسخ بر مبنای ط این است :

جو دیگر بیاید بر ما خرام کی از تو ندارم دریغ این مدام

[س : دکر کر بیاید سوی ما ؛ قب : سوی ما ، (دوم) هلی : ندارد دریغ ؛ قب : دریغم نیاید طعام ؛ س

: دریغی نباشد طعام.]

مل عنوان دارد : آگاهی یافتن بیژن از آمدن رستم و قوی دل شدن بکفت منیژه

[کذا] و خندیدن درون جاه.

ب ۹۹۵:

حظ : ... برجاه بر ؛ مل : ... بران جاه سار.

(دوم) لن : دوان آن خورشها ... ؛ قا: دوان خوردنیها ... ؛ مل : ... گرفته بکنار [کذا]

ب ۹۹۶:

قب : بیسته بدستار ... ؛ حظ : نوشته بدستان ... ؛ مب : نهفته بدستار ... ؛ س ، مج :

بدستار پوشیده چیزی ...

(دوم) ط ، س ، مج : جنان هم بیسته ... ؛ لن : جنان هم نوشته ... ؛ مب : جنان همجو

بستند...

ب ۹۹۷:

هلی : جو بیژن نکه کرد خیره ...

(دوم) لن : ... جاه سرماه رخ ... ؛ مب : وزان جاره ... ؛ قب : ... را براند.

ب ۹۹۸:

حظ: که مهربانی از ...

(دوم) حظ، ف: ... کزین دست [ف: دشت] بشتافتی.

ب ۹۹۹:

س، مل: ... که آمد ... هلی: ... سختیت کامند ...

(دوم) قا: ... جاره جوی؛ لن، قب: ... من ای مهربان ...؛ حظ: ... درد را

جاره جوی؛ هلی: ... منی روز و شب ...؛ ف: ... من ای دختر راه جوی؛ مس،

س، مل، مج: زبهر من [مل: زمهر من] ای مهربان [هلی: ای مرمر] جاره جوی؛ ط:

زبهر من ای دلبر نیکخوی.

ب ۱۰۰۰:

حظ: ... کز یاوران؛ قب، مب: منیره جنین گفت ...

(دوم) ط، مب، هلی: یکی نامور مرد ...

ب ۱۰۰۱:

(دوم) حظ: ... بسیار و کم؛ مب: کشیدند بسیار هرگونه غم؛ س: کشیده بهر کار

بریش و کم.

ب ۱۰۰۲:

قا: یکی پیر با کیزه ...؛ حظ: یکی با کیزه ... [کذا]

(دوم) س، مل، مج: ... باوی ... ط سپس یک بیت افزوده است:

کی من مرد جون او ندیدم بتن جنوکم بوذ درهمه انجمن

ب ۱۰۰۳:

ق، مب، مج: ... و کاخی فراخ؛ ف، مل، س: ... و کاری فراخ؛ قا، حظ:

بکسترده گاهی و کاری [حظ: کاخی] فراخ؛ ط، لن: همش دستگاه است و کاخی

[لن: وهم دل] فراخ؛ هلی: سرودستگاهی و گاهی فراخ؛ مس: همش دستگاهی و

کاری فراخ.

(دوم) مس، مل: ... کلبه سازید...؛ هلی: ... کلبه آراسته پیش...؛ س: ... بنهاد در

پیش ...

ب ۱۰۰۵:

قا، لن، ط، قب، حظ، هلی، مس، مل: ... بسته رو؛ مب، س، مج: ... بسته شو؛

ف: ... پیشه رو.

(دوم) همه نسخه‌ها: ذکر کر [هلی، مس، مج: کز] بخواهد [ف: بخوامی] ببر نوبنو.

ب ۱۰۰۶:

قا: ... مران نان...؛ ط: ... همان نان...؛ قب: ... بس نان باک.

(دوم) قا، لن، ط، قب، مب، ف، هلی، مس، س، مل، مج: برامید [مج: بامید] دل

گاه [مل: کار] با ترس [مس: برترس] و باک؛ حظ: برامید دل کرد و از بیم باک.

ب ۱۰۰۸:

ط: ... و نامه بخواند؛ مب: ... کرد خیره بماند.

(دوم) مس: ... و نامش بخواند؛ مس این بیت را پس از ب ۱۰۱۱ آورده است

و در س، مج باب ۱۰۰۹ مقدم و مؤخر آمده است.

ب ۱۰۰۹:

مل: ... مهر فیروز ...

(دوم) لن، ط، قب، مب، مل: باهن نوشته [لن، مل: نبشته] ... قا: نبشته بران هم ...؛

حظ، ف: نبشته بذاهن ...

ب ۱۰۱۱:

ط، مس: ... خندیدنی [مس: خندیدن] شاذوار؛ قب، مب: ... خندیدن شاهوار؛

هلی: ... بیژن جنان شاد و خوار.

(دوم) لن، ط، حظ، مب، مج: ... آوازش از ...؛ هلی: که آواز او آمد از ...

ب ۱۰۱۲:

(دوم) مس: دران جاه ... ؛ قب ، مل : ... تاریک جنیدنش .

ب ۱۰۱۳:

قا، لن، حظ : منیژه عجب ماند ازان ... ؛ س ، مج : منیژه فروماند ازین ... [مج : ازان] ؛ قا، لن ، حظ ، هلی : این بیت را باب ۱۰۱۴ پس و پیش آورده است و ط ، قب ، مب ، ف ، مل ، مس : این بیت را ندارند .

ب ۱۰۱۴:

(دوم) س : ... خندند [کذا] ... ؛ قا ، لن ، ط ، مب ، مس ، مل : ... کردار خود ؛ قب : ... کفتار خود . چند نسخه سپس یک بیت افزوده‌اند ؛ بدین شکل :

ط :

وزان بس بدو کفت کای مستمند بمانده بخواری و زاری و بند

قب :

بدو کفت ای بیژن برخرذ جه خندیدنست اندرین روز بد

ف :

بس انکه منیژه بدو کفت باز بکو تا جه بوذت کنونی سناز

مل :

بس انکه منیژه بدو کفت باز که این خوشدلی چیست نگشای راز

مج :

بس انکه منیژه بدو کفت باز نکر تا جه کردی جه دیدی براز

ب ۱۰۱۵:

لن، ف، هلی، مس : چگونه کشایی ... [ف: کشای]

(دوم) حظ ، هلی : ... دانی همی ...

ب ۱۰۱۶:

قب: ... پیش من آنرا بکوی؛ مب: جه کارست بیشت تو بامن ...؛ س: ... نیکیت
بنمود روی.

ب ۱۰۱۷:

(دوم) قا، لن، مب، هلی، س: بامید آنم ...؛ ط، قب، حظ، مل، مس: برامید
آنم...

ب ۱۰۱۸:

لن، ط، قب، هلی، مس: بسوکنند بامن تو ...؛ مب، مل: تو بامن ...؛ س، مج:
ابامن ...

(دوم) مب: کنون تو وفای ...؛ بقیه نسخه‌ها: کنون کر وفای ... [حظ، مل: بشکنی]
همه نسخه‌ها مصراعهای این بیت را پس و پیش آورده‌اند.

ب ۱۰۱۹:

همه نسخه‌ها: بکویم ترا سر بسر ...

(دوم) هلی: جو کشتی ...؛ مب این بیت را ندارد.

ب ۱۰۲۰:

قا: کی تو لب بیندی ...؛ قب: که لب را بدوزی ...

(دوم) لن، ط، ف، هلی، مس، س: ... زبان هم نمائد ...؛ قا، مب: ... زبان هم

نیاید ...؛ قب: زبان زنان هم نباشد بیند؛ حظ: زبانرا زیان هم نباشد [کذا]؛ ... مل: ...

زیانش نباشد بیند. مج ب ۱۰۲۰ را ندارد و به جای آن آورده است:

بکویم که آن مرد بازارکان جه مردی بود ای یل مهربان

ب ۱۰۲۱:

همه نسخه‌ها: ... نالید سخت

(دوم) قا: ... زبیداذ بخت؛ بقیه نسخه‌ها: ... زیدخواه بخت.

ب ۱۰۲۲:

لن ، مب : دریغا شده ... ؛ قب ، مل : ... آن همه روزکاران ...
 (دوم) ط ، قب : ... چشم کریان من ؛ هلی : ... خشم یاران ... ؛ ف : برهنه دوان بر سر

انجمن

ب ۱۰۲۳ :

قب : بیژن سبردم جنین خان ... ؛ مب : بیژن بدادم ... ؛ مل : ... بیژن همه خان و ...
 (دوم) هلی : کنون کشته بر ... ؛ مل : همی کشته بر ... ؛ سپس س یک بیت [بیت درم]

و مع دو بیت افزوده‌اند:

زبهر یکی بیژن شوربخت	فتادم زتاج و فتادم زتخت
همان کنج دینار و هم باب و مام	جهان و همه نعمت و نازوکام

ب ۱۰۲۴ :

ط : ... تاج و کمر ؛ قا ، لن ، حظ ، مب ، هلی ، مس ، مل : درکنج و دینار [قا، لن: کنج
 دینار] و تاج و کهر ؛ قب : دروکنج و دینار و زرکهر ؛ س : درتاج و دینار و تخت و
 کهر ؛ مع : درکنج و دینار و تخت و کهر. لن بیت های ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ را مقدم
 و مؤخر آورده است. ف این بیت را ندارد.

ب ۱۰۲۵ :

قب : بدو کشت ... ؛ قا ، مب ، مل : ... خویشان من
 (دوم) مس : برهنه نوان ... ؛ ف این بیت را ندارد.

ب ۱۰۲۶ :

ط ، قب ، حظ ، ف ، مس ، س ، مل ، مع : وزامید [قب: برامید] بیژن شده مل
 سپس دو بیت زیر را افزوده است:

همان قد چون تیر کشته کمان	همان روی خویش شده زعفران [کذا]
همان خیر هام نرکس آبدار	همان تیر هام روزکار شمار

ب ۱۰۲۷ :

(دوم) همه نسخه‌ها بجز قب: تو آکه تری ... ؛ قب مطابق اساس است.

ب ۱۰۲۸:

(دوم) حظ، ف، مس: ... باک بر ... ؛ ط: ز تو کار من باک ... ؛ لن: زمزکان تو اب برکاسته ست ؛ مل: زمزکان ترا این برکاستست؛ هلی: ... کارهای تو برکاستست.

ب ۱۰۲۹:

قا: جنین گفته ... ؛ حظ، هلی، مس: جنین گفت ... ؛ لن: جنین گفت کاکنون ... ؛ ط: ... نیارست گفت؛ مل: جنین گفت بیژن بیایست ...

(دوم) بم، لن، قب، حظ، مب، هلی و مج: ... یار هشیار جفت؛ ف، مس: ... باک و هشیار جفت؛ س: ... یار بیدار جفت؛ متن مطابق قا، ط و مل است.

ب ۱۰۳۰:

مج پس از این بیت، یک بیت افزوده است:

جنین گفت بیژن که دل شاددار غم روز بگذشته را باددار

ب ۱۰۳۱:

مس: ... کان مرد جوهر فروش؛ هلی: جنان دان که ان مرد جوهر فروش .
(دوم) حظ: که خوالیکران ... نوش؛ ط، قب: ... نوش [بدون نقطه حرف اول]؛ قا، مب، ف، س، مل: ... نوش؛ لن، مس: ... دوش؛ هلی: که آن مرغ بریان ترا داد دوش.

ب ۱۰۳۲:

(دوم) قا: ... بکوهر نبودش ...

ب ۱۰۳۳:

س، مج: بیخشید ...

(دوم) س، مج: که بینم ... مب به جای این بیت آورده است:

زبهر من آمد بتوران زمین ببخشود برمن جهان آفرین

ب ۱۰۳۲:

حظ: ... زان غمان ... ؛ س و میج: ... از غمان ...

(دوم) بم، قب، هلی و میج: تکابوی کرم و ... ؛ ف: ... تکابوی و کرم و تپاز ؛ مل:

... تکابوی درد و کداز ؛ قب: ترا از تکابوی کرم و دراز [حاشیه: کرم و کداز] متن هر

اساس قا، ط، حظ، مب، مس و س تصحیح شد.

ب ۱۰۳۵:

لن، هلی: ... او رو ...

ب ۱۰۳۶:

ط، حظ، ف، مس، س، میج: ... مهربانی بتن ... ؛ هلی: بتن مهربانی بدل ...

ب ۱۰۳۷:

قب، مب: پیامد منیژه ... ؛ قا، لن، ط، حظ، هلی: پیامد زبیشه بکردار ... ؛ مل:

پیامد به پیش ... [کذا]

(دوم) قا، لن: منیژه برستم ... ؛ مب: بتزدیک رستم ... حظ: منیژه پیامش برستم ... ؛

مس: سراسر پیامش به رستم ... مل: بر رستم آمدن پیامش ... ؛ هلی: جو بایست

پیغام بیژن ...

ب ۱۰۳۸:

لن: ... آن ماه روی .

(دوم) ط: ز راه دراز آمده ... ؛ قا: ... آمدن او بوی بوی ؛ لن: ... آمدش بوی بوی ؛

مب، هلی: ... آمدنی بوی بوی ؛ مل: که زان راه دور آمدش های و هوی [کذا]

قب، حظ، س: بیت راندارند.

ب ۱۰۳۹:

(دوم) قا، میج: ... لاله رخ سروین ؛ لن: ... ماه رخ سروین ؛ حظ، ف، مس: ... سیم

رخ سروین؛ ط، قب، مب: ... سیم تن سروین؛ هلی: ... یکسر بران سروین؛ مل:
کشادش برسیم رخ سروین.

ب ۱۰۴۰:

مج: بیخشید و ... لن: بذوگفت رستم که ...

(دوم) لن: که ایزد ترا ...؛ ط این بیت را ندارد. هلی، مس سبس بیت زیر را
افزوده‌اند:

بساغم که خوردی بدین روز جند ز تیمار او کشته خوار و نژند

[مج: که دیدی درین (دوم) ز تیمار کشتی جنین ارجمند]

ب ۱۰۴۱:

(دوم) قا: ... یزدان بیروز بخش

ب ۱۰۴۲:

(دوم) حظ: ... تو کردم من این ...؛ لن: ... تو بیمود این ...؛ هلی: ... بیموده ام راه

...؛ ف: ... تو کوئند همی راه ...؛ مل: زبهر تو بوید همی راه ...؛ در ط، مس: بیت

های ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ جا به جا شده است. سبس لن بیت زیر را آورده است:

بساغم که خوردی درین روز جند ز تیمار کشتی جنین مستمند

ب ۱۰۴۳:

(دوم) قا، ط، قب، حظ، ف، س، مج: ... کمرکاه جنک؛ مل: بسودای تو کوهر

آمد بجنک؛ لن، قب، مب، ف، هلی این بیت را پس از ۱۰۵۰ آورده‌اند. س بعد

از ب ۱۰۴۳ بیت زیر را افزوده است:

کنون جون درست آماز تونشان به بینی سرتیغ مردم کشان

ب ۱۰۴۴:

حظ: جو با او کفتی سخن ... [کذا]؛ ط: جو او را بکویی ...؛ قب: جو با وی

بکویی ... لن: جو این کفته باشی ...؛ مل: ... بکفتی سخن ...

(دوم) حظ ، ف ، مس : شب تار ...

ب ۱۰۴۵ :

(دوم) مب : شب اندریکی ... ؛ مس : شب آمد یکی ... ؛ ف ، هلی ، س ، مج : ...

بلند آتشی ... ؛ هلی در اینجا عنوان دارد: بردن منیژه مؤده آمدن رستم بنزدیک

بیژن و دلخوشی دادن بیژن را آمدن رستم

ب ۱۰۴۶ :

(دوم) لن: دلش را زبند غم ... ؛ مب : دلش زان سخن ... ؛ مل: دلش از غمان ...

ب ۱۰۴۷ :

قا : ... پیش ان ... ؛ لن: پیامد دمان تا ...

ب ۱۰۴۸ :

قب : بگفتا که ... ؛ حظ ، هلی : بذو کفت دادم ... ؛ ط : ... که دارم ...

(دوم) مب : بدان پیر ... ؛ حظ : بدان نیک فرخ بی ... ؛ قا: ... فرخ بی شادکام ؛ لن،

ط، قب، ف، هلی، مس، س ، مل، مج : بدان نیک بی فرخ و ...

ب ۱۰۴۹ :

(دوم) قب: ... نجست ؛ مل : که از جاه بیژن نشانم بجست.

ب ۱۰۵۰ :

مل : تو باغ کلی چند نویی همی [کذا]

(دوم) لن، مس : دورخ را ... ؛ قب: رخانرا ف بعد از این بیت یک بیت افزوده

است:

بکویش که ما را بسان بلنک بسود از بی تو کمرگاه جنک

ب ۱۰۵۱ :

حظ : جنون جون ... ؛ هلی : جو اکنون ... ؛ مس : ... درست از تو آمد ...

(دوم) لن: ببینی کنون تیغ ... ؛ مل : ... تیغ کردنکشان ؛ س ، مج این بیت را قبلاً پس

از ب ۱۰۴۳ آورده‌اند.

ب ۱۰۵۲:

هلی: ... بگردانم اکنون زجنک؛ مس: ... براندازم ...
 (دوم) لن: بگردون ...؛ حظ: بیرون براندازم آن سوزسنگ؛ ف: برون آرم او
 را من از زیر سنگ. س و مج سپس یک بیت افزوده‌اند:
 بدو کفت بیژن که دیگر چه کفت منیژه بدو کفت کای نیک جفت

ب ۱۰۵۳:

س: بمن کفت ...
 (دوم) لن، س، مج: ... کردد رها؛ قب، هلی: ... خورشید فرمان روا.

ب ۱۰۵۴:

حظ: بر کردار ...؛ مب: بکردار روز ...
 (دوم) لن، ط، قب، هلی، مل: که دشت و سر ...؛ حظ: ... بر جاه ...؛ ف: ...
 دروجاه ...؛ س، مج: که شب بر سر جاه ...

ب ۱۰۵۵:

ط، قب، مب: ... ببینم من آن جاه ...
 (دوم) س، مج: بدان تیرکی ...؛ لن این بیت را ندارد. هلی این بیت را قبلاً پس از
 ب ۱۰۴۵ آورده است. پس از این بیت ط، مس بیت زیر را افزوده‌اند:
 جو بیژن شنید از منیژه سخن زشادی غمان بردلش شد کهن
 و ف، س و مج بیت زیر را اضافه دارند:

جو بشنید بیژن دلش کشت شاد همی کرد با دل زهرکونه یاد

مل:

جو بشنید بیژن برانسان پیام بچاه اندرون کشت ازان شادکام

ب ۱۰۵۶:

قا، لن: بذو کفت بیژن ...؛ حظ: بفرمود رستم که ...؛ ف: بفرمود اؤرا کی ...؛ قب
این بیت را پس از ب ۱۰۶۶ آورده است و مل پس از ب ۱۰۵۹؛ هلی این بیت
را ندارد.

ب ۱۰۵۷:

(دوم) همه نسخه‌ها: کای پاک بخشنده [قا، قب، حظ، هلی، مس: رخشنده ف:
رخشنده و] دادگر. س: از این بیت تا ب ۱۰۶۳ [۶ بیت] پاک شده و بعداً به خط
دیگری بازنویسی شده است، با این ضبط:

اگر مدعی سداباشد مرادستگیر [کذا]	توزن بردل و پشت بدخواه تیر
بکویم ترا سر بسر داستان	جو باشی بسو کند همداستان
بخوامم گرفت ازو روم را [کذا]	بمانم بسنک اختر شوم را
دعا کفت بر شاه و کرده سخن	فدا کرده جان — و جیز وتن
همیشه بمن جنک میداشتی	بمن رنج این شادی انکاشتی
فرستاد باسخ جو بر شهریار	فرستنده و خویش و مام و زیار [کذا]

ب ۱۰۵۸:

ط، حظ، مب، ف، هلی، مع: زهر غم تو باشی [ف: توی] ...؛ قا: ...؛ باشی همی
دستگیر؛ قب: ازین غم تو ...
(دوم) قب، حظ، مب، ف، هلی، مس، مل: ...؛ دل و بشت ...؛ ط: ...؛ دل و
جشم ...؛ مع: بزین بردل و بشت ...؛

ب ۱۰۵۹:

(دوم) قب: ...؛ غمان مرا داغ ...؛ مس: ...؛ نهان من و ...؛ هلی، مع: ...؛ رنج و درد؛
مل: تو دانی مرا از غم آزاد کرد. ف بیت را ندارد.

ب ۱۰۶۰:

قب، ف، هلی، مع: ...؛ باز بینم ...؛ حظ: ...؛ من آن بوم را؛ مل: ...؛ یابم ازو بوم را.

(دوم) حظ : نمایم ... ؛ ط : نمایند ... ؛ ف : بماند لن : بمانم من آن اختر...
ب ۱۰۶۱ :

(دوم) ط : ... جان و تن و ... ؛ هلی : ... جان و سرو ...

ب ۱۰۶۲ :

مل : ... کز تن ...

(دوم) حظ : ... سود برداشتی ؛ لن ، قب ، هلی ، معج : همه رنج من شاذی انکاشتی ؛

ط ، ف : غمان مرا شاذی انکاشتی ؛ مس : غمان مرا شادی ...

ب ۱۰۶۳ :

قب ، مب : ... تاج و کنج و ... ؛ ط : ... تاج و کمر ؛ لن ، حظ : ... تاج و کنج و کمر .

(دوم) ط ، قب ، حظ ، مب ، ف : جهاندار و خویشان ... ؛ هلی : جهاننداری و

خویش و ... ؛ مس : جوانی و خویشان و ... ؛ معج : برستنده و خویش و ...

ب ۱۰۶۴ :

(دوم) قا : بروز جوانی همی من رها . در مل این بیت محو شده و بعدها به خط

کاتب دیگری بازنویسی گردیده است .

ب ۱۰۶۵ :

(دوم) حظ : بیوسم بیای و ... ؛ ف : نپویم بیای و نیازم ... ؛ مس : ... و بسازم

بدست .

ب ۱۰۶۶ :

لن : ز پیش برستار ... ؛ مب : ... بخت [بدون نقطه حرف اول] کیان .

(دوم) قا ، ط ، ف ، هلی ، مس ، معج : بیاداش نیکت بیندم ... ؛ حظ : بیاداش نیکی

بیندم ... ؛ قب : بیاد [محوست] کیت ... ؛ مب : بیاداش بیشت به بندم ... ؛ لن ، مس

سپس یک بیت علاوه دارند :

کنون این یکی رنج بردار نیز کزین رنج یابی بسی کنج نیز

ب ۱۰۶۷:

(دوم) س: چه مرغان ...

ب ۱۰۶۸:

قا، مب: بخورشید بند ...؛ مل: جو خورشید بر چشم ...؛ س: مصراع اول پاک شده و روی آن به خط دیگری این مصراع ثبت شده است: که آتشی بران توده هیزم ببر [کذا].

(دوم) بم، میج: ... خور از کوه ...؛ ط: ... سراز کوه ...؛ حظ: که تاریکی بر آرد از کوه سر [وزن کذا]؛ مب: ... سرآید ز خورشید پر؛ متن مطابق است با ضبط قا، لن، قب، ف، هلی، مس، س و مل.

ب ۱۰۶۹:

س: جواز کوه ...

(دوم) قا، لن: ... لشکر کشید؛ حظ: ... بر روز دامن ...

ب ۱۰۷۰:

س: ... که روشن بکردد ...

(دوم) مل: ... آشکارا ز کیتی ...

ب ۱۰۷۱:

مس: ... تار شب ...؛ قا، قب، حظ، مب: جو لشکر کشد تار شب [حظ: باز شب] ...؛ ف: کشد لشکر تار شب ...؛ س: مصراع اول در این نسخه به خط دیگری است و مغشوش می‌نماید: جو خورشید آید در تن تاب و سوز [کذا]

(دوم) لن: بکیرد سرکاه ...؛ ف: بگه در شود هور ...؛ قا: ... سراز هور ... در مل بیت‌های ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ جا به جا شده است.

ب ۱۰۷۲:

لن، ط، قب، ف، مس، مل: منیژه بشد آتشی ...؛ قا: منیژه شد و آتشی ...؛ مب،

هلی ، مج : ... بلند آتشی ... ؛ مس : منیژه بلند است بسوخت [کذا]
 (دوم) قب : ... شب تیره کون ... ؛ لن ، حظ ، هلی ، مس ، س ، مل ، مج : ...
 بدوخت ؛ ط ، ف : ... شب تیرکون [ف : تیره کون] را بدوخت. مج عنوان دارد : از
 جاه بیرون آوردن رستم بیژن را

ب ۱۰۷۳ :

لن ، مل : بکوش اندرون ... ؛ مس : بدشت اندرون ... ؛
 (دوم) لن ، ط : کی امد ز ره رخس روینه سم ؛ مل : که تاکی رسد رخس بولاد
 سم ؛ مس : همی امد از رخس ... ؛ لن عنوان دارد : برآوردن رستم بیژن را از جاه

ب ۱۰۷۴ :

بم: بدانکه که رستم بیر بر کره ؛ متن بر مبنای اتفاق ضبط بقیة نسخ تعویض شده
 است [مل: به جای «بپوشید»، «برافکند» دارد]

(دوم) بم: برافکند و زد بر کره بر زره ؛ متن مطابق ضبط بقیة ۱۳ نسخه است [س:
 به جای «برافکند»، «جوبکشاد» آورده است]. پس از بیت ۱۰۷۴ قا، ط، قب، مب، ف و
 هلی [ف ، هلی پس از ۱۰۷۷] عنوان دارند:

قا: رفتن رستم بسر جاه بیژن جهت خلاص او و شفاعت کردن رستم به بیژن از بهر
 کناه کرکین.

ط: از جاه برآوردن رستم بیژن کیو را

قب: رفتن رستم بسر جاه و بیرون آوردن بیژن را.

مب: رفتن رستم بر سر جاه و بیرون آوردن بیژن را از بند

ف: گفتار اندر رفتن رستم با هفت کرد بسر جاه بیژن و بینداختن سنگ و بیرون
 آوردن بیژن از جاه

هلی: آمدن رستم بر سر جاه بیژن و بیرون آوردن او را از جاه

ب ۱۰۷۵ :

قا: بامید یزدان ... ؛ لن: بیش خداوند ... ؛ ط: بشد بیش دادار ... ؛ قب، مب: بشد
پیش هرمزد ... ؛ مل: ... بخرشید و ماه ؛ ف: نکش [حرف اول و سوم بدون نقطه]
اورذ ویژه خورشید و ... ؛ هلی، مج: بنیروی دادار ... ؛ مس: به پیش جهان داور
شید و ماه.

(دوم) لن: پیامد وراکرد ... ؛ قب، مب: نیایش بدو کرد و ... ؛ مل: نیایش بدو کرد
پشت سپاه.

ب ۱۰۷۶:

(دوم) س: بدیدار بیژن ...

ب ۱۰۷۷:

ط: ... همچنان.

(دوم) قب، مج: به بندند ... ؛ ف: ... تنک کین ؛ ط: ببندند کو بسته دارد میان.

ب ۱۰۷۸:

قا، ط، قب، حظ، مب، مس، مل، مج: ... زین بلنک .

(دوم) س: همه راه را ... ؛ قا: همه راه را تیز کرده دو جنک ؛ لن: ... را ساخته تیز

جنک ؛ مب: همه رای را تیز کرده بجنک ؛ هلی: ... تیز کرده جنک.

ب ۱۰۷۹:

قا، مج: ... برخشنده [قا: برخشد (کذا)] زین برنهاد ؛ قب: تهمتن سوی جاه ... ؛ مل:

تهمتن برخش اندر آورد بای .

(دوم) قا، مج: ... همچو باز ؛ حظ: ... بس اندرون [کذا] ... ؛ مب: ... جاره جوی ؛

مل: ... رهنمای .

ب ۱۰۸۰:

قب، ف، مس، س، مج: ... بدان سنک ... ؛ مل: ... بران سنک ...

(دوم) بم، قب، مب، هلی و مس: ... اندوه کرم و ... ؛ قا، حظ: بدانجای اندوه و

کرم و ... ط: ... اندوه و درد و کداز؛ مل، س و مع: که بیژن بزیرش بداندر کداز.
متن مطابق لن و ف است. حظ و مع سپس ایات زیر را افزوده‌اند [حظ ۶۱ بیت و
مع ۱۱۲ بیت] این ایات براساس حظ چنین است:

دران‌گه بسی دیو وارون‌بدند که با جاره و مکر و افسون‌بدند
[مع: درانجا]

کروهی سرودستان چون نهنگ باندام و ناخن بسان بلنک
[مع: سرانشان بسان]

کروهی بتن موی جون کوسفند فروهشته کیسو بسان کمند
کروهی جو استر بدست و بسم گروهی جو خرکوش باکوش و دم
[مع ندارد]

حظ دراینجا عنوان دارد: جنگ رستم با برجاس و کشته شدن برجاس
بریشان یکی دیو بد بادشاه بقامت دراز و بجهره سیاه
[دوم: مع: بیلا]

زرستم شب و روز درکینه بود مرو را بدل کین دیرینه بود
[حظ ندارد]
هم او بور اکوان سرکشته بود که رستم بکرز کران کشته بود
[مع: که او بور]

مرین دیو را نام بد برخیا س که از سهم او بد بدلها هراس
[دوم: مع: که از رستم او داشت دردل]

زرستم شب و روز گفتی سخن کزو بازجویم کین کهن
که او باب او را همی کشته بود ازان کینه آن دیو سرکشته بود
[حظ ندارد]

جو آن آتش تیز روشن بدید بکردار آتش دلش بردمید

	[مج ندارد]
درین تیره شب بانک و فریاد چیست	ببرسید کین آتش و باد چیست
	[مج ندارد]
نرفتی ز پیرامنش یک زمان	کی برجاه بیژن بد او با سبان
	[مج ندارد]
ابا رستم زال جنک آورد	همیخواست کو را بجنک آورد
	[حظ ندارد]
چه تنها بدی و چه باوی سباه	همی جست او را بسال و بماه
	[حظ ندارد]
ابا دلیران و مردان کین (کذا)	جو بشنید کوشد بتوران زمین
	[حظ ندارد]
که از رستم آرد خبر و ز سباه	زدیوان فرستاد بودی براه
	[حظ ندارد]
زبهرای بیژن که بودی ببند	بیامد برش دیو دیدش نژند
	[حظ ندارد]
که بیژن برارد زجاه غمان	جو دانست کورفت خواهد همان
	[حظ ندارد]
بدو گفت کای شاه نیکی شناس	بیامد بتزدیکی برخیا س
	[حظ ندارد]
که بیژن رهاند زجرم و کداز	بیامد بدین جاره رستم فراز
	[حظ ندارد]
بجوشید ازان کینهای کهن	جو بشنید فرزند اکوان سخن
	[حظ ندارد]

همیگفت من خون او را همی
[حظ ندارد] بریزم نباشد مرا زوغمی

نه رستم بمانم نه کردان او
[حظ ندارد] نه آن نامداران و مردان او

جه سنجد برم رستم زال را
[حظ ندارد] خداوند شمشیر و کوبال را

بگفت این و بنشست در دشت کین
[حظ ندارد] ابا نره دیوان بجای کمین

جو رستم بیامد بتزدیک جاه
[حظ ندارد] نکه کرد هر لحظه جه رانگاه

جو دیو ستمگر مرو را بدید
[حظ ندارد] بکردار آتش دلش بردمید

ببرسید کین شیر مردان کینند
[حظ ندارد] بدین جاه در تیره شب جه اند (کذا)

بسیامدیکی دیو چون باد زود
[مع: دیو مانند دود؛ (دوم) مع: بدانجا کجا رستم زال بود]

بدید آن برو بازوی شیرنر
[مع: بیلتن؛ (دوم) مع: جهان بهلوان نامور تهمن]

همان نامور بهلوان هفت کرد
[مع: بدید و یکایک همه برشرد]

بدانست کان نامداران که اند
[حظ ندارد] بدین تیره شب آمده بر جیند

زیوان بگفت ان همه پیش دیو
زدیوان برآمد زناکه غریو

شهنشاه دیوان زجای نشست	یکی کوه برکند و از جای جست
[مخ: سبهدار]	
بیامد بتزدیک رستم رسید	خروشی جو شیر ژیان برکشید
[مخ: جو نزدیک]	
یکی بانک برزد برستم که کوه	بلرزید و از هول آن شد ستوه
[دوم] مخ: هول او]	
که ای شیردل نامور بهلوان	سرآمد ترا روزگار روان
[حظ ندارد]	
هم اکنون ترا من بکین بدر	بخاک اندر آرم ببرمت سر
[حظ ندارد]	
همین هفت تن نامداران تو	جهاندار و خنجر گزاران تو
[حظ ندارد]	
یکی را نمانم بدین دشت جنک	ببرم سرت از پی نام و ننک
[حظ ندارد]	
جو آواز آن دیو رستم شنید	بکوش دلیران و کردان رسید
[حظ ندارد]	
جهان بهلوان رستم نامدار	نکه کرد در روی آن نابکار
[حظ ندارد]	
نکه کرد رستم یکی کوه دید	که برسان آتش همی بردمید
[مخ: مر او را بدان جوش و آن‌کینه دید]	
بچهره سیاه و ببالا بلند	باندام برموی جون کوسفند
دهن همجو غاری زهم کرده باز	دودندان پیشش بسان کراز
[مخ: همجو تندر؛ دوم] مخ: پیشی چونشک]	

دو چشمش جود و کاسه خون شده	کز و غار پیشش جو هامون شده
[مج: جود و چشمه خون؛ (دوم) مج: روان خون او همچو جیحون شده]	
همان بلبش [کذا] همچو خربشته	کی دروی بذی جایکه بسته
[مج ندارد]	
جو سوزن همی موی پیشش تیز	زیس خشم و آهنک و کین و ستیز
[مج: همه موی پشت از ستیز؛ (دوم) مج: آهنک جون میخ تیز]	
جهل رش فزون بود بالای او	ده و پنج رش بوذ بهنای او
[مج: جو هفتاد ارش؛ (دوم) مج: ده و هفت ارش]	
کره در کره موی درهم شده	شکنجش چو ماران ارقم شده
کبوتر درو جایکه ساختی	زمویش همی کردن افراختی
[مج: ساخته؛ (دوم) مج: افراخته]	
نبودی ازان دیو را آکھی	که مغزش زدانش بذی خود تهی
[(دوم) مج: که مغزش بذاز رای دانش]	
جو رستم مران دیو وارون بدید	جنان نعره هول او را شنید
[حظ ندارد]	
بدستش یکی آسیاسنک بود	که آن دیو را رای زی جنک بود
[حظ ندارد]	
تهمت بدو در شکفتی بماند	همی بهلوان نام بزدان بخواند
[مج: همی بهلوی]	
کزین سان یکی دیو را آفرید	که چشم زمانه بدین سان ندید
[مج: جنان کس]	
همی بود تا دیو نزدیک شد	بجشمش جهان باک تاریک شد
بدان دیو کفت ای بد بد نژاد	همانا که نامم نداری بیاز

[مج: بکو کز که داری تو نام و نژاد]

که کشتی تو اورا بجنک و غریو [کذا]

جنین گفت من بور اکوان دیو

[حظ ندارد]

که خواهم ز تو سرکش کینه جو

کنون آمدم از پی کین او

[حظ ندارد]

که تا از تو یابم همه کام خویش

تو بر کوی نزدیک من نام خویش

[حظ ندارد]

بر آورد چون شیر شرزه غریو

جو بشنید رستم ازان نره دیو

[حظ ندارد]

همانا که رستم نداری بیاد

بدان دیو گفت ای بد بدنژاد

[حظ ندارد]

ترسم من از جنک یک دشت شیر

منم رستم زال سام دلیر

[مج: ترسم ز نژادها و ز شیر]

بسی دیو را کنده ام سرزتن

بسی جنک دیدم بهر انجمن

جه پولاد غندی چه سنجه جه بید

جه ارژنک دیو و جه دیو سبید

[حظ ندارد]

بکشتم بتیغ و بکرز کران

همه نره دیوان مازندران

[حظ ندارد]

بریدم سرش چون سر کوسفند

بذرت آن پراز جاره و ریو و بند

[حظ ندارد]

جه فرطوس و منشور بادست برد

جه بولادوند و جه کاموس کرد

[حظ ندارد]

جه سکاروجه جنگش از بوم جین جه کرکوی و جه شنکل پیش بین
[حظ ندارد]

شد از کرز من روزشان جمله تار جو کافور مردم خور نابکار
[حظ ندارد]

همانا که از سراررطون [کذا] آمذی که ایدر بجنکم دوان آمذی
[مج: همانا که از جان تو سیرآمذی؛ (دوم) مج: که اکنون بجنکم دلیر]
بذو کفت دیو کای کونامور کراز جرخ کردان تو کردی کذر
[(دوم) مج: برآری تو سر]

من امروز خون بذر را ز تو بخوام بمردی کشم کین ز تو
[حظ ندارد]

ترامن بذین سنک بیجان کنم بدین جایکه زار و بیجان کنم
[(دوم) مج: کوان ترا خوارو]

بخوام ز تو من کنون کین باب بسبخت جهاندارا فراسیاب
[مج: بخوام کنون از تو من؛ (دوم) مج: زخونت کنم دشت جون رود آب]

بکفت و درآمذ بسان بلنک بینداخت بر بهلوان خاره سنک
تهمتن سبربر سرآورد زوذ جو سنک اندر آمد بکردار دود
[مج: مصراعها مقدم و مؤخر است]

سبرد سرش خود برهم شکست سرویال رستم ز زخمش بسخت
[مج: ز زخمش سبرخرد درهم شکست؛ (دوم) مج: دل بیلتن از نهیش]

سراسیمه شد رستم بهلوان برآورد از زین عمود کران
[حظ ندارد]

بخرخش دلاور بسیفشاد ران بکردن برآورد کرز کران
[مج: بیفشرد بای؛ (دوم) مج: بکردار آتش برآمد ز جای]

بزد برسرو مغز آن نره دیو	زدیو دمنده پرآمد غریو
	[مج: سردیو کرز کران؛ (دوم) مج: برسم [کذا] زکینه همی رستم بهلوان]
زدیو دمنده پرآمد خروش	بکردار دریا برآمد بجوش
	[حظ ندارد]
کمانش جنان بوذ رستم که مرد	سبک دست زین تیغ بولاد برد
	[مج: کمان آنجنان برد؛ (دوم) مج: عنان را برخش دلور سبرد]
سبک تیغ تیز از میان برکشید	جو دیو دژم تیغ رستم بدید
	[حظ ندارد]
بروی هواشد بکردار دود	نهان کشت از رستم کرد زود
	[حظ ندارد]
جو رستم نکه کرد او را ندید	زمانی جب و راست را بنکرید
	[حظ ندارد]
جو یکدم بدان بهلوان برگذشت	خروشی برآمد ازان بهن دشت
	[حظ ندارد]
درآمد دگر باره آن نره دیو	بر رستم بهلوان با غریو
	[حظ ندارد]
بدستش درختی چو کرز کران	بزد برسرو رستم بهلوان
	[حظ ندارد]
سبر بهلوان زود برسرو گرفت	ز زخمش همی آتش اندر گرفت
	[حظ ندارد]
جو دیو دمان تیغ رستم بدید	بکردار مرغ هوا بر برید
	[مج ندارد]
زیالا درآمد بکردار میغ	تهمتن سوی فرق سربرد تیغ

[مج: تهمتن برآورد درخشنده تیغ؛ (دوم) مج: بر دیو شد، همچو تابنده میخ]

بسزد بسر سرش تیغ زهر ابدار بکفتا منم رستم نامدار
[حظ ندارد]

ز سر تابایش بدو نیم شد جهان ازان دیو بی بیم شد [کذا]
[مج: نامیانش؛ (دوم) مج: زمرکش جهانگیر بی بیم شد]

تهمتن جو آن دیو را کشته دیند بخون و بخاک اندر آغشته دید
فرود آمد از رخس برسان باد بخاک سیه فرق سر بر نهاد
[مج: روی خود بر نهاد]

بیزدان جنین گفت کای داد کمر تو دادی مرا فرّ و زور و هنر
که کردم جنین دیو وارون هلاک فکندم مرو را تن اندر مفاک
[حظ ندارد]

و کرنه دو صد مرد جون بور زل نبودی مرین دیو را هم همال
[مج: دیو نر را همال]

بنیک و بید حکم و فرمان تراست همان اختر و چرخ کردان تراست
تهمتن جو رخ بر گرفت از زمین گرفتند آن هفت کرد آفرین
[مج: بیل]

بدان داد کمر کو جهان آفرید جهان بهلوان در جهان آفرید
[حظ ندارد]

کزو دیو جنکی و شیران نر نیابند در رزم و در کین گذر
[حظ ندارد]

گرفتند از ان بس بدو آفرین که بی تو مبادا کلاه و نکین
[حظ ندارد]

که کیتی ز نام تو آباد باد دل شاه کیتی بتو شاد باد

[مج مصراعها مقدم و مؤخر است]

نباشد بکیتی جو تو نامور بزور و بمردی و فرو هنر
بدیشان جنین گفت رستم کی زود عنان تکاور بسباید پسوژ
بذین نرّه دیوان بکین آورید بلند آسمان بر زمین آورید

[مج: کمین آورید]

خو ذو سرکشان سوی دیوان دوید بکردار مرغان سرانشان برید

[مج: شدند؛ (دوم) مج: جو ابر بهاران به میدان شدند]

بکشتند جندانک در کوهسار از ایشان نبودى بهر جا گذار

[مج: جندان دران؛ (دوم) مج: که ره تنک شد بر در و دشت و غار]

دو بهره از آن نره دیوان بکشت جو دیوان بدیدند دادند پشت

[حظ ندارد]

برفتند بویان بکوه اندرون همه دشت از ایشان جو دریای خون

[حظ ندارد]

برفتند کردان ایران زبی جو آتش که برخیزد از خشک

نی

[حظ ندارد]

ندیدند از ایشان بسجائی اثر تو کفتی که بودند کوه و کمر

[حظ ندارد]

یکی را از ایشان بکیتی نماند بس آنکه سوی جاه بیژن براند

[مج: دران جای از نره دیوان نماند؛ (دوم) مج: تهمتن سوی]

بدان جاه بی بن بسی بنکرید جو آن سنک را بر سر جاه دید

ب ۱۰۸۱:

لن، ط، قب، ف، هلی، مس، مل: جنین گفت رستم بدان [ن: بذین]....

(دوم) س: که بند زمین ... ؛ لن: ... بیاید سترد ؛ مل: نماید پیشم کنون دست برد.

ب ۱۰۸۲:

قب: بیاید کنون جاره ساختن.

(دوم) قا، ط، حظ، ف، هلی، مس: ... ازین سنک ... ؛ مب: که سنک از سر جاه

برداختن.

ب ۱۰۸۳:

(دوم) س، مج: که از سنک ... ؛ ط، حظ، مب: که از سنک بردخته ... ؛ قا: که از

سنک بردخته دارند ... ؛ لن: ... مانند زجاه.

ب ۱۰۸۴:

هلی، مس، س: ... با سنک ... ؛ قا، لن، ط، قب، مب، ف، مج: با [لن: بر] سنک

بسیار ... ؛ مل: بسنک اندر آورد هر هفت جنک.

(دوم) قا: بشد مانده ... ؛ س: شدند مانده ... ؛ لن: که بای از سر جاه ننهاده سنک.

ب ۱۰۸۵:

لن: ازان نامداران...

(دوم) حظ: ... بنهاد بوی.

ب ۱۰۸۶:

لن، ط، قب، حظ، مب، ف: از اسب اندر آمد ... ؛ قا: زاسب اندر آمد کو شیر فر ؛

هلی: از اسب اندر آمد جویک ...

(دوم) مل: ... در کمر

ب ۱۰۸۷:

قا، لن، ط، حظ، ف، مس، س، مل، مج: زیزدان زور آفرین ... ؛ قب، مب،

هلی: زیزدان نیکی دهش...

(دوم) مل: جو دست از بر سنک برزد براست.

ب ۱۰۸۸:

لن، ط، قب، مب، ف، مس، س: ... بریشه ...؛ قا: ... شاه جین؛ حظ، مج: ...
شهر جین.

(دوم) ف: ... ازان کوه ... مل این بیت را بدین صورت آورده است:

بینداخت آن سنگ ولرزیده کوه نیامد ازان تنک و پراستوه [کذا]
مل سپس بیٹی هم افزوده است:

بنیروی یزدان بکوشید مرد سرجاه بکشاد و آواز کرد

ب ۱۰۸۹:

قا، لن، قب، حظ، مب، ف، هلی، مس، س، مج: زیژن ...؛ ط: زیژن بترسید ...
مل: ... بگریست زار

(دوم) قا: ... بدین روزکار؛ ط: ... بود حالت ...؛ مل: ... بود حالت بدین روزکار.

ب ۱۰۹۰:

مل: ... زکیٹی تو بهر؛ حظ: زکیٹی همه نوش بودست بهر، بقیه نسخه‌ها: زکیٹی
همه نوش بودیت بهر

(دوم) ف: زدشمن جرا ...؛ حظ: ... جرانستدی ...

ب ۱۰۹۱:

لن، حظ: جنین کفت ...؛ مل: ... که تاریک جاه.

(دوم) مل: ... بر بهلوان سباه

ب ۱۰۹۲:

(دوم) مب، مل: ... شده باک نوش؛ بقیه نسخه‌ها: ... کیتی شدم باک نوش.

ب ۱۰۹۳:

ف: بدین جا که بینی همی ...؛ هلی، مس، س، مج: ... بینی همی خان و ...

ب ۱۰۹۴:

قا، قب، ف: بکندم دلم ... ؛ لن، حظ، هلی: بکندیم دل زین ... ؛ س، میج: بکندم
دل از این ... ؛ مل: بکندم من این دل ز جای سبنج
(دوم) مل: ... درد و نفرین و ...

ب ۱۰۹۵:

(دوم) س، میج: بیخشید ... ؛ ف: بیخشود بر تو جهانبان ...

ب ۱۰۹۶:

مل: ... ای جوانمرد ...

(دوم) قا، لن، ط، حظ، ف، هلی، مس، س، میج: مرماند زی تو [قا، لن: از تو؛ میج
با تو] ... ؛ قب: مرماند زی تو یک ... ؛ مل: ... درد دل یکی ...

ب ۱۰۹۷:

(دوم) قب، ف، مس، مل: ... جنک و بیداد ... ؛ حظ: ... خشم و بیداد ...

ب ۱۰۹۸:

قب، مب: ... که ای خال من ؛ حظ: ... که ای شاه من ؛ لن: ... که از کار من ؛ ف،
هلی: ... که با یار من ؛ ط: دگر گفت بیژن که ای خال من ؛ قا: بس انکه بگفت ای
جهانبان من.

(دوم) لن، حظ، ف، مس: جدانی که ... ؛ قا: جه دانی کجون بود احوال من ؛ ط،
مب: ... احوال من ؛ قب: جدانی که جون بوذ خود حال من ؛ مل: تو دانی که جون
بود کردار من.

ب ۱۰۹۹:

قا: جه دانی ... ؛ ط، قب، ف، مس: جه دانی تو ای نیک دل ... ؛ س و میج
سپس یک بیت اضافه آورده‌اند:

ز کردار کرکین جه امد بییش ز فعل بند وی [س، میج: ار] دلم کشت ریش

ب ۱۱۰۰:

قا، لن، ط، قب، حظ، مب، ف، مس، مل: کرا یذ پروبر...؛ هلی: اکر بروی
افتد...

ب ۱۱۰۱:

ط، قب، ف، مس: جنین کفت...؛ مل: کاین بدخویی
(دوم) قا، لن، ف، هلی، مس: بسازی و...؛ ط، قب، حظ: نسازی و...؛ س، مج
: به پیش آری و کفت من...؛ مب: کفت مرا...؛ مل: فرمان من...

ب ۱۱۰۲:

حظ: وکر نه ترا...؛ ط: ترا زنده در...؛ مل: چاه جای؛ س، مج: ... چاه
وبای.

(دوم) لن، قب، حظ، مب، هلی، مس، مج: باسب اندر...

ب ۱۱۰۳:

ط، قب، هلی، مس: جو آواز رستم...؛ ف: جن آواز رستم کشیدش...
(دوم) قا: براورد ازان تنک زندان...

ب ۱۱۰۴:

قب: جنین کفت بیژن که...؛ مل: که برتخت من؛ هلی: که تربخت من.
(دوم) بم: دوده انجمن؛ حظ: دوده برانجمن؛ متن مطابق مضبوط بقیة
نسخه‌هاست.

ب ۱۱۰۵:

قا: ... همان بد...؛ قب: جنین بد...؛ مج: مرین بد...
(دوم) لن، ط، حظ، مب، ف، مس، س. مج: بدین روز...؛ قا: ازین روز زهرم
بیاید جشید؛ قب، هلی: نه جشمی بدید و نه کوشی شنید؛ مل: ولیکن زبهرت
بیاید کشید.

ب ۱۱۰۶:

(دوم) قا، لن، س، مج : ... بیالود ازوی ؛ قب، حظ : ... دل ما...؛ هلی : ... بر آسود
ازوی ؛ مل : ... دل و جانم آسود...؛ س و مج سپس دو بیت افزوده‌اند:
وزان بس بکـفتش که ای بیلتن دل و دین فدای تو و جان و تن
[س: در بس]

مراهرد و کیتی زیهر تو است بدین بند بادا جهان بی نویست [کذا]

ب ۱۱۰۷ :

مل : ... بچه در کمند

(دوم) مل : ... برای بند

ب ۱۱۰۸ :

بم، حظ، س و مج : ... موی ناخن...؛ قا، ط، قب، مب، مس : برهنه شده موی و
ناخن...؛ ف، مل : برهنه سر و موی و ناخن...؛ متن مطابق لن و هلی است، که در
مورد خاص وجود «و» عطف میان «موی» و «ناخن» ضبط بقیه نسخه‌ها هم مؤید
آنهاست.

(دوم) لن، مب : ... درد و نیاز؛ قا، حظ، ف، هلی، مس : ... از درد و نیاز [ف]:
کذازنده؛ قب : ... رنج و کرم و کداز؛ س، مج : ... کرم و رنج و کداز [س: کذازنده]
ط : کذازان ز درد و زرنج و نیاز؛ مل : کذازنده در دل زرنج دراز.

ب ۱۱۰۹ :

لن، حظ : ... رخسار زرد.

(دوم) قب : ... بند و زنجیر بولاد خورد؛ بقیه نسخه‌ها : ... بند و زنجیر...؛ مب این
بیت را ندارد.

ب ۱۱۱۰ :

ف، س، مج : ... از اهن...؛ مس : ... باهن...؛ مل این بیت را ندارد.

ب ۱۱۱۱ :

بم: ... زنجیربند؛ حظ: ... بشکست زنجیر و بند؛ مل: بر ذ دست پس رستم دیو
بند؛ متن مطابق سایر نسخه‌هاست.

(دوم) لن، قب، مب، مس، مج: ... حلقه و پای بند [ف، س: بایوند]؛ مل: همه بند
بولاد ازو برکنید [کذا]

ب ۱۱۱۲:

(دوم) قب: ... رستم بدیگر ...؛ هلی: ... بدیگر نکار؛ قا، لن، ط، قب، حظ، ف،
هلی، س، مس، مج پس از ب ۱۱۱۲ و مب، مل، مس پس از ب ۱۱۱۱ یک بیت
افزوده‌اند؛ تفاوت ضبط نسخه‌ها بر مبنای قا چنین است:

براز غم دل و جان هر دو جوان همه یاد کردند بر بهلوان

[لن، حظ: براز غم نشستند؛ قب: براز مهر جان و دل هر دو ان؛ (دوم) لن، حظ: همی یاد کردند؛

ط، مس: همی یاد کردند با؛ ف: همی راز کردند با...؛ س، مس: همی یاد کردند از؛ قب، هلی: کنان

آفرین هر دو بر بهلوان]

ب ۱۱۱۳:

(دوم) لن، ط، حظ، مب، مس، مل، مج: ... نودر برش؛ قب: ... بوشید اندر
خورش؛ ف: ... فرمود اندر خورش.

ب ۱۱۱۴:

ط، قب: بس انگاه کرکین ...؛ ف: که کرکین ...

ب ۱۱۱۵:

قا، ط، حظ، مب، مس، س، مج: ... خام گفتار ...؛ قب: ... ازان بیهده کار ...؛

مل: ... زان بس بگفتار خویش. لن عنوان دارد: شبیخون کردن رستم باکردان

بردر خانه افراسیاب.

ب ۱۱۱۶:

قا، ط، مب: ... امذ زکینش ...؛ س، مل، مج: ... از کینه ...

(دوم) قب: ... بیشش کناه؛ مل، هلی: ... آورد بیش ...

ب ۱۱۱۷:

(دوم) ط، س، مل، میج: ... سلاح کزین

ب ۱۱۱۸:

قا، مب، ف، هلی، مس، س، میج: نشست از بررخش و ناماوران [ف بدون و]؛ ط،
قب، حظ: نشست از بررخش و کرز کران؛ لن: ... بررخش کنداوران؛ مل: همه
برنشستند ناماوران.

(دوم) قب: ... شمشیر ناماوران؛ مل: ... شمشیرهای کران؛ ط، حظ: کشیدند
کردان و ناماوران

ب ۱۱۱۹:

قب: ... کرد کار و ...؛ قا، هلی: ... بیاراست کار.

(دوم) ط: ... بداندر خورکارزار؛ مل: ... درخور نام دار

ب ۱۱۲۰:

(دوم) س، میج: که آرز ...؛ لن سپس یک بیت افزوده است:

بیش اندرون کاروان و بنه سبه را همی برد او یک تنه

ب ۱۱۲۱:

قب، مل: ... که رو؛ مب بیت های ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ را مقدم و مؤخر آورده
است.

ب ۱۱۲۲:

قب، س، مل: که من امشب ...؛ میج؛ که امشب من ...

(دوم) ط: نه آرام کیریم و ...؛ قا: ... خورد و نخواب؛ هلی: نیایم خورد و ...؛

لن: نه آرام یایم و نه خور و ...؛ قب: نه آرام کیرم نه خورد و نه خواب؛ حظ:

نه آرام یایم نه خورد و نه ...؛ مب: ... آرام و خوردن نه ...؛ میج: نداریم خورد

و نه آرام و خواب . در اینجا حفظ عنوان دارد : شیخون بردن رستم بر [کذا]
 بدرگاه افراسیاب . ایضاً هلی : آمدن رستم و بهلوانان بر درگاه افراسیاب و هزیمت
 شدن افراسیاب

ب ۱۱۲۳ :

مل : ... رزم سازم ... ؛ هلی : ... کار سازیم ...

(دوم) لن، قب، حظ، مب، مس، س، مل، مج : ... برو لشکرش ؛ قا : ... بخندد
 همه لشکرش . قا، ط، مب، س، مل، مج سپس چند بیت افزوده‌اند؛ تفاوت بیت‌ها
 به لحاظ تعداد و ضبط عرضی واژگان براساس قا چنین است:

کنم روز روشن بر و برسیاه سرش را ببرم برم نزد شاه

[مل : کنم خواب نوشین؛ (دوم) ط : سرانشان ببرم ؛ س ، مج : سرش برم از تن ؛]

تو شو با منیژه کی من رستخیز برارم بتوران زشمشیر تیز

[ط ، مب، س، مج : تو رو ؛ (دوم) مب : برآرم زتوران به ؛ س ، مج : زتوران برآرم زشمشیر؛ ط ،
 مل : برآرم زتوران کنم جنک تیز.]

بسی رنج دیدی تو از بند و جاه نبایدت بوذن بدین رزمگاه

[(دوم) ط : بزاری ببینم ترا رزمگاه ؛ مل ندارد ؛ ط پس از این بیت ، یک بیت دیگر به تنهائی آورده
 است: سرانرا بریزم جو برک درخت / بفرجهاندار بیروزبخت]

جو بیژن ز رستم شنید این سخن کی روبامنیژه تو سستی مکن

[(دوم) مب : با منیژه مکردان سخن؛ ط : که بشنو زمن این و فرمان مکن؛ س ، مج ندارند]

قب پس از ب ۱۱۲۳ بیت زیر را افزوده است که س ، مج نیز این بیت را در
 سرلوحه ایات افزوده در فوق آورده‌اند:

ضعیفی تو از رنج و زندان و بند نشاید برزم این تن دردمند

[س ، مج : توان کرد رزم از تن.]

س در اینجا عنوان دارد : رفتن رستم و بیژن بدرگاه افراسیاب، ایضاً مج : شیخون

کردن رستم با افراسیاب

ب ۱۱۲۴:

لن، حظ: جنین گفت ...؛ قا: ... کی من بیش رو؛
 (دوم) ط، حظ، مب، ف، س، مج: ... کینه سازند ...؛ ط، س، مج سپس دو بیت
 افزوده‌اند:
 ط:

بدیدارت ای بهلوان سباه تن من قوی کشت ودل کینه خواه
 تو دانی تهمتن کی من بیژنم یلان را همه سرزتن برکنم
 س، مج:

تو دانی تهمتن که من بیژنم یلانرا همه سرزتن برکنم
 سرانرا بریزم جو برک از درخت بفرجهاندار پیروز بخت
 قا پس از ب ۱۱۲۴ عنوان زیر را دارد: رفتن رستم با بهلوانان بناگاه بایوان
 افراسیاب و کریختن شاه.

ب ۱۱۲۵:

قا، مب: ... با بیژن این هفت ...؛ لن، ط، مس، مل: ... این هفت کرد؛ قب: ... آن
 هشت کرد؛ حظ: ... این هشت کرد؛

(دوم) حظ، مل: ... را ببرد؛ هلی سپس بیت زیر را علاوه دارد:
 برفتند ازان جای بیهشت کنک که آن جایکه بود او را درنک

ب ۱۱۲۶:

مس: عنانرا فکنند ...؛ قا، حظ: ... بر بشت زین؛ مل: ... در پیش زین.
 (دوم) همه نسخه‌ها: کشیدند کردان همه ...؛ مب این بیت را ندارد؛ ف عنوان
 دارد: کفتار اندر شیخون آوردن رستم و بیژن و از هفت کرد ایران بدرسرای
 افراسیاب و کریختن افراسیاب. مب عنوان زیر را در حاشیه دارد: رفتن رستم

بسربرده افراسیاب و تاراج کردن

ب ۱۱۲۷:

ط: بشد اندر ایوان ... ؛ حظ: از انجا بدرگاه ... ؛ س: شدند تا ... ؛ مع: شدن تا ...
ف: شتابان بدرگاه ...

(دوم) بم، ف: بهنکام سستی و ... ؛ س، مع: بهنکام آرام و مستی ... ؛ لن: بهنکام
اسایش و گاه خواب ؛ حظ: بهنکام تو دارم آرام [کذا] ... ؛ مب این بیت را ندارد؛
متن موافق قا، ط، قب، هلی، مس و مل است که در مورد این واژه معین (مُستی)
نسخ س و مع هم مؤید آنهاست. پس از ب ۱۱۲۷ لن، ط، حظ، س، مع بیت
زیر را آورده‌اند:

بزددست و بشکست مسمارو بند جو شیر ژیان خویشتن در فکند

[ط: زنجیر و بند؛ لن: بکسست مسماریند (دوم) س، مع: برفکند.]

ب ۱۱۲۸:

هلی: ... داروگیر؛ ط، ف، مس: برآمد خروش [ف: خرش (کذا)] ده و داروگیر؛ قا،
مب: برآمد ز ناکه ده و داروگیر؛ لن، حظ: برآمد زهر سو ده و داروگیر؛ س، مع:
برآمد ز درکه ده و داروگیر؛ مل: خروشی برآمد ابا دارگیر.

(دوم) همه نسخه‌ها: درخشیدن [لن، ف، مس، س، مع: درفشیدن] تیغ و باران تیر؛
مل: درخشیدن تیغ برنا و بیر. قب این بیت را ندارد؛ ف این بیت و بیت بعد
(۱۱۲۹) را به ترتیب پس از ب ۱۱۴۱ آورده است.

ب ۱۱۲۹:

قا، لن، مب، هلی، مس، مل، مع: سرانرا همه سر ... ؛ ط، حظ، ف: سرانرا جدا
شد بسی [ف: همی] سر ... ؛

(دوم) قا، ط، مب: ... خاک روی و براز ... ؛ لن، حظ، هلی، مس، مل، مع: ...
خاک جنک و براز ... ؛ ف: براز خاک سر بُد براز خون کفن. قب، س این بیت را

ندارند. مل سپس بیتی افزوده است:

زلشکر هر آنکس که آنجا بدنند همه جملگی پاک کشته شدند

ب ۱۱۳۰:

لن، ط، قب، حظ، ف، هلی، مس، س: زده‌لیز او...؛ مل: بده‌لیز او...

(دوم) هلی، س، مج: ... و دشمنت شاد؛ مل: نه هنگام خواب برشد جو باد [کذا]

ب ۱۱۳۱:

مس: تو ایمن بختی و ...؛ س، مج: ... تو در کاخ و ...

(دوم) ط، حظ: ... از آهن کلاه، مل این بیت را ندارد

ب ۱۱۳۲:

(دوم) قا، مب: ... جای نهال؛ لن، ط، حظ، ف، مس: ... گاه نهال؛ س، مج: ...

آرام و حال؛ مل این بیت را ندارد و هلی این بیت را پس از ۱۱۳۴ آورده است.

ب ۱۱۳۳:

بم: در بند زندان؛ قا، مب، ف: شکستم همه بند و ...؛ لن، ط، حظ، هلی، مس،

س، مج: ... در و بند و ...؛ متن مطابق قب و مل است.

(دوم) قا: که سنک سیه ...؛ قب: که سنکی کران ...؛ ف: ... کران شد ...؛ مل: که

بر سنک اکوان نکهبان تو

ب ۱۱۳۴:

(دوم) مب: بداماد سازد کسی این کزند.

ب ۱۱۳۵:

ط: ... رزم کین ...؛ ف: ... رنج و کین ...؛ مل: ترا رزم کین سیاوش نه بس.

(دوم) لن، مس، مج: ... کرد بی رخش ...؛ ط، حظ: ... کرد سم رخش ...؛ قب،

هلی: ابر من همین رنج و بر رخش بس. قا، مب: ترا از من ای بی هنر هوش بس؛

ف: بمن برغم و رنج این رخش بس؛ س: ابر من به بینی برین رخش ...؛ مل:

کنون کر نباشدت فریادرس. همه نسخه‌ها سپس بیت زیر را افزوده‌اند [مب پس از ۱۱۳۷]:

که برجان بیژن بگیری شتاب دلت خیره بینم همی سر بخواب
[قا: تو برجان بیژن گرفتی؛ حظ: که برجان رستم؛ قب، هلی: بیژنت آمد شتاب؛ ف، مس: نیاید
شتاب؛ س، مج: جو برجان بیژن نکردی [مج: چه کردی] شتاب (دوم) مس: سرت را بخواب؛
س: خیره کردد همی سر ز خواب.]

در همین جا مل این بیت را همراه با ۲ بیت اضافه آورده است، بدین صورت:

که برجان بیژن بیامد شتاب نهنگام خوابست برجه ز خواب
جو گفتار سالارش آمد بکوش برآمد زکردان توران خروش
جنان تیره کون شد زشب ماهتاب تو کفتی همه غرقه مانده بآب

ب ۱۱۳۶:

لن، قب، ف، هلی، مس، مل: جنین هم برآورد... مب: وزان بس برآورد...
(دوم) قب، هلی، مس: ... خیره کوش. مب پس از ب ۱۱۳۶ یک بیت افزوده
است:

جو بشنید افراسیاب این سخن بدو تازه شد انده‌هان کهن

ب ۱۱۳۷:

ف: نکه کن ازان...؛ قا: ... تخت و فرخنده جای؛ س، مج: ... بخت فرخنده
جای؛ مس: ... تخت و فرهنگ و جای.
(دوم) حظ، ف، هلی، مس: ... بریش...؛ مب: ... کردی بیای. مب جای این بیت
را باب ۱۱۳۶ عوض کرده است.

ب ۱۱۳۸:

ط، مس، مل: همی جنک جستی...؛
(دوم) ف: ... ابرسان سنک؛ مل: بدو دست ما را بیسته جو سنک؛ مب این بیت

را ندارد.

ب ۱۱۳۹:

مل: کنون دل کشاده ...

(دوم) قب: ... نباید [بدون نقطه دوم] همی شیر ...؛ مب این بیت را ندارد. ط، س

سپس بیت زیر را اضافه دارند:

جوشنید افراسیاب این سخن بروتازه شد روزگار [س: اندهان] اکهن

پس از ب ۱۱۳۹ قب ۲ بیت و هلی ۱ بیت [بیت اول] افزوده‌اند:

درامذکه خنجر و داروگیر درخشیدن تیغ و باران تیر

سرانرا کنم دور سرهازتن براز خاک جنک و براز خون کفن

ایضاً مل در همین جا یک بیت علاوه دارد:

جو افراسیاب این سخن‌ها شنید همه جامه برتن زبس غم درید

ب ۱۱۴۰:

حظ: ... برخامه ...؛ مس: یزد بانک در خانه ...

(دوم) حظ: ... نیستست خواب؛ قب، ف، مس، مل: ... بیستند خواب؛ س، مج

: ... ببردست خواب؛ مب: ... ببردست آب؛ لن: که رزم آوران را بیستند خواب.

ب ۱۱۴۱:

لن، قب، حظ، ف، هلی، مس، س، مج: برایشان زهر سو بکیرند راه.

(دوم) قب، ف، هلی، مس، س، مج: که جوید زکردان نکین و کلاه؛ لن، حظ: که

جوید نکین و که خواهد [حظ: که جوید] کلاه؛ ط: کی جویند از ما نکین و کلاه؛

قا، مب، مل این بیت را ندارند.

ب ۱۱۴۲:

همه نسخه‌ها: ... خروش و تکابوی ... قا، مب: این بیت را ندارند.

ب ۱۱۴۳:

قا، ط، قب، حظ، مب، هلی: ... زترکان براه، مل: زتوران هرانکس که آمد
براه.

(دوم) هلی: زمان در تهی ...؛ قب، مس، س، مل، مج: ... تهی کرد ...

ب ۱۱۴۴:

قب، مب، مس: ... برجنگ جستن...

(دوم) مل: ازان کاخ...؛ قب: این بیت را پس از ب ۱۱۴۷ آورده است. و س،
مج آن را بدین شکل آورده اند:

ازان خانه بگریخت افراسیاب بستاراج داد ان همه کاخ باب

ب ۱۱۴۵:

قب: بکاخ اندرون شد ...

(دوم) ف: همه جامه و فرش او ...؛ قا، مب: ... فرش دیبای ...؛ لن، ط، قب،
حظ، هلی، مج: ... فرش و آلات او ...؛ مل: همه کنج و دینار او ...؛ س بیت را
ندارد.

ب ۱۱۴۶:

(دوم) مب: گرفتند همه ...؛ قب، س، مج: همه دست کردان گرفته ...؛ ط: ...
دست ترکان...؛ مل: همه دخت ترکان ...؛ لن سپس بیت زیر را افزوده:
بکان اندرون این همه زر نبود که رستم دران شب بگردان نمود

ب ۱۱۴۷:

لن، ط، حظ، مس: ... بزین خدنک؛ ف: ... زین خدنک؛ قب، مج: ... اسبان
بزین بلنک.

(دوم) مب: ... در جنای ...؛ لن: ... جناق بلنک؛ ط، هلی، مس: ... جناغ بلنک؛
حظ، ف، س، مج: ... جناح بلنک؛ قا این بیت را ندارد.

ب ۱۱۴۸:

قا، مب، ف، مس، مل: از ایوان برفتند [مل: ببردند] و بستند بار؛ ط، قب، هلی: از ایوان بیستند و بردند بار؛ لن: زایوان بیران بیستند... [کذا]
 (دوم) قا: بتوران نبردند ...؛ قب، هلی: بتوران نبودند ...؛ مچ: بتوران نبودند ...
 مصراعها در هلی پس و پیش آمده است. حظ این بیت را ندارد.
 ب ۱۱۴۹:

(دوم) حظ: ازان تا ...؛ مب: ... آب شور؛ مس: ... تانکید زیکار ...
 ب ۱۱۵۰:

لن، حظ، هلی، مس: ... رنجه شد ...؛ ط: ... خسته شد...؛ قا: ... تفته آمد بنزد سباه؛ قب: ... رنجه شد بهلوان سباه؛ مب: ... تفته آمد بنزدیک شاه؛ ف: ... رنج نامد ز لشکر زراه؛ مچ: ... رنجه آمد تهمتن براه؛ مس: ... رفته بود او بلشکر زراه.
 (دوم) قا، ط، مب، ف، س، مچ: ... بر بود [س: به] رنج از ...؛ قب، هلی: کجا بر سرش رنج بوذ ان کلاه؛ مس: که بر سرش بر بود رنج آن کلاه؛ مل: که بر سرش نفزود رنج و کلاه.
 ب ۱۱۵۱:

قا، مب: ... بس جنک و اسبان ...؛ مس: ... رنج و بسیار تک؛ مل: ... اسبان ترک [کذا]
 (دوم) قا، قب، مب، ف، مچ: ... بتن در ...؛ لن، حظ این بیت را ندارند.
 ب ۱۱۵۲:

قا، مب: بلشکر جنین داد رستم ...
 ب ۱۱۵۳:

س: ... در کمانم ...
 ب ۱۱۵۴:

قا، مب، مچ: کنون لشکری ...؛ مس: ... لشکری ساخت ...؛ س: زبس

لشکری...؛ مل : کنون لشکری تازافراسیاب [کذا]

(دوم) لن، ط، حظ، ف : بنیزه برآرد...؛ مس : سرنیزه بکذاشت از آفتاب.

ب ۱۱۵۵ :

لن، حظ : ... سواران بجنک.

(دوم) قا، لن، ط، قب، حظ، ف، هلی، مس : همه جنک را...؛ مب : همه جنک

را تیز کرده بجنک؛ مل : بخون ریختن تیز...؛ همه نسخه‌ها پس از این بیت [لن،

ف، هلی، مس پس از ب ۱۱۵۶] بیت زیر را آورده‌اند:

نکهبان دیده برآمد زدور همی دید راه سواران تور

ب ۱۱۵۶ :

بم: دوده سنان؛ مب : ... ستوده عنان؛ مل : ... ستوده سران؛ متن مطابق است با

ضبط بقیه نسخه‌ها.

(دوم) مب : ... تیز کرده سنان؛ مل : همه جنکجویان نام آوران. ف سپس بیت

زیرا را افزوده است:

نکهبان دینده برامد ز دور همی دید راه سواران تور

ب ۱۱۵۷ :

ف : ... بخیمه اندرون؛ قب : منیژه بخیمه نشسته درون.

(دوم) لن، مل : ... در پیش با رهنمون؛ حظ : ... پیش با رهنمون؛ ف، مس : ...

پیش خود رهنمون [مس : پیش و ...]

ب ۱۱۵۸ :

قب، ف، هلی، مس : همی داستان ...

(دوم) هلی : ... کل بریزد...؛ قا : ... نکردهش بوی؛ لن، ط : که کرمشک ریژد [ط:

ریزی]...؛ قب : که مشک اربریزد...؛ حظ : کی کرمشک ریژد بریدش بوی؛ س :

... موی؛ مل این بیت را ندارد و به جای آن دو بیت زیر را آورده :

جو رستم بدیدش بدان گونه شاد یکی داستان از پدر کرد یاد
و کرمی بریزد ندیدش بجوی چنین داستان زد یکی نامجوی

ب ۱۱۵۹:

ف، هلی، مل: ... کار سرای ...؛ مس: چنین آشکارا سرای ... [کذا]

(دوم) ف: ... نوش و ناز ...؛ هلی، مل: ... ناز و شادی ...

ترتیب ابیات مب پس از ب ۱۱۵۹ چنین است:

۱۱۶۱، ۱۱۶۴، ۱۱۶۰، ۱۱۶۶، ۱۶۶۷ و ...؛ قا، لن، ط، قب، مب، ف

عنوان اساس را با تفاوت، در چند بیت قبل و یا در چند بیت بعد آورده‌اند؛ و سایر نسخه‌ها عنوان را بدین شکل دارند:

حظ: لشکر ساختن افراسیاب رستم را.

هلی: بژوهش کردن تورانیان و لشکر کشیدن افراسیاب بجنک رستم

مس: رزم کردن رستم زال با لشکر افراسیاب

س: آمدن افراسیاب از دنبال رستم

مل: نبرد رستم با افراسیاب و کریختن افراسیاب و آمدن رستم با بیژن

میج: رزم رستم زال با افراسیاب

ب ۱۱۶۰:

همه نسخه‌ها بجز ف: ... برزد سراز ...؛ ف مطابق اساس است.

(دوم) لن، ط، حظ، هلی، مس، مل، میج: سواران توران ...؛ ف: سواران

ایران...

ب ۱۱۶۱:

ط، مب: بجوشید شهر و ...؛ ف: بجنید شهر و ...؛ میج: بتوفید دشت و ...؛ س:

همه شهر و بازار آمد ...؛ مل: زکردان بشهر اندر آمد خروش.

(دوم) لن، حظ: ... کرشد از نعره [حظ: از ناله]...؛ ط: ... کی کرشد ز آواز ...؛ قب

این بیت را ندارد.

ب ۱۱۶۲:

مب این بیت را ندارد؛ ف سپس بیت زیر را افزوده است:

بزد نای روئین بدرگاه شاه بجوشید ازان شهر توران سپاه

ب ۱۱۶۳:

قب، مس: همه جنک را یکسره...؛ ف، مل: ... ساختند

(دوم) قا، قب، هلی، مس: ... بوم و بر باک برداخته؛ لن، ط، حظ: ... بوم و از

جای برداخته؛ س، مع: ... بوم توران [مع: ترکان] برداخته؛ ف: ... بوم و بر باک

برداختند؛ مل: ... جنک و جان نیز برداختند؛ مب این بیت را ندارد.

ب ۱۱۶۴:

لن: ... کشاذ کمر؛ ط، هلی: ... بیسته کمر.

(دوم) لن، حظ: زبیش...؛ قب، مس: به بیش جهاندار...؛ مب: ... برخاشخر؛ قا

این بیت را ندارد.

ب ۱۱۶۵:

لن، حظ، هلی، مس؛ همه سوک را...؛ مل: همه مرک را...؛ مب این بیت را

ندارد.

ب ۱۱۶۶:

مب: کز اندیشه بگذشت...

(دوم) لن، حظ: جه افکند خواهی [حظ: خواهد] برین...؛ مس: جه باید فکندن

بدین...؛ در مل بیت های ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ مقدم و مؤخر آمده است.

ب ۱۱۶۷:

لن، ط، قب، حظ، مب، هلی، مس، س، مع: ... بر شاه تاجاودان؛ قا: کی این

ننک بر شاه تاجاودان؛ ف: کزین ننک ای شاه تاجاودان؛ مل: که ما را ازین

ننک تا جاودان .

(دوم) مج : ... زکفتار بیژن ... ؛ لن ، حظ : ... کردار نابخردان ؛ هلی : ... بیژن زیان ؛
قا : ... بکفتار نابخردان

ب ۱۱۶۸ :

مل : که ایران ... ؛ ط ، قب ، مس : ... بمردان ندارندمان ؛ حظ : ... بمردان
نخوانندمان ؛ قا : بمردان بایران ندارندمان .

ب ۱۱۶۹ :

همه نسخه‌ها بجز س ، مج : برآشفت مهتر ...
(دوم) قا ، لن ، ط ، قب ، حظ ، ف ، مس : وزان ننک را ساز فرمود [حظ : شاه فرمود]
جنک ؛ مب : ازان خشم در ساز فرمود جنک ؛ هلی : ازان ننک و فرمودشان ... ؛
مل : نفرمودشان از ان بس بلشکر درنک [کذا] .

ب ۱۱۷۰ :

مب : ... بفرمود بر بست ... ؛ حظ : ... بست کوش [کذا] ؛ مل : ... تا بوق و کوس .
(دوم) لن : ... بس است این فسوس ؛ حظ : ... همینست فسوس ؛ هلی : ... همین
بس فسوس ؛ ط ، مس ، مل ، مج : ... ندارند ازین بس فسوس ؛ قا ، قب ، مب ، س :
کزان کارش آمد شکفتی فسوس ؛ ف : کزین بس ندارند بر ما فسوس . قا عنوان
دارد : کفتار در محاربت افراسیاب با رستم و هزیمت شاه .

مل پس از ب ۱۱۷۰ یک بیت افزوده است :

برآمد زدرکاه آواز کوس چنان شد زکرد سیه آبنوس

ب ۱۱۷۱ :

مل : زده نای زرین ... ؛ مب ، هلی : ... بفرمان شاه .

(دوم) قب : جو دریا پیامد زهرسو سباه ؛ مب : بجوشید بر شاه توران ... ؛ مل :
بشورید در شهر ترکان ... ؛ هلی : بجوشید برسان دریا سباه ؛ س ، مج : جو دریا

بجوشید هر سو سباه.

ب ۱۱۷۲:

قا، قب، هلی، مس : ... بیش سرای؛ حظ ، س ، مچ : ... برده سرای ؛ مب : ...
کشیدند جون دید رای.

(دوم) حظ : ... بوق هندی درای ؛ ط : ... نای و هندی درای ؛ مب : ... آمد و ناله
کتر نای ؛ مل ، مچ : خروشیدن نای و هندی درای . حظ بیت های ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳
را مقدم و مؤخر آورده است. ف بیت را ندارد.

ب ۱۱۷۳:

س : ... بتوران ... ؛ مچ : ... بدین رزم راند.

(دوم) قا : که روی زمی ... ؛ حظ : ... زمین را جریدن نماند؛ مل : که کیتی سیه شد
زگردسوار [کذا].

ب ۱۱۷۴:

(دوم) قا، ط ، قب، مب، هلی ، مل ، مچ : ... دریای جوشنده ... ؛ حظ ، مس : ...
دریای جوشیده ... ؛ ف : همه راه ترک کمر بسته دید؛ لن : خروشی جو شیر ژیان
برکشید ؛ س به جای این بیت ، بیت زیر را آورده و مچ همین بیت را اضافه دارد:
نکههان دیده برآمد زدور همی دید راه سواران تور
لن این عنوان را در اینجا آورده است: بازگشتن رستم بایران بفیروزی

ب ۱۱۷۵:

(دوم) س : که کیتی تبه شد ... ؛ مل ... که بیجید کار [کذا]

ب ۱۱۷۶:

مل : ... رستم نداریم باک.

(دوم) ط ، حظ، مب ، س ، مل : همه جنک ... ؛ ف : کی ما جنک ...

ب ۱۱۷۸:

لن، حظ، ف، مس: ... سبه بنکرید.

(دوم) لن: جهانرا جو دریای جوشنده دید [جای مصراع دوم این بیت بادوم ب ۱۱۷۴ در لن عوض شده است]. در مل سپس ترتیب ابیات چنین است: ۱۱۸۱، ۱۱۸۰، ۱۱۷۹، ۱۱۸۲ و ...

ب ۱۱۷۹:

(دوم) حظ: ... جه بیجذ ... ؛ مب این بیت را ندارد.

ب ۱۱۸۰:

قا، ط، قب، مب، مس، س، مع: بگردان کردنکش ... ؛ هلی: بگردان لشکر
بس ...

(دوم) لن، ط، قب، حظ، ف، مس: ... ان [ف: این] روزکار نبرد؛ قا: ... ان روز
جنک و نبرد؛ مب: ... روز نبرد؛ هلی، س: ... روز ننگ و نبرد.

ب ۱۱۸۱:

همه نسخه‌ها: ... آهن گذار.

(دوم) قا: همان جوشن و ... ؛ حظ: ... کاوساز [کذا]؛ مب: ... نیزه و خنجر
آیدار [مس جای این بیت را با ب ۱۱۸۲ عوض کرده است].

ب ۱۱۸۲:

مل: هنرها ... کرد ...

(دوم) قا: بدین رزمکه کین بیاید ... ؛ لن، ط، حظ، مب، مل: ... دشت کینه بیاید
... ؛ ج: بدین رزمکه کینه ... ؛ قب: مرین جنک را بیش باید دویذ.

ب ۱۸۳:

(دوم) ف: ... با سب ...

قب این بیت را ندارد؛ ط در اینجا عنوان دارد: رزم رستم با افراسیاب و هزیمت
شدن افراسیاب

ب ۱۱۸۴:

لن: ... کوه رستم بهامون ... ؛ مل: ... سوی توران کشید .
(دوم) س ، مج : دو لشکر ... ؛ ف : ... بتنکی در آمد ... ؛ مل : ... زدور اندر آمد
... ؛ مب : ... بتنک اندرون بنکرید . مج سپس بیت زیر را آورده است:
کشیدند لشکر بدان بهن دشت بهرسو نکردند راه گذشت

ب ۱۱۸۵:

مج : کشیدند صف را بدان ... ؛ س : ... بدان بهن دشت .
(دوم) هلی ، مس : زهرسو ... ؛ قا : ... مردان برای ؛ مج : ... برده سرای ؛ مب :
زهرسو بیستند ازاهن قبای ؛ ف : بیستند هرکس از آهن قبای ؛ س : بهرسو نکردند
راه گذشت ؛ قب این بیت را ندارد .

ب ۱۱۸۶:

(دوم) قا ، هلی ، مس ، س ، مل ، مج : ... زمین شد سیاه ؛ لن ، ط ، حظ ، مب ، ف :
... جهان شد سیاه ؛ قب بیت را ندارد . مل سپس بیتی افزوده است:
جو لشکر بتنک اندر آمد پدید خروشی جو شیر زیان برکشید

ب ۱۱۸۷:

(دوم) ط : سواران هشیار ... ؛ مب : سواران بیدار ... ؛ قب این بیت را ندارد .

ب ۱۱۸۸:

ف : جو فرهاد و ... ؛ مب : جو فرهاد و زنکه ابر ... ؛ مس : جو رهام کودرز بر ...
س ، مج : جو رهام و زنکه ابر ...
(دوم) هلی : ییاراسته جنک ... ؛ لن ، حظ ، مب ، مس : زیون داشت آن جنک ... ؛
قا : زیون کرد آن قوم را ... ؛ ط : سنان آب داده بخون یکسره ؛ ف : بدو داده
مردان همه یکسره ؛ مل : زیون دادکان جنک ... ؛ قب بیت را ندارد

ب ۱۱۸۹:

مل : همی بیژن ... ؛ میج : ... بیژن و کیو...

(دوم) لن، مب، هلی، مس : نکهبان ...

ب ۱۱۹۰ :

قا : ... که پنطنون [کذا]

(دوم) ف : ... زاهن بییش ... ؛ مس این بیت را قبلاً پس از ب ۱۱۸۷ آورده است.

سپس ط بیت زیر را افزوده است :

بقلب اندرون بیژن تیزجنک همی بزمگاه امزش جای جنک

س ، میج :

سباهی همه دست شسته بخون ابانیزه و خنجر آبکون

ب ۱۱۹۱ :

قب، حظ : این بیت را ندارند.

ب ۱۱۹۲ :

لن، هلی : غمی شد بیوشید ... ؛ قب : وزان بس بیوشید ...

(دوم) س : ... نفرمود ... ؛ قا، حظ بیت را ندارند.

ب ۱۱۹۳ :

س ، میج : برابر زلشکر ... ؛ مل : بائین برابر ... ؛ ط : برابر زتوران سبه ... ؛ قب : ...

براین سبه ...

(دوم) ف : هوا قیرکون شد ... ؛ مب ، مل : زمین نیلکون شد هوا... ؛ قا ، حظ این

بیت را ندارند.

ب ۱۱۹۴ :

مل : ... به هومان سپرد.

(دوم) قا، ط، قب، ف، هلی، س، میج : ... جای هومان ... ؛ لن : ... راستش نیز

هومان ... ؛ مس : ... جای هومان شمرد ؛ مل : ... به بیران سپرد ؛ حظ این بیت را

ندارد.

ب ۱۱۹۵:

قب، س، میج: ... شیده فرمود شاه؛ قا: ... شیده ان قلبگاه؛ لن، مس: ... سرخه سالارگاه؛ ف: ... شیده بر قلبگاه؛ ط: جو کرسیوز و جهن سالارگاه؛ مب: ... اسبرد قلب سباه.

(دوم) قا: نکودار توران و کردان شاه؛ قب: که هردو سوی قلب دارند راه؛ س، میج: سوی قلب دارید یکسر نگاه؛ مب: از آهن بکردار کوهی کلاه [مب مصراع دوم ب ۱۱۹۶ را به جای مصراع دوم این بیت آورده است]. هلی سپس بیت زیر را آورده است: که رستم بدان خوارمایه سوار چه سازد جگونه کند کارزار

ب ۱۱۹۶:

حظ: ... کشت بیش سباه

(دوم) قب: در آهن ...؛ ط: از آهن بسر بر نهاده کلاه؛ مل سپس بیتی افزوده است: برانکیخت از جای رستم ستور بیامد بتزدیک سالار تور

ب ۱۱۹۷:

(دوم) لن، ط، حظ، مل: ... برکشور و تاج و ...؛ قب: ... تو بالشکر و ...؛ مب پس از این بیت، یک بیت آورده است:

سراسر بطاوس مانیدنر که جزرنک چیزی نداری دکر

ب ۱۱۹۸:

قب، مب، هلی: ... دل و مغز نیست.

(دوم) ف: بجنک دلیرانت آهنک ...؛ قب: همیشه یکی کارتو نغز نیست؛ هلی: هس ورای و اندیشه نغز نیست. هلی در اینجا عنوان دارد: سخن گفتن رستم با افراسیاب و رزم ایشان با یکدیگر

ب ۱۱۹۹:

مب ، س ، مج : ... تو پیش ... ؛ ف : ... زیش ... ؛ مل : که هزمان به پیش من آیی
بجنک.

(دوم) مل : باسبان و مردان همچون نهنگ ؛ مل سپس بیتی افزوده است:

نباشی درنکی تو بر دشت کین زاسپان و کردان بهویی زمین

ب ۱۲۰۰:

ط ، حظ : ... جنک تو من شوم ... ؛ مل : جو در جنک دشمن تویی تیز جنک.

(دوم) لن ، ط ، حظ ، مس ، س ، مج : همه بشت ... ؛ ف ، مل : ... بشت یابم ترا ... ؛

قب این بیت را ندارد.

ب ۱۲۰۱:

قا، لن، ط : ... این داستان ؛ حظ ، مب : ... نشیده داستان.

(دوم) ف : کی ارذ ییاذ ... ؛ لن : که برکویند از گفته باستان. مل این بیت را بدین

صورت آورده است:

زسم داستانی که نشیدی آن مرا یاد هست از گه باستان

ب ۱۲۰۲:

(دوم) ط ، قب ، حظ ، ف ، مس ، مج : ستاره فراوان تابد جو هور [حظ : نیاید (کذا)]

لن : تابد فراوان ستاره جو هور ؛ هلی ، س : ... هزاران جو هور ؛ مل : ستاره ندارد

جو خرشید نور.

ب ۱۲۰۳:

مج : ... دل و هوش ... ؛ مل : بدرد دل میش و غرم...

(دوم) مس ، مج : ... نام و جنکال ... ؛ مل : که جون بشنود ...

ب ۱۲۰۴:

ف : جن اندر هوا ...

(دوم) ف : نترسد ... شیرنر ؛ ف : با بیت بعد پس و پیش آورده است ؛ قا، مب : این

بیت را ندارند.

ب ۱۲۰۵:

ف: ... از ستودن دلیر.

(دوم) قا: نه کوران بتابند ...؛ ط، ف، مس: نه کوران بساوند ...؛ قب: نه کوران

بکاووند ...؛ حظ، مل: نه کوران بسازند [حظ: «کرکان» به جای «کوران»]؛ س، میج: نه

کوران بمالند...

ب ۱۲۰۶:

لن، قب، ف، هلی، مس، س، مل، میج: دلیر و سبکسار ...؛ حظ: دلیر و سبکسار

و خیره مباد.

(دوم) ف: کی بی شک دهد... مب بیت را ندارد. ط، مس سپس ۳ بیت افزوده‌اند:

تو بیژن بجاه اندر انباشتی مرا کشته کر [میج: یا] مرده بنداشتی

ندانستی ای ترک شوریده بخت کی بندم میان بهر این کار سخت

[دوم]: میج: کمر بندم از بهر آن]

نمانم بسزندان تو بیژنا ببرم سر و کردن دشمننا

[میج: نماند. (دوم): ز شهرت برم جمله مرد و زنا]

ب ۱۲۰۷:

حظ، ف: ... دشت و هامون ...؛ هلی، مس، س، میج: ... از جنگ من؛ مل: ... بر

دست من.

(دوم) مل: رهایی نیایی همی جان و تن. مل سپس ایات زیر را افزوده است:

زمانت بیاورد پیش سباه سرش را ببرم بزم نزد شاه

که کرد از همه دوده و افسرش برآرم کنم نیست بالشکرش

ب ۱۲۰۸:

لن: ... گفت بشنید ...؛ مب: ... بشنید آمد دزم؛ مل: ... بشنید کشته دزم.

(دوم) ط، حظ: برافشفت و برزرد...؛ مب، مج: ... یکی سرد دم؛ س: ... یکی سرودم [کذا]؛ مل سپس بیت های زیر را افزوده است:

جهانجوی از رستم این چون شنید	یکی بادی سرد از جگر برکشید
بدانست کوراست کوید همی	ولیکن بمردی ببوید همی
بسانج آنجا که آید بمرد	زبهر نکونام و ننک نبرد
جو این گفته بشنید سالار تور	برآورد بردشت و هامون بشور
بدانیدگان رستم زاویست	برین رزمکه بر بباید کریست
ببستند بر بیل رویینه خم	خروشید شیبور با کاو دم
سرانرا فراوان ز لشکر بخواند	بسی رزم رستم برایشان براند

ب ۱۲۰۹:

ط، حظ: جنین کفت با...؛ مل: بکفتا که ای...

(دوم) ف: بدین دشت... یا...؛ مب، هلی، مس: در و دشت...؛ ط: ... رزم است یا...؛ قا: ... یا خان سور؛ لن: ... یا بزم و سور؛ مل سپس چند بیت افزوده است:

بلنکان بکوه ویدریا نهنک	زییم سنانش نجویند جنک
کنون جای جنکست و خون ریختن	جه با بیژن و رستم آویختن

ب ۱۲۱۰:

س: بیابی کشیدم...؛ مج: ... بدین کار رنج.

(دوم) هلی: ... کام و کنج؛ مج: ... را ازین رنج کنج؛ قا، لن، ط، قب، حظ، مب، ف، مس: این بیت را ندارند.

ب ۱۲۱۱:

لن... سالار آمد بکوش.

(دوم) هلی، س، مل: زکردان توران...؛ مب؛ برآمد زکردان توران خروش؛ مج این بیت را ندارد.

ب ۱۲۱۲:

قا: جنان نیلکون شد ... ؛ قب: ... شذ رخ آفتاب ؛ مل: ... شد برنک آفتاب
 (دوم) ط: توکفتی همه غرقه گردد ... ؛ قب، مس: ... ماند بآب ؛ ف: ... غرقه
 گردد بآب ؛ قا: ... جهان غرقه کشت اندراب ؛ حظ، مل: توکفتی همی غرقه
 گردد بآب ؛ لن: توکفتی همی ماند غرق اندراب ؛ هلی: توکفتی جهان غرقه ماند
 اندراب. مع: که کشتی همی غرقه کشت اندراب ؛ س بیت را ندارد.

ب ۱۲۱۳:

لن، ط، حظ: فروکوفت برییل ... ؛ ف: دمیدند از بیل ...
 (دوم) حظ: ... شوریا [کذا] ... ؛ مب: ... شیور بر ... ؛ س، مع: خروشنده شیور ...
 ؛ ف: خروش آمد و ناله کاووم؛ مس: برآمد خروشیدن کاووم. س سپس ترتیب
 ابیات را بدین شکل آورده است: ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۹، ۱۲۱۴،
 ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، +، ۱۲۲۰ و ... ؛ مل در اینجا ایاتی افزوده است:

برآمد یکی ابر و کرد سیاه	همی تیربارید زابرسیاه
توکفتی جهان خودبودوان‌بنه [کذا]	ز شیران که بودند درمیمنه
بسدانست سالارتوران سپاه	که او را شکستی بسپاید تپاه
ولیکن ز شرم یلان پای خویش	همی داشت خیره بدانجای خویش
جو رستم جنین دید کفتا که هین	برارید از جای شمشیرکین
نباید که چندان دلیر و سوار	بماحمله آرند در کنارزار

ب ۱۲۱۴:

(دوم) لن، ط: ... کردان بران دشت کین؛ مل: بیوشید برخود از خشم و کین. مع
 این بیت را پس از ب ۱۲۱۶ آورده است.

ب ۱۲۱۵:

لن، مب: بجنید دشت و ... ؛ مل: بجوشید کرد و ... ؛ ط: ... بجنید کوه ؛ قب،

ف، هلی: ... بتفسید کوه؛ س، مج: ... بفرید کوه.

(دوم) مل: زکرد سواران فلک شد ستوه

ب ۱۲۱۶:

هلی: ... بگرداندرش...

(دوم) قب، ف، مل: برآمد [ف: براید] تو کفتی همی ...؛ قا، لن، ط: ... یکی

رستخیز.

مج پس از ب ۱۲۱۶ بیت زیر را آورده است:

ببوشید روی هوارا بتیر رخ شید تابان شده جون زیریر

ب ۱۲۱۷:

هلی: ... کرز بولاد برخود و ترک؛ بقیه نسخه‌ها: همی [قب: یکی] کرز بولاد

همجون ...

(دوم) هلی: بیارید هموار همجون تکرک؛ بقیه نسخه‌ها: بیارید برجوشن و خود

و ...

ب ۱۲۱۸:

مس: وزان رستم ...؛ ط، حظ: وزان ازدهافش درفش بنفش؛ قب: وزان

ازدهافش درفشان درفش؛ مل: وزان سوی رستم جو شیر درفش. مب این بیت را

ندارد. مل سپس دو بیت زیر را افزوده است:

یکی حمله کردند جمله سران بمانند دیوان مازندران

درودشت کفتی که چون خون شدست همه کوه و دریا بیکسون شدست

ب ۱۲۱۹:

لن، ط، حظ، مج: ... هوارا بتیر

(دوم) لن، ط، حظ، مج: ... براندود قیر؛ قا، قب، مب: این بیت را ندارند.

مل بیت را چنین آورده است:

درفشان زهرسو همی تیغ و تبر

بخرشید کفتی براندود قیر

ب ۱۲۲۰:

قا: ... برانکیخت رخس؛ مب: وزان روی رستم بتازید رخس.

(دوم) ط، حظ: سرانرا زلشکر همی ...؛ لن: سران سواران همی...

ب ۱۲۲۱:

مل: ... کرز سام سوار.

ب ۱۲۲۲:

ط: ... و می خست در ...؛ قا، لن، قب، حظ، مب، ف، هلی، مس، مل: این بیت را ندارند.

ب ۱۲۲۳: ف: زقلب ... جنان بیرکرک؛ سایر نسخه‌ها: زقلب اندر ...؛ ط این بیت را

ندارد. پس از این بیت، ترتیب ابیات در لن چنین است: ۱۲۲۸، ۱۲۲۶،

۱۲۲۵، ۱۲۲۷، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱ و ... مل سپس ابیات زیر را علاوه

دارد:

ازان جنک جستن همی کرد سیر
که این شیر جنکیست بایرباب
که با تیغ و نیزه جوکشتید جفت
سرانرا زخون برسرافسرنهید
جهان را ازاهرمناشستنست
جهانرا بکردی ببای آورید
که تاهست کیتی نکرددنهان
شنیدند ازان کو بمردی سخن
همی مردوار اندرآمد بمرد

سرانرا بدان کرز سام دلیر
شکفتی برومانده افراسیاب
بکرکین و فرهاد و رهام کفت
شتابید و مرجنگ برهم درید
که امروز این روزو کین جستنست
هم | کذا | زورمردی بجای آورید
بکوشید امروز ای سروران
سبه اندرآمد شدش انجمن
برانکیخت از جای اسب نبرد

ب ۱۲۲۴:

س، مج: ... سواران زجای.

(دوم) س، مج: همه ... سایر نسخ این بیت را ندارند.

ب ۱۲۲۵:

قا، لن، قب، مب، مس، س، مل، مج: ... فرهاد و رهام کرد.

(دوم) حظ، ف، هلی، س، مج: ... شاه ترکان ... قا، ط، قب، حظ، ف، هلی،

مس، س، مج: بیت‌های ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ را مقدم و مؤخر آورده‌اند.

ب ۱۲۲۶:

لن، ط، حظ، ف، هلی، مس، س، مل، مج: برآمد ...؛ مب: برآمد جو اشکش

هم از ...

(دوم) قب: زکرسبوز کینه کش...

ب ۱۲۲۷:

لن: بجنک اندرون ...

(دوم) س: همه بزمکاه ...؛ قا: همه رزمکاه ...؛ هلی: همی قلبکاه ...؛ مب: همی

آرزو آمدش ...؛ مل: همی رزمکاه آمدش جای تنک.

ب ۱۲۲۸:

قا، حظ، ف، هلی، مس: ... برک از درخت؛ مب: سرسروانرا ...؛ مل:

سرسرانرا جو برک درخت [کذا]؛ مج: سواران توران ...

(دوم) بم: ... از باد و ...؛ مل: فروریخت جون باد برکشت سخت. متن مطابق

ضبط دوازده نسخه دیگر است. مل پس از ب ۱۲۲۸ ایات زیر را افزوده است:

بدریا درافکند از شست خویش

یکی نیزه بگرفت بردست خویش

همی زد بنیزه و کسرز کران

کسی را که دیداو زترکان سران

بباید بر جوشن و خود و ترک

همی کرز پولاد همچون تکرک

دلشکشت‌زان رزم‌تاریک و تنک

بدانست کان نیست روز درنگ

همی ریخت خون سران نامدار همی دیدان نامور شهریار

ب ۱۲۲۹:

(دوم) لن: ... سبهدار توران ... ؛ ف: ... سواران ترکان: مل: ... سرافراز ترکان ...
[مصراعها پس و پیش است] ؛ قا، ط، قب، حظ، مس: ... سواران توران ... ؛ مل سپس
بیت های زیر را آورده است:

ازین ننک تاجاودان بر سرم	بکوبند هرکس ازین دخترم
همی کفت کای نامور دادگر	شکسته شدم پشت پرخاشخر
جهاندار نپسندد این کارکرد	براور تو از میانش تاریک کرد [کذا]
چو از نامداران بسی کشته شد	همه بخت کردنکشان کشته شد

ب ۱۲۳۰:

لن، حظ، مب: جهاندار جون ... ؛ ف: جهاندار ... سرکشته دید.
(دوم) بم، قا: دلیران ترکان...؛ مل: دلیران توران بسی ... ؛ قب: سواران توران بسی
...؛ متن مطابق لن، ط، حظ، مب، ف، هلی، مس، س و میج است. هلی عنوان دارد
: هزیمت شدن افراسیاب و بازگشتن رستم بایران

ب ۱۲۳۱:

مل: ... هندی بدست .

(دوم) لن، مب، هلی، مس، س و میج: ... آسوده را ... مل سپس چند بیت اضافه
آورده است:

یکی حمله آورد جون شیرنر	بسی نامداران پرخاشخر
شده زیرشمشیر او در تباه	وزانجا بییمود جون بادراه
سوی شهر توران شتایید تفت	همی پوست برتنش کفتی بکفت

ب ۱۲۳۲:

قا، لن، حظ، هلی، مس، س، مل، میج: خودو سرکشان ...؛ ط: خود و سرکشان

سوی توران براند؛ قب: هزیمت شد و سوی ...؛ مب، ف: زترکان جداسوی ...
(دوم) ط: ... کینه براند؛ قب: ... کام کینه ...؛ لن: کزایران همی کام و ...

ب ۱۲۳۳:

قا: ... از پیش ...؛ لن، ط، حظ، مب: ... شیرکیر

(دوم) مل: ... بردشمنان ... مل بعد ۲ بیت افزوده است:

سران زو همه روی برکاشتند همه دشت آوردبکذاشتند
زافکنندگان دشت شد همجو کوه بریده سروبای توران گروه

ب ۱۲۳۴:

قب: ... ازدهای دمان

(دوم) مل: بسی مرد آهخت ...؛ حظ: ... مردم آهیخت کفتی ...؛ س، م: میج: ...

مردم آهیخت ...؛ قب: برفت او همی از بس بدکمان.

ب ۱۲۳۵:

لن، ط، قب، مب، مس، س، مل، میج: ... زتوران هزار؛ ف: بس جنک اسیران

توران هزار؛ هلی: زجنکی سواران توران ...؛ حظ: سواران توران تنی دو هزار.

(دوم) هلی، س، میج: گرفتند اسیر از بس کارزار. مل پس از ب ۱۲۳۵ افزوده

است:

همی رخس رخشنده را ره نبود	جزازمفز مردم ورا که نبود [کذا]
وز آنجا چو شیرژیان بازگشت	تو کفتی که با باد همراز گشت
چو آمد بلشکر سروتن بشست	به پیش جهاندار رفتش نخست
جنین کفت کای برتر برتران	خداوند کیوان و هراختران
مرانرا که تو یار باشی بجنک	بدریا اونیست گردد نهنگ
خداوند نیک و خداوند بد	خداوند رخس و خداوند دد
تودادی مرین بنده را فرو زور	تو کردی دل و چشم بدخواه کور

تودانی که برکار کوشیده‌ام زخون سیاوش بجوشیده‌ام
زخاک برستش برآورد سر بفرمود تا اسب و تاج و کهر
دگر خواسته هرجه آورده بود (محوست) بسیار و ز تاروپود
۳ نسخه زیر سپس عنوان آورده‌اند:

قا: آگاهی یافتن کیخسرو از آمدن رستم با بیژن و منیژه

ط: بازآمدن رستم با بیژن از توران بایران زمین

مب: خبریافتن کیخسرو از آمدن رستم و خلاص بیژن از بند

ب ۱۲۳۶:

قا، مب: ... ازان کارزار؛ س، مچ: ... ازان جایگاه؛ قب: ... آورد ازان کارزار

(دوم) قا: ... برسوار

ب ۱۲۳۷:

مس، س، مچ: ببخشید همواره [مس: هموار و] بر بست [مچ: بر بست] بار.

(دوم) ط، مس: ... آمد سوی شهریار. مس و س عنوان دارند:

مس: آمدن به پیروزی پیش شاه کیخسرو.

س: آمدن ایرانیان به بدیره رستم

ب ۱۲۳۸:

(دوم) مل: که از پیش بیروز ...؛ قا: ... برکشت بیروز شیر؛ ف: کی بیروز برکشت

از بیشه...

ب ۱۲۳۹:

بم، قا: نجو بیژن...؛ مل، مس: که بیژن ...؛ قب: شدش بیژن از ...؛ هلی: شده بیژن

از ... متن مطابق لن، ط، حظ، مب، ف، س و مچ است.

(دوم) مل: ز ترک بداندیش آن ازدها؛ بقیه نسخه‌ها: زدست ...

ب ۱۲۴۰:

هلی : ... زترکان ... ؛ قا : ... توران تهمتن بیست

(دوم) قب : همه بند و زندان او کرد... ؛ بقیه نسخه‌ها : همه کامه دشمنان ...

ب ۱۲۴۱ :

همه نسخه‌ها بجز ف : زشادی ... ؛ ف مطابق اساس است.

(دوم) مس : ... روی کله ... ؛ لن : پیامد بمالید رخ برزمین ؛ قب : فراوان بمالید رخ

برزمین ؛ مب : بمالید جندی رخ اندرزمین.

ب ۱۲۴۲ :

ف : جو کودرز و طوس...

(دوم) ف : ... شهر بیروز... ؛ قا : بذیره شدن تیز بشتافتند.

ب ۱۲۴۳ :

حظ ، مل : دمیده دمان ... ؛ قا : دمیزندشان ... ؛ هلی ، س ، مج : سبینه دمان ... ؛

مب : دمیده پیامد دمان بردرش.

(دوم) س : ... خروشیدن لشکرش ؛ قب : برآمد خروش از همه کشورش.

ب ۱۲۴۵ :

لن : سیه کرد میدانش ... ؛ مب ، هلی ، مل : ... میدان زاسبان ... ؛ قا ، مج : سیه [سیه

بدون نقطه‌ی] آکشت میدان از انبوه سم ؛ قب : زمین را سیه دید از اسبان ... ؛ ف : سیه

کرد اسبانش کیهان...

(دوم) مس : همه دشت ... ؛ مج : ... از آوای ... ؛ ط ، حظ : ... آواز ... ؛ قا ، لن ،

مب ، مل : ... از آواز... ؛ قب : برآمد خروشیدن کاوادم.

ب ۱۲۴۶ :

(دوم) بم ، قب ، س و مج : بزنجیر دیگر... ؛ هلی : زنجیر و ... ؛ مل : ... ستوران

جنگ ؛ متن مطابق قا ، لن ، ط ، حظ ، مب ، ف و مس است. همه نسخه‌ها این بیت

را پس از ب ۱۲۴۸ آورده‌اند.

ب ۱۲۴۷:

قا: کوان و سواران ... ؛ لن، حظ: کیان و سواران ... ؛ قب، مب، ف: جهان از
سواران ... ؛ هلی: همه نامداران ... ؛ ط: وزانجا بجمله دمان و ... ؛ مل: ستوران و
اسبان ...

(دوم) هلی: ... بیلان دمان؛ قا: بمیدان جو بیلان زمانرا کنان [در حاشیه: زمین را
کنان]؛ مب: همه زنده بیلان زمین را کنان

ب ۱۲۴۸:

حظ: زیبیش ... ؛ قب: به پیش اندرون ناله .. ؛ ف: بییش سپهدار در ... ؛ مل: ...
اندرون بودهم بوق و ... ؛ مس: ... اندرون ییل و کوس .
(دوم) مل: ... بس کیوکودرز و طوس ؛ هلی: ... بس بشت سالار طوس.

ب ۱۲۴۹:

قا، لن، هلی: بذیره سوی بهلوان ... ؛ مب: بذیره شدن نزد ... ؛ مل: ... را زیهلوو ... ؛
ف: ... شدش بهلوان ... ؛ ط، حظ: ... از در بهلوان.
(دوم) قا، مب، ف، هلی، مس، مل: ... هشیار شاه ؛ لن: ... بیروز شاه ؛ ط: ... شاه
جوان ؛ حظ: ... شاه جهان؛ س، مج این بیت را نیاورده‌اند.

ب ۱۲۵۰:

(دوم) قا، مب: ... زکرد سواران ستوه.

ب ۱۲۵۱:

قا، حظ، مب، مل: ... بدیدار انبوه ... ؛ ف: ... از انبّه بدیدار ...
(دوم) همه نسخه‌ها بجز س، مج: ... از اسب ...
پس از ب ۱۲۵۱ همه نسخه‌ها یک بیت [ط دو بیت] افزوده‌اند:
ط:

وزین سو بزرگان ایران سپاه بیاده بر رفتند بویان براه

جو بر بهلوان چشمشان برفتاد بیشش یکایک زمین بوسه داد
قا:

وزینسان بزرگان ایرانیان پیاده برفتند بسته میان
حظ، مب، ف، مس، س، مع:

وزین سو بزرگان ایران براه پیاده برفتند خود با سباه
[مب: وزین سان؛ مس: وزان بس (دوم) مب: جمله سباه]
لن:

بدین سان بزرگان ایران سباه پیاده برفتند یکسر براه
قب:

از انسان زدکاه کردان براه پیاده برفتند خود با سباه
هلی:

سراسر بزرگان ایران سباه پیاده برفتند لختی براه
ب ۱۲۵۲:

ف: ... کزین بهلوان.

(دوم) قا، هلی، س، مع: بیرسید ازان ... ؛ لن، ط، ف، مس: بیرسیدن رنج دیده ... ؛
قب، حظ: بیرسید از ... ؛ مل: بیرسید با ...

ب ۱۲۵۳:

(دوم) قا، ط، قب، حظ، مب، مس، مل، مع: ... نامبردار سالار ...

ب ۱۲۵۴:

مب، ف، هلی، مل: ... بهرکار شیر.

(دوم) س، مع: ... از تو بهلومکرداد ... ؛ در مب، ف، هلی، مس، س و مع این
بیت و بیت ۱۲۵۵ مقدم و مؤخر آمده است.

ب ۱۲۵۵:

(دوم) ف: بنام تو ... ؛ لن، قب، هلی، مس، س، مع: ... کردند خورشید؛ مل: ... دادار و خورشید ... در مل مصراعهای دوم دو بیت ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ باهم عوض شده است.

ب ۱۲۵۶:

(دوم) قب، مل: ... کم کرده را.

ب ۱۲۵۷:

قب: زیکسر غمان ... س و مع پس از ب ۱۲۵۷ یک بیت افزوده‌اند:
س:

بسود او بسی دست بردست کیو که (محوست) یذبادا سرافراز نیو

مع:

بیفشرد رستم سبک دست کیو که جاوید بادا سرافراز نیو

ب ۱۲۵۸:

قا: باین برفتند ... ؛ ط، قب، حظ، ف، مس: ... یک یک مهان.

(دوم) لن، ط، حظ: کرازان بدرگاه ... ؛ قب، هلی، مس، مل: ... بر شهریار جهان.

ب ۱۲۵۹:

ف: کی نزدیک ... ؛ هلی: رسید آن سرفراز ... ؛ قب، م: این بیت را ندارند.

(دوم) ف: به جای این مصراع، ظاهراً مصراع دوم بیت ۱۲۶۱ سهواً تکرار شده

است.

ب ۱۲۶۰:

قا: ... شد آن ... ؛ لن، هلی، مع: ... شهریار جهان.

(دوم) مس: نکهدار کردان ... ؛ ط، هلی: ... کردان وبشت مهان. حظ: نکه کرد

کردان و ... ؛ س، مع: ... بشت مهان ؛ ف: نکه دار کردان و شاه کهان ؛ لن: نکه دار

کردان و تاج مهان ؛ قا: نکه کرد کردان بشاه جهان ؛ مل: سبهدار ایران و کرد

مهان.

ب ۱۲۶۱:

جو نزدیک رفتن جهاندار ... هلی، میج: جو رستم درفش ...
 (دوم) قب، حظ: ... کرد و اماند بذیره ... قا: ... کرد و آن خسروانی کلاه؛ مل: ...
 بذیره سباه.

ب ۱۲۶۲:

لن: ... از اسب و بردش نماز؛ مل: ... از اسب کرد جوان؛ مب: بذیره شدش پیش
 و بردش نماز.
 (دوم) ف: غمین کشت ...؛ قب: بیرسیدش از ...؛ لن، ط، مس: ... از رنج راه
 دراز؛ حظ، هلی: ... کشت از آن رنج راه ...؛ س، میج: ... کشت از راه و رنج
 دراز.

ب ۱۲۶۳:

(دوم) قا، ط، حظ، مب: کای اصل مردی و کنج هنر [ط: جان هنر؛ حظ: کان هنر؛
 مب: کان کهر]؛ قب: که ای کان مردی و ...؛ هلی: که ای هوش مردی و ...؛ ف:
 کی ای بشت مردان و کان هنر؛ مس: ... مردی و بای هنر؛ س، میج: که ای دست
 برده بهر جای در؛ مل: کای مرد زیبای تاج و کهر. س، میج سپس یک بیت
 افزوده‌اند:

ز تیغ تو خالی مبادا جهان	همیشه ترا بسته بادا میان
ط هم بیت زیر را آورده:	
برارنده بیژن از جاه تنک	کننده سرجاه خالی زسنگ
لن ایات زیر را اضافه کرده است:	
کسارنده جام ده من شراب	خورنده یکی کور کرده کباب
ستاننده شهر مازندران	کشاینده کنک هاماوران

کشنده جنان ازدهای دژم	که هشتاد کز بد ز دم تا بدم
دراننده جرم دیو سبید	همی جان ارژنک و غندی و بیذ
برارنده بیژن از جاه تنک	کننده سرجاه خالی زسنگ
گرفته بشمشیر ده بارجین	سه ره روم و ده بار توران زمین
زهی بهلوان و زهی رستم	زکار تو شاذان دل و بی غم
هزار افرین باذ بر بهلوان	همیشه بماناد روشن روان

ب ۱۲۶۴:

مل: تهمتن بیکدست بیژن ...

(دوم) هلی: جنان جون ... ؛ لن: ... شاه جهان بیدرفت؛ حظ: ... بشاه و بکودرز
گفت؛ س: ... بدرید شکفت؛ مل: جنانکت که شاه جهان بر گرفت.

ب ۱۲۶۵:

حظ: ... بسبرد برجای ... ؛ مل: ... و برجای ایستاد راست.

(دوم) س، مج: ... بخت خم بوده ... ؛ قا، لن، مب، هلی: ... بشت خمیده ... ؛ مل:
... تخت خمیده ...

ب ۱۲۶۶:

بم: اسیران ترکان؛ متن بر وفق ۱۳ نسخه دیگر تعویض شد.

(دوم) مل: بیاورد زنده ... ؛ قا، لن، پس از ب ۱۲۶۶ و ط، حظ، ف، هلی پس
از ب ۱۲۶۷ بیت زیر را افزوده‌اند؛ ضبط بیت بر اساس قا چنین است:

سرت سبز باد و دلت شادمان ابی تو مبادا جهان و زمان

[حظ: سرت سبز بادا دلت ... ؛ بقیه نسخه‌ها مصراع اول را مطابق قا دارند. (دوم) لن: تن زال دور

از بدبکمان؛ ط: ابی تو نخواهم زمین و زمان؛ حظ: کی بی تو نخواهم جهان و زمان؛ ف: کی

بی تو نخواهم مرکز جهان؛ هلی: کی بی تو نخواهم سپهر و زمان]

ب ۱۲۶۷:

(دوم) ط: کی از جان تو شاد بادا سبهر. سپس س و مع ۳ بیت افزوده اند که بیت دوم آن همان بیت افزوده نسخه های فوق است:

تویی بهلوان مهتر برهنر همیشه به پیش بدیها سبر
سرت سبز باد و دلت شادمان تن زال دور از بد بلدکمان
همان نیم روز از تو خالی مباد که چون تو ندیدست هرگز نژاد

ب ۱۲۶۸:

ف: جو از تو بسی بگذرد ... ؛ قا: ... جون بگذرد ...

(دوم) ط، مس: بکیتی بماند ترا ... ؛ قب، مل: بکیتی بماند جو تو ... ؛ قا، حظ، مب، هلی: ... جو تو یاذکار؛ ف: ... ز تو یاذکار. ف سپس یک بیت افزوده است:
کجا نیم روز از تو خالی مباد کی جای ذکر جون تو هرگز نژاد

ب ۱۲۶۹:

قا، لن، ط: ... برو بوم ... ؛ حظ: خجسته بوذ بوم ... ؛ قب، مب: خنک شهر زاول که تو نره شیر [مب: که همچون تو شیر]
(دوم) هلی: ... کوان دلیر؛ ط، س: ... یلان دلیر؛ قب، مب: ... سوار دلیر؛ لن: ... یلانرا دلیر؛ ف، مس: ... کیان دلیر؛ مل: ... کوانرا دلیر. قا، مع: جو تو پروراند بزرک و ... ؛ حظ: جو تو پروراند یلان دلیر

ب ۱۲۷۰:

لن: خوشا شهر ... ؛ حظ: فرخ شهر ایران ... ؛ ف: فر شهر ایران و ...
(دوم) مل: که دارد که جو تو یکی بهلوان.

ب ۱۲۷۱:

بم، قا: سرو بخت من؛ در متن وجه لن، قب، حظ، مب، هلی، مس و مل اختیار شده است.

ف: ... بوذ بخت من؛ س، مع: ... فرخ تران بخت من [س: تخت من]

(دوم) س: ... همی بخت من. در مل مصراع‌ها مقدم و مؤخر آمده است؛ ط این بیت را ندارد. لن سپس دو بیت اضافه کرده است:

تویی تاج شاهان و بشت مهان نخواهیم بی تو زمانی جهان
همان نیم روز از تو خالی مباد که جون تو ندیدست کیتی بذاذ

ب ۱۲۷۲:

لن، قب، حظ، ف، مل: ... همه کار تو.

(دوم) لن، قب، ف، مس، س، مل، مج: بنیکی بهرجای دیدار تو [س، مج: بازار تو]؛ هلی: بهرجای مردی و گفتار تو. ف، هلی این بیت را قبلاً پس از ب ۱۲۶۳ آورده‌اند.

ب ۱۲۷۳:

(دوم) قا، مب، هلی: کی نیکیست ...

ب ۱۲۷۴:

ف: ... جهان بهلوان.

(دوم) ف: ... بوجوان. لن، ط، حظ، مس، س، مج سپس یک بیت افزوده‌اند:
زمین را ببوسید کیو دلیر کی کیتی مبادا ز رای تو سیر

ب ۱۲۷۵:

لن، ط، حظ، مس: بسی آفرین کرد بر ...

(دوم) هلی، مج: شاذان بوی ...

ب ۱۲۷۶:

مل: سر رستم جاوذان ...؛ لن: برستم سرت جاودان ...

(دوم) قا: ... بتوشاذ باد [کذا]؛ مل: که او هست جاوید فرخ نهاد؛ مج: بدو آفرین از همه مرزباد. ط، س و مج سپس بیت زیر را افزوده‌اند:

ابرشاه برافرین کرد باز کزین رستم زال بردش نماز

[س،مج:ابرشهریارآفرین]

ب ۱۲۷۷:

لن، مب، هلی: ... بنهند خوان.

(دوم) قا: بزرگان دولت منش ...؛ لن: بزرگان والامنش ... سه نسخه سپس یک

یا دو بیت افزوده‌اند، بدین ترتیب:

ط:

نشستند با رستم و شهریار کی بختس فزون باد و دولتش یار

مج:

نشستند جمله بخوردند نان بشستند دست آن زمان شادمان

ف:

بیاوردسالارو بنهادند خوان [کذا] طعام آورید و نهادند نان

نشستند و خوردند یکسر طعام بشستند دست آنکهی شاذکام

ب ۱۲۷۸:

(دوم) قب: نشستند که می ...؛ ف: نشستن که و ...؛ لن: نشستن که مجلس ...

ب ۱۲۷۹:

(دوم) قا: ... دریشکار؛ لن، هلی، مس، مل: ... باکشوار؛ مج: ... و هم بیش

کار؛ مب: فرازنده جنک باکشوار؛ قب: پیامد بایوان کوهر نکار.

ب ۱۲۸۰:

ط: ... افسر از کوهران؛ هلی: بسربر همه افسر از کوهران؛ مب، س، مج: همه

برسر از افسران کوهران [مب: افسران کوان]

(دوم) ط: ... بیکران کران؛ مب: برزپیکر از اندرون کوهران؛ مل: بدو اندرون

بیکر و کوهران؛ س، مج: بدست اندرون رطلهای کران؛ هلی: بزرگان ایران و

کندآوران.

ب ۱۲۸۱:

همه نسخه‌ها بجز قب: رخان همجو...؛ قا این بیت را ندارد.

ب ۱۲۸۲:

قا، لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی، مل: طبقهای زرین... [این بیت در قب، مب

و مل پس از ب ۱۲۷۸ آمده است]

(دوم) لن، ط، حظ، ف، مل: ... ابکیر کلاب؛ مب: ... آبکیر و کلاب؛ قا: ...

مجمری با کلاب؛ قب: ... بوذ و جام کلاب؛ هلی، س، مج: بیامیخته با عبیر و

کلاب.

ب ۱۲۸۳:

لن، ط، س: همی تافت زو...؛ مس، مج: همی تافت از...؛ مج در اینجا عنوان

دارد: بازگشتن رستم زال بسیستان

ب ۱۲۸۴:

حظ: همه بهلوان خسرو... [کذا]

(دوم) قا: برفتند از بزم...

ب ۱۲۸۵:

لن، هلی: ... رستم بیامند...؛ قا: ... رستم برآمد زدر؛ حظ: بشبکیر جو رستم...

[کذا]؛ مل: آمد بدید [کذا]

ب ۱۲۸۶:

قا، ف، مل: ... زجای.

ب ۱۲۸۷:

(دوم) قب، مب: بزر یافته با...؛ ط، حظ، ف، هلی، مس: ... برقبا و...

ب ۱۲۸۸:

مب، هلی: یکی جامه...

(دوم) قا، مل، مس : ... صداشتر ... ؛ حظ : ... بزین و فسار ؛ لن، ف : صداسب

بزین و صد استر [ف : اشتر] بیار.

ب ۱۲۸۹ :

(دوم) ط، حظ، هلی : ... با تاج زر

ب ۱۲۹۰ :

(دوم) ط، ف، مس، س، مج : ... بیشش بیای ؛ مل : ... کرده یکسر بیای [کذا] ؛

هلی : نهادند و کردند بیشش بیای.

ب ۱۲۹۱ :

هلی : ... رستم شیردل ...

(دوم) لن، ط، قب، حظ، مب، ف، هلی، مس، مل : ... برجست کرد ؛ قا، س : ...

برکشت کرد. لن اینجا عنوان دارد : بازکشتن رستم بزابلستان

ب ۱۲۹۲ :

ف : ... برنهاده کلاه ... ؛ هلی : ... برنهادش کلاه ...

ب ۱۲۹۳ :

قب، مب : بسی آفرین کرد برشاه و رفت.

(دوم) لن، ط، قب، حظ، هلی، مس : ... بسیجید تفت ؛ مل : ... به بیچید تفت.

مل در اینجا عنوان دارد : بازکشتن رستم در زاوولستان و داد بیژن را کیخسرو

کنجها [کذا]

ب ۱۲۹۴ :

(دوم) ط، حظ، مب : برنج و بجنک و ... ؛ لن، قب، مس : بجنک و برنج و ...

قا : برنج و باسانی و درد و غم ؛ هلی : برزم و برنج و ... ؛ س، مج : بجنک و به بزم

و ... ؛ ف : برنج و بشادی و تیمار و غم ؛ مل : برنج و بسختی بجنک و بغم.

ب ۱۲۹۵ :

هلی، میج : باندازه شان ... ؛ قا، حظ : ... سر بسر هدیه ...

(دوم) قب، مب : ازایوان شاهی ...

ب ۱۲۹۶ :

س، میج : ... کاررستم ... ؛ لن، ط، حظ، مب، ف، هلی، مس : ... بیرداخت شاه.

(دوم) قا، لن، ف، مل : ... در پیشگاه

ب ۱۲۹۷ :

قا، لن، ط، قب، حظ، مب، هلی، مس : ... آمد به بیش ؛ مل : ... آید به بیش.

(دوم) قا، مل : ... ازرنج ... ؛ ط : ... ازرنج و آرام ... ؛ س : ... رنج گفتار ...

ب ۱۲۹۸ :

حظ : ... سنک و زندان و ... ؛ لن : ... کار زوار ؛ قب : ... رنج دراز ؛ مل و هلی : ...

بند و زندان و رنج دراز.

(دوم) قا، لن، ط، حظ : ... سخن راند با ... ؛ قب : ... باشه براز ؛ هلی : ... با او براز ؛

س، میج : ... و از کارزار.

ب ۱۲۹۹ :

قا، مب، هلی، مس، س، میج : جواز کردش ... [س : «خود» به جای «بد»] ؛ قب : جه

از کردش ... ؛ ف : جن از کردش ... ؛ لن : همان کردش ...

(دوم) ط : بسی داستان ... ؛ مل : همی داستان ...

ب ۱۳۰۰ :

قا، مب : بیخشید و ... ؛ لن : بیخشود و ...

(دوم) قا : زرد دل دخت ... ؛ هلی : زرنج و غم حظ : ... ترک کم بوده

بخت ؛ ... مب : ... جفت کم بوده بخت ؛ ف : بدرد و غم دخت برکشته بخت .

س، میج سپس چند بیت افزوده‌اند:

بکیو دلیر آن زمان شاه گفت که همواره با تو خردباد جفت

نباشد بکیتی جو تو یک سوار	جزاز پایلتن رستم کرزدار
نیامد جوتو نیز لشکر بناه	بسرزم و بسزم و بسنجیرگاه
که دو شیرلشکرکشم کهترست	مرا خودازین بخت فرخ ترست
دکمرستم آن بهلوان سباه	یکی کیوکردنکش شه‌بناه [میج: صنف‌بناه]
جه از کرزوشمشیروتخت و کلاه	ازان بس یکی خلعت آراست شاه
کههربافته درجناح خدنک	هم از تازی لسان بزین بلنک
که ای نامور بهلوان زمین	همه کیو را داد و کرد افرین
مشش برگذشته زجرخ بلند	سرت سبز باد و تنت ارجمند
بسربرنهاد آن کلاه بزرک	زمین را بسوسید کیو سترک

ب ۱۳۰۱:

قب، حظ، مب، ف، مس، مل: بیاورد صد [حظ: ده] جامه ...
 (دوم) قب: همه بیکر از کوهر ...؛ میج: ... و زرش بوم.

ب ۱۳۰۲:

ط: ... صد بدره ...؛ مل: ... ده بدره دیبا زجیز.
 (دوم) قا: برستنده جند وهر ...؛ لن، قب، مب: برستنده و زر و هر ...؛ مل:
 برستنده و اسب و هرکونه ...

ب ۱۳۰۳:

هلی: بیژن جنین گفت ...
 (دوم) قا: بیر نزد ...؛ ط: بیر بیش دخت ...؛ حظ، هلی: بیر بیش ترک ... [حظ:
 روان داشته (کذا)]؛ س، میج: ... بیش آن حور آراسته.

ب ۱۳۰۴:

قا، ط، قب، مب: برنجش مفرمای و ...؛ هلی: برنجش میفزای و ...؛ لن، حظ:
 ... سختش مکوی؛ س، میج: برنجش مفرمای و سختش مکوی.

(دوم) لن، حظ: ... تا جه آورد ...

ب ۱۳۰۵:

قب، مب: ... بشادی جهانرا...

ب ۱۳۰۶:

(دوم) قا، ط، قب، حظ، مب، ف: ز تیمار و رنجش ...؛ هلی: وزانده و

رنجش...

ب ۱۳۰۷:

مب: وزانجا بکاهش برد ...؛ ط، هلی: ... زیر خاک؛ لن، حظ: ... کریان برد ...؛

قا، س، مج: وزانجا بکاهش برد ریز [س، مج: نزد] خاک؛ ف: ... کریان برد زیر

خاک.

(دوم) همه نسخه‌ها: همه جای ترست و ...

ب ۱۳۰۸:

قا، لن، ط، قب، مب: ... بر بر بناز [قا، مب: دربر]؛ حظ، هلی، مس، س، مج: همانا

[هلی: که آترا] که برورد بر بر بناز؛ مل: همانرا که برورده بد بانیا

(دوم) لن: درافکنند ...؛ ط، حظ: درافکنند خیره بکرم و کداز؛ هلی: درافکنند

خیره بجاه دراز؛ مل: بیفکنده بینی بکرم کداز.

ب ۱۳۰۹:

مل: ... نزد شاه.

(دوم) حظ: نهذ بر سرش زکوهر ... [کنا]؛ مب: یکی راز سر بر...

ب ۱۳۱۰:

قا، مب، ف، هلی، مل: زکردار بد با جهان [ف: برجهان] ...؛ لن: زکردار بد را

جهان ...؛ در قب این بیت محو شده است.

(دوم) ف، هلی، مس، س، مج: بتزدیک او شرم و آزرم ...؛ قا، لن، ط، حظ،

مب : ... بنزدیکش آزرَم ... ؛ مل : بنزدیک وی مهر آزرَم نیست.

ب ۱۳۱۱ :

قا : همو را بهر ..

(دوم) مب : ولیکن نخواهد خود ... ؛ س : ... کس آزرَم کس ؛ مل : ... خود آرام

کس ؛ ف این بیت را ندارد.

ب ۱۳۱۲ :

همه نسخه‌ها : ... کار [قب، مب : رسم] سبنجی سرای.

(دوم) قا، لن، ط، قب، مب، هلی، مس، س، مج : بدو نیک را او بود رهنمای؛

حظ : بدو نیک او را بود رهنمای ؛ مل : بدو نیک را او بود کدخدای ؛ ف این

بیت را ندارد؛ قاسپس یک بیت زیر را آورده است:

جو دیدی همیدون سرای سبنج کی گاهی ازو راحت و گاه رنج

ب ۱۳۱۳ :

(دوم) قا، مس، س، مج : میازار هرکز دل زادمرد ؛ ط : کی ازاد بهتر دل زاد مرد؛

مب : بی آزار باشد دل آزاد مرد؛ مل : کی بی درد بهتر دل آزاد مرد؛ ف این بیت

را ندارد. پس از ب ۱۳۱۳ ط ۵ بیت، لن، حظ ۳ بیت [بیت اول، دوم و پنجم]،

مس ۲ بیت [بیت اول و دوم] و ف، هلی یک بیت [ف بیت آخر و هلی بیت سوم] را

آورده‌اند:

ز بهر درم تند و بدخو مباش تو باید که باشی درم کو مباش

کسی کو بکنج و درم ننگرد همه روزا و برخوشی بگذرد

[دوم) مس: درخوشی]

ز فردوسی این داستان یادگیر کی هم غمکسارست و هم دل‌بذیر

جو کشت این‌کزین داستان اسبری دگر داستانرا بنظم آوری

تمامی بگفتم من این داستان بران سان که بشنیدم از باستان

در همین جاس و مج ۲ بیت زیر را افزوده‌اند:

زبهر درم تند و بدخو مباش تو باید که باشی درم کومباش

جو دیدی توایدون سرای سبنج که گاهی ازوراحت و گاه رنج

حظ در اینجا عنوان داستان بعدی یعنی دوازده رخ را آورده است: داستان کودرز

و بیران

ب ۱۳۱۴:

قا: جو بر کار ... ؛ قب ، حظ : ... سخن ساختیم.

(دوم) قب ، حظ : ... برداختیم ؛ مب : بکین سیاوش برداختم.

هلی ، مس ، س ، مج این بیت را نیاورده‌اند.

تحریر تفصیل نسخه بدل های داستان بیژن و منیژه در بیستم دیماه یکهزار و

سیصد و هفتاد و یک خورشیدی به پایان رسید.

مهدی قریب

یادداشت‌ها

برخی از نکته‌ها و موارد به ظاهر مبهم متن مصحح داستان بیژن و منیژه، به ضرورت، توضیح بیشتری می‌طلبید که حاشیه‌ایات ذی‌ربط مجال مناسبی برای طرح آنها نبود؛ اینک آن موارد:

ب ۴:

زتاجش سه بهره شد لاژورد سپرده هوا را به زنگار و گرد
اساس: زتاج سبهری شده لاژورد. متن براساس ضبط اکثر نسخ معتبر تصحیح شد.
ظاهراً مبهم بودن این مصراع در ضبط اساس که ما را به اختیار وجه به ظاهر
مرجح نسخه بدلها و ادار کرد در استعمال «زتاج» است و گرنه «سبهری» که «ی»
آن بدل از «ه» است رسم الخط کهنه همان سه بهره است و بدون اشکال می‌نماید.

ب ۵:

ظاهراً در نسخه مورد استفاده بنداری در ترجمه عربی الشاهنامه [مورخ ۱۶۲۰م] هم
سیاه شب تیره بوده است، لیکن بنداری سیاه شب = غلام ۱۰۱۰۱۱ ۱۱:۱۱

صفت و موصوف مقلوب فرض کرده و مضمون بیت را چنین برگردانده است:
 وقد ألفت على الارض بالجران، که بدین ترتیب فاعل فعل این بیت به وسیله
 مترجم همان «شبی چون شبه روی شسته به قیر» فرض شده است و نه «سیاه [=
 غلام] شب تیره» [صفت به جای موصوف]، و نه حتی مستند چند نسخه دیگر یعنی
 «سیاه شب تیره»؛ بدین ترتیب هم چنانکه از ترجمه عربی بنداری برمی آید به نظر
 می‌رسد که مترجم متوجه تناقض منطقی موجود میان دو صفت مشابه تیره و
 همچنین سیاه در قبل و بعد از موصوف [شب] با این کاربرد دستوری غریب نبوده
 است. مضبوط همه نسخه‌ها صریحاً سیاه (= سیاه) است به جز بم و حظ که «سیاه»
 آورده‌اند.

ب ۱۹:

بسه پیشم و بزم را ساز کن به چنگ آرچنگ و می آغاز کن
 به نظر می‌رسد که «می» ادات استمرار که امروزه در افعال ساده یا مرکب یا برخی
 از ترکیب‌های فعلی عادتاً پس از اسم یا صفت و چسبیده به هم‌کرد ذی ربط
 می‌آید، در شکل کهنه استعمال آن قبل از اسم یا صفت می‌آمده است؛ و یا اینکه
 همراه با فعلهای پیشوندی پیش از پیشوند فعل به کار می‌رفته و در صیغه‌های
 منفی افعال هم جزء پیشین نفی به جای اتصال بر سر «می» به فعل می‌چسبیده
 است:

مه برتاب روی: [شاهنامه چاپ مسکوج ۲ ص ۲۳۱ ب ۸۰۷]؛ می نگشت: [همان ج ۱
 ص ۲۲۹ ب ۲۲۶۶] می نباید [سیاوش ب ۲۵۰۸] می برخوردار [مسکو چاپ دوم ج ۲ ص
 ۵۷ ب ۲۲] نه برتابد: [مسکوج ۴ ص ۲۲ ب ۲۳۶] می بوی مشک آید (= بوی مشک
 می آید). [رستم و اسفندیار ب ۱ ج ۶ ص ۲۱۶].

اکثر مصححان شاهنامه این مورد داستان بیژن و منیژه را از همین مقوله دانسته‌اند،
 که به اعتقاد من این استنباط برخطاست، زیرا «می» در اینجا همان باده است نه می

ادات استمرار و می آغاز کردن به معنی آغاز به میخواری کردن یا شروع به باده گساری کردن است. قرینه استوار دیگری در شاهنامه هست که این نظر را کاملاً تأیید می‌کند و حداقل در این مورد خاص دیگر جای شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد:

مران بسند را از میان بازکن به شادی می روشن آغاز کن

[شاهنامه چاپ مسکو ج ۶ ص ۷۵ ب ۱۰۶]

ب ۱۲۰:

برو تا به نزدیک آن آبگیر چو من باگراز اندرآیم به تیر یکی از معانی اندرآمدن به [کاری] آغاز کردن به آن کار است که مکرر در شاهنامه استعمال شده است و از جمله در همین بیت داستان بیژن و منیژه. در این بیت، اندر آمدن به [تیر] یا به تیر اندر آمدن ظاهراً شروع به تیراندازی کردن معنی می‌دهد که مفهوم ترکیب در فونکسیون جمله گسترش یافته و تصویر در درحالت تیراندازی آمدن [وارد شدن] و پی در پی تیرانداختن را به ذهن متبادر می‌کند.

ب ۱۳۲:

که دندانه‌ها نزد شاه آورد تن بی سرانشان به راه آورد مضبوط مصراع دوم این بیت در اساس که دستنویسهای لن، ط، قب، ف، هلی نیز مؤید آن است و تمامی نسخه‌های چاپی شاهنامه هم تا به امروز آن را به همین شکل آورده‌اند، مخدوش می‌نماید، و معنی آن با دو بیت دیگری که در آتی آمده و به لحاظ مضمون با آن مرتبط است، در تناقض است، اما چون نسخه‌ها کمترین کمکی به حل این ابهام نمی‌کردند ناگزیر در متن حفظ گردید.

معنی این مصراع با استناد به ترکیب به‌راه آوردن = حمل کردن یا فرستادن و گسی داشتن و مفعول جمله (تن بی سرانشان) که بعدتر ب ۱۳۶ نیز به نوهی آن را تأیید

می‌کند، در نسبت باب ۲۰۹:

سرانشان بریدم فگندم به راه که دندانه‌اشان برم نزد شاه
 واجد دو نوع تناقض است: اول وجود تناقض میان معنای «به راه آوردن»
 ب ۱۳۴ است با به راه افگندن یا فگندن به راه ب ۲۰۹؛ که به هر حال یکی از
 آنها مخدوش است، مگر اینکه ترکیب «به راه آوردن» را به معنی «در راه یله
 کردن» یا همان «در راه فگندن» [= ب ۲۰۹] بگیریم که این نیز خود جای تأمل
 است و نه تنها شاهد دیگری به این معنا از برای آن یافت نشد، بل که این ترکیب
 در شاهنامه به معنی حمل کردن یا راهی کردن [کسی یا چیزی] آمده است؛ از جمله
 ر.ک به: داستان جنگ بزرگ ب ۷۳۶ [شاهنامه مسکوح ۵ ص ۳۳۷]
 دوم در ب ۲۰۹ سخن از «به راه فگندن سرهای گرازان» است نه «تن‌ها» شان، که
 این نیز با مصراع دوم ب ۱۳۴ متن مصحح (مضبوط اساس و ۵ نسخه معتبر
 دیگر) همخوانی ندارد، لیکن با ضبط ب ۱۳۴ در ۵ نسخه دیگر ما یعنی قا،
 حظ، مب، س و مج مطابق است. در نهایت آنچه از منطق مضمونی این بخش از
 داستان که بعدها بیت‌های ۴۹۶، ۵۵۴ و ۵۵۷ هم به شکلی دیگر آن را تأیید
 می‌کنند، برمی‌آید، این است که ظاهراً فقط حمل و ارائه «دندانه‌ای گرازان» به
 حضور شاه برای اثبات عملی شدن مأموریت بیژن ضروری بوده است نه «تن‌ها»
 یا «سر‌ها» شان [که به ترتیب موضوع مصراع دوم ب ۱۳۴ در دو گروه از نسخ ماست؛ ر.ک:
 تفصیل نسخه بدله‌ها]؛ ضمناً ترجمه عربی شاهنامه بنداری بیت ۱۳۴ را چنین ترجمه
 کرده است: و قلع من أنيابهن جملة ليحملها الى الملك، و موضوع مصراع دوم را
 مسکوت گذاشته است.

ب ۱۶۴:

خم آورده از بار شاخ سمن صنم گشته پالیز و گلبن شمن
 مصراع دوم این بیت در اساس و در دستنویسهای قا، حظ، س و مج چنین است:
 صنم کشته بالیز و گلبن جمن، که مخدوش و بی معنی می‌نماید؛ لیکن در عین

حال در جای دیگری از شاهنامه (داستان دوازده رخ ب ۱۳۲۷) مضبوط بم و

چند نسخه معتبر چنین است:

به پیش اندر ایدبسان شمن خمیده چو از بارشاخ سمن
[شاهنامه چاپ مسکو ج ۵ ص ۱۶۸]

ایضاً ناصر خسرو گوید:

گلبن نسوان اندر چمن عریان چو پیش بت شمن
[دیوان ناصرخسرو چاپ مینوی، محقق ص ۱۵۹]

متن بر مبنای ۵ نسخه تصحیح شد؛ ر.ک به توضیح ذیل همین بیت در متن
مصحح.

ب ۳۰۲:

چو آمد به نزدیک شاه اندرا گوی دست بسته برهنه تن
«ی» گوی همچنانکه در بیت مشخص است «ی» بدل از کسره اضافه است. این
لون کاربرد که در زبان شعر و نثر آن دوره و یکی دو سده بعدتر شیاع داشته در
شاهنامه هم به تکرار آمده است: آبگیری گلاب = آبگیر گلاب [پادشاهی فریدون
ب ۳۵۶، چاپ دوم مسکو تهران ج ۱ ص ۲۵۵] و همین داستان بیژن و منیژه ب ۱۲۸۰
بازی منش = باز منش [پادشاهی فریدون ب ۲۷۷ چاپ مسکو تهران ج ۱ ص ۹۸] ایضاً:
بازی منش [پادشاهی یزدگرد ج ۸ مسکو ص ۲۵ ح ب ۳۳۱ مضبوط نسخ اساس و لنینگراد
۷۳۳] بازی هش = باز هش [پادشاهی گشتاسب ب ۴۱۵. شاهنامه چاپ مسکو ج ۶ ص
۹۴]

محمد بن مخلد شاعر قرن چهارم هجری گوید:

فسرکند عمار روزی بزرگ گوهد آنم من که یعقوب کشت

[شعر پراکنده ج ۲ ص ۱۷]

ب ۵۷۰:

به گیو آنگهی گفت باز آرهوش بجویش به هرجای وهرسوبکوش
 بکوش (= از مصدر کوشیدن: سعی کردن) در مصراع دوم این بیت، می‌تواند
 بگوش (= کوشیدن: گوش به زنگ بودن، منتظر خبری بودن) هم خوانده شود.
 مضبوط نسخهٔ قب در بیت ۵۷۵ داستان خاقان چین [ج ۴ ص ۲۴۶ شاهنامهٔ چاپ
 مسکو] چنین است:

بکوشید چون من بجنیم زجای شما برفرازید سنج و درای
 که «بگوشید» به معنی به گوش بودن و گوش به زنگ بودن، بیشتر مناسب منطق
 کلام و مفهوم بیت بالا است تا «کوشیدن» به معنی سعی کردن. هرچند مضبوط
 چند نسخه به شکل «بگوئید» حداقل از این لحاظ درست به نظر می‌رسد و این
 مشکل را ندارد. افزون بر این فعل «برفراختن» در مصراع دوم این بیت داستان
 خاقان چین که گویای وظیفهٔ مشخص و معینی است که پیش پای سپاه گذاشته
 می‌شود، خود می‌تواند مؤید «کوشیدن» باشد و نه «کوشیدن» که این دومی علاوه
 بر اینکه وظیفهٔ مبهم و نامشخصی را افزون بر عمل «برفراختن سنج و درای» در
 مصراع دوم به ذهن متبادر می‌کند ساختار نحوی بیت را هم مخدوش می‌سازد.
 بنداری این فراز از داستان بیژن و منیژه را چنین برگردانده است:

سأبث الخیل فی الاطراف و ابحت عن حال بیژن [الشاهنامه ص ۲۴۳ س آخر]. در
 ب ۱۱۲۰ همین داستان: بشد با بنه اشکش تیزهوش / که دارد سپه را به هرجای
 گوش. ترکیب «گوش داشتن سپه را» به معنی مراقب سپاه بودن، گوش به زنگ
 خطری احتمالی بودن بامورد نظر ما همخوانی دارد. و یاب ۶۷۰ داستان فرود
 شاهنامه چاپ مسکو ج ۴ ص ۵۱:

سلیح سواران جنگی بهوش به جان و تن خویشان دار گوش
 همچنین ر.ک به فرهنگ معین و آندراج. ذیل «کوشیدن».

تنش سیم و ساحس زیافوت و رر بروکونه کون خوشه‌های گهر
 «تنش» در اساس و نسخه‌های لن، ط بدون نقطه حرف اول ضبط شده است. در
 ترجمه عربی بنداری از شاهنامه این مصراع به: «... اصلها من الفضة و أغصانها من
 الذهب» برگردانده شده است که به نظر می‌رسد نسخه شاهنامه مورد استفاده
 مترجم در ۶۲۰ هـ بُنش داشته است. با اینهمه لغت نامه دهخدا [یادداشت به خط
 مؤلف] که چند فرهنگ دوره‌ای از جمله صحاح و رشیدی نیز مؤید آن است با
 استناد به دو مأخذ عربی یکی از معانی «اصل» را «تنه درخت» قید کرده است:
 ر.ک به لغت نامه دهخدا ذیل «اصل» و صحاح الفرس و فرهنگ رشیدی ذیل
 همین ماده. در تصحیح این واژه به «تنش» و ترجیح آن بر «بُنش» که ضبط اخیر
 در چند نسخه معتبر خطی ما و همه شاهنامه‌های چاپی آمده، بجز تکیه بر اتفاق
 نص ۸ نسخه بر مضبوط «تنش» [تفصیل نسخه بدلا دیده شود]، مفهوم بیت هم لابد
 ملاک بوده است، چرا که «تنه» و «شاخه»‌های درخت در معرض دید و نمایش
 است و «بُن» و «ریشه» درخت این موقعیت را ندارد.

ب ۸۸۱:

چو بشنید خسرو ز رستم سخن بفرمود تا گنجهای کهن،
 سربرده بگشاد گنجور شاه به دینار و گوهر بیاراست گاه
 به نظر می‌رسد که ساختار مصراع دوم ب ۸۸۱ در ضبط اساس و بویژه با توجه به
 موکول شدن معنی بیت بعد [ب ۸۸۲] به آن قابل توجیه نباشد؛ زیرا اگر هم به
 وجود یک «را» مقدر پس از «گنجهای کهن» قائل باشیم باز هم رابطه جزء [بدره با
 بدره ها] با کل [گنجهای کهن] همچنان مخدوش باقی می‌ماند. مضبوط همه نسخ،
 بجز لن و ف، مطابق اساس است که در این میان ضبط لن: بفرمود کز گنجهای
 کهن، ... منطقی، اما نه الزاماً اصیل، می‌نماید. مصراع به همان شکلی که در اساس
 و اکثر نسخه‌ها آمده در متن حفظ شد، لیکن جلوی آن علامت (؟) به نشانه مبهم

بودن ساختار و معنی بیت (از دید مصحح) گذاشته شد.

ب ب ۸۸۷-۸۸۹: همچنانکه در این سه بیت دیده می‌شود، پهلوانانی که رستم را در سفر به توران همراهی می‌کنند، هشت نفر ذکر شده است، اما، بلافاصله در ب بعد یعنی ب ۸۹۰ صریحاً از هفت یل سخن رفته [؛ چنین هفت یل باید آراسته/...] که بادر نظر گرفتن منطقی خاصی که بر حماسه حاکم است واجد هیچگونه تناقضی نیست و اصیل می‌نماید. بویژه همچنانکه در جای جای دیگر شاهنامه هم آمده خود عدد هفت نیز مقدس و میمون بوده است. در واقع اگر مصحح یا خواننده شاهنامه یک چنین مواردی را بر مبنای منطقی ریاضی و واقع‌گرایانه ارزیابی کند و یا اینکه در جستجوی تناسبی حقیقی میان عدد پهلوانان با تعداد نام آنها و یا شمار مرکوبشان [ب ۹۰۹] باشد، مسلماً به بیراهه می‌رود. ظاهراً همین ملاحظات نادرست و یک بُعدی بوده است که کاتبان دستنویسهای قب، مس، س و برخی از مصححان شاهنامه‌های چاپی را در بیت‌های ۸۹۰ و ۹۰۹ به اشتباه انداخته و آنها خواسته‌اند، این موارد به ظاهر مخدوش را اصلاح کنند. همچنین است کار نادرست کاتب نسخه‌ای از شاهنامه که مأخذ کار بنداری در ترجمه این بیت و ب ۹۰۹ بوده است و به شکل دیگر خواسته است این تناقض را رفع کند؛ اگر چه نیز ظن این را که ممکن است، مترجم مرتکب این سهو شده باشد و نه کاتب نسخه فارسی نمی‌توان به کلی متفی دانست [ر. ک. به ترجمه عربی شاهنامه ص ۲۴۸ س ۱ و ص ۱۴۹ س ۲]. این لون دوگانگی منطقی در آوردن عدد و محدود در شاهنامه به تکرار آمده است؛ از جمله ر. ک. به داستان شکارگاه رستم ب ب ۴۷۰ - ۴۶۷ و مقایسه آن با مضمون بیت‌های ۵۰۲، ۵۰۴ و ۵۲۱ همان داستان [شاهنامه مسکو ج ۲ ص ۱۶۲-۱۵۶]؛ و ب ۶۶۰ و ۶۷۱ و ۱۸۵۹-۱۸۵۳ داستان سیاوش.

[داستان سیاوش تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی ص ۴۰ و ص ۱۰۷]

ب ۱۱۸۵:

کشیدند لشکر بران پهن جای به هر سو ببستند زاهن سرای
 در مصراع دوم این بیت واژه «سرای» مضبوط اساس و لن، ط، حظ، هلی و مس
 قابل تأمل است. قا «مردان برای» دارد؛ مب، ف به جای «سرای»، «قبای»
 آورده‌اند و مضبوط مج «برده سرای» است. آقای دکتر علی رواقی ظاهراً به
 استناد لغت فرس اسدی و یکی دو مأخذ دیگر واژه سرای در شاهنامه را
 مصحف «ترای» [= ترا: دیواری بزرگ و سخت باشد که بسیار بلند و عظیم بود و در پیش
 چیزی یا کسی بکشند - لغت فرس ذیل ترا] دانسته‌اند [واژه‌های ناشناخته در شاهنامه دفتر ۱
 ص ۷]. تا آنجا که استقصاء شده کلمه سرای به این معنی یا نزدیک به این معنی
 مورد نظر، بجز در داستان بیژن و منیژه، ۲ بار دیگر هم در شاهنامه آمده است:
 پادشاهی کاووس ب ۴۹۷ و داستان دوازده رخ ب ۳۲۳ [به ترتیب ج ۲ ص ۱۰۳ و
 ج ۵ ص ۱۰۴ شاهنامه چاپ مسکو]. اگر «سرای» را در هر سه مورد تصحیف و یا گشته
 زبانی «ترا» یا «ترای» که بر مبنای لغت فرس اسدی و دیگر فرهنگهای غیر معاصر
 مانند برهان قاطع، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی، آندراج و ... به
 دیواری عظیم و مرتفع که به شکل دائمی در پیش چیزی یا درجائی می‌کشیدند،
 بگیریم، حداقل با دو مورد آن در شاهنامه که به هر حال از آن معنی دیوار یا
 مانع و یا تعبیه‌ای موقتی مستفاد می‌گردد که لشکر با سپر، شمشیر، نیزه و جز آن و
 با گرفتن آرایشی خاص در برابر حمله خصم ایجاد می‌کرده است، همخوانی
 ندارد [مصراع دوم ب ۱۱۹۰ و مصراع اول ب ۱۲۱۴ در همین داستان هم دیده شود]. و فقط با
 مورد ب ۴۹۷ داستان کاووس انطباق دارد:

وزان روی بزگوش تا نرم پای چو فرسنگ سیصد کشیده سرای
 جزاین، از آنجا که در همه این موارد سه گانه در شاهنامه، نسخ معتبر ما بر ضبط
 سرای اتفاق نظر دارند [ر.ک به تفصیل نسخه بدلهای ذیل این بیت] برای رعایت احتیاط
 مضبوط نسخه اساس تعویض نشد.

افزون بر همه اینها، در فرهنگ پهلوی «مکتزی» آمده است:

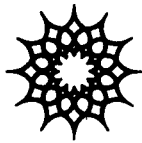
سرائیدن = حفاظت کردن [Sráydan = Protect] از ریشه اوستایی سرا [= ترا trá] در یا [trá] به معنی حفظ، حمایت برابر ریشه سانسکریت آن Trá «ترا» است. در پهلوی چنانکه آمد مصدر سرائیتن با سرائیدن [Sráitan & Sráydan] به معنی نگهداری کردن و حفاظت کردن آمده است که [Sráyšn dánan] به معنی پناه دادن و نگهداری کردن از همین خانواده است. با این تفصیل اینکه آیا صفت فاعلی «سراینده» در رخش سراینده ب ۳۴۲ داستان هفت خان رستم [شاهنامه مسکوج ۲ ص ۹۴] که با Fonction اسپ رستم در سراسر بخش حماسی شاهنامه هم، هماهنگی منطقی دارد، و ناظر بر وظیفه نگهداری کردن رخش است، از همین ریشه می‌آید و یا نه این کلمه به همان معنی شایع آن یعنی ندادهنده و خبردهنده است که از وظیفه آگاه کردن رستم به وسیله رخش خبر می‌دهد، بر من دانسته نیست.

در پایان همین مطلب لازم است که یادآوری کنم، نخستین بار همکار و دوست دانشمند سرکار خانم دکتر کتابیون مزدپور، توجه مرا به این معنی «سراینده» برای رخش جلب کردند و ارتباط احتمالی آن را با واژه «سرای» در این کاربردهای سه‌گانه شاهنامه و مصدر «سرائیتن» (سرائیدن) به معنی حفاظت کردن و نگهداری کردن در «سانسکریت»، اوستا و پهلوی گمان زدند که بعدها نیز زنده یاد مهرداد بهار بر این نظریه دوست مشترکمان صحه نهادند.



The Story of
Bīzhan And Manīzhih

Edited by
Mehdī Qarīb



**Institute for Humanities
and
Cultural Studies**

Tehrān, 1997